



بازدید شد
۱۳۸۱

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
مؤسسه ۱۳۰۲

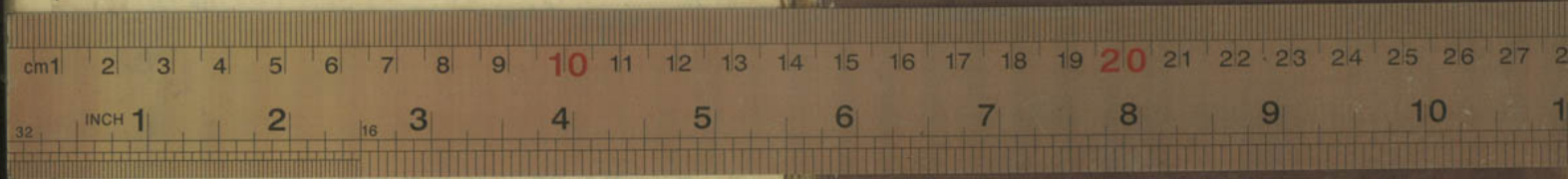
اسم کتاب ترجمه تاریخ حکما و ابن قفطص
مؤلف
موضوع تألیف

بازرسی شد
۶۳ - ۳۷
شماره دفتر ۵۲۱۹
۵۳۵



بازدید شد
۱۳۸۱

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
مؤسسه ۱۳۰۲
اسم کتاب ترجمه تاریخ حکما و ابن قفطس
مؤلف
موضوع تألیف
بازرسی شد
۶۳ - ۱۷
شماره دفتر ۵۲۱۹
۵۴۵





بسم الله الرحمن الرحيم و بقرتی

قمتی که بر سخی که خواص قوت لفظ و بیان است و همان در صد کف
سجده بر ساحل لب گفتگو از دستار آمد و شمای گایه از دقت و صلاح حکیم
تبارک است و تعالیم مجده که آیات تسی و وجود او چون دلائل جلال
مواهب وجود او لایمانی است و بر این حکمت همه وحدت مطلقه و شواهد عمده
و قدرت کاملش مانند شمار نمتهما و اعداد نمتهما و جواهر درود نامحدود
افشان بجهت شورو روضه حکمه سد الانبار و الکسید و غاتم ایندین که المغان
در ایت آثار و مینش زمان دعوی و انانله در کام حکمای مصر و شام چون زبان
انگده فارس خوانم شکت و درین حکمت خیر یونان در یابی مجت مانند در یابی
زین بدلت فرورفت صورت العلیه و الی اطهرین الموصون دراه غریق لطف

محمد بن

در یقین و سعادتی که لیس من ان لین ابعد چون درین اوقات بابرکات که بیا محمد
بما یون دولت روز سندن و بجزرت پادشاه خدا اکاه لایک سبک کرده ان کا
ظن انه که هر ذات هالیوش چکیده بر رحمت از دی و پرورده صدف عصمتی
بکار آمده هفت دریای امانت و برکنگه فخر خلافت نصب کرده دست و راست
و هو سلطان اعظم الا فخر و الخاقان الاعدا لاکرم سید سلطین العالم و صحنین
لهرت العجم سلطان بن سلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان
ابو الغالب ابو الطاهر ابو منصور سلطان شاه سیما ان الصفوی الموسوی الحسینی
بنا در خان خلد الله تعالی علیه و انفا صراط العالمین عدل و بره و جانه عرس
اکثر علوم متدا و عقلیه و نقلیه بسای حمله علمای اسلام این عهد خجسته فخر حده
انجام شکرانه تعالی ساعدهم ارباب اس الفاعل عرب و کتوت لغت پاری بر الخاقان
عرضه هیده وری جلوه کری اغازیده و هتار حقایق و معارف بد زجر رسیده
ای ایران جنت شان سیمای اعظم امرا و دولت و زردیگان حضرت سلطه
بصروح نظر تمامی سقیم بیابنجی کلمت تعلم و تعلیم شیب فراغوا علم علوم با قدم
مع و تطلعه بچیده اند و نور و سده ای معرفت و دانانله رسیده و حکمای کارکن

این کتاب را بفرستاد و شام رسالی بفرستاد و تمام برک بوسیده و ثمرات کونیا کون
 این مانع و بوستانا با نقل و ذائقه حسن عقل یک چیده چو شید اند
 کتابه نامشور مثل بر قدری شایسته از اجار و امارت بر حکما و طببا اتمه و دستا
 یونانیان و غیرهم و جمعی بر ساهی و اعدا و تصانیف ایشان در قلم حکمت و حکایات
 غریبه و اصابت عجیبه که از عمره اطبا هر زمان در مجالس مرضی اشاق افشا و پوری
 که در آنجمله اطلاع بر آنها خالص است و سنی اکامی و طبایان معرفت امی را بر
 منافع عظیمه نتایج خواهد که همیشه سود و ارزوایای کون و فحاشیه بر روی چو
 تاریخ تالیف آن حدود سیصد و بیست و سه و اربعین و ستاد بیست و سه در اصل
 نیل جمال الدین المعروف بابن القفطی المصری سوطی للبلاد است می که کاراکرو
 متعلقه وزارت سن اسلطن حلب الملك الطاهر عم خوه الملك العزيز رحمه الله
 ان صرا و لادرا خداد اسلطن صلاح الدین یوسف بن ایوب بود و بلیغ عربی
 صورت جمع و تالیف پذیرفته لاسب طباع کبر اعصر که اگر کار مطالعیه تاریخ
 شده اولشوره طلال کشف بود که در رعیت بسنجان نمیشد آن کتاب
 شده و دیگران نظار طلب بهوای تماشای پرده کین آن او را و آنچه

ایران

پزیدن آغاز نهاد و حکم ایتمهات بخارنده این مطور پریشان که دست تر خشتین
 را برین انواع مردمی و من عالینجا ب مبادی آداب معالی قباب مبارک را
 ممالک آرا می کشاید: منافع معضلات امور نایده طرائق مصحح جمیع معاد
 که برکات صدقیت و خلوص عقیدت باستان آسمان بنیان بندگان است
 اقدس ارفع اعلی بجزارت دولت و ایش ممتار و برین سعادت شایسته
 سپهر افرا سخته تعدیل قوی طبیعیه و تحصیل نایده اولین ثمری از نمان باشد
 اصل عالی فرع اخلاص مندی این دو دمان دن و دولت که بهت توفیق ایزدی
 چیده است کمال قوتین علمیه و عملیه و دستصال معارف عقلیه و نقلیه نخستین گوهری که
 از صف پاک نبی و کجبتی این خاندان ولایت نشان زیور سمر بلندی کشیده
 عارف اسرار نفس و افاق جوهری و افاق مکارم احقاق استوفی ممالک ایران
 جنت نشان معی الاطلاق و بالاستحقاق می اهدر العظیم و امر الحسیم سر امجد
 او ام اعد تعالی معالیه و قرن بالضر و التامه ایامه و لیا لسه مشاهده میکرد
 سحر معطر انجذاب را حسب الاقترح عظمی از جلال اعظم تعلقه رحمه ان کتاب
 را غیب دید هر چند اس خدمت که ایراد از جلال مکارم انعالینجا در ده

محل محترم داره اما بکلمه لاترک المیسور بمسور با قرار کون تصور شروع است
 و العجب کتب تنوع رنگار خود طبع کامل کلین خویش را که بحد قطع طبع هر یک برش
 مادی گمان نداشت از عهد ایرضدست مطابق خواسته و فرموده که معانی
 آن کتاب ما وضع طرق بیان ما و ارسینده شود چگونگی برآمد و چون نسخه اصل
 منسخه در فرود بود و مواضع سه و ستم بسیار و اشکار و خط را در چندین موضع با براد
 آنچه از سر ایامی کلام و معنوت قرآن مقام مستفاد می توانست شد فقصارا لا ینفد

الکائن علی الملک المعبود

تم تم

بسم الله الرحمن الرحیم و رقی

مصنف بعد از حمد و ثنا میگوید علماء را اختلاف است در المکتب اول سیکه
 در حکمت نظری و ارکان و قنون آن اعنی منطق و ریاضی و طبیعی و اطبی سخن کرد
 و در آن حوض نمود و اول حکما علی الاطلاق کیت و نام او چیت پس میگوید هر کس
 از فرق مانس شخصی را نام میسر بند و کسی را اول میدانند و منت کسی از آنها

بدر

اول حقیقی بلکه اگر اول باشد اول خصوص آن فرقه خواهد اما اصحاب تحقیق برینند
 که امر حکمت اولابرسین نوبت بر حضرت ادریس عوفینا و عهد اسلام نازل گردید و غیر
 آنحضرت هر کس که گوید او را اول میدانند چون بحقیقت کبری شاکر و آنحضرت
 یا شاکر شاکر و یا شاکر شاکر و یا شاکر و یا شاکر و یا شاکر و یا شاکر و یا شاکر
 تقسیم غم واقع است بر آنکه در کتب مشهورین حکما را از برمت و هر فرقه جواب حسین
 بر اسلام و خواه لایحیثین الا زمانه جدا و ایراد نماید سخن حکمت یا کتای یا تصحیح کلام
 او باشد زیرا که یا فتم انرا از امور مجبوله و از تواریخ مجبوره حال آنکه در طبع بر آنها
 دیدم که غیر تبه و پندی مندرج است لاجرم مهیبه ثواب را در آن شرح پیوستم
 و چنان پسندیدم که ساسی ایشان را ترتیب حروف ایراد نماید تا بر جویندگان
 کار آن کرد اینده باشم و جویندگان و نیم الوکیل **حرف الف** فی اسرار الحکما و در
 اینصی صلووات الله علیه مصف کوب اصحاب اناسیر و ارباب تواریخ و ککر کرده اند
 از جناب آنحضرت انقدر که ما را یاری و حاجتی با عاده آن با یه مکتب داشته اند
 لکن بر آنم که در کتب نام آنچه حکما بجهت هم در کفر نموده اند از حوال مولد و مشا آنحضرت
 و آنکه صل از نبوت علم و دانش ار چه کس اخذ نموده اند بس بد آنکه فرقه برینند که

که آنحضرت علیه السلام در شهر منف از بلاد مصر متولد شد و اروی بهر س اهل اسپه
 تپه میمانند میگویند هر س مهربان است و ارس لغت یونان علم است
 گوگب عطار در او کرده می گویند اسم او یونان طریقت است و بعضی از خویش
 و مهربان آن افتوح است و ماری سجانه در کتاب عربین آنحضرت را در حق
 و همین کرده میگویند معلم است و آنحضرت عمو نام و دشت و بعضی گفتند
 اعمادیمون صری و اروی بلورن تا پتیر میس یا چنانچه از آنحضرت بلورن نام است
 و تفسیر عمو نام و یونان علم الهدی است یعنی تکلیف میگویند هر س از مصر بر آمد و تمام بود
 زمین در سیاحت کرده تا بمصر رجعت نموده و از آنجا ماری تعلای وی را فرج نمود
 بعد از آنکه ششاد دو دو سال در جهان گذرانیده بود و گروهی گویند در ارس
 علیه السلام در بابل متولد شد و در آنجا نشو و نما کرده در اول حال تعلم معلوم شد
 این آدم علیه السلام شد و شیت علیه السلام جدید آنحضرت است زیرا که او پس
 مار در بن مویس بن قیسان بن انوش ریش علیه السلام و شهرت است میگویند
 که چنانچه یونان همان شیت است علیه السلام و چون ادریس علیه السلام برکش
 با رعایت ویرا مرتبه نبوت از آن دشت پس آنحضرت منی کرد و معین بن نبی آدم ما

ادکله

از مخالفت شرف آرم و شیت علیه السلام و گروهی اندک اطاعت کردند و اکثر
 را مخالفت امر او را زیدند از آنجه آنحضرت قصد فرمود که آریسان ایشان مهاجرت
 نماید و گروهی را که با وی گردیده منافق بودند نیز مهاجرت قوم افرسه نمود و در
 نمود بر ایشان جدا شدن از او طمان گفتند که چنانچه میس یافت مانند بابل اگر
 از آنجا برویم و کلمه بابل لغت سریان تجارت از آن است و مراد ایشان نیز
 مکرر در جمله فرات بود پس فرسه نمود ادریس علیه السلام که چون ما از برای خدا
 مهاجرت کرده باشیم نهی دیگر روزی ما خواهد کرد و نیک پس پروان رفتند
 تا رسیده با قیمی که موسوم است با بلایون و دیدند نیل مصر را و کسی را آن مختصیم نمیدند
 پس آنحضرت بر سه نیل ایستاد و تسبیح الهی کرد و نام نهاد قوم خود را با بلایون در
 تفسیر این لفظ اختلاف کرده اند گروهی گویند مخنی آن نیز که هر است و بعضی گویند
 نیز که هر کم و بعضی دیگر نیز مبارک و فرقه گویند یونان در لغت سریان نمیند
 اصل تفضیل است در لغت عربی و معنی با بلایون نیز که هر است و بان سبب اسم آن
 و قیم نزد جسد اعم با بلایون شد و همه طایف عالم بلاد مصر را با بلایون میخوانند
 و اعجاب که ایشان از بلاد مصر سیستانند از روی نسبت بمصر بن سام بن نوح

که بعد از طوفان بخارا مقام نموده بودند پس ادریس علیه السلام با گروهی
 که با وی آمده بودند آنجا مقام گزیدند مشغول شدند دعوت خلق بوی امر بفرمود
 و نهی از منکر و طاعت بار تعالی و در ایام او مردم بهتافتند و دولت حکم نمودند
 و مسلم نموده بود و او را با تعالی لعنت جمع طوائف با تعظیم نماید هر فرقه را ایشان
 عنایت ایشان و مقرر فرمودند او را که طایفه لطایفه و فرقه بفرقه مردم را بدین فرقه
 اجتماعی تعیین فرمودند و در هر مدینه کردی از اهل علم نصب نماید مثل ما ساند
 ایشان را طریقی سیاست من پیش کردی در سر زمین خویش شهری بنی کز
 گزیدند اعداد شهر را که در زمان آنحضرت پیدا آید بکصد و شتاد و شت درین مدینه رسید
 که کوچه که از همه آنها شهر را بود و آنحضرت اول کسی است که استخراج علوم
 و علم نجوم نمود در آنجا که بار تعالی انعام فرمود ویرا از اسرار ملک و ترکیب آن
 نقاطی که اجزاء کواکب در آن واقع میشود و فهمانیده بود و در شمار سالها و
 روز و کله و اگر چنین بودی خاطر و اذنان را برای آن بودی که از راه استقامت
 باین مطالب تو اندر رسید و در سان مردم در هر اقلیم تو این کسین که لایق
 دانند و ایشان باشد مقرر داشت و قسمت فرمود روی زمین را بچهار قسم

در امر

و بر هر ربعی یکی نصب فرمود تا سیاست آن ربع مینموده باشد و بهر یک ازین ملک
 چهار گانه سعادتش فرمود ما الزام نماید اهل ملک خویش را بشرعی که تعیین فرمود
 و بعضی آنها را که در میگرد و سامی لوک چهار گانه بدین پنج است اول ایلاوس
 و معنی آن جیم است دوم اوس سیم اهلکوس چهارم اوس آمون و بعضی
 گفته چهارم ایلاوس آمون و برخی گفته نیلوس و او آمون ملک است که
 محقری باحوال اوده که در خواهم ساخت و که بعضی از آنکه ادریس علیه السلام درین
 قوم است که دانید دعوت فرمود آنحضرت علیه السلام قوم را بدین اسم
 باری جن شاد و بعد از او غزوه صل و اینکه نفوس خویش را از عذاب اخروی
 خلاصی بخشند با اعمال صالحه در دنیا و با لغت فرمود در آنکه زنده و زنده و عدل
 در کافه امور و امر فرمود ایشان را تا زمانی مخصوص بر ادعای مخصوصه و بر وجه
 در ایام معروفه از هر ماه و بر کینت ایشان را بر جهاد کردن با اعدا دین و در امور
 ایشان برای معاونت ضعفها زکوه مقرر گردید و عظیم مبالغت فرمود در
 مهارت از جناب و حسه ام که دانید هر سنگ را از شربت و بات سخت گفت
 بر ایشان درین باب سخت گرفتند و عظام بسیار در اوقات معروفه فرمود

و قربانها مقرر داشت در وقت دخول شمس باول برجی و بعضی برای بیست
 و هفت که گوییم بیت یا شرف خود در آید یا اورا با کواکب دیگر اتصال واقع شود
 و قرص خورشید و ماه و جوهره چرخ جنوب بگذرد از جنوب با کواکب مقرر فرمود
 و وعده داد اهل بیت خود را باین و پیران که بعد از وی خواهند آمد و اعدا ایشان
 ذکر کرد و شناسانید ایشان را صفات انبیاء و آنکه نبی باید از هر مذمت و نعت
 برسی باشد و کامل باشد در محامد و فضایل و فرد نماید در هیچ سئو از سئو
 که از وی پرسند خواه از زمین خواه از آسمان و دانایانند بحسب منافع و مضامین
 و مستجاب الدعوه باشد در هر چیز که از خداوند عالمیان طلبند و باید که در باب
 و دعوت او تکلیف بصلاح اهل عالم باشد و بعد از آنکه ادریس علیه السلام گفت
 ارض شد مردم را بر سه طبقه مرتب داشت گفته و ملوک و رعایا و مرتبه کاهن و
 مرتبه مالک کرد ایند زیرا که کاهن از باربری سبانه سوال و طلب هم در نفس
 خویش و هم در حق ملک و هم در حق رعیت نیاید و در طبقه ملک نیت که سوال در بارش
 در رعیت است و اگر سوال نماید در حق کاهن زیرا که کاهن اوست از ملک بجا بیاید
 لاجرم منزلت ملک بدین سبب فرود منزلت کاهن باشد و همچنین نیت رعیت را

در

که از ما رعایا سوال نماید که در نفس خویش زیرا که منزلت ملک جلیل تر است نزد ما رعایا
 از منزلت رعیت پس ناقص باشند هم ملک و هم رعیت از کاهن اما ملک بیکرتبه اما
 اما رعیت بر مرتبه بالجهل و همواره بر این روش و قاعده زندگانی میکردند تا باری
 سبحانه رفع فرمود ادریس را و بعد از او صحابه شریعت او که شنیدند و از ملوک
 اهل یسوس که تعوت عزم میآز تمام داشت در حفظ مکه و قوانین شریعت ادریس علیه السلام
 اهتمام تمام ظاهر کردند و بر محاربت آنحضرت عظیم اندوه ماگ شد پس صورت آنحضرت را
 در میان کل رعایا و صورت رفع او را بجا داشت و اهل یسوس مالک مملکتی بود که از طوفا
 بر میانان مملکت آن شده و چون صورت ادریس در رخ از او دید که از حضرت
 طرفان سالما نده بود مشاهده کردند علقه قدر اهل یسوس و انعام او را در تدوین علوم
 معلوم کردند پنداشته که اهل یسوس است آنکه او را با رعایا بسماان رفع
 فرموده و درین پنداشت علقه رفته بود که از روی حدس و تخمین سر گرفته بود
 و بعد ازین برخی از چهار اهل یسوس نگاشته خامه بیان خواهد کرد دید و شریعت
 ادریس علیه السلام با پوشای حقیقی بود و قوم صابین از شریعت آنحضرت
 بملکت قمر قمر سینه نمایند و آن شریعت بمله روی رمن را فرود کرده بود قبله

در حفظ

عبادت آن است نقطه جنوب بود بر خط نصف النهار اکنون بسیار کیم شمال
 بر سر البرس را که عمارت است ارادیس علیه اسلام بعضی گفته اند که آنحضرت
 مروی بود که م کون نام قامت گشاده ابروی ابنوه موی سیکو شمال فرخ
 بازوی پهن شانه قوی استخوان کم گوشت ریه چشم و در شان هموار می سخن کوی
 کثر اسکوت خون برافرقی نظر سوی زمین داشتی و اکثر اوقات متامل بودی
 و از زنجبه اندک گرفته روی نمودی و چون شکلی از فرقه کشتی و چون سخن کردی آنکست
 بسیار بجهت نیندی مدت مقام او بر زمین شتا دو دو سال بود نفس کین کیش
 مضمون این عبارت لبر علی الایمان بالله یورث لظفر و در منطقه که در جسد بر میان
 مضمون این عبارت حفظ العزوض و الشریعین تام الدین و تام الدین کمال المروه و بر
 که در نماز بر اموات پوشیدی مضمون این عبارت لبعید من لظفر لظفر و شفته عذری
 اعمار الصالحه و آنحضرت را مو اعطاه ادا بسیار بود که هر فرقه از ابلت خویش
 ترجمه کرده جاری مجرای امثال میدارند ایک بعضی از آن مذکور می کرد از آنکه فرمود
 من یستطیع احدان یشکر الله تعالی ایش الا انعام علی خلقه یعنی بچکس هر که غیر او اندک شکر
 بجای آرد بماند انعام بر خلق او مقصود است که انعام بر خلق بهترین وجه شکر است

و فرمود من اراد یطوع العلم و صالح العمل فلیک من یدیه اذاعا الجبل و سیمی العمل کلاری الصالح
 الذی یرف الصایع کلما اذ اراد الحماط احد السماء و رک الدالحار فجب الدینا و الله
 لا یجتمعان قلب ابدا یعنی هر کس خواهد بر تبه دانش و میکو کاری فایر کرد که آت ناو
 و بدر داری از دست فرو که ارد نهی که شناسای هر پیشه هست چون خواهد طیت
 که آت دوختن بر در دولت دروگری میدارد پس دوستی دنیا و آخرت در
 کیدال حبیب تو باشد دیگر فرمود غیر الدینا حصره و شته نم یعنی چربای خوب و یاسو
 حسرت است چون عاقبت با ضروره باید که است و چربای بد دنیا باعث بد است
 چون در بعضی مواضع بر آن خواهد دیگر فرمود ادا و عوتم الله فاضوا الله الیه
 و صلوا تا که الصام و الصلوة فافعلوا غیر ما ید چون خدایر اسجانه بنحو انده باشد
 باید که حاصل کرد ایندیت را و حاله از الایش سازید از او در نماز و روزه که بجای
 همین شیوه مرعی دارید و کفر سه مود سو کند بدرون مجربید و بر ماری سجانه خرت
 بکذب نمائید و سو کند میدا نماز که دایند بدرون نو کند نوزند که در گناه آن شیک
 ایشان خواهد بود و دیگر سه مود سپر نیز از کاسب دینه و فرمان بردار باشید
 ملوک را و تواضع کنید با بزرگان و بریر میداشته باشید دمانای خویش را بجا

وگردد مورد کاف و نفس در دوش است بر پیرید از صاحب استار و حیدر میر
 بر مردم را که کارشان زیر که بهره مندی ایشان با آنها سعادت اندک است
 دیگر فرمود که از صد کفاف در گذرد مسج خرد را خفی و پانزده تا از ذکر و در آنکه سخن
 این جصان که معروف است مان حبل میگوید هر هفتاد تن اند اول ایشان
 هر سی است که قبل از طوفان بوده و این لفظ لقب است مانند لفظ قهر و کسری
 و فرس در تواریخ خود تغییر از هر سس لفظا اجل میمانند و میگویند که مرث حد هر سس است
 و عریان و اورا اخراج میمانند و هم اوست ادریس علیه السلام و ابو شریب میگوید اول
 کسیکه سخن گفت در شبیا علویه و حرکات نجومیه ادریس بود اول کسیکه نظر
 کرد در علم طب و سخن گفت در آن و تالیف فرمود برای اصل زمان خوش فصاحت و توفیق
 و اشعار معلومه شمل بر بیان اشیا ارضیه و علویه و هم اوست اول کسیکه خبر داد
 بوقوع طوفان و چنان بود که آنحضرت دید که افعی ساهوی برین خواهد رسید از آب
 یا آتش و اندیشه نمیشد که چون طوفان دراید مردمان هلاک شوند هر آنکه طلومی که
 در میان مردم سعی او پیشینان از توفیق سید جلد از میان برود پس تیر کرد و در
 صعبی که سخن او بود بسا کل اهرام و مداین برای بناد نهاد و تصویر فرمود در آن

صورت جمع صناعات و صنایع آن صناعت آلات آن صناعات را تا بعد از افضا
 طوفان چون مردم سپید اند و در آن صورت که مذکور شد باشد ایشان را بیشتر شرح آن صناعات
 بار دیگر و همچنین از سایر صناعات جزئیة نشانها و علامتها که است آینه کار و بوی
 رسیده از نقل اقدیم که ادریس اول کسی است که حقا نوشت و خط نوشتن پیدا کرد
 و در است کتاب مدعا آورد و فرمود ستاد ما رساله رای دی می چینه و اول کسی است که
 در وقتن جاها و پیشین آن بادید آورد و او مشرکات کثیره اروی ذکر کرد از آنها
 سبک و در دیگر یافتیم ایراد نمودم تمام شد کلام این مغلز اندلسی **آمون** الملك لکیم
 لفظ آمون لقب است او را او اسم صغیر او میگوس است و او یک از لوک چهار کاست
 که احدی حکمت از هر سس اول نموده اند چنانچه سابقا ذکر شده و هر سس او را اول او حاکم کردند
 بود در ربعی از اربع ارض و آمون مد که در وجه حکما مدود است و لیکن چری انکلام
 از لغت از روزگار برین نقل شده و باز رسیده و بعد از آنکه هر سس او را پادشاهی
 تعیین نمید نمود او را و قضا نمود که بعضی از آنها ترمیم و منقول شده از جمله فرمود اول
 که تورا بان و صیغ کتم تندی الهی است و ترمیم طاعت او دیگر آنکه هر کس را
 بر کرد و می حاکم میکرد اندیشه باشی و هب کردن بروی آنکه ترمیم را تندر که باشد

و از نظر فرود آمدن اول آنکه دانه مردمی بسیار اندک دست قنطاریه برایشان در است
 و دوم دانه آن کرده که در روستا و نینوا و دانه عینیت سیم دانه که این سلطنت
 که اوراد است داده در معرض روال است و پانصد هجرت و فرموده باد آنکه اهل
 و رری در محاربت و جهاد قومی که ایمان بکدامی سجایا نیا ورده بیرونست و نیت
 من نباشند و بدانکه رعیت می آراند سومی آنکه بایشان کوکاری پیشه نماید و میر
 از آنکه بدکاری پیشه کرد و سلطنت سلطان بر رعیت بار بسته است چون رعیت
 از وی برسد سلطان بر که خواهد بود و کار حسرت مگو کرد آن که همان کار دیا
 توتیکو میگرد و راجش بر شیده میارود در هر کار پندار بش و در هر گوش
 میکن چون عم کاری کردی کن بر تو باد محافظت اهل کیمیای بزرگ و ایشان را عا
 زیرا که لشکر با ایشان میوان داشت و خزانه ایشان همواره میگرد که اهل دار
 علم را و ایشان را بر دیگران تقدیم نه تا رعیت حق ایشان بشناسد و هر که از طلب علم
 بیست او را عیرو کر امی دار تا او پیش و شن کرد هر که آهینی که اروی حسرت
 پیدا می شود که در نش زین و او را بر دار کن تا دیگران حد کنند از آن که چون حکمت
 فاسد شد رعیت هم فاسد شد هر که دردی کند و پیش قطع کن و هر که راه زندگیش

دیگر

و مذکری که با مذکری جسیع شده باشد تا بشویش هر ماه یکبار بکار زندان اینان پر د
 ما از چوبس داشتند مظلوم حاضر جسیع تو از بود مشورت کن با عقل ما از نخل خود را
 در امان باشی در دعوت کنان کو چک بچین نهایی و مسان دعوت و کنایه را می بس
 معذرت بکنده چون کت مذکور از نخرت بر حص و روانه دار الملک خویش میباش
 فرمود دروش مک زنت که نخبین شروع کند در امر سلطنت بر نفس خویش سلطنت
 او بر دیگران درست آید **تفسیر** و را بنام اهلای خویش نزیونیند و کاهی اهل
 میگویند او یکی دیگر است از لنگ که چهار کانه که خدمت بر سر اول در یاقه و از نخرت
 اندک حکمت نموده اند و این حکیم شیر از دیگران بهره مندی یافته و او حکمت از دیگران
 مشهور تر است بر سر او را بر لبی از ارض پادشاه و نه با فقر ما ساخت که بعد از
 طرفان بسبب مقام قوم یونان نام انجام یونان شد بعد از آنکه بعد از آنکه جرف
 بر سر بوی رسید نخت عین و بغایان اندوه کین شد از روی دروغ بر او چنان
 روی زمین را فو ت نه از ربات و خود آنحضرت پس برای تسل و دلجو نشسته
 صورت آنحضرت را بر یکدل و عباد و صد و تقوی فرستاده بود و آنصورت بود
 زینت آنکه ممکن باشد از نمودار نبات و قارور کواری در همان موضع

صورت او را بر وجهی که حکایت کند از حالت رفع صعد بر آسمان بگذاشت و هرگاه
داخل شکل شدی در برابر انصورت اردوی تعظیم نشسته همان روش که در حال
وجود آنحضرت و پوسته بر آن شیوه زینتی تا آنکه عرو از اجاگه انداخته است که
همین شد سبب عبادت مسنام زیرا که صاحب بن ادیس و بقول صاحب بن
مکتب زرک دشت مسنام را و انار الله آغاز نمود چون معلوم شد او را که
اعلیوس بعلیم میگیده صورت را که در پیش او یا نشسته و چون بعد از انصاف طوفان
دیگر باره فراوانتر میگردد و جامعی را مقام و سخن زینتی شد که قبل از طوفان مقام
و مملکت اعلیوس بوده و در پیشگاه که از حد مس طوفان سالم مانده بود دیده صورت
کیا بر مجال جلوس بر کسی و کیا بحال بر شدن با آسمان گمان بردند که در صورت
اعلیوس است و راه بردند حدت هر سس بی تعظیم نمودند اعلیوس را و حقان کرد
که اوست اول کسی که سخن از مملکت گفت بلا الاطلاق و در آنستند که اوست اول
که در خصوص آن زمین سخن گفتند اول حقیقی بود بلکه حالیکه در آسار و در اعلیوس
گفته نبوده است بمالعه متقدمین یونان در تعظیم اعلیوس بمالعه اندکن بلکه بجری
بوده که مقرون بنام بزرگوار الهی قسم بنام اعلیوس یا دیگره اند از پس تعظیم که او را

در آنجا

در نظریات آن بوده بقراط در کتاب جمود خطاب شاگردان میگویی قسم است بنما
ای کرده فرزندان بجای موت و جمود پدید آمدن پدر شما اعلیوس صنف کرد پس روش
که مدکور شد خود دیده ام در ترجمه کتاب جمود جالیوس در شرحی که در کتاب جمود جالیوس
در شرحی که در کتاب جمود نوشته میگویی آنچه ما بر سیده از قصه های اعلیوس دو باب است
سخن است که از حسین رز و لغزیت و دیگری سخن معارف است که از قبل هر لغزیت
بر این جزو میگویی که او یعنی اعلیوس قولا بود از قوت های الهی که این اسم رای او مثل
و اثر او که منع پوست است شتاق شده و ذکر کرده ابن حنبل که اعلاوس شاگرد
هرس مصری است و در زمین شام میبود جالیوس سکود در کتابی که در ترجمه این مردم
بر طب نوشته که باری بنارک و تعالاجی و دستاوسوی اعلاوس که بر آینه
تور ملک نام نهادن نزدیک است سوی من از آنکه این نام کم تر از او و اطراف کتاب
عمد و ایمان گوید که اعلاوس در لغت یونانین سخن است از ما و در مصاحف او
علم طب بود و نیز است که مباشرت کند از آنکه کسی که بر سیرت و روش او باشد
از جهات و عفاف و پر بهر کاری و می پسندید که اشرار و بد نفسان را تعظیم نماید و نیز است
که شراف و ضای شناسان را تعظیم نماید و هم در این کتاب گفته که او به او صعد کرد

در عهدی از نورو جالیوس در سال که بوی اغلقون فیلفوس فرستاده میگوید یک کتاب
که نودمی یا تو استمی بودن مانند اقلانیوس و هم جالیوس در اول کتاب حلیه
کفته از امور که با لفظ زوره دلالت بر حقیقت علم طب میکند و عامه همان چریت
که بکار میبرد است از آثار طب الطبی در یکی اقلانیوس بنا بر آنچه حکایت کرده
عروس صاحب قصص که در مدینه رویه صورت را بود با مردم سخن میگفت و هر چه میخواست
از آن میپرسیدند و اختراع انصورت در قدیم زمان اقلانیوس نموده بوده و رسم
مجلس رویه آنکه وضع انصورت بر حرکات بخونیه شده و روحانیت که کبی از کواکب
سبعه بوی تعقی گرفته در سال رویه مثل از نظریات عبادت نجوم بوده این بود
آنچه حکایت کرده از انونیس و از اقلانیوس حکایات عجیبه سایر مشهور است
و که کردیم از آنها آنچه بعضی نزدیک بود و افلاطون در کتاب بحروف بوسیس میگوید که
اقلانیوس مشول بود در یکی تحقیق الهی که نزد وی آمد و نکوست مردی و زنی
بر سر جنینی که در بطن امر بود پس گفت اقلانیوس مر آن زن را که شوهر تو در شکم
تو را بقا و سلامت دعا کند و تو با پسری از بی فلان زانی کنی و عقرب خواهی زادن
نطقه رشت و بد نما اتفاقا بعد از ماه فرزندی آورد که در سینه او دو دست میگوید

بکلی بود

پس متوجه مرد شد و گفت تو این زن را بر وجه مانده او را کج کرده از نسبت درود بسته
از آنکه کاشته و با اطلاع طون حکایت کرده در کتاب که شخصی مال را بموال خود پنهان کرد
و بجز است اقلانیوس آمده عرض نمود که با نور الالباب مال از آن من کم شده اتماس دلم
که از برای من پیدا کنی پس او با صاحب مال بوی خانه آورد و آن مال را از صاحب
که پنهان ساخته بود پرون آورد و گفت مرا در اهرس با نیت خدا استه او زود او
است که سلب کرد اند با رعایا از وی آن نیت را دور و مانده که برود از نزد تو این
چنانچه دیگر جو دکنه و چنان شد که فرموده بود و ذکر کرده است بر اطعصای اقلانیوس
از درخت حطی بود و صورت ماری چمیده بر آن عصا تصویر فرموده بود و جالیوس گوید
اسحا و عصا از حلی اشاره بوده مراعات همه ال در آن خطی معادل است و تصور را برابر
کردا که در عصا بنا بر آن بود که مار از سایر حیوانات در از غیر است پس اشاره بود
تجسس علم که صاحب خود را زنده جاوید سید ارد و غیب بوی خبر ما و حکایات نهری را
در کتاب ایشان که بکجه فیه را مانده است و ملام عقل نه لاجرم بایراد آنها نیز ختم
و بدان و هکت الله تعالی که سخن در آید او اعراضا عن طلب و آنکه احداث آن
چرخ نموده و در که ام زمان پیدا آید بسی دشوار است زیرا که قایلین به عدم عالم میگویند

طب نیز قدیم است بقدم عالم برای آنکه طب با کبریا نسبت دادیم که انسان موجود باشد
 باید که طب نیز موجود باشد و انسان خود قدیم است پس طب نیز قدیم باشد و گوی دیگر که
 رحد و ش عالم قایلند بر اینست که این حادثه خواهد بود و این را در حد و ش طب و در حد
 فرد میگویند طب با انسان مخلوق شده و بعضی میگویند بعد از خلق انسان پدیده شد چنانکه
 منور با تعلیمش اگر چه بسیاری از آنها از قبیل حیوانات است و گشتند و در طب با جمیع کرده
 بر آنکه اول کسیکه استخراج استنباط صنعت طب نمود اعلیوس است و گفته اند آن علم
 بر طبق وحی نوحی فرود آمده اما هر زمان او در زمان انا که بعد از وی آمده پس تحقیق که ذکر
 کرده اند از شمار سالها میان او و جاییوس زیاد بر چهار سال و این سخن دال بر آنست
 اعلیوس بعد از طوفان بوده آنچه قبل از طوفان باشد و این آن تحقیق میریزد که
 باقی نماند کسی که خبر از آن حسب الواقع دهد و کسی که ادعا را نتاب با و کند مثل آنکه میگویند
 بقراط از نسل اوست پس تحقیق که آن سخن باطل و اجدید هستی و صحت حاصل خواهد بود زیرا که
 اجماع جمهور واقع است بر آنکه نسل آدم علیه السلام بسبب طوفان منقطع شد الا اولاد
 سه گانه نوح علیه السلام سام و حام و یافث پس صحیح باشد اتصال نسل کسی با اعلیوس
 و اجداد علم و ذکر کرده بحیثی که اول کسی که علم طب ظاهر کرده اند بحسب آنچه اکتفا

بزرگ

با رسیده و میان ثقات علمای مشهور و مسلم است اعلیوس اول است و او استخراج
 طب تجربه نموده و از اعلیوس با جاییوس خاتم طبهاست پس کسیکه آمده اعلیوس اول
 عورس نینس بر اینست اعلیوس تا به قیام جاییوس و مدت میان ظهور
 اول ایشان تا وفات هریشان چهارده یا پانزده شصت سال بوده از آنجمله زمانه
 میان هر یک از این طبهاست که از وفات وی تا ظهور دیگری چهارصد و شصت سال
 بر این تفصیل اروقات اعلیوس اول تا ظهور عورس مستصد و چاه و سال و اروقات
 عورس تا ظهور نینس پانصد و شصت سال و اروقات نینس تا ظهور بریائیس نصد و پانزده
 و اروقات بریائیس تا ظهور افلاطون نصد و سی و هجده سال و اروقات افلاطون
 تا ظهور بقراط شصت سال و اروقات بقراط تا ظهور جاییوس شصت و شصت و پنج سال
 و از آن جمله بعد از زندگانی هر یک از این طبها است که از تولد تا وفات شصت و شصت
 سال است بر این تفصیل اعلیوس اول نوزده سال تمام آن مدت که در تحصیل
 چهل سال تمام مدت عالم و معلم بودن عورس هفت و هشت سال از آنجمله بعد از
 زمان صبی او معلم و سی سال عالم و معلم نینس شصت و چهار سال که چهل سال از آن
 و تعلم که رسیده و چهل و چهار سال عالم و معلم بوده بریائیس چهل سال است و هجده سال

صی متعلم و پانزده سال عالم معلم افلاطون شصت سال حمل ال صی متعلم و بیست سال عالم
 اقلیدوس شانزده و شصت سال پانزده سال کودک و متعلم و صد و سی سال عالم و معلم تمام
 نود و سی سال شانزده سال کودک و متعلم هفتاد و دو سال عالم و معلم جایلیوس شصت و هفتاد سال
 شاد و سی سال کودک و متعلم و هفتاد و یک سال عالم و معلم و هر یک از زودهارها که در
 ساگردان بوده اند از خویشان و اقوام چون که عهد میشتاق بود در میان ایشان یک یک کار
 تعلیم کنند بر طبق وصیت اقلیدوس اول و سه آرد ساگردان اقلیدوس که بر جی اولاد
 او و بعضی قرابات وی بودند شش نفر اند بر پنج باب اقلیدوس سواطون امر و سیکس
 بطیغ ایریس بوردوس جیاسوس و هر یک از ایشان موافق بای ستاد خود عمل
 میکردند و از آن تجاور می نمودند جایلیوس در میان صورت اقلیدوس که در میان کلانشان
 مصور بوده میگوید صورت مردی بود متجلی تر از بوی و افراط صاحب کیوان ستاد و در
 بر چیده اشاره بانکه با شصت و پنج طبیبان در آن صاحت حرف کرده باشد تا صدی که
 محتاج عصبان گردیده باشد و نرغصا آت تینیه و کاکا نایند است و انکه عصبای وی از چو
 حطی بوده است ره است بانکه حطی در موضع آن است که بان طرد و فنی هر مرض کرده بود چون
 استحق که یکنبات حطی دو بیت که استخفا متعلم است و سینه او شایسته آن دارد که در پیش

بهر حال

بسیاری از وی محمول آید خواه تنها استعمال کنند خواه با غیر او مخلوط سازند و از این جهت
 که نام حطی در لغت یونان مشتق است از اسم علاجات چون خواسته اند که در نفس نام
 او دلالتی بر کثرت منافع او باشد جایلیوس گوید که آن عصاره کثرت شایسته اما اشاره است
 فنون و شب مناعت طب و همچنین تصویرها که در اعراب ترین حیوانات است بنا بر تعداد
 مناسب است که میان حیوان مذکور و اقلیدوس است که آنکه حیوانیت حاد است
 پیداری چنانچه مسح وقت او را خانی بسیار باشد اشاره ماکه فاصد صاحت طب باید
 خود را مشغول خواب سازد و حال تحقیر و بیداری بجای برد تا تواند احوالات محافره و از
 همای حدوث باشد شما بعد از احوال بن انسان برستی خبر دهد و مشهور است که
 این حیوان طول العمر است حتی آنکه گفته میشود که او را مرکب طبعی میباشد و جاودان
 رنده است و درن اشارت ماکه در استعمال طب کما می امید طول عمر و زندگی تا
 میوان داشت و انکه رسر اقلیدوس اقلیدوس از شجره غار نمودار کرده بودند بنا بر آنکه صحت
 آن شجره است از الم حرن و اندوه اشاره ماکه طیب را ضرورت است که همواره با
 باشد و حرن و اندوه از خود دور دارد و نیز در شجره مذکوره قوت دفع سمی از امراض است
 در آنجمله آنکه هر جا باشد هوام و کزندگان نه از آن موضع میگزینند و الله اعلم **ابنا اقلیدوس**

حکیمت برکنار حکمای یونان و اول حکما رج کانه است که ایشان با سلاطین الحکام تقبیر می شود
 و زمان او از عهد اقدم است و نامی ایشان بر این موجب بنا قلیس فضاغورس
 سراط افلاطون ارسطو طالیس این چرتن رود یونانیان مجمع علیه است که سه او از
 اطلاق اسم حکمت بر ایشان و لغت یونانیان موسوم است بلیت اغزقی و اراوس
 و جل لغات است و عامیه یونانیان این صایب سیداشته قطعم گو اکب و محاد صسام
 میبوده اند و همایشان را فاضله می نامند و واحد ایلدوف یعنی محبت و فلسفه
 یونان اربع نامس اول اهل علم اندارودی مرتبت و منزلت از غایت استسا و جسام
 که ایشان اسخراچ فنون حکمت ریاضی منطق و معارف طبیعی الهی و سیاسی است
 و مدله بطور رسیده اما ابنا و قلیس مذکور در زمان داود نبی بوده عیبه اسلام موافق
 آنچه علمای تاریخ ذکر کرده اند و بعضی میگویند که او حکمت را از لقمان حکیم در بلاد شام
 نموده ببلاد یونان نمود که در آن خویش عالم روحی که ظاهران در امر معاد قادم نمودی آن
 ماسخی از وی گناره گرفتند و او را تصنیف است که من آنرا در کتابخانه شیخ ایلدوغ لفرین
 ابراهیم مقدسی دیده ام که بخانه که وقف است اهدس نموده و ارسطو را کلام آورد
 و اعتراضات و ماسخی از سده قبله باطنیه تابع و قابل با براد اویند و خود را بر حسب او

تاوهی کرده

منسوب می سازند و عینم ایشانست که کلام او رموز است و کم کسی را عواص او او است
 و مرادین غالب است که اس سخن را با طیه از وی کزاف میگویند را که چری از ان رموز
 بنظر رسیده و در کتاب که دیده ام چری از انانیت و از شهوین مت اسلام که خود را
 او منسوب میدارد محسن عبدالعبد جمیع ماسخی است از اهل قطبه عوصی مام بلفله او دست
 و پوسته دار است آن نموده و از پدر خویش عبدالعبد و از این فصاح اند کرده بود پس
 از مدینه ببلاد شام که نیت را که متمم شد بر نزد ارباب نظر در فلسفه ابنا و قلیس میکرد
 و سخن آزان کیفیت پس مدله در بلاد شام که در دیگر با اصحاب و ماسخه که مساحت است
 عاقبت باندلس باز آمد و اظفار عبادت و پریرکاری پیش گرفت و مردم اظهار او
 شده آمدند شد بوی او شروع کردند و سخن حکمت را وی میشنیدند احکام کار برساند
 عقیده اش مطلع شده بعضی گناره جستند و بعضی او را وعقاید او را ادعان نمودند و او را
 فریفته داشت و صاحب قلوب میکرد تا در چهارم شوال سنه تسع عشره و ثلثمائة و ثمانین
 اما در باب ابنا و قلیس مشهور است که او اول کسی است که معاصفات الله را
 و احد را ج کرد ایند میگوید اگر چه موصوف است بعلم وجود و قدرت و لکن بعضی
 تمیزه که این اسماء مختلفه فنیده میشود او را نیت بلکه واحد با حقیقه است و اصل مکر را

با و راه زنگنه سیر موجودات که بر واحد ایشان لایحه هر ص کثرت است تا
 یا معانی مانند آن و دوات باری جل شانزه از اینها میسر است و از تکلمین اسلام
 ابو العبدیل محمد بن العبدیل العلاف بصری اختیار این منصب کرده **بنیاطون** بن ارسطو
 که از اساطین بچکاره نیکوست ارباب زبان کثیر المده آرد و در شان ایشان قبول القبول است
 از فیثاغورث اخذ نموده و با ستر اطاشه یک بود و در آنکه نکت از فیثاغورث اما در شان
 شهرت کرده که بعد از فوت ستر اطاشه افلاطون بر کار بسیار شریف اینب و از خا رود
 علم بود و بر حسب فنون احاطت نموده تصانیف بسیار در مقام حکمت بر او نهند و در آنها
 طریقه زنده انسانی مسلک داشت جمعی کثیر شاکردی او افتاب ما و سه آهسته و عادت
 چنان بود که تعلیم شاکردان در حال شکی و راه رفتن نمودی از اجابت که فرقه مشرب
 موسوم ساین شده و در او اخذ تعلیم و در تیس برابر شده شاکردان در حالت نمود و خود
 سعادت و عزت مشمول شد مدت زمانه که از او شتابد سال بود در او ایل حال عیب
 بصافهت شمر نموده فیضی و از آن حاصل کرد پس دوری مجلس ستر اطاشه حاضر شده
 دید که او شرو اصحاب شمر را دست میزند و میگوید شمر حمله چند اند که اشعاری بجهت تو دارند
 زبرد و حقیقت و عاقبت باید که در **بنیاطون** گوشه ازین سخن افلاطون ترک مساجت شمر نموده

در طلب تحقیق شده و در شیا معتقد بقول فیثاغورث انتقال نمود و ارسطو طلیس
 از وی اخذ نمود بعد از وی حاشینی وی او را **اسکندر** گشت و قول بعضی اینست که ارسطو
 طلیس از سواط اخذ نموده وفات افلاطون در سال ولادت اسکندر اتفاق افتاد
 و آن سال سیزدهم بود از پادشاهی لادجوس و ملک مقدونیه شهری که در امام فرنیان
 مجمع حکما و دارالعلم بود فیلس که بر اسکندر بود شاون که از علمای متاخر از افلاطون است
 تقصیر مصنوعات افلاطون و تزیین آنها را ذکر کرده و بر این موجب ایراد نموده
 کتاب سیاست که خنین بن سحر او را ترجمه کرده کتاب نوامیس که هم چنین و هم سخی
 سخوی از اریونانی بر پی فصل کرده اند بلکه غالب است که افلاطون نام نهاده
 کتب خود را بنام شخصی که بسته عار او ان تصنیف شده باشد از اینجاست که
 بسیاری از تصانیف او در فنون متعدد موسوم بنا همای مردم از او کار است
 مثل کتاب تائیس هر فلسفه کتاب لائیس در شجاعت کتاب ارسطو طلیس در فلسفه
 کتاب هرمدس در عفت دو کتاب که نام کرده آنها را فیثاغورس در افعال سید
 کتاب او توذیس در حکمت کتاب موسوم ما ماهه کتاب موسوم لهر جاس کتاب
 او تو فون کتاب امین کتاب فادون کتاب فریظن کتاب فیثاغورس کتاب فریظن

کتاب طیاروس بحی صمدی آنرا اصلاح کرده کتاب فرمایس کتاب دورس کتاب
کتاب نینس کتاب اچریس کتاب مانا کت کتاب طیاروس کتاب طیاروس
کتاب مناجات کتاب تجمید کتاب عقل و نفس و جوهر و عرض کتاب حس و کت
کتاب طیاروس کتاب مادم الاحداث کتاب اصول هندسه و دیگر ریاضی حوسبه او را
بسیار است ماون مذکور میگوید افلاطون در خاندان شکران کتابهای او را
ترتیبی ننشاده و مراتب معززه داشته و برای هر مرتبه چهار کتاب معین نموده و شهرت
او در زمان ارتطاشت ارطوکنسوس المعروف بطول اید واقع شده و سلسله
عمارت از نوبت و خروج زرادشت در عهد او بود و قول آنکه زرادشت معجزه
له اسب پدر شانس طاهر شده و کتاب زنده را بطا نوشت در داده هر اوست
کا و ماون میگوید افلاطون بن ارسطون بن ارسطو قیس از اهل مدینه تیس مادرش
تسطولذبت غلو قن است و افلاطون از هر دو جانب بر نوبت است و از مادر
از نسل بولن است که وضع نواس برای اهل افسس کرده و شهرش را که اهل افسس
در یونانیان اتراع کرده بودند او باز گرفت و سعی او استر داد یافت بولن مذکور
را دردی بود روز نسیس نام که افلاطون نام او را در شمار خود بسیار و ذکر کرده و

ذکر

ذکر در سری بود افسس نام افلاطون و یاد کتاب طیاروس ذکر نموده از افسس
سطح و سس و ادوی غلو قن و ادوی خزیدس بود آمد و خزیدس را با باریطون و قطول
نر نامیده میشود و او است ما در افلاطون پس افلاطون در مرتبه ششم است از سولون و
در افلاطون که ارسطو نام داشت بقی می شود بکارون بن افسس که متب سب بنیدون
و با لیس مذکور که حد افلاطون است مردی شجاع شد به اقدام صاحب رای بود و در جنگ
سیان اهل بو اطمیا و اهل افسس جنگ که مدت در میان فریقین قائم بود چند آنکه هر یک از
از فریقین را از ان طال گرفت است سر کرده و مقتدم بالیس مذکور بود و سست
و حاکم بر اهل بو اطمیا در آنوقت افسسین بود بر اهل افسس اموطی پس افسس مذکور
مبارزت طلبیه او موطنی ملک افسس را او بطلی قدام بر بنارت او نتوانست و از
جین و بدو مبارزت راضی نشد پس بالیس مذکور گفت من مبارزت او سر و
بشرط آنکه اگر غالب شوم مملکت من کناری او موطنی قبول کرد پس چون افسس
ملک موطنیا بمیدان آمد ما لیسوس در برابر او شد و چون مکمل کرد نزدیک شد
او را گفت حالا نصف جوشش باز کرد و چون خود کنی مجارت کنیم و همچنینک افسس
پشت کرد و بالیسوس او را از عقب بجه و فریب ضربتی رسانید و او را بخت داران

و از آن تاریخ همان روز را اهل افسس عید خود خسته عید خود نام کرده اند و در آن
 مینت یونان را از ایاطیغوریا میگفتند و امروز اناطوریایکوشید و همین بوده سبب
 اتحاد این عید و پسر مایکوس مذکور ترون نام داشت خود را به ششمین سپرد تا اهل یونان
 خویش را اصلاحی بخشد و یونانیان با آن عظیم دارند در باره افلاطون و تعظیم او میگویند
 منزه او مولد الهی بوده و طالع او طالعی پس صلح و درین باب حکایات فانی
 بسیاری آورند ترک ایراد آنها اولاد ششم آورده اند که چون افلاطون چشم
 بر رک کفن شمر که همواره در آن کوشیدی مصمم گردانید بسبب آنچه از سراط در دست
 آن شنیده و عازم شد که شاکردی سراط حسیار نماید و اخذ کند از وی فلسفه
 فیثاغورث را با آنکه در اول امر با سراط شکستیک بود در نزد فیثاغورث لیکن
 سبب رحمت شمر چنانچه نماید استوار کرده بود درین اثنا سراط نجواب دید
 که جزوه مرغی که بر پا کرد و در فارسی کلکت فیثاغورث بر کنار نوشته یک ماهه
 پر نامی او برست و بجانب آسمان پره او گرفت و شمع در آذر کرد آوازی
 سعادت مطرب که جمله مردم را بان مشغول گردانید پس چون افلاطون بخدمت او
 آمد برای تعلیم تاویل نمود سراط خواب خویش را با من او و آنکه صورت آن ترس

شکل

عبارت از کلام افلاطون است که مقبول طبس کادوس خواجه شد و هم آورده اند که
 در اول امر در ساعت شرفیاتی رسید که در آن نصیف نمود و در نوبت قدری از کلام
 فیثاغورث شنیده بود که تا پانزده روز الحان وضع نموده بود و هنوز بیت سال از عمرش
 بود بعد ازین عازم فلسفه شد و بسوی صحاب از اقلیطوس رفت و ایشا را طریقه حدیث
 بود در فلسفه و امروزان متروک و مجهول است چون شنیده کلام ایشا را و تحقیق در آن
 طریقه ایشان در حکمت رد کرده است عازم خدمت سراط شد زیرا که در آنوقت سراط عود
 در گذشته و ریاست حکمت سراط قرار گرفته بود پس در روزی بخدمت سراط رسید که
 او مشغول خطاب بود و عمامتی را که دو کوسبوس نزد او جمیع آورده بود موعظ میکرد
 ایشا شنیدن کلمات سراط حصر افلاطون در طلب حکمت میزد و دیگره صناعتش را
 ترک داد و کتب از او بخت و سخنی باین مضمون گفت که ای ایشا نزدیک افلاطون باش
 که او را بتو حاجتی و نیازت و اس روش میبده شمر گفتن یونانیان و درین حال عراوه
 بریت و در سال رسیده نوپس عازم سراط شد سجاد سال تا آنکه در امور عهتید
 برتبه فیثاغورث رسید و در سیاست مدینه مرتبه سراط دریافت و اهل علم در کار او
 او کردند و رعایت حجت در تحصیل علوم مالا بسیار در بهای کتب پیشینان اتفاق

تا آنکه فرمود و بجزندار هلاک و سس کتاب را از کتب غیر اخلاقی که زدا بودند بصد
 و سب بار بیا و صغیه محض رای محسین کتب غیر که اول بار که انجاء رفت جرات مطلق
 رحمت تویی که انجاء نام از من بر آمدی در باستان کرده درستان شیر و ستورا
 بجهت در آن عهد مردی بود از یونان و سعب بر آن سیلا مافه بود اسم او دو کوریک
 مردی بغایت جبار چون شنید که افلاطون دارد انجاء شده ماضی او فیه مان داد
 و چون حاضر شد مطر ارا از روی دید و سایر علمای حرره را و سوا خطابت یکدیگر
 گفت از افلاطون درخواست سخن کرد تا چیزی از طلب و اشعارش بخواند پس خطبه ای
 بسیار با دار سینه او بغایت فصیح و شیرین الفاظ بود و گفت در اشعار طبعه ارا
 که سترین دشمنان و سکورس آنها روشی است که بر تو این ناموس بسن منطبق باشد از سخن
 دیو نویسیس را در گمان آمد که این سخن معنی است بر او که بر ملک تغلب سیلا است
 ز به تحقیق پس در نفس جوش آورد او کشیده داشت و هملا انهار آن کرده در حاض
 خود سر لعدری مراد است صنعت شوره جری از حکمت با حقن کرده بود و نا گردان
 و اصحاب داشت و عادتش چنان بود که هر جا عالمی وارد بلاد او میشی حتی آنکس
 و او را حاضر نمیشی و با وی مناظره و مباحثه در میان بکندی و اقامت محبت

انجاء

صحیح طرعه خویش نمودی پس روزی افلاطون را گفت از عهد اصحاب من کی شنیدی
 و توقع داشت که افلاطون در میان جسیع اورا که مدعی تو است تا این سخن اورا بر تبه
 حاصل آید که خود را بر مردم سدا و حکومت ولایتی که تغلب حاصل کرده و اما مدعی من
 سب بر آمد و استخام امر او شود پس افلاطون مردن تماشای در جواب گفت نه در میان
 اصحاب تو سعیدی نیست و کما باره سوال کرد در میان قدمای که را سعید سعید انجاء داد
 افلاطون و گفت تو نه در میان ایشان جماعتی بر صورت سعادت لکن مشهور نشد
 و امر و اختیار استند که اهل سعادت نیند و سعادت مشهور گشته اند و این سخن نیز یعنی
 بود آن جبار پس این بار هم این سخن را در دل گرفت و گفت بنابر آنچه گفتمی کوما از نفس را
 اهل سعادت نیند و از نفس مذکور شاعری بود و اشعاری یونان که این جبار را در شمار
 و کرم نوده و حمارند که در آن شمار را که شش بود به بر در کرم او و در بخل های حر و صله که داشته
 بود تا هر وقت در ابدان می آوردند و جبار که در آن روی عظیم شتر بسیار کردی تا در آن او گزند
 پس افلاطون در جواب گفت اگر با جیم از نفس را روهی دروشی که هر کس از نفس شتری
 باشد باید بر آن وجه دروش باشد بالهر دوره او را سعید خود هم دانت و اگر اوران دروش
 است که شتر سعید سکوند و سیرت او است که شاد و کیک نیند پس با حقان من او را سعید

و از آنست که همین آلات و ادوات شکی میسرند پس چون دیونسیوس چهارم نیز از وی
 این جرات از وی نگل نموانست نمود و داد او را بنویس نام مردی از اهل قبادا و امونیا
 که برای عقد جمادیت و مصاحبت آمد بود و امر کرد او را قبل از آنکه از آنجا برود
 از آنجا برود و با خویش برده لیکن بر قتل او اقدام کرده او را بر روی از اهل نبردان که آنرا
 نام داشت بفرست او خود مردی بود که او از فضایل افلاطون شنیده و از دوستی
 او بوده و همواره با خلاق او تشبیه نموده اما غایت او را ندیده بود و شنید که افلاطون را
 خرید بود و صدقاری بن نقره بود و دیونسیوس را قراتی بود و چون نام که در مصحفه مجلس
 افلاطون حاضر شده و کلام او شنیده بود و بغایت بجانب او مایل شده چون شنید
 بر افلاطون گذشت بغایت بروی دشوار آمد و با دیونسیوس خود خالی اشکارا
 نمیتوانست نمود به پنهانی سی بن نقره سوی نروانی فرستاد و الهام نمود که افلاطون را
 بوی بفرود نروانی قبول کند و او مردی حکیم و از ادراک خویش است و سن مالی
 داده ام غرضی جز آن ندیده ام که او را از اسیر ظالمان خلاصی شوم تا بسلامت و خوشی
 بوطن خویش مراجعت فرماید پس چون دیون قراتی جبار بن خبر شنیدالی که فرستاد
 و نروانی قبول کرد و بدشهرانه ذایا فرستاد و خدایاغ و بوستان در آن شهر سید

و آنست که ملک افلاطون نمود و بقیه ایام حیات معیشت افلاطون از آنجا بوده و پس از آن
 نزد دیونسیوس محقق شد که افلاطون حاصل شده بسلامت است اگر که پیشان شد
 و در مقام اصلاح آن آمد و کمالاتش بر معذرت محبت او فرستاد و الهام نمود
 که او را در طلب اشعار و دیدی مذکور سازد افلاطون الهام وی مبدول شد
 و گفت ما را آن فرغ و فرصت آنجا است که به او پروا در این پس چنان اتفاق افتاد
 که باری دیگر افلاطون را بصله سفر نمود و باعث آن تحصیل کتاب بود در نویس
 که نزد همان جبار بود و سابقا وعده کرده بود که از آنجا افلاطون را برون آید بود و افلاطون
 در نظر داشت که کتاب را در هلاق تصنیف نماید و آن کتاب را از نوردان میداشت پس چون
 بصله رسید چنان دید که کار ولایت بر دیونسیوس بنهاد و انجامیده و مردم بروی
 شوریده اند و فرصت آن ندارد که با افلاطون پروا در لاجرم و اگه است افلاطون را
 و برکت و باری دیگر بصله سفر نمود و باعث آن بود که نون نام فرات و دیونسیوس
 بروی مسرع کرده و بر بسیاری از بلاد او تسلط یافته بود پس افلاطون این بار بصد
 اصلاح میان ایشان انجام یافت و عقدا و افلاطون آن بود که سعی در اصلاح حون که تبه
 اهل تنب بنهاد و انجامید باشد از طریق حکمت بروی لازم است تا رحمت را رحمت رسانند

باشند پس چون بصحل رسید ایشان را چون جلا پیشروانند و هر یک را بزمخت و معامی که بخواهد
بروندند و دشت و از یکدیگر رفتی گردانید و سیلا و خوش سعادت نمود و بود از بلاد
همس بر سر تا که افلاطون از ازمی پسندید مردم او را گشتند چو اسعی در عصر سیرت اهل
این بلده تیکه گفت این روش و میرا هست که از زر و کاری دراز در میان این قوم
بوده و در قفس ایشان گنج یافته نقل ایشان این رسوم و عادات بنیات شراب که
معاقله و خوب انجامد و ضرورت و یکسان استعانت کم برای بلاد خویش و واسط
حاکم قوم خود که پس برای امتحان در مقام اصلاح ایشان شد و کجا بود بنده لاجرم
متعرض نشد و خدایا از آنان که آن سخن گفته بودند روشن شد و بستر لازم مدارت
علوم و افاده حقایق و معارف گردید و در حاصل همان باین معاش میگذریدند و اورا
رن بود که نام ایشان از بلاد و قایم و دیگر نام هسوریا از بلاد قیس و در علم قیس است
سارک دشت جامعی که اثرش گردی وی دانشمندی مشهور گردیدند از جمله ایشان
ایسیوس اهل ارمینیه و او خا بر راده افلاطونست و دیگر هسور قیس اهل خزرستان
و دیگر هسور چون بلین بازنه بل و فحید و ما دیگر ارسطو ارسطو ارسطو ارسطو ارسطو ارسطو ارسطو
سیس و دیگر ارسطو ارسطو ارسطو ارسطو ارسطو ارسطو ارسطو ارسطو ارسطو ارسطو ارسطو ارسطو ارسطو

141

سوراقوس و دیگر افلاطون ارسطو ارسطو ارسطو ارسطو ارسطو ارسطو ارسطو ارسطو ارسطو ارسطو ارسطو
ارسل و دیگر ارسطو ارسطو ارسطو ارسطو ارسطو ارسطو ارسطو ارسطو ارسطو ارسطو ارسطو ارسطو
این جماعت مردمی بسیار عادت او آن بود که چون شکر در آن نزد او حاضر شد
بر پای خواستی و در علم بر ایشان القای نمودی در حال آنکه راه میرفتی در همان سنا
که در آن ملک دی نموده بودند که در آن اند علوم در آن حال نمودی از این جهت
لقب سنا من بر ایشان جاری شده چون شتا و کیکال و نکانا کرد از دیار نمود
و در همان ساین مدفون گشت در شهر اقا را میا در از در هر که در شهر بود به سمیت
جنازه او بیرون فرستند تروکات او منحصر بود در سنا نهایی مذکور و دو صد و سی و دو
و قسری و جامی و گونواری از زر که همسنگام کورک در گوش میباشند و عادت
ستمرا شرافت یونانز که اطفال خویش را لکوشوار ز زین میارایند و بر قراد
بلغت رومی این صفون قیس گردند که ایجاد مرفیت و او از قیس الهی است
و سه آمد مردم عصر خویشین در عفت و اخلاق و عدالت و هر که ملک را اهر ارشد یا
دام و شا که پس نامسا که این مرد را که دردی بود حکمی بسیار این مضامین
بر کجاست قزو بر جانب دیگر آنکه امان فر و پوشا به صفا افلاطون را و کلس

142

او در مرتبه کسی است که میزد و در کرده است چنین بنامی ترجمه و ابوالفضل محمد حارث
 سطر و حرثان از علمای فلسفه که فلاسفه یونان بهشت فرزد بودند و هر فرقه نامیده شد
 باسی که آن اسما از بهجت چیز اشتقاق یافته بود که از نام مردی که معلم آن فرقه بود
 دوم از اسم بلدی که معلم و مدبر آن علم از آنجا بوده سیم از اسم موضعی که در آن معلم بود
 چهارم از اسم راه که معلم بدان راه میفرود بوده پنجم از اسم اخلاق و عادات
 ایشان ششم از راه که ایشان را باشد در خصوص عرض از حکمت مضمون اخلاق که متعارف
 تعلیم واقع شده اما اول اصحاب فیثاغورث دوم اساطیر سیم اصحاب کرفس
 که ایشان را اصحاب طلسم مینامند بنا بر آنکه در رواق یکدیگر مدینه علم تعلیم میسپردند
 چهارم اصحاب دیوجانس که طریقه ایشان آن بود که عقیده بر سوم و عادات ایشان
 نباشند و خوششان و اقارب خود را دوست دارند و باید که کسی محبت نوردند
 حق کار از ایشان چه اصحاب لذت که عرض از حکمت و معرفت نفس لذت و نش
 شناسند ششم اصحاب افلاطون و ارسطو که نام شایسته ایشان باقی ماند ارسطو
 ششمین ایشان در حال درس با جمله فرقی یونانیان اینانند که بر شریک شده
 و دوزخ از راه و اصل و اعظم اند اصحاب فیثاغورث و اصحاب افلاطون

و ارسطو این دوزخ را در کوه و غنچه فلسفه اند و قبل ازین یونانیان در فلسفه طلسمه که ششینی خوانند
 طریقه یاس طلعی و عوام صامه و صحران سس متاخرن ایشان مایل به فلسفه بود شده اند
 سقراط و افلاطون و ارسطو و متابعان ایشان و همین مضامین را ارسطو در کتاب حیوان
 ذکر کرده میگوید که از بهت ارسطو سال پیش این مردم مایل به فلسفه میزدند اند از زمان ارسطو
 و ماست علوم ختمی شده با فلطون و باید دانت که یونان که در حقیقت اند حاصل اقدر ملوک
 عالمه ایدار ایشان برخواستند که ایشان اسکندر فیثاغورث ماقده و مسعودی است
 که ما در ایون و دارالملک فرانس بحار کرد و پادشاهی از او گرفت و او را بخت و از آنجا
 سلا و شرق روان شده و مستول شده بر تمام آن اطراف بودی که تواریخ ایران خیزید همه آنها
 از اسکندر دولت یونانیان روی در خطاطی بنا دو خطاط که ایشان مبعوض طلاله نیز میسپردند
 بر بلاد استیلا یافتند و در کارهای فرمان ایشان را بود با آنکه در مملکت ایشان مستول شده بود
 پادشاهی بطالیه نزار روی زمین منقطع شد و مملکت ایشان مملکت روم محلی گردید و هر دو مملکت
 مملکت شده مانند مملکت فرانس و با بلکان و موضع بلاد یونان از مسوره ارض روم غنچه
 شالیست ارسطو ارض و حد آن ارض جنوب بحر رومی است و شوز شامیه و شوز جزیره
 و ارض شمال بلاد آن و آنچه در مجازات آن باشد از ممالک شمال و از جزیره غرب بلاد

اما که قاعده آن مینه رود است و از جهت شوق بلاد ارسه و باب الابداب و لغت بودن
 را و چون میگویند و اوسع و اصل لغات است و اگر اوامر و ماسر و اصل تنظیم
 گوایب و عبادت اصنام بودند و عمارتشان از افلاطون میماند و احدان فیلسوف و سنی
 این کلمه لغت ایشان محکمست و یونانیان از جمله مشت کرده بنی آدم اند که همعا و آ
 در بریده اند و استخراج و استنباط علوم و ان مشت کرده مند است و نفس و کلمه سنان
 و یونانیان در روم و مصر باین و عرب و یونانیان و از غرض این مشت کرده از باب بر روم
 سری معتد بر ظاهر شده و حال ایشان حال بنام است در آنکه خورند و در شانند و کجاست
 لا غیر و جبار را که افلاطون در مناجات بر زبان راندی معنون این کلمات است ای رود
 که اتصال داری بربح بطلان کن نزد علی که تو معلول او را با صرح کند از جانب سنان
 عقل فعال در تدرستی بن چند آنکه باشم در عالم ترکیب **ارسطو طالیس** بن نوح هوس میماند
 لفظ ارسطو طالیس در لغت یونانی معنی نام انگیز است و او را که در افلاطون است بود از
 فانی و سه آمد سرشاکردان او بود مدت شش سال شاکردی نمود و افلاطون
 و افلاطون او را ارسا بر شاگردان خویش رحیح نهادی و او را عقل نام کردی و ظنیف
 یونانیس بوی تمیزی شد و خاتم و سید علمای یونانیان او بود و اول کسی است که صفت

بر ناز ارساعات نظیفه تحقیق مخصر گردانید و از آلت علوم نظیر ساخت و او را در سنج
 علوم فلسفیه کتابهای سکوی کلمه و حرمت مراد بر سر رسالت است که در یک مکتب شده
 شده باشد و کلمه آنکه سه جمله و ده که باشد ارسا رفون و انما افتاد کتابت و کتب او در علم
 فلسفیه بعضی از ان در علوم الهیه است اما کتب او در تعلیم کتابت در مناظر و کتابت در خطوط
 و کتابت در جیل و اما کتب او در علوم طبیعی بعضی انرا از ان قبیل است که دانسته میشود
 اموری که مختص است به طبیعی از طبایع و بعضی آنکه دانسته میشود از ان اموری که عام
 و شامل است جمع طبایع را و اینها که عام است جمع طبایع را کتابت که مویوم است
 بسبع الکان و شناخته میشود از ان مبادی شیوا طبیعی و آنچه مانند مادی است
 و آنچه تو الابدای است و آنچه مانند و شامل تو الابد است و اما مبادی عصر و صورت
 و آنچه مانند مبادی اند و بحقیقت مبادی نیستند مانند عدم و آنچه تو الابدای اند مانند
 زمان و مکان و اینها که شامل تو الی اند مانند خلا و مالانهای له و برین ترکیب ترکیب
 مرکب و مرتب اند کتب او همه در نظر هر که بنظر همان در انما که در کس چون کتابت
 محل در کسین خیر یافت لمد ارد که در ریات انما اعراص کردیم و ارسطو طالیس
 استاد میکند است ملک مقدسه و در هر باب آداب او عمل کردی و سیاحت

در پیش پادشاهی بقتضای رای اورادی و بوسیله او شرف در بلا و یوماسن این کده
 و خرد عدل فایز گردید و ارسطو طایس را رسایل بسیار است که بسوی ائمه در دست آمده
 معروف و مدون اند و سبب و فلسفه و سایر علوم قدیمه در بلاد اسلامیه شایع شد و شرح
 داده سبب از محمد بن اسحق الیزم در کتاب خود بر این وجه که مامون عباسی در جواب
 مردی شیخ و مفید گشاده میانه پوسته اردان بزرگ سر شگفتی مکه شمال بزرگی
 نشسته مامون که در حور ادم در راه او ایستاده و بر زینت او شده پس اردوی سول
 کردم که حد کسی جواب داد که من ارسطو طایس این سخن سر کرده ام و کلام اینا انجلیک
 دارم گفت پرس گفتیم حدیث حسن و نیکو گفت حسن و نیکو آنچه عقل حکم که محسن و نیکو
 کلام دیگر چه گفت آنچه شرح از حسن و نیکو گوید کلام دیگر چه گفت دیگر چیزی که کلام
 این افاده فرما گفت هر که با تو مصاحب و همین باشد ممانند طلبا باشد و بر تو باد
 بوی پس چون مامون بیدار شد مت بران داشت که کتب ارسطو را تحصیل نماید
 چیزی از آن در بلاد اسلام نیافت و دیگری عیاز بن اسحق گوید که مامون کس را
 نزد ملک روم و طلبید اردوی کتب ارسطو طایس را پس ملک روم سحر کرد و اثری از
 آنها در بلاد خویش نیافت عکلمن شد و گفت ملک اسلام از من کتب علوم طلبا

طلب

طلبه و من اراده داشته باشم و نیایم چه قدر تو انم گفت و حد قدر قیمت ممانند فرقه مارا رسیدن
 من با لعه نمود و در جستجو و عاب کوشش در قفس منقول داشت تا عاقبت کار برسان
 که در یک از زیرهای دور از قسطط بر سر پر آمد و عرض ملک رسانید که مرا از آنچه طلب
 است خبری و اطلاعی است ملک او را گفت ما را معلوم کردان گفت در فلان موضع
 خانه است مفضل از یونانیان که هر ملک لاحق بعد از ملک سابق نقلی بران است و در
 پندارند که دران مالیت و چیک از لنگ در باره خود رو امید از بزرگداشتن آمل
 تا گوید که ارفقان تیر و عدم کفایت محتاج شد بفریضه سابقین آنچه عادت
 بران ستم گشته که هر ملک محقر نقلی بران فرزند لکن تحقیق امر نه بران و بر است
 خانه نیست که موضوع بیگانه که صل از ظهورت مسیح علیه السلام یونانیان از بعد احکاره
 بودند و پس از آنکه در عهد قسطنطین یونانیان بملت مسیح در آمدند امر مردم را کت
 که در میان مردم بود همه را آورده در آن خانه نهادند و در آن مفضل خستند و عادت
 چنانکه شیعی بران ستم گشته پس ملک بفرمود تا در دولت مسیح کشند
 و سخن را به رازهای ایشان تفریز نمود و ایشان در باره کشودن آن خانه مشورت کرد
 مکن پسندیده داشتند پس از راهب استغنا نمود که اگر ان کتب را بجای اسلام فرستند

ایا اوراد آهسته آهسته در دینا عاری و منقعه خواهد بود یا نه ز بس گفت رسته
 این کار بکن که بر آن ثواب خواهی یافت زیرا که ان علوم در سحلت و اصل نشد الا که
 قواعد ان ملت را متزلزل کرد ایندلس ملک و رور با بوی ان موضع رو ان شدند و چون
 گویند انکانه در اموافق خبر را بس کتابهای بسیار در انجا دیده ملک بفرمود تا از جواب ان
 پانکه معلوم باشد که هرک چه کتاب و در چه علم و فرب کیت مقدار چشتر بار ان بر کنند
 و بجهت مامون روار بلاد اسلام کردند نس مامون بفرمود تا ترجمین و جامعنی را که عارف
 ملت عرب و رومی هر دو باشند حاضر کردند و امر نمود انیش ترا نقل ان کتب از روم
 بگریه و بعد ان سیر مردم بودی جستوی مثال ان کتب بنامند و هرک بوسیلتی
 حزی از ان دست آوردند تا رفته رفته قدر کثیری از ان کتب در بلاد اسلام شایع گردید
 و از ان کتب که بنام مامون رستاده بودند بعضی تام و بعضی غیر تام بودند و آنچه
 و آنچه غیر تام بودند همه ان را ایوم یافت شده و بدست نیامده اوسیدمان منصف
 بر لب بغداد که اراکار حکمای اسلام بود که مدعی نجسم جامعنی داشتند و هرک بطلب
 اجرت میدادند و کار ان نقل و ترجمه کتب یونان و روم میبود از بس ان کتب
 حسن سح و حشر ان حسن و ثابت قوی میبودی دیگر هرک را در هر ماه پانصد دینار میدادند

در ان

و از مردمی که ارسیم درین کار اهتمام ورزیده اند محمد و احمد و حسن پسران موسی بن بشاک بودند
 و عقرب که احوال ایشان درین کتاب خواهد آمد و ما لمانی بسیار درین بنام بودند
 تا چیزی نامی عربیست آوردند و از فلسفه و هندسه و موسیقی و ارشاطعی و طب و غیره
 و قطار بن لوقا بعلیکه وقتی که او را بنیاد آوردند قدری ازین کتب با خود آوردند
 و بعضی انها را خود و بعضی را دیگران برای او ترجمه کردند محمد سح الیدیم که خود شنیدیم
 که سح بن سهرام در مجلس عام حکایت میکرد که در بلاد روم یک کت قدیم الفناست که از ان
 بزرگتر هرگز دیده نشده و از ان او را بهت برد و صراع ان از ان طایفه یونان در روم
 که عادت انعام نمونند ان یککل را بنایت معظم میداشتند انکفت سح بن سهرام
 که از پادشاه روم التماس کردم تا امر فرماید بکشودن ان یککل قبول کرد و کفت از
 روم کاری که روم بخر اینت انتقال نموده اند ان در دست شده و مکروه میدارم کتون
 از ان التماس را مکرر کردم و بر بار که مجلس او حاضر شدیم شافند التماس فرمود
 تا راضی شد و فرمود تا از ان کت بخرن و اصل شدم خار بود از مردم و دیگر حکمای
 عظم رکاکت و بر دوار نامی ان نقشها و کتا تنها که بان حسن و کثرت مذیده بود
 و در ان یککل کتب قدیمه انقدر بود که بحسب تخمین هر کت شتر نمید و بعضی از ان

و بعضی گفته شده و ارضه از خورده و سم در آنجا از آلات قرابین که از زرد حاک
 ساخته بودند چربای خوب خوش آئیده ویدم پس برون آمد و ملکست مودمان در آن
 محکم بستند و منت بسیار کشودن آن در برین نماند و این در ایام سیف الدوله بود
 و آن خایه بر سر تزل از قطنیه است و قومی ارضایان کله اسن مجاور آن مسجون
 و روم ایشان را برین و این چون کد نوشته از ایشان جزیه می گرفتند محمد اسحق سبکی
 معنی از سطلایس محبت است و بعضی گویند معنی آن حاصل کامل است بعضی
 گویند معنی آن نام افضل است و او پسر نقیه حسن بن عمار بن استار آل اسفندی
 که اشتر طرب یونانین او کرده چنانکه بطریق غریب گفته و اسم مادرش قطیله
 و نسب او نیز اسفندیوس منی میشود و بعد او بدین اسطوخوی است از بلاد یونان
 و پدرش نقیه حسن طرب فیلیس بود اسفندیوس بوده و از سطلایس بیت مال در شاکریا
 افلاطون کرده اند و در هنگامیکه افلاطون بصله سفر کرده بود حاشی خورش در روز
 او را داد و گویند از سطلایس شروع در تعلم فلسفه بعد از آن نمود که سی سال از عمر او گذشت
 بود بعد از افلاطون اصل علمای یونان او بوده نزد ملوک و سلاطین سعادت منظم بود
 زیستی و اسفندیوس عظیم امور رومی و ثورت او عمل نمودی و بعد از آنکه اسفندیوس

کبار

مخاربه طایف بنس شد اسطایس عرت و انقطاع کرد و در انبیه و موضع کجود
 نموده بود بسیر بر دار آنجا موضع تعلیمی که منسوب بفلما سفه شاین و مجامع است
 مصالح مردم و تقویت ضعفا کردید و در نیزه ناستار تجدید چشمه تا و کار بنا در آن
 استنطاق نمود و وفات او در اول سلطنت لیلیوس ن لایخوس واقع شد
 و خلیفه خویش بر تعلیم شاکس طس برادر او در راه خود را تعیین فرمود و در همین وقت
 وفات گفت و صی من در جمیع آنچه از من مخلف باشد لطیطوس است تا وقتی که
 بیجان حاضر شود باید که اسطوخوس و تیموس و انقور خس و صوطاس متفق
 و کارهای من میباید باشند از امور اهل بیت من و آپس خادم من و دیگر کارها
 و علمایان من و هر چه از من بازماند و اگر بنا و فرس طس دشوار نباشد و توان
 با من جماعت در تفقه امور مذکور موافقت نماید مختار است و بعد از آنکه در تمام
 مجال رسید بیفان متول امر او باشد و اگر قبل از تروج او را موت در رسید یا بعد از
 تروج قبل از آنکه او را اولدی بشد پس هر کس را بیجان در مخالفت من و صی
 کرداند آن جاری و مخصات و اگر سعاشن و صب با کرده فوت شود تا و لو بیس
 اگر روی دشوار نباشد و پسند و قائم مقام او باشد و وصت کم جماعت مذکوره

و معاش را در کار مس خاد و من که او را بر من حق خدمت بسیار است و کمال رسانیده
 از او دارم هر چه او را بد آن حسام باشد با و بد بند و دروغ نزارند و اگر اراده جوشه
 نماید او را بر دو فاضلی بر بند و مقدار یک طایطیل نقره که مساوی یکصد و بیست و پنج مثقال
 است با و تسلیم نمایند و سر کیز دیگر سوای کیز و غلامی که دارد با و بد بند و اگر خواسته
 معین باشد او را است که سر کیزی نماید در بدینه اسطاعه یا در منزل پدران من هر منزل
 از آن منازل که اختیار نماید و هر چه که بد آن احتیاج داشته اظهار نماید او بسیار
 از با و بد بند و اما اول و ولد من خود چه حاجت است که او صیارا بخط پیشان صفت
 نام و باید که بیخاش غمناکی برقی غلام من رسیده باشد تا او را بشهر و بلد خودش سازد
 با بیسیع اموالا که با او است به روش که خواهد و کرمین اما مریس را آزاد کرد
 و بعد از ازادی اگر خدمت و قهرم اقامت اختیار کند تا وقتی که او را بشهر و بند باند
 در می و کسر که که دارد با و بد بند و هر که نام که درین نزدیک مالکت او شدیم
 او را یکی از غلامان با و بد بند و هر از در می هر مدینه و هم کین غلام همیشه میند تا برای خود
 علای بخرد سوای غلامی که قبل ازین قیمت او بان داده شده و بخرا اینها آنچه رای او صیارا
 اقتضا نماید با و بد بند و چون قهرم بشهر رود و وقت غلامان من با من و فلان و فلان

اراد

آزاد کرد و نهد و نه پسر از مس و نه احدی از غلامان مرا خوانند اما که در خدمت باشند
 تا بعد رحال برسند و وقت ایشان آزاد نمایند و هر یک را فراخور استحقاق عطیه بدهند
 اما ترتیب تصانیف اسطاعه طایس مد آنکه آنها چهار مرتبه دارند خطبای طبیعت
 و آلیات و است اول سخن کیم از منطقیات و دیگر نام جمعی را که آنها را نقل کرده
 از لغتی یعنی و نیز جمعی را که آنها را شرح نموده یا جمعاً کرده اند بان مقدار که نظر
 و اجتهاد ما در آن فرارسیده قاطعاً ریاس و آن عبارت است از عقول اعشاب
 بار از ریاس یعنی عبارت را در مساحت العاطه است اولوطیعا و معنی آن حمل است
 است اولوطیعا و آن اولوطیعی است و معنی آن بران است طوبیعی است
 جدول بر قطیعا یعنی معالطه که از حکمت محمود سر میانه در نظور لقا و آن عبارت است
 از حطاب اولوطیعا و اولوطیعا کونید و عبارت است از شعرا ما قاطیعا ریاس
 و ناقان و شارحان آن کوم نقل کرده از اردو میر بعبیه جنین سخن شرح و تفسیر نموده
 از اجامی از یونان و جماعی از عرب از جمله فروریوس یونانی و دیگر مصلحین که در
 رومی دیگر ریاس رومی دیگر کجی لطرک هستند دیگر اموسوس رومی دیگر کاتوسوس
 رومی دیگر شوقطس یونانی دیگر سیلسوس یونانی و دیگر مزی سودف ثابون

که هم بسبب این دو هم بر پیش کش کرده و ادعای تفسیر آن قطعه است منوب با محس
 اما محس بن عدی میگوید ظاهر نیست که از ابراهیم نسبت باشد زیرا که در آثار کلام او دیده ام
 که میگوید چنین گفت اسکندر مصف کوید این عبارت مانع نیست از آنکه قطعه مذکوره از
 ابراهیم باشد چه میساید که بعضی متأخرین کلام اسکندر را اصاف کلام او نموده باشند
 و از مفسرین و شاعرین ابراهیم را سلام که ابو نصر فارابی و دیگری ابو یوسف
 و مران کتاب را مختصرات و نتجات نرسند بعضی نام در برخی نام که متعلق آن
 شده اند تا محس از آنجا این مفسر و ابن هریر و کندی و اسحق بن حنین و احمد بن الطیب
 و زاری و اما در محاسن که عبارت است از مساحت الفاظ نقل کرده بعضی از اصحاب
 و اسحق بن عریب و متولمان شرح و تفسیر آن تا اسکندر را فرود می است لیکن شرح
 در مسانیت دیگر محس بن عدی دیگر فرود پوس و مصطفی بکند از ابراهیم
 کرده اما در میان نیت و ششمی از شرح آن موابت بجا کیوس و از شرح
 قوبری و ابو بشری او فارابی و تا و توسط و جمیع که از ابراهیم و اخصار نموده اند
 حسن است و اسحق و ابن مقفع و کندی و ابن هریر و در اصی و مابتن قره و احمد
 و اما اول طبعاً اول که عبارت است از تخیل مناس نقل کرده انشا در سوس بر این میگویند

از ابراهیم

از ابراهیم که در محس و حنین و صلح آن کرد و نقل نمود بعضی از ابراهیم سبباً و مابتن
 اسحق نقل کرده است هم بر این انما شاعران آن شرح کرده اند از انا اشکال حلیه و
 شرح که ام از آن دیگر و شاطیوس دو مقاله از آن در سه مقاله شرح کرده
 و محس بن عدی شرح کرده از انا اشکال و ابو بشری هر دو مقاله را شرح نموده و کندی را
 نیز بر آن کتاب شرحی است و اما اول طبعاً دویم که عبارت است از زبان نقل کرده
 حسن بعضی از ابراهیم و اسحق نام از اسم بر این نقل نموده استی نقل اسحق را بر این
 و اما شاعران آن که ماسطیوس است دیگر اسکندر لیکن موجود نیست دیگر محس بن عدی
 و اسحق بن هریر و استاد متی را سخنی و کلامی بران است و هر یک از متی و کندی و فارابی
 را شرحی است بر آن و اما طبعاً که عبارت است از اصل نقل نموده از ابراهیم سبباً
 و نقل کرده محس بن عدی نقل اسحق را بر این دو مشتی هفت مقاله از آن نقل نموده و ابراهیم
 عبد الله هشت مقاله را نقل نموده میگوید محس بن عدی در آغاز تفسیر این کتاب که سن
 یا تفسیر رای این کتاب تفسیری از محمد بن مکر تفسیری که اسکندر نموده بعضی مقاله او
 و مقالات خامه و ساده و مابعد و مانند را و مکر تفسیر امویوس مقالات اول و
 و مانند و راجع را بس بنام و کردم در تفسیر را آنچه فهم کردم از آن تفسیر اسکندر و امویوس

و اصلاح نمود عبارت باقلا من دو تفسیر مصنف گوید این کتاب غیر صحیح مگر در حدیث
 هر اردق کتابت است و بعد کلام صحیح امویوس است چهار مقاله او را شرح میکند
 چهار آخر اما موضع دو در هم از مقاله نامه شرح کرده ماسطیس حدیث موضع از او کلام
 نیز از اشعی کرده و شخص نیز نمود و متنی مقاله او را شرح کرده و شرحی که امویوس را
 نموده اند اشعی آن مرد را بر علیه نقل کرده و او عثمان و شتی نیز ترجمه کرده و اما موطیقا
 اشعی مقاله که از آنکست محمود نیز نیامده نقل کرده از اسر نامعه و ابوشرعی بسریه
 و صحیحی بر علیه و مقصدی شرح و تصریح آن شده قوری ابراهیم بن کوش نقل این نامه را
 بر علیه نقل کرده بطریق اصلاح و شرحی دیگر کندنی راست بر کتاب و اما بطریق
 که عبارت از خطابت میگوید است از ابر علیه نقل کرده و ابراهیم بن عبد الله را
 فقط نموده و فایده او را شرح کرده و آن کتاب بخط احمد بن الطیب الرضی دیده شده
 نزدیک بصدورق و اما موطیقا که عبارت از نقل نموده از ابوشرعی اسریه
 بر علیه نقل نموده از اشعی بن عدی و گویند ماسطیس را نیز در آن کلامی است بعضی
 گفته اند که از ماسطیس بسته اند و کندنی از آن اختصاری نموده اس بود جز کتب
 منطقیات و اما ک او در طبیعیا اما ماسطیس که از اسمع الکان نیز نیامده

ان کز

و آن است مقاله است و آنچه یافت می شود از تفسیر کند را فرود بیسی از این شرح
 اول است که در دو مقاله او کرده ان نیز ماش موجودیت و نقل نموده از او روح صلا
 و اصلاح آن نقل کرده صحیحی عدی و مقاله نامه حسن از یونان بر علیه نقل نموده و از سر بی
 بر علیه صحیحی بن عدی نقل کرده و مقاله نامه در میان نیت و مقاله را بعد از قطار بن لودا در
 مقاله شرح کرده و هم او مقاله نامه را نقل نموده و مقاله نامه را شرح کرده اما آنچه
 موجود است از آن تمام نیت نصف خواهد بود با عدی بیشتر و مقاله نامه را بعد از نقل کفای
 کرده و مقاله هشتم را شرح نموده و دیگر چیزی از آن موجودیت کرده و چند و از این نامه
 ترجمه ای قطار با باری دیگر ترجمه نموده و اما شان آن کتاب من حاجتی از خلاصه از ترفی
 شرح کرده اند از آنکه شرح چهار مقاله آن نیز است بجز فرانسوس مسلمی از نقل نموده
 و ابوشرعی باری دیگر نقل کرده و شرح منسوب ماسطیس متعلق همین مقاله اول است
 و او اشعی بن کزین بر بعضی مقاله اول و بعضی مقاله را بعد از اباحش مان شرح کرده
 و ثابت بن قره بر آن دو مقاله را از جمله که ام پاره شرح نموده بخط صحیحی بن عدی شرحی
 مقاله اول را منسوب با ابراهیم بن الصلت دیده شده و او الفرح بن قدامه را بر سر است
 متعلق بعضی مقاله اول ابراهیم بن الصلت و تمام از ابراهیم بن کزین شرح کرده اما علی الاجال

و چنانچه باید بطریق تفصیل برآید و بجهت نوحی را در شرحی است بر آن و از روی بصر
 نقل شده و کتابی بر رک شده و قتی مالک آن بودم ده مجلد بود و برخواستی آن
 بخط جوهری سرودی سخنان باسطوس ش شده بود و نسخه مذکوره از عینی
 عین منی استخراج الوری بود که نزد یکی از عینی میخواند و برخواستی آن فراموشی که از یکی درین
 در است یقیناً بخط خود نوشته بود و خطی در کمال خوب بود و درستی و محسوس شرحی محسوس
 بر آن نوشته و معانی حاجت نیز معنی از فلاحه اسام آنرا شروع کرده اند که در
 همه مطبوعاتی اینجاست و اما کتاب سما عالم آن چهار مقاله است این لطیف و او
 بعضی مقاله اول را نقل کرده اند و اسکندر از ویسی نیز بعضی مقاله اول را نقل نموده
 و نام مطبوعاتی تمام آنرا تفسیر و شرح کرده و آن شرح را یکی بن عینی نقل و اصلاح نموده
 و حسن را پس رتبه شده سکه از مسائل آن کتاب کلامی نوشته و او بر بدی اوایل
 از ارای او بجز حارث شرحی کرده و او کاشم حصار را بر آن سخنان و عبارات
 از بعضی نامیده و در مقام ابطال قواعد اسطر آمده شنیده ام که یکی بن عینی در
 مجلس بعضی در آن فرستاد در وهستی و حاجتی از اهل کلام حاضر بودند پس در آن
 گفت سخن گوید ما شرح که او از فرقه فلانند است معنی استغفار که در زیر

ابر

از نسبت بعضی اسوال بود یکی گفت در آن کتاب آن قواعد کلام مرا من اصطلاحات
 ایشان را رسد ام و هم آن دارم که میان من و ایشان همان نوی دهد که حصار را در کتاب
 تصحیح روی داده در آن کلام اسطر را نقل کرده و بر آنچه در کلام او فهم کرده ارادت
 نموده و حال آنکه او عالم لغوی است و معنی منطقیه نبوده پس عبارات فاسده کرده و بجان
 خویش کاری کرده و اگر حقیقت امر در معلوم بودی این عبارات کنونی در
 حواله کلمات از یکی شنیده اند و اعان داشت و در ارازل انصاف داشت
 و اما کتاب کون و فضا نقل کرده از انضام سرایه و استی بفریه و دستقی تم بفریه
 و هکذا تمام از شرح نموده و لایحه و رس ترا شرحی کرده و نقل مطابقت
 و نقل آن کرده او بشرعی و مقاله اول را نقل کرده و نقل می را او در کتابی
 عدسی اصلاح کرده و یکی نوحی از شرح کرده و شرحی را کتاب بغت بر ما
 یافت شده و از آن بفریه ترجمه کرده اند و حاجتی که کتب سرایه میدهند مدعی شده
 آن شرح سرایه یکو ترا شرح عربیت و لاشک که نقل آن معرطه
 ترجمه کما میبوی بر نیامده و کتاب آثار علو را از الامه در رس شرحی مبوط نوشته
 او سرطری آن شرح را نقل نموده و شرحی دیگر کرده ارا اسکندر که معرطه

فصل معلومیت و بعد از اینها سخن عدی کتاب نفس را تنها از آن نقل نموده و آن است
که حسن جمله از بسبب نقل نموده و اسحق بر اصل نموده از آنکه نقلی و ما در کتاب اسحق تمام از
شکل نموده و نفس ثانیه از اول آمده و شامیوس شرح کرده آن کتاب را علی تمام مقاله
اول را در دو مقاله و ثانیه در دو مقاله و ثالثه را در سه مقاله و لامر روس را نیز
تفسیرت یکبار آن کتاب دریافت میشود شرحی بر آن یکو منسوب سلسله است
و اسکندر را تفسیری نوشته تزیب بکصد ورق و تفسیری دیگر از است موسی بطریق
و شرح ماسطیوس را اسحق بر نقل کرده بوده از نسخه نامشخصی و بعد از سی سال
از اصلاح نمود ما که مقاله نمود از آنجا که نوشته و اما کتاب بس و محوس آن در مقاله
است معلوم نمید که کسی از نقل نموده باشد که عمار در اشاید و آنچه یافت میشود از آن
قیمت است که از انی شبرستی بن بوس اندیشه و اما کتاب جوان و آن فزده مقاله
صل نموده از آن بطریق و فقهی قدم لغت بریانه یافت میشود سیکو ترا جویا و حضرت
قدیمه بر آن کتاب را نیز یافت میشود و بسبب آنچه سخن عدی ذکر نموده و میخواهیم
آن کتاب را اختصاری کرده و او طبعین در عهد از اول نقل نموده و در نسخه از آن
بودند این کتاب الهیات و آن مرتب است بر ترتیب حروف یونانی اول آن الف

مورد

صغری است اسحق از نقل نموده و این نقل آنچه در مسانت ما حرف به موسی و این
سخنی عدی نقل کرده و حرف فو لغت یونانی یافت میشود و از اسطیاس کند نقل نموده
و او شبرستی مقاله لام را که مقاله یازدهم است از آن حروف بر نقل کرده و حسن
اسحق آن مقاله را بسبب نقل کرده و شامیوس نیز مقاله لام را تغییر کرده و او بسبب
تغییر نقل نموده و اسحق بن حسن چند مقاله را نقل کرده و سوم آنس مقاله را نیز
و دیگری از او بر آورده و اما خلیقات کتاب خلاق از او نیز نویسی شرح نموده
و بعد از آن دو اردی مقاله است که حسن بن اسحق ترجمه کرده و چند مقاله از آن
اسحق نزد سخن عدی بوده و شرحی دیگر است آن کتاب را مغرب شامیوس لغت
سه تا و اما کتاب بر آه حجاج بن مطر از ترجمه نموده و کتاب اول جبار است
تفسیر کرده اکنون تفسیر مصنفات اسطیاس را و در کنیم موافق آنچه اسطیوس
نامی در رساله که برای اسحق مصنف کرده آورده است کتاب رعب معلوم فقه که از
یونانی نقل و لغت اسطیوس سخن از چهار مقاله کتاب در ریاضت و اداب بر
این حال مصححش را و از افاری فادس میماند ایضا چهار مقاله کتاب
صحر که از افادی او عانس میماند چ مقاله کتاب در شعر مقاله کتاب در ملک

و دانشی ابراهادی فانیس میماند شش مقاله کتاب درخیز و از افادی ایما
 جوس میماند ج معادله کتاب موسوم با رطوبت رساله کتاب در میان خطوط غیر
 منقعه و از افادی طون عروس میماند رساله کتاب در صفت عدل و اراک
 و فیال میماند چهار رساله کتاب در ساس و اختلاف و از افادی بوقار اس
 میماند چهار رساله کتاب در عشق و آزار طیفون میماند رساله کتاب در ارک
 صور موجود اندیانه و از افادی ادریس میماند رساله کتاب چهار قول افلاطون
 در تیر برین و از افادی لاکوس و لیس میماند رساله کتاب در لذت و اراک
 اندر سما میماند کتاب در جکات و از افادی قصاصاوان میماند شش مقاله
 کتاب موسوم مسائل عدل و اراک و سما میماند دو رساله کتاب در صفت
 در هب قیاس عورت و احباب او دو رساله کتاب در میان روح و از افادی
 بویطس میماند رساله کتاب که در باب نسل مهر نوشته و از افادی طوینیا
 میماند رساله کتاب در اتحاد حیوان با وی و سکن خود را و از افادی طون
 میماند کتاب موسوم بجامع الصناعات و از افادی طحون میماند رساله کتاب
 در حجت و ارفانس میماند رساله کتاب معروف با رطوبت و آن دو رساله

کتاب

کتاب اربک منطقه کتفا که کتاب معروف اما لطیف و رساله کتاب معروف
 دو رساله کتاب در رطوبت کتفا که کتاب معالجات صغار در علم خلاق که بر اس
 او و میس نوشته و از افادی ادریس میماند شش مقاله کتاب در تیر برین و از
 و لیس طیفون میماند شش مقاله کتاب در صفت رطوبت رطوبتی معی خطاب رساله
 کتاب در سبب کین شت مقاله کتاب در سما عالم چهار رساله کتاب در کون و
 دو رساله کتاب در آثار علویه چهار رساله کتاب در نفس رساله کتاب در س
 و محسوس کتفا که کتاب در حیثیاری و خواب کتفا که کتاب در حرکت حیوانات
 و شرح ایشان و میماند ارفانس طر در اراک و طرس هفت مقاله کتاب در طمان
 حیوان دو رساله کتاب در سما اعصاب که حیوه و در کونوط با همت و سما
 اراک و ایتون مورین چهار رساله کتاب در کون و اراک و اراک و سما
 رساله کتاب در حرکت مکان حیوان و از افادی بویطس میماند رساله کتاب
 در درازی و کوتاهی عمر حیوان کتفا که کتاب در حیره و موت کتفا که کتاب در سما
 دو رساله کتاب در علم مده الطبیعه سیزده رساله کتاب رسائل میولانیه کتفا که کتاب
 موسوم بمبانی طبیعه چهار رساله کتاب موسوم بمبانی و شش رساله درین کتاب

سخن میکند اقسام زمان و اقسام نفس و اقسام شهوت و احوال فاعل مفصل
 و فصل در اعمال محبت و انواع خیرات و اگر بعضی آنها معقولات و بعضی آن در
 و بعضی از نفس است و مذکور میسازد در آن کتاب خیریت و شریعت را و انواع علوم
 و انواع حرکات را و انواع موهومات و اقسام آنرا و آنرا و بار باریس میمانند
 کتاب موسوم بقسم افلاطون شش مقاله کتاب موسوم بقیم است شروعی که لا
 قول را در مقاله کتاب در مناقصه قول باشد مقدمات تقیض آن از نفس قول میمانند
 آنرا همچو اساطیری در مقاله کتاب در موضوعات عقیده و آنرا میسازد و بطریقها
 گفته که کتاب موسوم بوضوحات طبیعی و آنرا در موضوعات میمانند که مقاله کتاب
 رشت البوضوحات و آنرا میسازد که در حدود میمانند آنرا و در وی
 مقاله کتاب در شیا تجدید و آنرا و میسازد چنانچه مقاله کتاب موسوم بتجدید
 طبیعی گفته که کتاب در حدود و تقویم استعمل در طوطا و میمانند آنرا و ما در
 طوبیوتیه رساله کتاب موضوعات در تقویم حدود و میسازد آنرا و ما در
 یا بلیس اخص ما طوطا و مقاله کتاب ایضا در تقویم حدود و میسازد آنرا و بلیس
 او برمس و مقاله کتاب موسوم مسائل رود و میمانند آنرا و ما طوطا چهار مقاله

کتاب در طوطا

کتاب و همانا و میمانند آنرا و ما طوطا چهار مقاله کتاب در یکرات و آنرا و میسازد
 میمانند و مقاله کتاب در حروف و حروف میسازد و میمانند آنرا و ما طوطا چهار
 اما طوطا چهار مقاله کتاب در حروف و حروف میسازد و میمانند آنرا و ما طوطا چهار
 و مقاله و آنرا طوطا میمانند و آنرا طوطا است کلام در طوطا یک مقاله و در حروف
 آورده مقاله در آنرا طوطا بعد از آن الحکم موسسات بعد از آن مقاله در حروف
 بعد از آن رساله در آنرا طوطا بعد از آن در مقاله در رسائل حیوان بعد از آن هم
 درین مطلب و در مقاله کتاب در موهومات و همانند آنرا و طوطا سی و در مقاله
 و در حقیقت آن کتاب به بیست و هفت مقاله در موهومات و در موهومات و در موهومات
 و همانند آنرا و طوطا در کور است در آن کتاب سیات ام و مدن بسیار است
 و بیانیان و عمران و عدد ام و مدن که در آن کتاب آورده مکصد و بهضا و مکت
 کتاب موسوم در کران و همانند آنرا و تقویم ساطا شش مقاله که کتاب دیگر
 درین مطلب گفته که کتاب در مناقضات و میمانند آنرا و ما طوطا چهار مقاله
 ما طوطا سی میمانند که مقاله کتاب در بیان اجزای آن و همانند آنرا و در مقاله
 و اند علم و آن کتاب و موهومات از سطوطا که در حروف و میمانند آنرا و در حروف

کتاب سلیم بن ابراهیم که در جمع نموده و امر اردی که سلطان شهنشاه
 کتاب در دربار برین له بولطیاب فیما نمد و مقاله مجموع رسال که فراسم آورد
 از ان اندر و حسن مت جو کتاب در جمع معایب که از ان اطهرن همانند بعد
 نقد و نموده کتب از سلطان طایس را سلطان انچه از بطیکوس نقل کرده شده که بوی
 اعس نوشته و فرستاده و الحمد لله کرا اوله صلوه علی محمد و آله و اناکس در بعضی
 کتب بجز سیده که صورت و شامل از سلطان طایس بر اینو برده نموده اند سفید رنگ
 کش ده چنانکه سکو قامت توی اسخوان که چک چشمان و دنان فرساج سیده اینو
 رش کشیده یعنی اگر تهنار قتی برعت می کردی و اگر با اصحاب بودی اگر سید
 رفیق و هر که از مطالع کتاب چنان بودی بر سر هر کله توقف و تامل نمودی چون از
 سوال کردنی را ملا در کسر از انگیزی و با بک جواب گفتا نمودی او قاتل و در
 درسیا و کنار بهر با بر روی دوست میداشت استماع نهاب را و با اصحاب
 رضامت و از باب بحث صحبت داشتی اگر در صحی مغلوب شدی انصاف داد
 و عراف بخت نمودی در لباس و ماک و مناجح و حرکات اعتدال مرغی داشته
 نموده آلت نجوم و ساعات در دست میداشت و صفت و شت سال کانه

ک

کرد و بعد از انکه فیلیق و الی اسکندر وفات یافت بکسر مقام او شد و از سهر
 ماه و سه بزم جماعه کبری رشت از سلطان طایس از تحلف نمود عورت و انقطاع
 جسمار نمود در سه و دار علمی بنا نهاد چنانکه قبل این مذکور شد و متوجه مصالح مردم
 و تقویت ضعف و بروج سوکانه و نقد ظلمه علوم از هر س و مخرج که باشند کردید
 و بنای مینه اطاع را که مدس شده بود تجدید نمود و در میان مردم سعادت حاصل لقا
 بود و نزد ملوک رد کارگزار است و منزلت رفیعی داشت اهل مینه اطاع را با اسخوان
 جسد او را بعد از انکه گن دریم شده بود جمع نموده در مرضه از کاس بنا زد و در صبح
 و حروف ماسس دفن نمودند و انجا را موضع و مجمع شاد است در بهات عظیمه اخذ
 نمودند و اگر سید ارسال حکمت بر شان شکل شعی انجا اجتماع کردی و بکلیت
 اعتقاد انکه بیکت حضور انجا در عقول و افهام شان نورانی حاصل شدی که بدان
 راه یافتندی بسوی صواب و انکلا که بودی مرتفع کشتی و شاکردان شمار
 بودند او را از ملوک و اسای ملوک و عصا و اکابر و عجم و بعد از وی اولاد وی
 سری بود صغیر سبی سحر جنس و در خصیحه و مال سمار روی تکلف شد و اگر کسی
 در مقام استیفا و استعفاء چهار او آید بر اینه مملکت پرده شود ملوک سب

و گرفت گفتا نمودیم مصف کوی بدان و حکم الله تعالی که حکما و دانا مسکه نظر کار
موجودات کرده بحث و تعقیب از اوصاف خالق و فریده کار صلیت ز نقد نظر
و وقت شربت نموده و مکان خویش تحقیق احوال موجودات بوسه اندر فرود
و هر لون و طبعیون و الیون اما در لون ایشان کروی بوده اند در دور کارهای
سما را قدم که عالم را صانعی و افره کاری نه بسته اند که اوصافی که در
نظرات پیشه و همواره نفس خشن من بوده و چنین خواهد بود و حرکت دور که باشد
میرود از ابتدا و آغازی نبوده و نیست و نسا از نقطه و نقطه از نسا از لیل
و لال را حاصل شده و میشود چنانکه دانه از گیاه و گیاه از دانه و مشهور تر از طایفه
بسیار مطلق است و احوال او در حرف بار شده عجزت نسا الله تعالی مذکور خواهد
و ان کرده و هر که بعول ایشان قابل و راهی ایشان را متاع باشد پس حیوان که ایشان
زنا و دانه و اما فرقی نماند که بطبعیوند جاعلی اند که بحث و تعقیب ایشان از فصل
و اتصالات طباع است و آنچه از تفصیل آنها باز دهمی آید از حیوان و نبات
و تفصیل از خاص نبات و شرح حیوان و در کتب بعضا و آنچه از اجتماع آنها حاصل آید
نموده اند پس تجدید خدای عروس و معظم حلال او کرده از نظر در مخلوقات او راه برده

باید

بنا که خالق و جاعل آنها فاعل مختار و حکیم و عظیم می الاقدار است اصدار کرد موجودات
از حصول ارکان مخصوصه که بزعم ایشان از مبادی میثارند و چنان دیده که بسا
این موجودات ز در رسیدن آنها بنیاتی که قوه استمداد ایشان از طباع مقتضی
است نفا و خواهد انجامید این روی حکم کردند بآنکه نشان نیز نماند یا موجودات
بعد از تمام استمداد از طباع متفاد فاعل و فاعل دیگر و پس انکار کردند و اراحت
و وجود بعد از عدم و نشور بعد از فنا و چنان دیدند که نفس سلاک جسد مالک است
و اموری که درین نشا بر بن اینها و اوصیای عظیم اسلام دعوت آن واقع شده
مقصود از آن حفظ سیاست اجتماعات است تا مردم بار استمداد اطاول و نسا
و از آنکه یکبار لاجرم بضلالت افتادند و دیگر از آن بضلالت گفتند پس این فرقه سینه
از حکما در عدد زنا و دانه معدومند و در آنرا که اهل امان آمانند که حاصل باشد ایشان
باید و بر و بر جزا و بیعت و نشور و جمع آنچه کتب الهی بر بن اینها و بر بن اینها
است و اما فرقیسیم که آفرینند و ایشان متفاد از حکما و بنان مثل سحر است
افلاطون و افلاطون و ارسطو طایس تمیذ افلاطون و ارسطو طایس بر ساین علوم
و محرر و مقرر قواعد آن شد و فریاد از آنرا استمداد است و نظیر از آنرا که در دوام

بر سه حکما او رسیده و روش سخن و کلام را روشن و واضح و قوی این امر را حکم
و محقق ساخت و ابی ایل دو فرقه مقدم را یعنی دهرین و طبعین را آورد و در کلام
و نهایت بیان نمود و اظهار فصاحت ایشان کرد و در معارضه ایشان گفت نمود
و منعت آن از علمای هند برداشت و تمام عمر خویش در مناظره و معارضه ایشان بمان
را سینه و چون کلام شیخ خود افلاطون و شیخ اوسراط را که در مناظره قوم ایراد
کرده بودند ملاحظه کرد و از آنها استوار و مترکز را دید و بر دو موضع اقا و اول فاسده
ایشان و از فاسده لاجرم منذب و مرتب گردانید آنها را و بیرون کرد از میان پنجه
راضیف دست دید از آنها و تبدیل کرد آنها را با پنجه اهوئی و حکم داد و دست
و در باب طریقه مجاهده و پیرکاری مسلوک داشت ولیکن چون در مایه کرام
برای ورودیت خود حوض میکرد و استناد و اظهار او بکتاب منزل یا بقول بنی
رسول نبود بناچار کم شد و فوت کرد و اروی امری چند که فوت عقیده اش تحقیق
انها و فاکر در آن بقیه چند بود در اول که معتقدین لامحاله بتسبیحان آنرا که
در افتاد بلکه قوت فکریش شستی چند بر آنها در افزود و هر که نیکو تامل نماید در کلام
ارسطو طایس و آنچه از سخن او با رسیده حقیقت آنچه گفتیم و حقیقت آنچه نوشتیم

اورا ظاهر و روشن نکرد و جامعی که نقل کلام او کرده اند ازینونه بر پیکر یا
ما فارسی خاله از تحریف و تبدیل نموده اند و هر یک کمان خویش در آن نقل انصاف
مرعی داشته و در الواقع مرعی نه داشته اند و در یک ترین مردمان بواج در فهم
و تفهیم مقاصد او و بولفر فارا پله و این سنیاست را که ایشان عایت مدقق و تحقیق
بکار داشته حمل کلام او بر وجه مقصود نموده اند و موافقت و مسابقت او در اصول
مترره او کرده لامحاله ایشان نزد افتادند مگر وی که او در آن افتاداری اگر قصد
رد او در آن سخنان کرده بودندی چنانکه صاحب معر کرده بر ایراسلم مابعد
و لیکن ما حکم قدر کس را چاره و جلیلی نه و در آن کلام ارسطو و هم کلام فارا پله و
منقسم است بر قسم صمی بلکه واجب است تکفیر ایشان بسبب آنها و قسم دیگر که
اگر حکم مکتوفتاید حکم مدعی و صاحب از اربعه و اهل بدعت و تبین و حسب
و قسم دیگر آنکه هیچ کس را نگاری آنرا ضرورند و ان اقامه در شش فرقی از
ایشان ایر است ریاضیه و منطقیه و طبیعی و الهیه و سیاست مدنی و تریزه و منطقیه
اما ریاضیه آن خود متعلق است بعلم حساب و هندسه و علم میات عالم و پنجاه از آنها
مسبب چری که نغیا و اثباتا تعلقی بعلوم دیده داشته باشد بلکه آنها اموری اند که بر ما

رصحا انما قام است و بعد از آنکه کس فهم آنها کرد و آن مطالب را علی الاکثر نشناخت
 و کردار را بهی با کار آنها باقی نماند الا که از جستی دیگر نشناختی و افعی شود و افعی
 اگر ناظر در دقائق آنها چون بر این قاطعه ایشان و قوف یافت کجا خواهد کرد
 که سیر علوم حکمت در حکام و افعال مانند انماست و این روی عقایدی است که بصفت
 جلا آنها خواهد کرد و از الواجح چنین است و اما مسطقیات پس تحقیق که چیزی از آنها
 نفیاً و اثباتاً تعلق با موردی دارد بلکه تحقیق آن نظرات در طرق اوله و معانی و شبهه
 بر آن و حکایت رتب و رتبه مقدمات و شبهه و طاصد هر چه را بنا به معرفت محدود و در هیچ
 یک از اینها نیست چیزی که انکار آن ضرور باشد الا که این فن نیز از جتی نشناختنی
 میشود که منجر و موردی بگویی میسرود افعی آنکه چون بر ما اثر و طوط است که بر تقدیر تحقیق آن
 صورت و معنی میسرود و چون ناظر در آنها بعضی مقاصد و نیز با بگرد و نیاید در آنها
 آنچه را که ارشاد و طاب بر آن دانسته اما محال در آن عقاید و نیز تسامح و تسامح خواهد نمود
 عایت تسامح و تقابل پس نخواهد بود مقدم او و مقدم هر که مطایع برای او کرد پس آنکه
 موضع معالطه نظر ایشان پیشینه مسامحه لاجرم کجا خواهند کرد که عقاید و بیرون عقاید
 را بنامه انطباق بر آنند و از الواجح نفس الامر چنین است و اما طبیعیات خود را که در

کلام

که از چه وجه موجب فساد وین میسرود و شی انکار ما جسته مسائل طبیعیه که کلام در
 کلام الهیات است و اما آکلیات پس بداند اگر افعال ایشان در آنها تسامح
 او دان از احوالات شرایط مقرره بر مان از محاسن که بیشتر اختلافات مباد ایشان
 در مسائل الهیه است و فخر ایله و این سیناسی بر دیکه با قائل از مسطور در آن سال در دست
 میشود که هر کس که تابع اقوال از مسطوطیس شود و در دست معالکه که کافیه است پس صفا
 از این معصده بداند که آنچه هر چه افعال نیست بجهت مشاب و معاصی پس از روح
 مجرده اند و عقوبات منحصر است در روحانیه و جسمانیه زیرا که احکام افریده کار جلی است
 عالم کلیات است و حیاتیات و این خود کفایت صریح زیرا که با رعایت اصل شایسته
 نیست از هم سکن دره از آنچه در آسمانها و زمینها و صاحب متبر متابعیت گویند درین
 کرده از مسطوطیس را از هر کج که تعارض اوله بر وجهی که نتوانست یافتن طریق کلیه را از آن
 حیرت و ذکر قول در است و قدم عالم اگر چه ماره است لال بر جد و ث و ماره بر ستم
 کرده اند لیکن مرام در آن حیرت مانده اند و آنچه ایشان از آن استیج و از اعلی است
 باید دانست پس این خنده مکه است و این مقام جای تعداد انسانیست و اکسالیات
 پس سخنان ایشان در آن ابواب منی بر مصالح دنیویه است و ترتیب امور مادی

و ملک داری و اکثر آنها خودات از کتب الهیه نزل بر او فی علم اسلام و انما هیست
 پس مقصود از انما اصلاح صفات نفس و اخلاق است و ذکر انواع و جنس آنها
 و کیفیت معالجات و مجاهدات و اخذ آنها اخلاق صحاب تصوف است اعمی سالک
 و حدای طمان که خویش را مدام بردگرالی و مخالفت موافق نفس است در روش ملک
 الهی است تا ارادات دنیوی احوال نموده و مجاهد بر خلاف نفس و معایب او عطا
 یافته تبحر فیضایل و حکمی ابرو اول وجه ساخته اند نفع بخشای سبحانه را
 نشان و بوفیق و نادر اسلک طریق حق و سبحانه و نعم الیکین **اسکندر**
 لار و دسی این حکیم در زمان ملوک طوائف بوده بعد از اسکندر فیلسوف و معاص
 جالیوس و حجت یکدیگر در یافته گویند جالیوس راوی در اصل لقب برنا
 بود از آنکه میان ایشان مناظرات و مباحثات بسیار گذشتی و چون مرتبه
 او در مناظره دیدی در این لقب خواندی و این اسکندر بسیاری از کتب ارسطو
 طالیس را شرح کرده چنانچه در روزگار رومیه و چین دولت اسلامی تار و کار را
 همواره شرح او مطلوب و مرغوب مردم بوده و حکمی بن عدی فیلسوف گوید
 همین اسکندر تمام معانی طبیعیه را شرح کرده و همچنین کتاب را بار او حسن کرده

در کتب

در میان رکاب ابراهیم بن عبد الله انما قد انصر لهدیم و هر دو را بصد و بیت دینار
 من سدادند پس من نفتم که سه انجام آن دینار نایم چون بر شتم دیدم که همان
 دو کتاب را ماخذ کتاب دیگر مردی ارازل خراسان به برادر دینار خریده بود
 و هم حکمی بن عدی گوید که ادریس بن ابراهیم بن عبد الله طلبیدم که من بر توطیقا و فن حکایت
 و فن شعر را نقل استحق سماه دما را بن بفرشته راضی نشد و فرخست مصنف گوید
 چگونه بود و بمت مردم و محصل علوم و تاج عایت سی و چهارده خط ان کشته اند
 و الله که اگر اس کتاب را در پیشند و عرض کرده شوند بر جمعی که مدعی علم و دانش اند
 معاصران مبلغ نخواهند خرید و اسکندر مذکور را در کتب مصنفات مست برین خوب کتاب
 نفس کفاله کتاب رور جالیوس کتاب اصول عالیه کفاله کتاب کس مقدت
 کفاله کتاب حیات کفاله کتاب فرق میان یهود و نسی کتاب روحی که گفت
 شده که کاسن شود شی الا ارشی کتاب روحی که گفت معاشه البصار که خروج شعاع
 کتاب کون کفاله کتاب فصل برای ارسطو طالیس کفاله کتاب التا لوجبا کفاله
آزاد نظیس فیلسوفیت رومی ذکر کرده ادراسمی بن عدی و گفته که او را در انما
 نصف است که شرح کرده در ضمن آن کلام ارسطو طالیس را در مقاله توتس قریح

و ثابت شده و در نقل نموده **ارسطو** فیثوفیت طبیعی از اهل روم آورده و تصدیق کرده است
 بر دانش او میکند و آن کتاب نیز است **ادریس** حکمی است از حکما روم در وقت خود
 ارسطو در پیش بود علوم ارسطو را پس از اینکه داشته و او را تصنیف است در شرح کتاب
ارینیس فیثوفیت رومی اهل رمان خوش را افاده کردی و بعضی کتب ارسطو را
 شرح نموده **ابن خلیس** فیثوفیت در وقت خود معروف و مشهور بعضی کتب ارسطو
 طالیس را شرح و بعضی را بریایه و بعضی دیگر بر پتسل کرده **ابن سینا** حکمی است
 رومی حکمت و دانش معروف و مشهور و معاصر ارسطو بوده و بعضی کتب او را نیز
 شرح کرده و از سایر فلاسفه است و او را مقالات است که در مد ارسطو تعلیم
 نفس میکنند **ابن سیرین** فاضلی است بزرگوار معاصر بقراط بوده و چنانکه بیان میبرم که در آن
 شام بوده علم فراست نیکو دانسته هر که از دیدی از بیات و شمایل او استدلال بر خلق
 او نمودی درین فن او را تصنیف است مشهور از یونان و نیز نقل شده و او را با ابحاث
 بقراط قصه است در ترجمه بقراط در حرف با نث اند تعالی مذکور خواهد شد
ابولیوس التجار بسیار قدیم احمد و از علمای طبی است اصل اراقلیدس بوده
 زمانه در او کتاب محرومات که مؤلف است در میان احوال حلو طبعه مشهور

کبریا

منوب است ما در وقتی که کتب حکمت اربلا در روم بخدمت مأمون آورده شد خبر او را
 اس کتاب در میان بود و بس که شغل است آن حرد و رفعت مقاله و بعد از آن نقل
 و ترجمه میکردند آن کتاب را از مقدمه وی فهمیده شد که آن کتاب هشتاد و شش مقاله
 است و آنکه مقاله نامه شغل است بر جمله خانه مقالات سبع و دیگر چیزهای زیاده بر آن
 و شروع مقیده و فواید مرغوبه و از آن رونگار زمانه اهل این فن در طلب اند
 و یافتند و الاکت در جزاین لوک مخزون خواهد بود و مرابا کسی که خود را از اهل
 این علم میدانت سخن از غرت و نیافت این مقال در میان آمد و دعوی کرد که از آن
 دیده ام پس شروع کرد در درک اوصاف و خصوصیات آن بر وجهی که اصلا مطابق
 آنچه یصف در مقدمه یصف آن کرده بود و دانستم که خبری ندارد از اصل نه از فرغ
 آن پس اعراض کردم از وی و او را تحمل او و کده ششم و هفتم محرومات بنیوس که
 ذکر هم از مصنفات او درین فن پس از دروکاری در او بر کتخت اقلیدس را بر یصف
 کتاب که منوب است ما و چنانکه ذکر آن در ترجمه اقلیدس خواهد آمد و ذکر کرده اند بنویسند
 ش که در اول کتاب محرومات که اقلیدس ذکر او را اهل اسکندریه بود و کتاب محرومات
 او که از جمله آنکه سبب قدم زمانه سراسر متروک شده و دیگر آنچه عدم سبب آنکه

و مقابل آن در دست مردم متفرق و نامرتب یافتند و من سبب این علم در میان
 بطران اندر کس بود تا آنکه پدانشمندی اراکین عقلا آن حروف را بطریق کس که فایز
 و سر آمد بود در علم هندسه کس او قواعد از اجداد و محمد گردانید و تصانیف در آن
 پر و خست و لیکن چری از آن ماکسید و ایضا بنویسی و گردانیده اند که از تصانیف
 ایلیوس آنچه معلوم شده کتاب محوطات هفت مقاله و بعضی مقاله نامنه چهار مقاله
 اول نزد احمد بن موسی بن طال حصص ترجمه شده و در مقاله آخر را ثابت بن قره حسن
 ترجمه نموده و از مقاله نامنه چهار شکل یافت شده و دیگر از تصانیف او کتاب المخطوط
 است و مقاله و کتاب در هند محده و در مقاله مقاله اول را ثابت اصلاح
 نموده و ثانیه بر پنداشته شده اما نامفهوم است و ایضا کتاب قطع المخطوط علی سبب
 که مقاله و کتاب دو ایرتسا سه ثابت بن قره گوید او در مقاله اولی که کلام است در میان آنکه
 هر دو خط که از سبب او جدا خراج نمودند بر او بر او که تراجم و جهت که بالاخره آن دو
 را یکدیگر شوند **ایلیوس** الحار اهوری المهندس او معروف است بصاحب
 مخطوطات و اسم کتاب که او را است در هند است و سیاحت لغت یونان و
 آن اصول هند است و وی حکایت قدیم احمد اصل او از یونان و نشود مازاد

ش

شام که در صنعت او بخاری و او در هند سده بی طول بوده کتاب او از یونان
 بهصفت نام گردید و اسلامیان اصول نامیده کتابت حیل لغت عظیم لغت عربی است
 یونان یا از کتاب جامع در آن فن نامند کتاب او بنوده و بعد از وی کسی نیامده که حروف
 آن گردیده و مانند او در آن باب سخن رانده باشد و معاصر او یحیی بن یحیی یونان و در روز
 موجود کتاب او شده بعضی از شرح گردید و بعضی شکل نامند و بعضی اشخاص فواید
 نمودند و چنانکه تیسیم فصل او نمودند و شهادت بر بایر داری او نموده
 و عادت حکمای یونان بر آن رفته بود که بر ابواب مدارس خود میسوزند که هر کس در
 نباشد مدرسه یا داخل نشود یعنی هر که نخواهد باشد کتاب ایلیوس را و از مصنفات
 و از مصنفات ایلیوس است کتاب معروضات و کتاب تالیف اللغون و غیر اینهاست
 من سخن کندی در بعضی رسائل خویش آورده که یک از لوک بومان در کتاب خانه
 خویش و کتاب یافت نموب ایلیوس بحار و رصع احام محمد حسن سحر کرده
 در طراد بومان کسی را که نفس نمایند او کتاب را از روی میوانا بهشتی که در هند
 صورت از بلا شام حریت موسوم با ایلیوس بخار که عالم است بفرهنگ هند پس ملک
 آن دو نسخه را از او ملک حاصل دستاورد و فرستاد که او ایلیوس را اصل آن کتاب

ما مورسار و پس روشن و واضح گردید اقلیدس معانی آن دو کتاب را تقدیم
 ار اگر موصل باشد معرفت اجزای آنها و مقالات سیزده کار جنوب اقلیدس عبارت
 از آنها دو مقاله نیز بر آن نهند و ذکر نمود و در آنها چیزی که همسوس ذکر نمود بود
 از حکوکا نسبت بعضی آن محاسبات بعضی دیگر اگر بعضی آن دو مقاله را بغیر اقلیدس
 جنوب ساخته اند بعضی مورخین آورده اند که اقلیدس قبل از اقلیدس بوده و او را
 از فلاسفه یونان شمرده اما کتاب اصول او نقل کرده از ابن عربی و محتاج بن یوسف بن
 مطر الکوفی یکبار برای یارون و یکبار دیگر برای نامون و ثانی پشته محمد است و همچنین
 اسحق بن خنیزه از نقل کرده و ثابت بن قره اصلاح آن نموده و ابو عیسی و شیخی
 چند مقاله از او نقل نموده ابن ندیم گوید در موصل مقاله عاشره را از نقل ابو عثمان
 در خزانه علی بن احمد سمرانی که ابو الصقر قمی از عثمان اوست و در زمان ما که سنه
 سبعین و ثمانه است مجملی بروی خوانده میشود دیدم و ایضا نقل نموده کتاب اقلیدس
 را و شرح کرده از ابراهیم بنی و مردی دیگر معروف بکرامیه که ذکر او درین کتاب
 اند نیز شرحی نموده از او جوهری را نیز شرحیت بر آن کتاب از اول تا آخر و بنابر
 جوهری نیز نگور خواهد شد و ما ثانی نیز مقاله خامه را شرحی کرده و بظیف تقییب گوید

مقاله عاشره اقلیدس لغت رومی یافت شد چنانکه کل زیاده بر آنچه در میانست
 در اینجا بود و آنچه در میانست یکصد و نه شکل است و بعضی حصره را بی را در شرحی است
 بر کتاب اقلیدس و همچنین ابو الوفا بوزجان را و سکن تمام کرده و ابو القاسم
 انطاکا نیز تمام از شرح و تفسیر نموده در دست طلبه دایر و متد اول است و سید علی
 نیز مقاله و بعضی عاشره را برای ابن عمیر تحریر نموده و کندی در رساله اجزای کتاب
 اقلیدس آورده که اصل این کتاب تألیف اقلیدس بحار است و عمر و در کتاب
 و نزدیک کرده بود تا از طوک اسکندریه را در اجماع علم هند برده آمد و اقلیدس را
 عهد او نموده بود ما از اصلاح و ایتاق نماید پس سیزده مقاله را تقدیم نمود لهذا
 ما و جنوب بعد ازین اختلاف پس تا کرد اقلیدس دو مقاله دیگر چهاردهم و پانزدهم
 را از کتاب اصل پیدا کرد و بعد به سوی ملک برد پس شرحی ساختند از مقالات
 سابقه و اینها همه در اسکندریه واقع شد و بعضی حسن بن هشتم بصری ساکن بصره است
 این کتاب را شرحی کرده و سیم جنوب بن هشتم است که مکه مورد بر آن کتاب
 با حواصا ابراهیم بن مکه و من دیده ام شرحی بر مقاله عاشره از کتاب اقلیدس است
 مردی از یونان موسوم مسلم که از او نقل نموده آمد و اکنون این نسخه حکا کاتبیم

نزد من بود و سخن شریفی بر عاشره موب تقاضی ایله محمد بن عبدالباقی
 فرضی معروف بقاضی بایستان بخواصه نزد من است و فی الواقع شریفی
 سکوت و ابوالحسن قشیری اندلسی در بیت المقدس در شهر حسه بعضی خیار
 برای من در کتب که بعضی از علماء اندلس از شریفی است بران کتاب و نام شرح
 مکرر ساخت و من از آن فراموش کرده ام و احدی را در کتب مصنفات من از آن علم
 کتاب ظاهرات و کتاب جلافت ساخر و کتاب عطیات و کتاب صفت که صلاح
 نموده آنرا ثابت و کتاب قانون و کتاب نحل و کتاب دیگر که منسوب با کسیست
 میسازد اما ظاهر استحال آنرا در یکی است و آنست که کتاب نعمت معروف است
 و کتاب ترک و کتاب محمل و به هم **این نویسی** روایتی است از شاخ یونان
 حالنوس در کرا کرده و گفته که او شش من است و نقل کرده از شرح مکرر که گفت
 وقتی از اوقات در انطاکیه و بلا شیه عارض شد و مرضی حاصل شد و الا بک
 شایع گردید چنانچه حسین الطبار سلطین را سیر آن فرود گرفت حدیث از
 او علم تقاضی کردند بر آنکه مردم تا او می کشند که مر باق و دست از سایر او
 و کشته به کل بر دارند پس هر کس بعد از حصول مرض استعمال آن کرد بعضی آنها

صالح

خلاصی فیتند و بعضی دیگر ملاک شنبه و اما آنکه قبل از حصول مرض استعمال آن
 نمودند البته خلاصی یافتند **از شریفی** حکم ریاضی می یابند و علوم و علوم هندسه
 از مصرین اخذ نموده ویرا کتب حله در آن فن است اس الدین ابوالحسن عینی
 احمد بن محمد بن عبدالباقی الالبانی الحما فی الاموی لفظه الخطیب رای من بجایگ
 و او از ان نفس و نباهت و بلاغت بود گفت حاجتی از علماء بلاد ما اجماع دارند
 بر آنکه اول کسی که در دهها رسد در اراضی مصر احداث نمود و جوهر بنیاد نهاد
 تا در وقت طغیان نیل ارقریه با تغییره با امدوشد توان نمود از رسدس بود و کار
 با بعضی از ملوک انجام کرد باعث بران آن شد که بسیاری ارقری مصر چنان
 بودند که در وقت طغیان نیل ساکنان آنجا ارضی حاصله محال که نزدیک
 آنجا بودی بر میشد تا وضعی که نیل شروع در نقصان کردی بوقت تدریج
 مردم فرود آمدند و هر یک بقری و مزارع خویش رجوع نمودندی و کشت دررع
 مشغول گشتندی ابابیب آنها که در زمینهای پست ماندی جنگ گشتی
 که بعد از انحصار موسم رراعت ساری از آزار نیل قابله منس و محط ماند
 و ما بسیار راحت فوخت گشتی من از شریفی اراضی ارقری را اما آنرا

موضعی که ارتفاع خیل در اوقات تریه در آن حد رسد می نسجد در دو نماز و سه نماز
 بر مقدار ارتفاع بنا نهاد و از سه بنا بقدر بنا نهاد و در پلهها و قطر با مرتب داد
 تا آب از آنجا از ارضی دیگر ارضی تو اندر رفت برین وجه میرسد که تمامی اراضی
 قابل هر یک در وقت خویش معمور و مروج گردید پس از هر قریه و هر بزرگ مساب
 حال یعنی وقت کرد که غلات آنها رسد در مصالح آن حصه با و پلهها مشغول
 میبود باشد و آن اراضی موجوده الا الان معروف و معین اند و در قریه علیحدگی برای آنها
 مرتب است و از ادیان معین الحوره میمانند و عظام و عمال مصر را حساب تمام
 تمام در نظرم و نسق موقوفات مذکوره باشد و از اسکام که در آن دارم که در
 مذکور علاوه از اعمال شرفه بوالدم محمد الله مرجع داشته بودند و او در آن کار
 نایبان و کاشف کان بود و عمل از آن مکتب در سایر اعمال میداشت و الله اعلم
 از همه کس را تصانیف درین ابواب و آنچه مناسب آن باشد مثل کتاب
 سبع در دایره و کتاب مساحت دایره و کتاب کوه و اسطوره و کتاب تاریخ و
 و کتاب دوا و سوره و کتاب شلوات و کتاب خطوط متواتر و کتاب باخود است
 در اصول هندسه و کتاب هندسه و ضلالت کتباله و کتاب حواصن شلوات عالمه در ادب

بمقادیر

کتقاله و کتاب ساعات و آلات آنکه در هر ساعت مهر اندازد کتقاله محمد بن سحر النیر
 در کتاب خود آورده که خبر داد در هر ساعتی که در میان اکتب از میکس پانزده خرد و
 کتاب سورینه اند و گفت سبب آن حریت طویل و در آن آن اوجه طول
او بهر سخن شاعر بویان از شش می یو با است و از قون منطبق خصوص عت
 شعر ارض خویش ساخته از آنجا که رسد که کونید شخصی موسوم بوالماخن نزد
 آمد و همس نمود که مرا بجوی کوی تا بان معاشرت نمایم چون است مدح چون
 نه از او پرس گفت هر گران کار کنم اصح گفت خواهیم رفت و در میان بویان
 حواسم دار که نتوانستی مرا بگو گفت من او پرس عطا البدهید در جواب گفت
 حکایتی ما بسید که در جریه فرس یک ساعت که بشیر مقابل کند و شیر را از
 برابری او عار آمد مقابلت و اراضی نشد پس گفت او را است که اینک میروم
 و سماع را خبر میدهم بصفت و غیر تو شتر بخندید و گفت مرز نش سباع مرا بگو
 از مسارت تو نزد من خوشتر است از آنکه شارب خویش بخون تو را الوده کرد
مستغنی بایک که از کلمات کله اس است و در حین معش خاتم الانبیا صلی الله علیه
 و آله بوده علم سحر کوب و احکام نجوم میگویند استی و او در آن ابواب کتاب است

جلیل القدر **نزدیک** اسکالر یونانست و عالم بعلوم ریاضی بعد از اقلیدس بود
 و در زمان خود در آن شیوه متصدد و معروف ختفی کسر از مردم روم ملدا نمود و
 و نقل کرده اند و در فواید آن علم تصنیف دارد **نزدیک** حکم ریاضی از حکمای یونان
 و متاخر از اقلیدس بوده در طاروم ختفی بسیار آرومی منتفی شده اند و گویند
 آن روزگار بعلوم هندسیه او در احداث ابنه و عمارات استعارت حسبتندی
افطین حکم ریاضی فاضل کامل بوده از ارس اسکندریه است و در علوم ریاضی
 محقق و در اعمال رصد و آلات آن مدی طولا داشته و او پیش حکیم با تقاضی در
 رصدی گردید و تا زمان بطلیوس که مدت پانصد و هفتاد و یک سال باشد رصد
 معمول و متداول بوده **نزدیک** قدیم احمد طنون که از یونان بوده و مصنف کتاب
 فرات است موافق الکا ابو معشر در بعضی سخنان خویش آورده **نزدیک**
 در در کار سلطت یونانیان بوده حکیمت فاضل و در علوم ریاضی سه آمد
 و کامل و اسکالر کلدان است در علم ارساد و عمل آلات آن محال مهارت
 داشته و بر هر یک از آنها اقامت حج و بر این محکم نموده نزدیک بیصد
 بطور از منطن و افطین نزدیکین بوده و بطلموس یونان در رصد تا که کرده عبادت
 کرده

کرده نام او در مجتبی بسیار مذکور ساخته کتاب ابرار نجوم فی معرفت الدول
 و الملاحم تصنیف است و آن کتاب را بجز ترجمه کرده اند و هر که بر آن کتاب
 و قوف یاد بر این کتاب بنید بسیار میل و شایسته عدل ربح مصف در آن است
 هر چند منصف با ملسن در حرکات نجوم و صور آنها و مسات هکلت کیمینی تماخرین
 رسیده بسیار چه روی داد از فقرات دولت ایشان لاجرم از ایش کما حق
 معلوم شد و ارساد ایشان چری در میان نماند الا آنچه بطلیوس در کتاب
 مجتبی نقل نموده زیرا که در تصحیح حرکات متحرکه بان طار و مضطر شد اراکه در ارساد
 یونانید نیافت چری که در نظر او تمام در نشاید **نزدیک** شاعر یونان است
 ارساعات منطقیه حکم ساخته بود و در میان او او میرس مفاخرت روی
 پس او بر بسیاری شعر خود و سرعت عمل آن بر او میرس مفاخرت کرده او را
 شعر و نظر عمل آن تعدد در سرش نمود جواب داد او میرس گفت با رسید
 که در انطاکیه ماده خوگاماده شیر را بقوت ولد و طول زمان و لادس
 نمود و در ابا ضدادان روغری نهاد پس ماده شیر گفت آری چنین است
 زاننده نشود مگر بعد از مدت و مگر یک بعد از یک اما همه شیر یکجا **نزدیک** از ارس

قوریناست کونید قورینا اسم قدیم و قد شام است و در کتب محقق مصنف که در
 یونان زده ام که موضع رفته قورینا نوشته بودند و اس موانید قول مذکور است
 حکم مذکور در حداد قدما خلاصه است و فلسفه او فلسفه اول است یعنی با محقق او شیخ
 او که از آن فرق اند که در ترجمه اطلاق نموده شده و صحاب او را اورمانس خوانند
 و بعد از آنکه فلسفه شاین که محقق تر بود شیخ یافت فلسفه ایشان بر دوک و مجر کرد
 و از کتب نیز به حکیم مذکور کتابت معروف بجد و نقل و اصلاح آن نموده او را کمال
 محمد صاحب و ششمی نیز بر آن نوشته و مطالب از برای این مندر بر این خست
 و کتاب قسمه الاعداد نیز با و منسوب است **ارسطوس** یونان اسکندریه و او
 معلم بیات افلاک کتاب حدائش و القمه تصنیف او است **ابون** بطریق
 حکیمیت ریاضی مندرس در صنعت آلات فلکیه با هر و در زوکی ظهورت اسلام
 بود کتاب عمل باطلاب سطح از تصانیف او است **اقیلاوس** اسکندری حکیمیت
 طبیعی از مندر بوده و در اسکندریه میباشته ارجاع نموده این که در جمیع کلام
 جالینوس اعمدا و اتمام در زنده و تمحیص کتب او نموده بنامی تالیف ابا بر طریقه
 سوال و جواب نموده اند که او بوده حقیقت آنکه منسختن اختصاری که کرده اند

در

واضح بر معرفت ایشان بجمیع کلام و اتمام و ساعت طب دارد و اقیلاوس
 رئیس و رئیس ایشان بوده سیزده مقاله از مندر کلام جالینوس در سراسر حکایات
 که آنرا تالیف نموده در باره آنکه جمیع کند او را عقلی مرمن بوده باشد و ذکر ضرری که این
 حادثه خواهد شد و آنچه وضع آن ضرر زمان توان کرد حکم مذکور بسیاری از کتب
 را ترتیب داده و استخراج اکثر آنها کرده تا عایتی که بسیاری از مردم جمیع تصنیف
 وی میباشند چنانکه ضمیمه بن سخی و نقل آن کتاب از یونان بسبب ذکر این نموده
 و اسکندریه چون عامی اند که در اسکندریه دارالعلم طب و مجالس درس طبی مراد
 و وزارت کتب جالینوس را بر این وضع و ترتیبی که امر در شام و منته اول
 ایشان نموده و مرتب داشته اند و جمیع و مختصرات که آسان باشد بر قاری
 آن عمل آن در اسفار استخراجات ایشان است مقدم ایشان بر می که اسحق
 حسن ذکر نموده اصطفی اسکندریه است دیگر جالینوس و اقیلاوس و مارینوس
 این چهار عمده بطبار اسکندریه این اند و عمل جمیع و تواسیر منسوب است ایشان
 و در کتب و استخراج آنها عمل اقیلاوس است حاکم مذکور شد **ابن رومی**
 حکیم طبایعی که در اول حکیمی است که در بلاد روم علم طب پیدا کرد و در کتب

بسیار قدیم است و استنباط حرف لغت اعلا نمود برای مقیاس ملک
 در صحت طب بنای سخن رفیق سما و عمل زینت صای آن کرد بعد از موسی بن
 عمران علم اسلام بوده بعضی گویند باریق حکیم معاصر بوده و در بعضی از تواریخ روید
 درباره او احمار نامه سطر رسیده و چنان مضموم می شود که او در نزد روم مشرفه ^{مجلس}
 بوده نزد یونان ^{اندلس} حکم فیلیوف در زمان اسکندر بوده شهره که دیگران را
 بوده مذشته ویرا مقالات است که در مد اس علم فلسفه که در میکرد و در شهر
 اردب رامت طبها او را بوده است که ترجمان شود و بطوس اطلاع یافت
 معص او در آن کم نمود و بعض در افزود از آنکه نجوم افغانی بود پس نفع او
 در وضع سمیت افغانی زیاده از بجز آن اصل ظاهر شد ^{همه اس} حکمی بوده
 در وقت خود مشهور بعد از زمان عقیدس بوده و تصانیف شریف از ^{مجلس}
 با نذر آنکه است کتاب اجرام و ابعاد و کتاب طلوع و غروب و از کتاب
 اقلیدس مقاله چهاردهم و پانزدهم او اصلاح نموده ^{او طریقی} منسبت نوشته
 اسکندر از فضل و در فن جوش مشهور و در مد اس علم ریاضی نام او مذکور بعد
 از سندک و بطلمیوس بوده از تصانیف وی که شرح مقاله اول است از کتاب

از کتب

از سیدس در کرده و اسطوره دیگر کتاب در جملین و تفسیر مقاله اول از کتاب بطلمیوس
 در احکام نجوم ^{دو کتب} هندسیت ریاضی در وقت جوش مشهور و تصانیف
 وی در میان علمای فن هند اول و مذکور از آنکه است کتاب که حرکت کرده
 از اصلاح نموده و کتاب طلوع و غروب در مقاله ^{این} مصری رومی اسکندر
 عالم فضیول هند است کتاب جل ملکوت بر کتاب عقیدس و کتاب جل روحانیه
 اوست از ^{تجانیس} طبیبی است نامدار جل از جالکیوس بوده و در وقت جوش
 سز آمد اطبا جالکیوس او را و احوال او در تصانیف جوش آورده و در مقام
 رد احوال اوست و در وصف حماسات او مسافت میدارد کتاب طبعه ^{این}
 در طب بصیف اوست ^{او} ^{بسیار} طبیبی است یونان معلوم نشد که از حالکیوس
 متاخر یا مقدم است اما معاصر بر او نام او در تاریخ اطبا مذکور نیست و وجود
 از تصانیف او معلوم می شود از آنکه کتاب که برای سپهر جوش سلطان نام نوشته
 بهفت مقاله و حسن آنرا نقل نموده و در کتاب شرح الاخصیاء گفته که کتاب او در
 مستعمله که صطفی بن سین از نقل نموده کتاب معانی مقاله که حسن آنرا نقل نموده
 و عسی بن سحر ^{با} ^{سرا} ^{نقل} نموده ^{افزون} ^{الملقب} ^{صاحب} ^{الکی} ^{می} ^{نویسد}

از جمله استادان جالیکیوس کی است و اور تصانیف است کتاب الکی
 کفاله معلومیت که ناقل آن کیت **افریطن** المعروف بالمرزق قبل از جالیکیوس
 و بعد از جالیکیوس است کتاب الریه تصنیف اوست **اکندروس** یکصد و شصت
 و قبل از جالیکیوس بوده کتاب عمل العین و علاجها تصنیف اوست در سه مقام
 و در قدیم الایام نقل شده و الصا کتاب برسام که اس لطیف از ترجمه کرده و
 کتاب اسحاق و الدمان سوله و ابلن کفاله و منقول است بقیل قدیم **ابیطراوس**
 طبیی است از ابن طرسوس در او این است اسلام بعد از کجی نجوی بوده طب
 بوده بهلال از آنکه پوسته ملارم خلوت و مشول تصنیف نودی و مردم اورا ندید
 مگر کاه کاه و ماه ماه **ابریاسوس** طبیی است یکصد و هشتاد و هشتاد و هشتاد و هشتاد
 مصر منکن میداشته (رضلا) طباشترده میشود و حدس کنکاش از تصانیف او
 در میان این صناعت طب مشهور و مده اول و اول طب است اصحاب الکلیات
اصطفتن حرالطسسه بوده در وقت خویش مشهور ابن ختیوش در تاریخ خود
 ذکر او نموده و سوامی اسم از چهار او چیری یا ورده **ابریاسوس** الشاه لمرود
 القواط کونید و جرتهم آن بوده که در امور متعلقه بنو ان کمال مهارت داشته

دور

و قوال در ان ابواب رجوع نوی کردندی موافق بچنان ختیوش و کز **اقون**
 طبیی است رومی ابن ختیوش اورا در جمله اطبا که بعد از کجی نجوی بوده اند که کور خت
 و زیاده از نام حسری اردوی ایرا و کزده **ابریاسیم** من حسب اعراری اما عالم مشهور حکما
 اسلام وی اول کسی است که در اسلام اصطلاب ساحت و اورا کتاب طبیح
 که همه ابن اسلام از او اخذ نموده اند و اورا اولاد سمره بن جندب است و بنکست
 ملک و ماتعلوق بر سارایل بودی و قصیده در علم نجوم و کتاب معیاش روال
 و کتاب ریح بر عادت عرب و کتاب عمل با اصطلاب و ات التی و کتاب اصطلاب
 سطح تصانیف و اند **ابریاسیم** من بحی المناشش الملکی بلا حق المعروف بالرافع
 الالهی بسیارین ابن زمان رصد کراک و بیات اطاک و استنباط الایات
 و صحه رقال که مشهور سان ابن صناعت از تحركات اوست و آن آئی است که
 با کمال ختصار ساری ارا علم حرکات فکیه از ان تسبیط میشود و چون آن آت سلا
 شریقه آمد علماء ان فن ارادراک ان عاجز شده و جرتعمیم اورا به آن بزرگوار و او را
 رصدیات که منقول است اردوی وان المکار اندلسی در کتاب ریح خویش بنا بر جواد
 او مناده که را موهوم با کور علی الدردیکه را الاله علی الابد نام کرد ایند پس هر دو را

صح کرده مقتبس نام نخصاده ابراهیم بن سنان بابت قریح صاحب علم کی پانچ
 کتاب نکی و عاقل و فہیم و با بواع علوم حکمیہ عالم بودہ اما در ہند نہ غالب بودی
 در ترک تراوی نشان نداده اند و اور اوران نوع مصنفات یکوست بر سالہ
 دیدہ ام اوستقل بر دکر مصنفات او از آجملہ کتاب در علم نجوم اول کتاب
 الاب الاضلال نام کرد و در شازدہ سالک از تصف نمودہ و در سہ سالک
 از انجمن تصنیف و اوہ مظالم سازد در مقالہ منساختہ دویم کتاب در اعمال
 رضامات بر اینوجہ کہ جمیع اعمال رضامات مطہرہ را یک عمل کہ مشتمل بر فواید
 جمیع است باز آورده و اقامت بر آن بر آن نمودہ سہم کتاب در طبع و در بیان
 غایب کہ گوامہ در در انشود و سیر آنچه در نصب رضامات محتاج اید شود و استخراج
 سطوح آن و خطوط نصف النہار و بعد اس کتابہا کتاب یک تصنیف نمودہ در آنچه بطریق
 ساجی کلام در آن بر سائلہ منادہ در استخراج خطافات رضل و مرج و مشرقی و سیر
 مقالہ در ہند نہ نوشتہ کہ باز در مقالہ آن در باب دو ایرتمائہ است در یک مقالہ
 در خطوط کہ نقطہ گذرنہ و بعد از انہا مقالہ دیگر مشتمل بر چہل و یک سکہ ہندہ است
 آن فن در باب دو ایرتمائہ و ثلثات و دو ایرتمائہ کہ در انہا طریقہ عمل سلوک است

و ہستائمتک بطریقہ ترکیب بگردید الا در سلسلہ کہ محتاج ترکیب شدہ و مقالہ دگر کتاب
 اور است در بیان سبب در استخراج مسائل ہند نہ بطریقہ عمل ترکیب و آنچه عارض شدہ
 ہندس را اعلط ہر کاہ در طریقہ عمل کوشش حصار سلوک دارد و الصا اور مقالہ
 در رسم قطوع سہ کاہ کہ میان نمودہ طریقہ نیتین نقطہای بسیار ہندہ کہ جو اسیم
 کہ واقع ہستند ان نقطہا بر ہر قطعہ از قطوع محروط ابرہیم بن الصلاح و بر اوران
 جس ارجہ ان خمین بودہ اند و عالم علوم نبات و احکام نجوم و شراعات
 کہ سارکت یکدیگر پر دقتہ اند و ہر است تابعی کہ یکی ارشان بر ان نفر دہا ہندہ
 کتاب بر ان و ہر لاب کہ اصل کتاب شکر است و ابرہیم تمیم آن نمودہ و کتاب
 عمل نصف النہار کہ اصل ارجہ است و تمیم آن ارجہ است و کتاب در صنعت رضامات
 کہ مختص محمد است و کتاب کہ کہ مختص حسن است و ہمچین کتاب عمل ہدایت الخی کہ
 مختص اوست ابرہیم بن فرارون حکیمت از اولاد فرارون کتاب در عمدہ نمودہ
 در خدمت عمان بن عبد بلاد ہندہ رفت و مدتا انجام نمود چون معاودت کردہ
 حکایت نمودہ کہ در بلاد ہندہ کوشی نمودم کہ مرا خوش آید الا کوست طاووس
 وہم او حکایت کردہ کہ در ہند ہروف بہر ان از بلاد ہندہ ما می باشد مانند مقالہ آنرا

صید میکنند و سر و سار جسد او را بجل اندوده الامحج فصل حری با این سکه درین
 مسات عضو را که خواهد آن مای برش سیدارند چند کله بریان شود پس
 گوشت آن موضع را بنورند بعد از آن مای را در آب می اندازند پس آن
 زنده میماند و بر همان موضع ثانیاً گوشت میرود بشرط آنکه اسجوان پشت او
 نشود میگوید ابراهیم مذکور که عسان بن عباد چون این حکایت بشنید فرمود ما در
 او بر که آله با هفتاد و اران جنس مای در آن کفند و هر چند عدد از آن مای می
 و بطریق مذکور از ابراهیم بگیردیم و در گوشت او میخیزدیم بعضی را اسجوان صفت
 و بعضی را از شکستن محفوظ میداشتیم آنچه اسجوان او شکسته شده بود در ده کلاه می
 و آنچه شکسته شده بود بعد از چند روز می آوردند صحیح و سالم و بر عضو ما کول از او
 و پوست روئیده شده بود تفاوت بین قدر که پوست ان موضع بفریدی یا کله بود
 از پوست سایر اعضا و پوست خلقی آن پوست بر عاکی سیاه مانده بود **ابراهیم**
 ابن لال بن ابراهیم بن رهون الصاپ الکلی ای همی صاحب الرسال است
 او ارباب دهران بوده اند و ابراهیم در بعد او نشو و نمایافت و علوم ادویه میخواست
 و در صناعت نظم و شریفات ملغ بود و هم در علوم راضی معاصه مهندسه و مبیات

بدی طولی داشت و چون شرف الدوله بن عضد الدوله در بعد او صیرغ غم نمود که صد
 کند که او کب را و تمامش در آن ابر بود و چون بن رسم قومی بود از جمله مردی که در آن مثل
 شریک بودند که ابراهیم مذکور بود و مراد است تصنیفی که دیده ام آبر انجنا صنف در باب
 سلمات و چند رساله دیگر اوجه و محاطات ان علم در موجب است و در چند ملک
 عراق می نویسد و در فرقی است رسالین تقدم و فایق بود دیوان رسالین او را جمع
 امام رمدگان را کالات مختلفه که در اینده گاه رفع و گاه وضع و می تقدم وقتی متاخر حد
 محسوس چندی مطلق العنان و بعض حالات که روی گذشت معاصه عضد الدوله
 با او را که اول بار که در اهل عراق شده و در اکر ام بسیار نمود تکلیف کرد که در خدمت او
 بیلا فانس رود ابراهیم قبول کرد و وعده داد و ثانیاً چون دید که در حقیقت او احوال
 و هم گمان او را صایه لصا و حواجه انجا میاید بنا بر این از عضد الدوله تکلف کرد بعد از آنکه
 میان عضد الدوله و ان عیش الدوله بختیار بصلح قرار یافت امر کرد و الدوله صا در آن
 نامه نشان میدیست او بر وجهی نشان نمود از او استیفا شرط آن بر وجهی کرد که کس را
 راه نکند و نقص باز کند است و عضد الدوله را لام کرد و ایند تا بران شرط قسم یا و ثانیاً
 لند او وقتی که ثانیاً بر بعد او استیلا یافت او را موصلت نمود و در خدمت او برادر

بد است بعد از ده پیغام داد که اگر این حسن صلاصی مصلح کنایه در چهار آن بود تصف نام
 پس ابراهیم کتاب تاجی را انشا نمود و حسن بلاغت در آن کتاب با و رسانید و او را
 در مدت حسن قضایه است که بعضی الدوله فرستاده و همواره در ایام اولاد حضرت
 و در این میان سوله بنا بودی تا در بعد از دوم لائین شش عشر شوال سنه اربع و ثمان
 و ثمانه وفات یافت و در موضع معروف بجهیه که واقع است در جوار شهریه مد فون
 گردید و ولادت وی در شب جمعه جم رمضان سنه ثمانه و ثمانه بود و شریف
 بر کوا رسید رضی الدین ابو الحسن موسوی را در فوت او مرثیه است از اهل کلمه
 که مطلع آن نیت علمت من جلوا علی الاحواد ارایت کیف حاصرا الکا ترجمه
 او کسح مید انگست و چگونه کسی است انکه او را بر تختی با بوت برداشته اند صبح
 واری چگونه زو شناسا مجلس نوشته گویند چون سید رضی علی الهدی که بر
 بزرگ سید رضی الدین بود ان مطلع بشنیده کرده داشت که در باره سدی همان
 بر او پیش بر کوا چنین مرثیه گوید لا بوم کفتم بلید اسم چه بنید ایم کیت انکه او را
 تا بوت برداشته اند کافری صلاصی مذنبی که شش سال شتابان سوی
 جنش برود **ابراهیم** بن زهرون الخوازمی مصلح الملکی با او تصف گوید چنان

میرم که ابراهیم مذکور بعد ابراهیم بن مال کاتب است که سابقا مذکور شد تا بن
 سنان بن قزوه در کتاب خود آورده که شب پنجشنبه که یازده شب از صبح شروع
 بی نامده بود ابو ابراهیم بن هرون خرازمی منقطع وفات یافت **ابراهیم** بن قوری
 الملکی با او تصف ابراهیم در میت که علم منطق ارشاد اندیشه ابو شریعتی بن یونان بود
 قرات کرده با علما ابراهیم مذکور در وقت خود نامده او بوده مصنفات دارد از جمله
 قاطع رس و کتاب باری میانس و کتاب او طیف اول لیکر کتب او ارجه علق
 عبارت مطروح و مترک گردیده اند **محمد** بن محمد بن هرون الطبری از نسل
 و تینه بعضی بن اسمعیل در علوم فلسفه و فنون بوده تا لغات بگو در سوسی منطق
 و غیر آنها دارد و بنام شیرین عمارت ترجمه گوید شنبه بیخ اللسان و لحن
 در اول امر معل اولاد محمد بن هرون از نسل او خواص معتقد و محقق سراسر از
 مملکت گردید گوید علم احمد بر عقلش غالب بود و عاقل و معتقد قبل رسید و سب
 که معتقد ابوی از بنی متعلق با **عاصم** بن عبد الله و بدر غلام معتقد در میان
 حملی کنیخت تا احمد ان سب باز گفت پس معتقد او را با شان پرورشان تا معل
 او را تا تعرف گرفته ویرا در زندان کردند در وقتی که معتقد رای نسخ اند و حال احمد



عسی بن شیخ اربعداد برآمد حاجی از جوان و غیر ایشان که در زندان بودند با جمال
 محل که صاحب شرط بود که بختند و اما احمد که بخت و از امانه امید صلاحی تصور کرد
 و آن جو سبب لاک آن شد که چون بخت نمودند از اینان بجهت رسیدن تمام فرما
 فرستاد تا اسمی حاجی که قتل گردید باشد عمده بطور ماری کرده بخدمت مقصد
 ماحظر از انچه ایشان فرغ و بدین حاجی را بپوشت و بوقع مقصد بقیل ایشان
 صادر کردید قاسم اسم احمد را نیز در قتل کرده بیکار بقیل آورد چون مقصد بشکر احمد
 جز او پرسید قاسم عرض کرد که او را با بر حقیقت بقیل رسانیدم و طومار را لوی نمودم
 و کاری بران نکرد و راه بران حقیقت بزد قتل او در سنه ست و ثمانین و نمانین اتفاق
 افتاد و از تصانیف وی که کتاب فاطمیو ریاس است و دیگر کتاب باری ریاس
 و کتاب لولطیعا و کتاب صناعات و دکار و کتاب لهو و طاهی و کتاب سبب
 و کتاب المدخل اصاحه نجوم و کتاب موسیقی کبیر و کتاب موسیقی صغر و کتاب
 سالک و ماکت و کتاب ارشامیعی و کتاب جبر و مقابله و کتاب المدخل الطب
 و کتاب ایصال و کتاب فضایل نبی و کتاب الطبع و کتاب اوساف و کتاب
 المدخل الاصح الموسیقی و کتاب الجلساء و الجلاله و کتاب جوابات اب و کتاب

متر

انمش و الکلف و کتاب نفعه الجبال کتاب وصف مدب الصالحین و الکتاب
 ان ابداعات لا تتحرک و لا ساکنه احمد بن محمد کثیر الفرغانی یکی از نجیبان مأمون بن عباس
 و صاحب تصانیف است کتاب المدخل الی علم بیات الافلاک و حرکات نجوم از
 تصانیف اوست و آن کتابت ادک حج و بسیار فایده مشتمل بر سی باب که علامه
 کتاب بلیکوس را در پاکیزه ترین عبارات و موثرترین لفظی با دارساییده احمد بن یوسف
 سنجی از شامیه خطاب این فن است کتاب نسیبه و القاسم تألیف اوست و نیز
 کتاب شرح اثره بلیکوس احمد بن محمد الصاقان الاطرلابی الملکی با چاه در علم هند
 و سائنات مسلم وقت خودش بوده در بغداد و وطن داشتی و اطرلاب و سایر اعمال
 و آلات رصدیه را در کمال احکام و ایتقان ساختی چندین کس بنا کردی و بی نام آوردند
 و در آلات قدیمه تصرفات میکرد که دیگر بر اینرشته و چون شرف الدوله و
 الدوله در بغداد عازم شد که کواکب را رصد نماید و اعماشش بر وجه بن رسم قوی
 و بیت الرصد در جانب بستان و از المملکه بنا نهاد و رصد کرد و مختصر بصورت رصد
 نوشته شد از جمله ایشان که صحاح و تصحیح رصد بران مجهر نوشته احمد بن محمد نکور
 بود و تصحیح آنجا در ترجمه و سخن مرکب خواهد شد اثبات الدقائق و فایده آنجا

مدکور دردی محمد سنه سب و سبعین و ثمانه در بعد از او واقع شد **محمد بن عمر**
 الکومسی از فاضل منتهین و علماء عدو است درین فنون مکاره کین و کشته و تصانیف
 عرسه ما و کار کده آشته شرح کتاب اقلیدس و کتاب حساب الدور و کتاب الیوم
 و کتاب مساحه الحله و کتاب الحساب الندی تصانیف او **محمد بن حسن** اصبحی **ابو**
 بن ابی رید العبادی انصره نامد پیش در فضل و درستی نقل کتب یونان و سیریا
 بعینه نقلت عالی داشت و در فصاحت کلام از بزرگ بالتر بود و هر کس را از خلفا
 و روها که در شرف خدمت کرده او نیز خدمت کرده در او احر خدمت قسم بر عهد
 نمودی و محال تقدم و اختصاص یافته محرم اسرار کرده بود و در ربع الاول سنه
 ثمان و تیسین و یاقین بعالج در گذشت و سومی کتبه که از لغتی لغتی نقل کرده و کتاب
 مغزده و کتاب کاشف الحقی و کتاب تاریخ الالطاب از تصانیف او است **ابن در صد**
 ملت اسلام بوده او را کاسی است بلیغ سربایا نام حسس از نقل نموده سی معال
 در معال نام حسس آن افزوده **ابن** بن عبد البر بن ابی اصلت تکمیل سیریا کما غیر
 خویش نظم و نثری در کمال جودت و در علوم او ایل درستی قومی دایمی علوم ادیب
 و فلسفه در بلاد خویش تحصیل نمود پس برای سیر افاق و طوف بلاد برآمده در ایام اس

در کتب

و از و صحر کرده و فضائل و اگر ای که توقع داشت از وی بنده بقصد در کتاب مصر
 آشت نمود **نوح بن اصف** و خزان الوفا آخیا جماعی اند که با اتفاق یکدیگر کتاب در انواع
 حکمت قدیمه تألیف نموده چاه و یکمقاله سما معال در چاه نوع انکلت و یکمقاله در صلاح
 مقالات چاه کاه سخن ایشان در آن مقالات غیر مبسوط بر نقل است و اول حج
 ابر استقصا که باید مکرده اند و بحر و ایما و اشار بمقصود و انفا نموده اند و چون از آن
 پر خستند اسامی خویش پوشیده و بقصد لاجرم اختلاف شد میان علماء در واضح آن
 جماعتی از انطب سیک از آمد ارسال علی بن ابی طالب علیه اسلام میدارند و در رسم ان
 اختلاف دارند و جماعتی از ان تصنیف بعضی از قدما معتزله میدانند مصنف کید من مومنا
 در طلب آن میبودم که مصنف آن کتاب را بداند و منی باقیم تا آنکه واقف شدم بر کلامی از
 حمان و صدی که در جواب سواد که در مصمصام الدوله من محمد الدوله از وی کرده بود
 نوشته بر صورت الوصال کوید در رد اشار سخن ترا گفت جز در ایا ایا احسان
 از آنکه در من اجم است از آنکه در اجم در اوقات در خاطر من جمل بر سیکه در آن
 کس همواره از من رعا و سخنان می شنیده ام که مرا بر سب می اندخت و مذمتی طای
 میشد که مرا مان عهدی بنوده و بکنانه و اشاره و ایام علمی میکرد که مسیح بر من نصح نموده

در حرف میگرد و دعوی می نمود که حرف را از جمله حرف که یک نقطه دارد و از آن
 نیست مگر برای سببی و آنکه ما دو نقطه دارد و در فوق دارد برای علی است و آنست که
 نقطه ندارد و در بعضی منظر است و نظایر این سخن و در بعضی دیگر کلمات و جویها که
 که بان تعاطف نمودی و بنظر آنما مادی در خویش کردی حقیقت کار او چیست در این
 امر او اطلاع تو چگونه است مگر با نامی چون شنیده ام ای اباحسان که میان تو و او
 آمد و شده بوده و تو با او محالست میکرده و میان تو و او نوا در پیچ روی داد
 و هر کس با دیگری در معاشرت کرده باشد لاجمله بر حیثیات او اطلاع یافته
 و را مطن امر او آگاه شده خواهد بود که تم اینها الوری را در اینجند شما رابطه دیده
 و جدیده بیشتر بوده و شما اورا از سونها کرده حد ما ت بر جوع داشته اید و بر گرفت
 و آنکه از اینها را وصف کن او را برای من بگو آنچه من یافته ام نیست که در کمال غالب
 و ذهنی و قادی و در نظم و شعر و حساب و بلاغت و حفظ و تاریخ و سیر و اطلاع بر معانی
 مردم و مل و نخل دستگامی وسیع دارد و در هر فن اورا تقریبا است در بعضی بروج
 و دعوی نمود و در بعضی مرتبه و سطحی و در بعضی مهارت تمام گفت ما اینها که گفتی به
 او چیست که مگر میبایست نیت داده نمیتواند شد و اورا بحدی قومی و طایفه انصاف

بهرین

نیز توان کرد در آنکه ما همه سحر شده و از هر باب داخل شود و آنچه در دست دارد با آنچه
 از زبان و بیان او ظاهر شود مختلف است روزگاری در بصره اقامت داشت در
 حبس اعلی که صنایع علوم و انواع صناعات میدیستند مثل ابوسلیمان محمد بن
 شهابی استی اهدسی و ابوالحسن نجاشی و ابوالفضل مهر نجاشی و عیال و عرشان بن سیر و
 و این حاجت ما که در کمال صداقت موافقت و معاشرت میکردند و یکی بر طریق
 و طهارت متفق میبودند پس در میان خویش روشی و مذنبی وضع نموده زعم ایشان
 آن بودی که مان روش و طریق را رسید بر رضوان الهی رخصی نزدیک کردند
 اندر آنکه یکصد نفر تحت مقدمه سما لال جمال الوده کشته و بعضی لات اهل صلح
 آمیخته شده و در این نفس نظیر اینست مگر بسمتال فلسفه را که فلسفه مشتمل است بر حکمت
 عقاید و مصالح جهادیه و حمان و در زعم ایشان که چون فلسفه یونانیه در سلسله
 ما که مگر نظام باید مطلوب عاقل و کمال اوقات حاصل آید این روی چاه رساله
 در جمیع اجزای فلسفه علمیه و عملیه تصنیف نموده و از آنهرستی جدا گانه ننماید و اگر
 رسال جوان اصف نام کردند و اسرارش کوشیده و شتند نس خندان
 در سال و راقین و کتاب و روشن پرکنده ساخته و نسخها از آن بجا کشیدند

و در ضلالت آن رسال کلمات دینیه و مثال شیه و سخنان روحیه و در حدیثی درج نموده پس در رسیده
 که توان رسایل را دیده کفتم ماره ارا ما را داده ام سخنان را کنده اند از هر فن اسماعیلی شده
 و بقدر کفالت ارا دنیا فتنه و در میان انسانها فتنه و کنایات بسیار است و چند رساله
 را از آن رسایل بخدمت شیخ و همتا و حوش ایستاد منطقی محمد بن بهرام محمد بن محمد بن
 عرض کردم چند روز در نزد خویش بماند و در آن نظر و تامل میفرمود و بعد از آن بمن پرسید
 و گفت تعبیر بسیار کشیده و فایده بخشنده اند و برخی عظیم تحمل کرده ببرد منقعی بجهت
 رسانیده اند حوالی سر چشمه کشیده اند و پاپ بزرده ما حوالی ما را نوشته اند اما کلام
 حاصل شده اری ما را و در صحت سخن را معلوم ساخته شایه کاری کرده و کیسوی کلام
 منقصل نموده و لکن طلب ابری کرده که کشیده اند و امکان ندارد و کس را از آن استقامت
 نیست پیدا شده اند که فلسفه را که عبارت از علم نجوم و افلاک و معاد و اولیای طبیعت
 و موسیقی که معرفت نعم و ایقاعات و لغزات و اوزنات و منقح که از نمودن احوال
 مضاعفات و کمیات و کیفیات اینها را در شریعت داخل میتوان کرده این دروا
 بیکدیگر مخلوط و مربوط میتوان ساخت و این جو مطلب است ماکمل تحقیق که عاصمه
 قبل از ایشان که از ایشان نیز ندانان تر و حاضر براق تر و بقدر وقتیت فزون تر

ان

و فراخ دستگاه تر نموده از پی این طلب و طالب این امر شده پس تمام شد
 ایشان را و رسیده بان مراد و عاقبت خبر رسوائی و نویسی حاصل گزیده در وقت
 این بحکمس بحاری حاضر بود سوال نمود که اینها شیخ سبب آنکه فرمودید است
 و اتماع مع میان فلسفه و شریعت چه است گفت بدستی که شریعت اریب مانده
 از الله تبارک و تعالی بواسطت مغیران و رسولان میان او و میان خلق او ارا
 وحی و اطریق سناجات و از روی شهادت آیات و معجزات و در حلال آنهاست
 هر چند که البته تحت و تمیق ارا آن را و از بحر تسیم آنچه دعوت مان واقع شده و بغیر
 اذعان بد آنچه قیود فرموده و علامی و جمعی بر معایت کلم و حر انجاسا قاطع است گفت
 و چگونه انجاسا در کنج کاشش و اگر انجاسا بد است و اس سوالات از انجا بکران احوال
 شملت بجز و حاصل مار بسته سخن قول انجا حدیث بنعم در امرات کواکب و حرکات
 افلاک و سخن طبیع و لغز در آثار طبیعت و آنچه متعلق بود بجزارت و برودت و در وقت
 ویسوت و اگر ارا انها فاعل کدام و منقصل کدام و حکوم است تارخ و تا فرای انها
 و در کلام بنمیس و بحث از از معاد و در لو ازم آنها و گفت کوی منقسطه و شخص او از امر
 احوال و مناسبات اسما و حروف و احوال و چون چنین باشد تو خود کوی که چگونه

در احسان و انصاف را که بر پای دارند از پیش خود و خود را که جامع حقایق فلسفه و طریق
 تواند شد ماکمل سالی این جماعت و ذکر طوائف نیز بسته که چون این راه باز شد ایشان را
 ترازش این دعاوی مانعی نخواهد بود صاحب عزیمت و تبحرات و صاحب کمال است
 علمیات و ارباب علم تغییر و مدعیان بحر و ستملان و هم و گفت اینها اگر جایز بود
 هر آینه الله تعالی و صاحب شریعت شریف خود را با استعمال آن تقویم و محیل نموده
 بود اگر نقص آن من نیاید که در مذکور یا بر آنچه گفته شد و خواندند می تلفظین بلکه خصات
 شرع را بلفظ خویش اوضح نمایند و فرض نمودند می برشان که حسب اطلاق کفر است
 باشد شریعت را بمقدامات ظنیه و چون دیدیم که الله تبارک و تعالی و صاحب شریعت
 اس کا بغیر خویش کرده و مگر می از خلفا و جانشینان موقوف نه بسته بلکه بعضی کرده
 از فرض درین سیاه کرده باز نموده در نظر مردم ذکر آنها را و و عین مودت ایشان را
 بر تامل آنها و چاک فرمود صاحب شریعت علیه الصلوات و السلام هر کس بوی عرفان
 یا کانی یا بنجی و دو طالب اطلاع بر عیب الهی شود پس چنانست که با جدایی سبحان
 محاربه و معالیه بیرون آید باشد هر کس با جدایی خود صل محاربه و معالیه بر خیزد بسته
 و امثال محاربه و معلوب کرده و نیز هر مود که اگر با رعیتا تا سال بعد از

اصول

اصول ما کرده و پس از آن حسب باریان در مرآتیه جمعی از کافران کوبیده و محاربه
 می ما کرده و در آن رک باران بنیسم و در کوشش مکرر گفت که است و طریق شریعت
 در اقسام اختلاف روی داده هم در اصول هم در فروع و انواع متابع در آنها نموده اند چه
 در حکام محال و حرام و چه در تغیر و تأویل و چه در بیان و جزو چه در خوف و هم مطلق و هر که
 ندیدیم احدی از ایشان که در باب از آن ابواب بجهی با طیبیه یا مودتی یا مودت قاری
 صاحب عزیمت و شعبه می یا سحر می یا کیمیا کری یا سینه بسته و برای نصرت خویش
 سکا از اینان تکلم بسته بر او که با رعیتا در خود راه می خویش الله علیه و سلم عام کرده و
 مان و ارد بطریق و می صحیح مان موضوع برای مکرر داند و چنانچه ندیدیم این است را
 که در جری از امور شریعت با صاحب فلسفه ایجا گفته چیمین ندیدیم است موسی را در این
 عو ما و عو ما اسلام و نه نجوس را که در امری از امور متعلقه بدین و شریعت بظلال فلسفه
 سکا و استقامتی نموده باشند و از آنچه برای تودر و وضع این مطلب میفراید است
 در ارار و مذایب و معاللات خویش اختلاف کرده اند و چندین صنف و چندین سینه بسته
 مانده اند که در هر چه و شیعه و سنده و خارج و هر که نشد که طایفه از این طایفه در صورت
 و عمارت خویش بلفظ و معاللات شان استظهار می و استظهار می کرده باشند و چندان

از صدر اسلام تا امروز در حکام حلال و حرام اختلاف افتاده و مسح وقت کسی مذیبه
 که احدی ارشاد انرا فلسفه سارم در طاهره است و کماست و چه ربط دارد
 و کما خود باشد بطریق حق نایل با آنچه اگر قبیه باشد از اراده نظردای زایل اگر عقل
 بیازد عقل سخی است بر جنهای الهی در باره هر بنده اگر بنده کان بعد از آنکه به پیش پای
 خود را قدمی فراتر نماند اما وحی نور است و پادشاه است و اگر عقل کلاه بودی و
 فایده نماندی با اگر مراتب مردم در عقل بنیات مختلف و متفاوت است و عقل کامل است
 فردی حاصل می شود آن جمله است که اگر فایده ارزوی گفت و عمل گوید که هر کس قدر
 عقل خویش تکلف است و روی نیست که زیاد بر آن از غیر استفاده نماند او را گوئیم
 من است تو را در فدا و قول و بطن این رای آنکه مسح دی عقل درین قول با و موافق
 نیست و اگر عقل کسی در کافه انور یعنی و دنیاوی عقل بودی تو هر قدر در حاکم
 و دنیاوی است عقل بودی و در امر معاش نیز کسی بمعاضت دیگری نیارمند بودی
 از عهد جمیع صناعات بر آمدی و بنیات طاهر و روشن است که این قول تولید عقل
 و چنین رای را در اول بخاری گفت ایها شیخ در عادت نبوت نیز در روح مختلف است
 هر گاه اختلاف وحی جایز باشد و قانع نباشد پس چرا اختلاف عقول جایز نباشد شیخ

بالبقر

در جواب گفت یا فلان اختلاف در عادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت و عبادت
 با کس که ایش از برگزیده مخصوص مناجات خود گردانیده حاصل است بیرون نزد عقل
 اختلاف عقول که ایش و طمانینه از آن نشود است مگر در قلیه از امور ابوجان گویند
 مرا گفت که هیچ این سخن احدی نشنوایندی و با او گفتی گفتیم بی ایراد کردم
 بروی اسرار او شباهت اینها را که زیاد و کما نقصان در اوقات کثیره در باب
 اطلاق در حضور و در اقیقن لکن فراموش میبود و جواب نیند است اما چیزی غلام
 این طراره روری با سال اس سخنان او را ارجای بر آورد تا سخن در آمد و گفت سیرت
 میار است و فلسفه طب و جحامت اینها ساز از ادویه میارند تا مرضی که باشد زیاد شود
 بلکه زوال پذیرد و عاقبت مادمه آید و اما فلسفه کار ایش ان خط صحت است بر حاکم
 روی نهد و مساں بدر بر لیس و در بر صحت قد او آشکار است را که عادت تدبیر عقل
 که صحت انتقال نماید اگر دو مانع و طبع قابل طبیب ناصح باشد و عادت تدبیر صحت
 صحت دایم و باقی دارد هر کس صحت و تندرستی بر دیگری صحت کرد پس تحقیق
 که او را در معرض کتب فضایل آورد و خاطر او را از شواغل فارغ گردانید و صاحب این
 حالت فایز بعد از عظمی است و مستحق حواء الهیه که عمارت از علود و دیونوست

مسأله کسی که از امراض نماید و آنست که یا رخورد در معرض کتاب فضیال دارد زیرا که
 تقلیدی و دیگری بر نیت که مطنون و دیگر متقین که روحانیت و آن در جمالی که می در است
 و دیگری زمانه نصف گوید بعد از آن الوحان مناظره که میان ایشان که شغل کرد
 چون مناسب شرط این کتاب نبود از آن عرض کردم و بنا بر دم **باب** الموصوفه
 اسرار الحقایق او همان قسم در سیرت که می بخوی کتاب بزرگ در رد او تصنیف نمود
 و آن کتاب نزد من موجود است و ذکر در بعضی بخوی در حاله اوله از آن کتاب که نقل
 مذکور در زمانه طغیانوس قطعی بوده و در علوم آن روزگار متصده و مقدم تصانیف متعدده
 در حکمت دارد از آن کتاب حدود او اول طبیعیا که شرح غلطان که نفس زنده
 ما وید است در مقاله کتاب اولیجا که معنی آن ربوبیت است کتاب **تفسیر** و **تفسیر**
 فی شاعرت و **تفسیر** الملقب المرسله فیلوی بوده از بلاد روم و اخیر صاحب مخطوط
 معاصر از سطحا طیس بوده و دوسته او ناصر و لظالمه حاجی اندام لولک و علما
 که بطیکوس اسمی است عام مرآت را و برای تخصیص هر یک در اصفی دیگری است فرزند
 و چون این حکم را اسهام تمام در امر از سطحا طیس بوده کتاب در چهار اوصیف بوده
 و در جزو عات او در مراتب کتاب او بر این **تفسیر** فی کیفیت رومی در وقت خود

در شهر

و شهر شرح بعضی از کتاب از سطحا طیس با و جنوب است هر صحن او را در حکم شرح
 شده اند **تفسیر** من از اسامی اهل علم و معروف و مشهور در عصر خویش نزر که مکنا
 طبعین بوده زمان او قبل از یکصد است صد سال و او را در طب یا لغات شریف است
 در موجودترین لغظی مشهور در تمام عالم گویند او را اولاد بطیکوس است تصنیف گوید اگر مراد
 بطیکوس باشد است ممکن است و اما نود او را اولاد بطیکوس اول مجال است زیرا که
 اگر موصوفین اتفاق دارند بر آنست که پس از ابره شب طوفان منقطع شد الا اولاد طوفان
 سام و حام و یافث و اگر مدت زمانه که میان بطیکوس اول و بقراط که رساله است
 و آن چندین هزار سال است باید که بطیکوس اول مثل طوفان بوده باشد و بر این
 را می نیاید تصحیح است کسی با و دیگر نزر که کسی که بعوم طوفان قابل نباشد مگر بقراط صیغه
 نودی و آن در حدیث است ارباب شام و از آنجا بدین نقی و در شهر با و جنگلی نامی آنجا
 رصاصت که را نیدی و در سابقین آنجا موصیف که الا الان حروف است **تفسیر**
 و او فاضل و متا که و نامت بود و معا بله مرتبه نودی و پوسته در شهر بله
 آه و شه که می تا پاره از آنجا حرکت بوی او بنا بر کشید جائیکه نوس در سال که
 در چهار بقراط نوشته میگوید که او پیش از لولک خوش که صد هزاران دار است بر آنجا

استعمال مرضی صعب که اورا عارض شده بود بقراط طلب کرد و اورا ضعیف و زایل کرد
 او شیر عذوی یونانیان بود اولوک یونان و کس اورا برای معالجه جو طلبید
 اما چون بشناختند که برت میبندست قبول کرد و همچنین عاقبت یافتند و دیگر در ایشان
 نکرد ارجاعات تیره که اردینا و اهل وینا میبندست آورده اند که چون مرض او پیش
 آمده و یافت و کرمه کس طلب بقراط نخستند و کمر از قطار اطلای پای نزد او را که
 مع و لک بقراط احاطه نمود و بر آورده اند که فیثون فلسفی و جمعی میبندست
 از ترکیب و بیات بر کس سلال از حلاق او میباید پس تمام بقراط با یکدیگر گفتند
 که درین روز کار خود انقضی را بسا و با بقراط کسی نیت ساند علممورا در جمعی قرار
 استقامت کنیم بلکه صورت بقراط نقش کرده اورا تمام و از حلاق صاحب صورت
 استغیا کنیم پس صورت بقراط را کجا بود الواقع رسم کرده بسوی ایلون روان شد
 و در میان راه او استواری تصایر دردی طویله بود کس برانم درین شیوه مطلع بود
 ایشانند چون نزد ایلون حاضر شد و صورت را بوی نمود بعد از آن ایلون
 نظر گفت صاحبان صورت باید محب زنا بوده باشد گفتند دروغ گفتی زیرا که این
 صورت بقراط است و چهار نفس امکان از معلوم و محسوس فلان گفت بر حال

بیدار

باید حکمی که کرده ام خطاب شد پس چون کس بقراط با کشته و کفایت باجر او را
 اخصاف داد و گفت در دست دیده ایلون و حلقه کرده که در نفس من آن خواهر است
 لیکن من نفس را از آن بامیدارم بقراط را در او ایل تصنیفات خویش و صایای
 پسندیده است که تعلیم و متطین آن وصف نموده از صفت برنی نوع و تطهیر حلقه که
 و جب و حمد و چون کتب بقراط قدیمترین کتب طبی است که ماسنده و او مشهور است
 و بعد از وی در شهرت عالمیوس است همان پسندیدم که ذکر نمایم اول کسی که در طب
 سخن گفت و ایراد نماید اقا و لکنس را در این باب و کتب سخن را تا زمان بقراط باشد
 و اما که اختلاف است علماء را در آنکه اول طباطبوسی کسی که استنباط طبین یک است
 حسن در تاریخ خویش آورده که در جمعی است که استخراجه طب اول بار ایل مصر نموده
 بسا آن بوده که زلزله از ایل آن مابا بستلا بود بخبر شدید و عموار عثمانک و اندوه
 و ضعیف آمده و خلائط بسیار در سینه اش جمع نمودی و علاوه اینکه حیض او بر محسوس گردید
 بود اتفاقا از روی خوردن کله کمره کرد و شتهای تمام از آن بخورد و حسن تمامت آن
 و الام اروی اهل کرده و صحبت کرانید و دیگر کس از انحصار ابلع عارض بود هم خوردن
 رایت و صحبت حاصل میشد ازین روی مردمان نوادی تجربه و امتحان فماد قومی دیگر کردند

برس جمع انواع صناعات را اختراع نمود صنایع نزار مخترقات اوست دیگران
 میگویند آغاز آن در ایل قولی قوکوس نریکونید پیدا آمد بعضی بر آنند که سرخ آن ایل
 بایل آن قولی الکه اهل فارس آمد قولی دیگر آنکه اول ایل مذکور یافته دیگری
 سکون تخت ایل من استنباط آن نمودند طایفه صالحه را بیدار میکنند اما آنچه محلی
 اسکندر را در تاریخ خویش آورده میگوید این صنعت در اول امر از اهل کیوس نشانی
 و بقراط و جالیکیوس علامت کرده اند که در مدینه پدید آمدن وین و کتله
 این صنعت نمودند و اینان را سارستان نامند این صنعت از سکون بقراط در خویش
 را رسد پس ایلجا بود او را ساز کردن اهل کیوس است و او را از آن ساز کردن
 بودند ما عاوس و عارض و بقراط و معدار فوت ما عاوس و عارض را سار بر بقراط
 گرفت محلی دیگر در اوصاف بقراط میگوید که در هر گوش کان حاصل طایفه کهنه علم
 بر حرمان غایتی که باوشل زندگی رسیده بود کاروی با کله مردم او را پستی می قیاس
 و تجربه اروی قوت یافته بود که کس را محال طعن در انانیت و او اول کسی است که
 عا اما را تعلیم طب نمود بمنزله اولاد پنداشت زیرا که اندیشه کرده که اگر بر عادت قدما تسلیم
 اولاد اختصار نماید کار بان انجامد که علم طب از میان برود چنانکه خود در کتاب عهد کتب

اول ظاهر کردید بعد از وی
 غورس وینس و برانسیس و ایل
 طیب و ایلکیوس

۶

عرا نوشته طرح بان نموده آورده اند که بقراط در عهد من بن ارشیر بود و من بر اعلی رود
 کس بید بقراط رسد او را از انانیت بطلب نمود ایشان با بر آمد و گفته اند که بقراط
 از شهر بیرون رود و با او بیرون میرویم و اگر حله را رسد او گفته باشد که شکر بود
 اروی بازمیدارم پس چون این خبر بشنید بر حال ایشان وقت آمد و دست طلب
 بداشت و گفته اند که ظهور بقراط در سنه تعیین اراج بختصر بوده موافق
 چهاردهم ارملک بعین محلی گوید بقراط بصفیق اسرار و سارثانی و شتین ایشان
 جالیکیوس است و میان او و جالیکیوس شصت و شش سال فاصله است
 رد کلاوی نو و در حواله سال از ده سال کوچک و معلوم بوده و بنفعا و در
 و معلوم اولاد صلی او سن بودند و سارسیکیوس و دارفن و یکمتر غما و اولاد اولاد
 یک بقراط سارسیکیوس و دیگر بقراط سارفن و از خط اسحق بن خنن نقل شده که زنده گمانی
 بقراط بود سال بوده و از تلامذ بقراط لادن با رس ساری جو کوس و وی است
 علامه اوست و ضیفه وی از طکس عجز بوده اما جماعی که کتب بقراط تفسیر کرده
 اند تا ایام جالیکیوس تفصیل ایشان بر این موجب است سکیوس قطاس و سکیوس
 اول طما و سارسیکیوس قطاس اسرار طما بلا و کیوس و اما آنچه جالیکیوس تفسیر کرده

اکتب قراط که کتاب عهد بر طاعت و حسن انرا در یونان ترجمه کرده و از نزد خویش بخان
 اضا قد نموده و عیسی بن یحیی انرا بر نقل کرده و دیگر کتاب فضول قراط است که سخن
 انرا برای محمد بن موسی بر نقل نموده در همان حال دیگر کتاب جلاط است که حاکم بن موسی
 تفسیر کرده انرا در مقاله و حسن انرا برای محمد بن موسی بر نقل ترجمه نموده و دیگر کتاب الما
 و الهوا سخن انرا بر نقل ترجمه نموده و حسن بن حسن شرح کرده و دیگر کتاب طبیعه الان
 سه مقاله است حسن بر نقل ترجمه نموده و عیسی بن یحیی متون تفسیر آن کرده و **بوس حکیم** است
 طبیعه یونان قدیم الهند مشهوره که ابصار کتب خویش نقل اقوال او کرده اند
 اما صعب نظر نموده زیرا که در روزگار او این صناعت محقق نگردیده بود و تحقیق که بعد
 با صده از سطو طیس سخنان او را در اشراکت طبیعای خویش بیچ و اصح کرده و
 نیز در سخنان او صده از سطو طیس نمود و حجج از سطو طیس و وجوه بر این او را
 ایضاح کرده **بطلمیوس** قلودی صاحب کتاب مجسطی و غیر آن در علوم ریاضیه امام تصدی
 او در محل فضلای رومان در ایام سلطنت آدریا نوس از ملوک یونان و امام بطلمیوس
 ارملک روم بوده از ابریس بدو بیست و شش سال ساجز است و بسیاری از
 که در معنی معرفت توابع و اخبار انهم از چنان سخن نموده اند که او که ارطال را که ایشانرا

بطالمر

بطالمر سیکونید و پستان جامع از یونانند که بعد از اسکندر مالک بکنند و در حساب
 بوده اند و این خیال عظمی طاهر است و خطا و واضح بر آن بطلمیوس بر کور در کتاب محسط
 در نوع مامن ار معالمانه که جامع جمیع حرکات سمس و ارحاص و سایر احوال است
 آورده که در سال نوزدهم ارملک آدریا نوس این رسد با کرده شده و گفته که در وقت
 سخت نصره امین پستان فرغ یعنی ششصد و ششاد و سال و شصت و در و شش است
 بعد از ان این مدت با حراج نموده و گفته که از اول مختصر تا وفات بکنند با قد و آنکه
 اسکندر زنی القهرین است چهار صد و چهارده سال از موت بکنند مالک او غطیس
 که اول ملوک روم است دولت و نود و چهار سال در ابراهه ارملک او غطیس تا وقت
 رسد حریفی مذکور یکصد و شصت و یک سال و شصت و دور و در شصت بود پس تا
 تفصیل و بهال حقیقت وقت خویش را و او که یکصد و شصت و یک سال بعد از
 او غطیس بوده روشن گردانید و علمای اخبار متفق اند بر آنکه او غطیس مذکور ارملک دوم
 و عقب از طولیطن که زنده بوده و آخرین ملوک بطالمر یونانین در بلاد ایشان سوسا
 شده و سلطنت یونانین در عالم منقطع گردیده و از اچما معلوم میشود خطای
 که طکان کرده که بطلمیوس صاحب مجسطی از ملوک بطالمر بوده با جمله علم حرکات نجوم

و معرفت اسرار ملک بطلمیوس مکتور منتفی گردید و این علوم آنچه در دست یونانیان در آمد
 و غیر ایشان از مکان بجز در این مکتون متفرق بود و از اوصاف جماعت گرفتند
 کسی را که بعد از وی متعرض تالیفی مانند تالیف او که موسوم است بحقیقه باشد
 معارضه او آمدن تو استه باشد بلکه معنی متوجه شرح و بیان او شده است مشن فصلی
 تزی و بعضی از اقتضای کرده است مشن جملین جابریا و ابوریحان رزق جواریه
 مصنف قانون سعودی که تالیف نموده از برای سعود محمودین بسبب کتب و کتب
 بیان تیز در سنجی که تالیف نموده با جمله نایب تریه علماء ساخر است که فهم کتاب او
 درک عرض آن مطابق واقع نموده باشد و حقیقت آنکه نشان داده اند که کتاب
 شده باشد در علمی از علوم مقدمه و متاخره که مشتمل باشد بر جمیع مقاصد آن علم
 و همه اجزای آن فن سوائی که کتاب در سنجی بطلمیوس در علم بیات فلک و حرکات
 نجوم و کتاب اصطلاحات در منطق و کتاب سیبویه نظری در نجوم و آنچه در سنجی
 در تاریخ خویش آورده که بطلمیوس صاحب مجملی در عهد ادریس و انطیس که در
 ملک اندر طوک یونانیان بوده در میان ایشان رصد کوکب کرده و مجملی را بر
 کما از ایشان تصنیف نموده و او اول کسی است که اصطلاح کبری و آلات نجوم

اصول

اختراع نمود و تصحیح کرده و در مقیاس و آلات ارسا و پدید آورد و گویند نقل از وی
 تر جماعتی رصد کوکب نموده اند از آنکه اجزای بعضی گفته اند او است بطلمیوس
 است و اس قولیت موسوم زیرا که میان دو رصد اجزای بطلمیوس نهصد است
 و در الواح حسیل تر و حکمه کسی که متوجه رصد گردید بطلمیوس است زیرا که اتفاق
 رصد کسی مثل او نگردید و رصد تمام نمیشود مگر آلات آن پس بعد از تصحیح کسی است که
 که تحسین آلات آن نموده باشد و کتاب محلی سیزده مقاله است و اول کسی که متوجه
 تغییر و اختراع آن جز پلاشه سنجی خالد بن برک است اول با جماعتی از برای او
 تفسیر نمودند و چنانچه بایست از عهد برینا مذکور و در صحت او اتفاقا پس اوجان
 بر آن کاربرد است و ایشان یک تحقیق عرض آن نموده و سنجی می و جهاد در تصحیح آن
 سبب اول دشت و چهار نمود جماعتی را که در نقل و ترجمه صاحب می بودند و آزمون
 چهار کار بسته آنرا که اصح و واضح و اصح و انت چهار نمود بعضی گفته اند محتاج
 مطر نیز از آن نقل نموده اما نقلی که سرری کرده و ثابت آنرا اصلاح نموده چند آن
 مرضی نیست و اصحی بر کتاب مذکور از نقل نموده و ثابت اصلاح کرده است
 مازن تر از اصلاح اول و از جمله کتب بطلمیوس که بعد از نقل شده کتاب کما از برای

سوری نام شخصی از شاگردان خویش تألیف نموده از اسم من الصلح ابراهیم
 نقل کرده و حسن و سخی آنرا اصلاح نموده و مقاله اول را از ان بطریق تفسیری
 کرده و ثابت ن قره هر جمع بفقاله را تفسیر نموده و همچنین عمری فرخان و ابراهیم
 الصلت و بربری و بنا را از تفسیرات نموده اند و دیگر کتاب موایده و کتاب سب
 و مقال و کتاب استخراج مہام و کتاب سنی تحول عالم و کتاب مرض فرب و دو
 و کتاب پیر سب و کتاب اسرار و نجومین و کتاب اسرار السعد و کتاب حصین
 و کتاب ترجمه بطریق جدول و کتاب احوال کواکب و کتاب خبر افاضی صورت
 معموره ارض و کتاب را کندی لغز نقل کرده و نقل سیکو و بلغ سر یا پیر یا
برقوس اسکندری فاضل نموده عالم بعلم عدد مشهور در درس علم یا صی کتاب لغات
 اربع در طباع عداد و حواص آن ارتصایف است در هر کس آن کتاب قلم
 کرده و معارف و منزلت مصنف در آن علم اورا ظاهر خواهد شد **بطلمیوس** ملقب
 سدس ملکیت اربلوک یونان بعد از اسکندر و او یک اربطال است و بغایت
 حریص بوده و تحصیل علوم و پیوسته تفتیش شیخ از جبار بلوک و سایر تہای ایشان
 نمودی و در جستجوی دانش و معرفت ابتدا ارمان با بل و خلعت عالم در جمل
 آن

و نسب او عجاب نام داشتی پس شنید که نزد نبی اسما ایل و سکنین بیت المقد
 ارس علوم موجود است و اینها در دولت ثانیہ نبی اسرائیل بود لاجرم از ایشان طلب
 و ایشان ترجمه کردند و برای او بر سر راه را از عبری یونانی و نزد او دستاورد
 را احوال نزد اطلاع حاصل کرد و سپس توراہ را حسن بن اسحق اریونانی بپرسید
 ترجمه کرده و همین بطلمیوس فلانصد و حکما را که در مملکت اذ بودند دستاورد تا نظر
 زمین و جہات سمور آنرا معلوم نمایند و نظر کرد و در علم نجوم و سخن گفته سیات فلک
 چند اکتفا جماعتی بخان کردند که او است بطلمیوس صاحب مجبلی گفته شد و بطلمیوس ملک
 مذکور را جملہ ملوک بطالہ عقب بویجبال حکم داشت سال مدت سلطت او بود و او را
 منجم استاد او بود **دینیس** رومی ارم فلک سخن گفتی و او را تصانیف است از
 ذواب الاذواب و کتاب طوفان **دینیس** رومی عالم بوده بعلم ریاضی و از
 عوامض مند سہ اکامہ در اسکندریہ تمام داشتی و بعد از بطلمیوس قلو ذی بود
 ارتصایف است لغز کتاب بطلمیوس در سطح کرہ و نقل نموده از اثاث بپروا و دیگر
 تفسیر مقالہ عاشرہ از کتاب اقلیدس در دو مقالہ **باور و غویا** ہندی رومی جہا اورا گفت
 در استخراج آبہا در باب ہر پانی شش چہ مقالہ **بقراطون** ثابت بن کس

گوید مویوم بقرطابا حکما چنین نماند اول آنست بقیوس است و بقرطابا این کتاب
 و میان ثانی و اول کس واسطه اند و میان بقرطابا اول و بقیوس نیز کس واسطه
 و بقرطابا ثانی در آوازه عرب کولو کس را در یافته و بقرطابا ثانی در اوقاف بقرطابا
 ثانی است و از وی تا بقیوس بازده بازده در میانند و بقرطابا رابع این بقرطابا
 ثانی است و چون ترجمین کتب بر کتابهای ایشان اطلاع یافته همه آن کتب را
 بقرطابا و علوم آنها را یکدیگر مقابله دیدند لاجرم بر ایشان بشدت شد و پنداشد که
 همه علم اشتهور است و بعضی گفته اند اول کسی که علم طب را کتاب آورد بقرطابا اول
 است خوب مویوس **تجلیش** من جویوس بقیوس جنیدیا بوری طبیعت نهر در حد
 اول البیاس سفاح اول خلفای نبی عباس و معالج او بوده تا ایام رشید رده و کمال
 کرد و صنعت طب بر آمد و در بغداد هم ارجمه داشت هم ارجمه قرب ضعیف کمال
 میداشت کینت او ابو جریل بود و محمد بن یحیی الذم در کتاب خویش ذکر او کرده و گفته
 که او شهروز و زولوگ رتبه تقدم داشت رشید و این نامون و مستقیم و او را
 خدمت کرده و چند ان اموال کس نموده بود که دیگر برایش آن اتفاق نیفتاد بود
 و اعتبارش در رعایتی که خلفا و بر ابراهامات اولاد خویش موقوف بود و بعد از او

بکر

کتاب مکره که برای تقسیم سر خویش جریل نوشته تصنیف است و تحقیق چهار او که
 وی از حسن جنیدیا بوریست و خوش زنجیرت سفاح رسیده و بخت منصور پیش
 جوهر حسن منصور را دیده و معالج او میبوده چنانکه بعد از این در ترجمه آنکه کور خواسته و آنموشی که
 پیوسته در جنیدیا بود در دار الفار آنجا جناب پدر خویش شغال میداشت تا ایام همد
 و چون مادی ولد همدی مرخص شد اورا احدی را بطلب نمود تا معالج کرد او را و
 رحمران مادر همدی کران آمد که ما جو طب حاصل او که ابو فریش نام داشت چرا
 و یکی است علاج کردند لکن ابو فریش را بر معادات و مضاد بقیوس بقیوس
 و چون همدی را این معنی معلوم شد بقیوس را معزز و مکرم حصت معاودت بخدیاب بود
 ارزانی داشت و بقیوس بقیوس سابق تدریس پارستان انجامید را ایند تا در سنه
 احدی و سبعین و ما رشید را مرضی طاری شد از صناعه تیز که طبعا علاجی نکردند
 پس گفت یحیی بن خالد را که این طبایحی میفهمند و ان صداع مرا از آن سیکیدی خوش کرد
 که ابو فریش طب والد و والدات در خدمت حاضر است رشید گفت ابو فریش
 معرفی طب بن از دو ما که اورا در سلکت اطبا میداریم محض رعایت قدمت است
 اوست باید که از برای من در تفحص طیبیسی ما بر باشی یحیی عرض کرد که در وقتی که برادر است

۱۰ دی مریض شد پسر کس بجز یا دور دستاد و مردی را که بختش میگذشت جفا فرمود
 رشید نرسید دیگر باعث شد که او را حجت معاودت داد بچی عوض کرد بنا بر آنکه
 در والدات را که بخصایا ویش را ضعیف بودن او نیست رشید فرمود بروی برغان
 طلب او روانه کرد تا اگر در حیوه باشد او را حاضر سازند پس چند روز پیش برین
 که بختش را آورند و چون داخل مجلس رشید گردید رشید ورا کرامی داشت و بگفت
 که ان یا سرافراز ما را و در خجسته و فرمود باید که او را بس اطبا باشد و بچکس از
 صوابه وی کار نماید **تختش** ن جرس طمی است در کمال صداقت و از خاندان
 طبابت خود طبیب و پدرش طبیب و جدش طبیب چون خلافت بروا شق قرار گرفت
 محمد عبدالملک راس الدوا در بختش مذکور ار که در چهار تام و نام طبیب و
 بدانشندی و ساحت حمید فرزند و ما او سعادت میورزیدند و پوسته و اثنی را بر او
 میورازیدند تا حکم کرد با خرج او بعد سا دور و جمله اموال او بار گرفت اتفاقاً او را
 مرض استقا عارض شد و کار بد شواری انجامید اصطر اس با جفا بختش رو کرد
 و مشا در رسیدن او و اثنی وفات کرد و متوکل رحای او بنیست این وقت حال
 بختش بصلاح باز آمد و روز بروز روی در بر آمد اما در حالت قدر و علو مرت

و

و عظم شان در حال کمر مال بجای رسید که در لباس روی و استعمال طبیب
 بسیار و معرک در در مرده خلفا و اولاد خلفا نیزیت آورده اند که معتربانند در ایام پیش
 متوکل مریض شد از حرارت و سحری انجامید که بچگونه دو او خدا رحمت کردی متوکل
 معایت اند و مناک شد بختش و سایر اطبا نیز در خضر خضر شد و او چنان بر تنبلی
 ارد و او خدا امر ار داشت و مرض در زاید بود پس باعی مسان معترب بختش معادست
 و ما جی میکست تا آنکه معر دست در استین جسد وی مال که انها بختش پوشیده بود
 داخل کرد و یکت نفس و یکوت اس جامه بختش گفت تا مولای والد که این جسد
 خود ندارد در خواب و برای من هزار دینار تمام شده و اما اگر دو عد کسب بخوری این حرم
 بتوسید هم معترباضی شده و بیب خجست حاضر کرد اینند و دو سبب از انها بخورد
 گفت جسد را حامه نیز در کار است و من جامه دارم که بر او ان جبهت اگر یک ساله کس
 از اسم سید هم معتربول کرد و بکنین بر بخورد و بهین قدر طبیعت در کار آمد و معتربان
 رست و متوکل هموار بختش را برین فعل شکر یکت و معتقد وی سیب و روایت
 کرده اند که روزی بختش مجلس متوکل در آمد دید که بر وسط منزل خاص بر نشسته
 پس بیستور عادت نزدیک متوکل بر همان ندر نشست و داس جامه بختش اند

۵۷

شکافه بود متوکل با وی محو مشول شده دستش آن شکاف در بازی بود ما که
 آن شکاف مقدای بسیار شد در وقت سان لسان سخن انجامیده بود بلکه متوکل
 بر سید که بچه علامت می شناسد که صاحب موسس محتاج بر بند و نیز شده بخندیش
 گفت و می که سید بجه آنکه در اعطاب خود را اس حد بشکند اینوقت میاید که بر آمد
 پس متوکل چند ان بجنید که بر پشت بار افتاد و علیها می که نماید و مال چریل آورد
 و عادت بختش آن بود که چون بخوری بهمدی فرستادی در قره ذکر دعا بر روی
 که آن بخور را بر اش آن حال موراند و آن زغال را از شاهنای درخت اکو
 و اترج و صفصاف که بعد از صحن کلاب میخندنگ و کافور و شهاب که در
 افشانه میسند تحصیل کرده و کفشی می پسندم که بخور چون این زغال بوی گی برآید
 پس از امان زغالهای متعارف فاسد گردانند و گویند اس جور عمل بختش است آورده
 که متوکل اورا گفت ما را بهمانا دعوت کن گفت تم و کر آمد پس طرح ضیافتی انداخت
 و ایام باستان بود نقل کرده اند که از اسباب تجمل و ثروت در مبع و تقدار
 در آن ضیافت متوکل و جمیع حاضران در گفت و تبج باندند و نظر متوکل بسیار
 در آمد و از وی در دل گرفت بعد از منی اندک مدتی اورا ما خود کرد اند و مال بسیار

از وی

از وی بستد گویند ارجامه خانه وی هر از زجر جامه بر آمد یکسانند ایرتسین چنین بن
 تمد را بفرمود تا حراین اورا مکر کرده آنچه شایسته بود بجان خلیفه فرستاد و قدری
 بسیاری از ان بفرودت بنوقدر می خطیر از همه و زغال و خید بر جای بود اینها
 بشش هر اردینا برای خود بخرد آورده اند که او از بعض آنها و آورده هر اردینا
 کرد حمد و ن اس سخن بعضی خلیفه رسانید و گفت بعد از فروختن و وارده هشتاد
 آنچه بمانده بشش هر اردینا قبول دارم خلیفه اجابت کرد و تمه را با و دادند او
 آن تمه را بزاده از ضعف شش هر اردینا فروخت و این در سنه اربع و اربعین
 مابین واقع شد و بعد از آنکه وفات یافت از وی پسری عهد الدنم و در
 ماند و سمواره و زرایش ترا با موال مطالبه نمودند از جمله متوکل و خدیجه
 عهد الدنم بختش مدکور و اهد شد ان الله **بختش** این خطیبی است در وقت خود
 مدکور و از طباطبائی بوده او علی بن و ابید و انوش و ثابت بن سنان شب جملی
 اشتر اک طباطبائی میگردند **بختش** بن سنی ار او لا بختش متقدم است طی
 حادق بوده و مقدر خلیفه را حدت کرده خصامی تام و مرتقی رفیع رودی یا ص
 بود او و سنان ثابت بن قره صالح پدر ثابت بن سنان صاحب تاریخ بر سنی است

طبیان معتبر بودند و دیگر از ابرت و اختصاص ایشان بود **حرف انما المسماة** لاسما
 اکلما **تخلوش** الباء و راتکلویش را گویند و اول صحبت که از علمای تصوف است
 که صحاک بر اکل مفسدانه را که هر یک از آنها را بسم گویند بسیار بنا نهاده بود
 بایشان داد و ایشان را متوالا این بیهوش گردانید کتاب وجود و حدود که کتاب
 است مشهور و در دست مردم موجود تصنیف تخلوش مذکور است **تادو** طلی است
 او اول ملت اسلام و در ایام دولت آموید بود بخدمت حاج بن یوسف اختصاص
 داشته او را ساگردان نامدار بوده اند که بعضی ایشان ادراک دولت نبی نجاس
 کرده اند مثل عباس محمد و شخار بهودی و عسی بن موسی و اماران منصور زنده گان
 یافت **توفیق** بن محمد بن محمد بن عبد الله بن محمد بن علی از بلاد مغرب بوده و در پیش
 نموده همبند بر پنج و طیب بوده و در تعلیمی معیشت گذرانیدی او را تصانیف بسیار
 محمد بن یحیی قمری در حکمت و ادبیات از ساگردان اوست و فاشش در
 در صحر سنه ثمانه و چهارم واقع شده **التمی المندسی** البلیبیم و محمد بن
 احمد بن سعید است و حد او سعید مذکور است از بیت اجدتس بوده تمی مذکور علوم طلب را نزد
 جد خویش و دیگر علمای سیار را در افرقه حمایت و اتمامی نبات در ترکیب ادو

در

دانشی و بر عیالین این فن مطلع بودی احوال تریاق فاروق با قرون بعضی ادویه
 معززه او نموده حاکمه تکلیف بر بعضی اتفاق دارند چندین تصنیف در باب تریاق
 دارد صغر و کبیر و متوسط و محمد حسن بن عبد الله بن طبع که حاکم مدینه مدینه در مصفا
 ان بلاد ساحل بود اختصاص داشت و حسن مذکور شیفته آن بودی بسبب معالجات
 نمایان که با دود مغزده و مرکب او را کرده بود و چند کوزه معجونها و نظایر برای دفع و بار
 وی مرتب داشته تا آنکه بعد از ظهور دولت علویه و استیلا ایشان بر بلاد مصر بخدمت
 بعصب بن یحیی که وراثت معروزی بر او کرده بود پوست و کتاپ بزرگ در خرید
 که از ارماده البقا نام نهاده بود بنام وزیر مذکور تصنیف نمود و ما اطباء مصر ملاقات کرد
 ما بیکر مناظره و محاربه شدت در مسامحه و مذاکره بغایت منصف بودی سخن کس
 نکردی الا آنکه بحسب واقع مرود بستی تا حد و کسبه بیعین و ثمانه نه کلام **حرف انما**
 ائله و امار اکلما **ذو طلس** حکم برادرزاده از سطوط طیس و ارشاکردان و یک از
 او بسیار او بوده و بعد از عم خویش رئیس و اراعتیم اوشد بغایت نیم و عالم و فاضل
 بوده جسیع کتب و مصنفات عیش روی خوانده میشد و تصانیف جلیله از وی میباشد
 رس تفصیل کتاب اثار علویه یکمقاله کتاب باد یکمقاله کتاب ما بعد لطیفه یکمقاله

عدی از نقل نموده کتاب حس و محسوس ابراهیم بن کبوس از نقل نموده چهارم
 کتاب اسباب سبب هم با ابراهیم بن کبوس از نقل نموده و از جمله کتبی که بوی نمید
 میدارند که م قاطعاً بر سبب است **الیس** طبعی حکمی است مشهور و اقاویل ادراک کرده که
 و آراء او در فلسفه مدون و دستور بصیرت فیما عورس رسیده و حکمت از وی اخذ نموده
 چندی در بلاد مصر بر برده و از علماء آنجا علم طب و فلسفه فرا گرفته و او اول کسی است که
 گفته موجودات بودی نیست تعالی الله اعلم اصحاب او گفته اند ما بحث او بر این
 قول شده اتفاق احوال موجودات از آنکه موصوف بصفات حسی نمیتوانند بود که
 که مصدقین آثار مختلفه شود در این قولند جمهور اهل هند **مسطحوس** فیلدینت که ذکر او
 در تفسیر کتب ارسطو طایس گذشت در محلی لیا لیس که اریستو تفریب بدست
 فلاسفه اریستو نموده بود یعنی کتاب او اشتغال داشت و بعد از جالیسوس بود
 سوامی تفسیر کتب ارسطو طایس چنانکه نسبت گرفته و او کتابیست در سبب
 در رساله دیگر که هر دو را برای لیا لیس مذکور نوشته **ثاوذوس** اریستو اریستو
 و هندسین مشهور و اریستو یونان است تصانیف یکنو در ریاضی و در هندسه و در
 کتاب مذکور که میل ترین کتب متوسط میان محصلی و کتاب اقلیدس است **موسوم**

است با کرا **ثاوذون** اسکندر مصری همدستی است که در مصر خویش مشهور و مذکور و تصانیف او
 در مصر و سایر افاق مایه و دایره بوده بعد از بطلمیوس بوده و از کتب نموده است کتاب
 عملیات الخلق کتاب جدا اول شرح بطلمیوس که معروف است بقانون المیزان کتابیست
 باسطلاب و کتاب عمل محصلی **ثاوذوس** همدستی یونانیت بعد از اریستو
 در اسکندریه اقامت داشت و ارضانینف او که بهر نقل شده یکی کتاب اگر است
 در سه مقاله دیگر کتاب ساکن یکمقاله و کتاب ییل و منها در مقاله **ثاوذون** طبعی است
 در حکمت اسلام و در حدیث صحیح بن یوسف بوده او را کاشی است بزرگ که برای سپه
 خویش نوشته او را اند که روزی مجلس حجاج در آمد حجاج پرسید و از خوردن
 کل صیبت گفت قوت عوم چون تو امیری حجاج کل که در دست داشت خوردن آن
 عادت کرده بود از دست بندخت و دیگر عود بان کرد **ثاوذوس** حلیبی است یونانی
 از طامره عراب صحیح که خطب خطبار یونان بوده و یونانیان فن خطابت را که مصداق
 است از فنون فلسفه اریستو که در دنی مصداق خطیب مذکور است و خویش عراب
 قدری و امر از خطابت فرا گرفت است و در سراجیه که در تعلیم میانه است ان قرار نمود
 ساخر خطبیه کرد ان حکایت ستون در هر عراب معلم او مذکور است **ثاوذوس**

شاعریونانی فصاحت شعر را سیکو در زنده بود چون با و خزر رسید که شخصی از اعدا او را
 محبت نموده با مری رلیگ رجز کون بر عادت یو مایان نشا کرده گفت شنیده ایم
 که یکی و بوزینه را بقرستان سباع کز افتاد بوزینه با یک گفت بیایا ترا می آید
 طلب امرش کنیم یک در جواب گفت میان تو و ایشان این شناسا از کجا بد
 مور گفت سبحان الله که نه بسته که اینها همه غلامان و کمالیک ما بوده اند که گفت
 نه والله هرگز این امن بد بسته ام ولیکن سخت دوست دارم که کز ایشان جان
 بود تو ان سخن می گفستی **نوفیس** من تو را نظر ای بیخمت از اهل ما در بعد اوقات
 داشتی و در زمان مهدی ریاست بخین او را بودی حوادث بخوبی صبر و در حکام حس
 اصابت عجیبه بوده قرب نو سال رد کانی یافت **ثابت** بن سنان بن شیب
 در امام مطیع بعد در امامت احمد بن بویه طبع یافته و بعضی مومنین او را
 محض خدمت راضی و مابعد گفته اند با جمله طبعی مایع عالم با حصول آن در حصول سکونت
 آن فن متولد در مکرستان بعد در اوقات او بوده و او حال طلال بن محسن
 اراهم صاپا است عجمی منشی بلخ مشهور و ثبات مذکور تا رنج خود را که مشهور افاق
 و در آن باب رانیده از روی کسی نوشته است ابتدا از آن سال دو بیت نو بجزی

افکارنامه

اعا رمانده و تا وفات او که سال سیصد و شصت و سه بود نوشته و طلال بن محسن مذکور
 که خا بر زاده اوست و نیز بر آن نوشته و تحقیق که اگر کشتن موجود شده بود بسیار
 ارباب مدین مجبول با بندی و اگر ترا ذوق مایع متصل بوده باشد بر تو با و کتاب اپی جعفر
 طبری که او را اول عالم با سه صد و نه نوشته و اگر خواهی کتاب بن احمد بن ابطاهر را
 و پیش سر عهد اندر این مقرون کردن که می نویسد که خواهی بود زیرا که ایشان
 در ذکر دولت عباسیه مبالغه تمام نموده شرح احوال ایشان آورده اند که چر که طبری
 نیا ورده و ایشان در استیما میکرند نزدیک اند و طبری اندکی ایشان افزوده و بعد از این کتاب
 ثابت مذکور است که او در بعض سالها با طبری مدخلت نموده و پس از بنیاد و شستن
 و اگر مقرون کرد آن کتاب فرغانه را که کتاب طبری را بنام نه و است می نویسد که در آن
 کتاب فرغانه در بعض مواضع پیش از کتاب ثابت است و بعد از اینها کتاب طلال بن محسن
 مذکور است که مدخلت نموده کتاب خلیف خورشید بر آن افزوده تا سنه سبع و اربعین
 و ندیم کسی را که مانند او تعرض احکام امور و اطلاع بر همه احوال داشته باشد و نسبت این
 است که او این اخبار را از حد خویش اخذ نموده و در آن کتاب دارالاشاعره مطبع بروقا
 و حوزة متوسطا نشا بوده لاجرم سعادت جنته نور در اخبار اطراف جمعی وایشی که کرده

و بعد از اینها کتاب عرس العبد محمد بن طلال است و آن سکو کتاب است هفتصد و بیست و یک
 و اندک بعد از آن نوشته در آخرهای کتاب گو یا اورا مانی نوی داده که در آنجا گو یا
 کرده و بنام او ایل کتاب استقصا نموده و بعد از وی ابن العبد الی با وی خدمت نموده
 و متسه ای عشر و هجده نوشته و بعد از او الحسن بن الراغول اگر چه نوشته اما کاری
 ناخته زیرا که ارازل ابن صناعت نموده و موصول ساخته تاریخ را تا سبعم و عشین
 و هجده پس از وی عیض بن صدق که احدی است صد و بیست و هجده نوشته و ابن الجوزی
 باشد و اندک بیشتر سینه و ابن القاری احوال آن هفتصد و عشرين و ستاد
 نموده طلال بن محسن خواهر زاده است مذکور گو یا ابو الحسن ثابت بن سنان بن مالک
 صاحب تاریخ در ذی القعدة سنه خمس و ستین و ثمانه و فانی تا ایت من ابراهیم
 ز نرون آخر از الصاپ کتب او ابو الحسن داوعم ای ایت حسن ابراهیم بن طلال
 الکاتب بت طبیسی عازوق مصعب بوده در بعد اد اقامت و شستی یک صفت
 در زبیدی و دیگر اتر برابران علم مطبع مکر و ایندی اورا اصنفات است از انجمله اص
 خیزه قله است از کتاب حسان سه افون کتاب جوابات سایه که از وی سوال کرد
 اند طلال بن محسن گو یا اس تقیه وزیر عزاله و له بنحیارین میرالدوله احمد بن میردادام در است

علی صعب عارض شد روز دوم اورا فصد کردند و باخر بنسید ععلش نخل شد
 و باکنهای خودانه مانند ناکت کا و میزوی و طعامی و شش ای اصلا بکلوز و برین میوه
 نخی بنشیند و جو ای بازمیند اورا در دانش کفی ظاهر شد و پوست رویش خنک
 اند و فنی تند و خواته شدید و بالجله اعراض موت بروی ظاهر شد و طمع از وی برداشته
 عزاله و له حاضر و ابو الحسن ثابت بن ابراهیم من طبیس مذکور سیار طبایا که در هند
 بودند همه مجتمع شدند و در امر ادخض کرده در مناظره آمدند بیکدیگر بجا بیس مایه بودند
 از جانب امید لیکن ابو محسن مذکور یکتف ویرا فصدی دیگر باید کرد و بچکس انابا
 اس ای بی پسندید پس ابو محسن بر حضور عزاله و له ایثار کفت چه طکان دیدن است
 که اگر فصد کرده نشود طمع صلاحی در وی باشد کفنده کفت هرگاه بیک بریکس اتفاق
 من عمل آوردن فصدی که من میگویم اول باشد از توقف اینوقت عزاله و له بفرمود
 تا رونق کعبه ابو محسن اورا فصد نمودند را وی گوید که بنور زک اورا انار بسته بودند
 که سکون اطراف و اثر صلاح ظاهر شد اما که خود اند لیکن ساکت میبودند
 از چهار روز و سجن در آمد و بتدریج بحالت طبیعی رجوع کرد و بر طریقی مقرر بود
 و حکام عزاله و له رفت و ابو محسن تعیین نموده بود که چردر قافه بر بر سواری خواهد

و چنان شد که او گفته بود پس عزالدوله خلعت فاخر و مال و افراتو احسن را
 فرمود و همان روش او نیز در باره او منع و اموال تحقق نیت ابو علی بن کجا
 المهر ان الکات حکایت کرده و گفت که در آن اوقات که عرصه الدوله وارد شد
 اسلام شد و آن در سینه اربع و ستین و شصت و نه بود ابو منصور زعفران مروی که
 عرصه الدوله وارد آنجا شده بود مرطوب و از چهار اطباء بعد از استخار کرد پس
 آنکه او را فرستاده بود که عاقل ترین طبیبی که در بغداد در خصوص استخار
 اینجا اطلاع داشته باشد مهر و دار که بخانه ما حاضر شود و احوال و اوضاع ما را بگوید
 در کار داند از ملازمان و پرستاران با شخص کند و هر مد که موافقت این طبیب را بگوید
 این کجا بخانه که رسید که من نزد عبد یوشع جاثیق رفتم و احوال اطباء استخار می نمودم
 تا یک معلوم کرده با پی منصور انما نایم جاثیق گفت طببا در بغداد بسیارند لیکن مرا
 اعتمادی بر کسی از ایشان نیت نظری که دست بر او احسن چراغ است زیرا که عاقل
 عاقل و در صنعت و ممالش است و هر روز تر خوبت لیکن قلیل تحصیل است ابو الحسن
 از صدقانت او را باین خدمت میفرستیم پس جاثیق ابو احسن را طلبید و نزد
 ابو منصور فرستاد و معرشته که بدو بخانه عرصه الدوله حاضر کرد و از امور مدینه

تقصی

تقصی و استعلام کند ابو احسن گفت شرط آنکه از جمیع آنچه سوال کنم از ما کل و سبب
 در اطمین امور و حقیقت واقع معلوم گرداند پس ابو منصور بحدس عرصه الدوله عرض نمود
 و معرشته که فرشتی حاضر که در همه احوال با خبر بود و نزد ابو احسن حاضر شود و او را در تمام
 استخار و استفسار عامه احوال آمد و آنچه میخواست معلوم گردانید بعد از آن که استخار
 نمود و همه انکار و کفر رفت و چون جاثیق مطلع شد که رک آمده و شکر کرده و بر ملا
 و سبب آن پرسید ابو احسن گفت در تردد و آمد و شد با بنجا فایده ندیدم زیرا که ملک را
 اطباء فضلا هستند و حکما عارف تدر و مطلع آمده و با وجود ایشان احتیاج بمن جاثیق
 باورد است و مخالفت نمود که سبب اتعی بگوید و آن جواب را عذر و بهانه داشت
 ابو احسن گفت حقیقت است که آنچه معلوم شد از احوال ملک نیت که باین سبب
 شبها و چها در تدبیر امور مملکت و بسیاری اکل و شرب و جماع اگر در بعد اوقات
 نایب را بر نیامده حالش بغضا عقل خواهد انجامید و من در باره خویش رو ایند ارام
 که این احوال روی دهد و در بر طبیب او بشم و ای جاثیق بدانکه اگر اسحق از زبان ما
 گوید انکار خواهم کرد و بر طبق این قسم ما در خاتم کردیم ان الله تعالی و بر آن است
 اوقت معلوم است که چگونه ضروری بود لاجرم تیسر که در جاثیق دم کشید و اطباء این

اصلاً نمود و قصد الدوله درین بخت اگر چه در بعد از نماند اما بارها که در اینجا معاودت
 نمود همان صورت که ابو الحسن گفته بود و وقوع یافت ابو الحسن بن ابی الفرج بن
 الحسن بن سنان که در صنعت طب یگانه زمان خود بود و کوفتاسی از متقدمین طب
 خود داشت نقل کرده که پدرم ابو الفرج حکایت کرد که من و ابو الحسن هر دو
 روزی در خانه ای محمد همدانی وزیر بودیم که ابو عبد الله بن الحجاج پسر عم خود
 شده بعضی خود بدست او داد حرا را تا بل بسیار گفت عدالی غلیظ خورده
 اسراف کرده تا آنکه مضربه با کوفت که ساله خورده ابو عبد الله اسراف نمود
 و گفت و الله که چنین است پس نکاح حصار این حکم در عجب ماندند این وقت ابو الحسن
 بنجم بن خورشید بدست حرا داد و بعد از ملاحظه گفت سیدی تو در بر من اسراف
 کرده چنانکه گمان میکردم که یازده عدد از خورده ابو العباس عجب ماند و گفت من خود
 نه طبابت نکند درین عجب بودیم که خبر بوزیر رسید مگر از خود خویش خواند پس مجلس او
 حاضر شدیم و وزیر حرا را از خطاب کرد و گفت یا ابو الحسن دیگران چه بجزارت که گاه
 میکنی و من از حیرت میخوابم گفت تا بیرون آمدیم پس گفتم او را یا ابو الحسن صحت
 طب نزد ما هم معروف است و حیرت از آن بر ما پوشیده نیست تعیین مضربه و کجا با کوفت

در

کوسا که غیر آن و تخصیص بر بعد یازده اند اینها اموری نیستند که از طب مستحفا
 تواند شد این احکام از کجا و بچه دلیل میکنی گفت چنین است که یک کوفت و یک سخن در حاکم
 میکند و در زمان میاید کفتم راست گفتی چنین خواهد بود طالع ولادت خویش مرا بنمای
 پس با او رقم تا بخانه او و طالع ولادت خود بیرون آورده مرا نمود دیدم که سهم لیب در
 فرج خود بود با در جبر شتری و سهم لعاده کفتم ای عزیز نیست که تکلم میکنند تو در هر صراط
 آن متحدس شوی مین است سبب اصل آن حسن بن ابراهیم صایه یکوید وقتی مرا حرا
 حاده عارض شد ابو الحسن مکرر ابراهیم را آوردند ساعتی ملاحظه بنظر کرده برخواست
 گفت پدرم او را گفت چه بخاطرت میبرد و چه بد کنی من پس استباده پدرم گفت درین
 با سایرین هیچ همسر تا چاه روز بگذرد محسن مکرر گوید و الله همیکه چاه و سیم روز شد
 آن تب از من محافظت کرد ابو الحسن مذکور آن روز جمعه که یازده شب از ماه شوال
 تسع و ستین و ثمانه ماند بود وفات یافت و ولادت او در رتبه در شب پنجشنبه کرده
 از دلقعه شش و ثمانین و ثمانین باقی بود و واقع شد **ت** من قرص مردان بن سنان
 که امان ابراهیم بن کرمان باریوس بن یالاس ابو الحسن اطرا از الصالحین
 حرا و در دینه بغداد متوطن بوده و غالب بروی فلغده و در ایام حضرت عباسی بود و

در فنون علوم تصنیفات منطق و حساب و هندسه و نجوم و سیات بر مروج کتاب
 المدخل الی کتاب الفیلس کتاب المدخل الی المنطق ترجمه کتاب در مایه طبعی تفسیر کتاب الی
 ولادت او در سنه اصدی و عشرين و یمن در بده حمران بوده و هیئت اوجه حمران کردنی
 در وقتی که محمد بن موسی بن شاکر از بغداد روم سعادت میکرد در حمران بوی بر جود و او را
 مردی بنیابت فصیح یافت او را با خود بعد آورد و بعضی گفته اند که او خود آمده بخانه
 محمد بن موسی نزد کرد و ب تحصیل علوم مشغول شد از جمله محمد بن موسی در مقام رعایت او
 او را بجهت مقصد رسانید و در حله سخن آن سه کار نظام دارد بر این سه سله را صفا
 داخل خوان شد و احوال ایشان اخبار قانع یافت و مراتب عالی مرتبه نمودند و ثابت
 مکر در خدمت مقصد با صل مرتب و اطلاعات تخصص یافت تا عاتی که حضرت ابو سعید
 وقت نشستی و محادثت و مضالکت میان ایشان گذشتی و مقصد را چند اکر کردی
 بادی بودی با بچک از روز او اجاص بود و اما تعداد صفحات او یک اصد در ده
 چند خط ان خط حسن بن طلال چاپ مطبوعه سید با همتال بود که ثابت بن قریه پس از
 پسندیدم که همانا بصورت ایراد نماید زیرا که نقل مذکور درین باب بجهت کتاب در سلوک
 من حرکتی الزمان دو مقاله از کتاب را بخت بر یا نوشته زیرا که در آن کتاب نظر

از اهل

بر درسا که گندی داشته و قیامی موسوم به سید نصرانی از امرای ترجمه کرده
 و ثابت خود ان ترجمه را اصلاح نموده و ابو احمد حسن بن سحیح معروف مان که فی سحیح
 ثابت را درین کتاب رد کرده اما کاری نداشت ثابت این کتاب را بعد از آنکه تصنیف
 نمود نزد سحیح بن جنین فرستاد و سحیح آنرا بنام سحیح داشت و در آن ان بخط خود
 سار صنف آن شد و آن کتاب را بست و کتاب شرح سماع طبعی کتاب در منطق
 کتاب در بیان سبب شوری آب در کتاب در تفسیر کتاب جالکیس در اغیبه
 سه مقاله کتاب در بیان آنکه دو حکم سقیم عن ابن سبیر و احد بر ایند و او پیشان
 ارقام باشد بالهر و به بایکیر در جهم خروج قلات خوانند که کتاب دکرم درین معنی
 کتاب در استخراج مسائل مندرسه کتاب در مریع و فطران کتاب در امار کوف کتاب
 در علت کوف مس و قریصل از امام آن وفات یافت و ان کتاب از کتب ستم
 اوست محمدی از اهل عصر او به تمیم آن نموده اما از عهد بر نیامد کتاب در جاب کتاب
 که احمد بن الطیب بوی فرستاد کتاب در کفر لیس مردم بر تعلم طب و حکمت که برای پرورش
 سنان نوشته دورسا که در جواب دو کتب محمد بن موسی بن شاکر نوشته در مسئله
 زمان کتاب در سال معروف کتاب در حکام اشغال کتاب در اداس سوال طبعی

کتاب در فضیلت جمال کتاب در بطور حرکت ملک البروج و مساحت آن کتاب در
 محطی که از آنها را که اگر چه است تمام رسیده کتاب در هند و استجاب کتاب
 در آت ساعات که رعایات مینامند کتاب در عمل شکل مجسم که از اجزای قاعده
 باشد و که مینماید آن محیط تواند بود کتاب در ایضاح وجهی که لکسوس ذکر کرده که
 استخراج نموده اند متقدمان سیرات دوری قمر کتاب در استوار و جملات او را
 و شرایط آن کتاب در جواب و سوال ای محسن علی بن محمد انبیا از ابواب علم
 موسیقی جمیع که بر کتاب بنویسند در اشاطیعی نوشته دو مقاله مقاله از سخن
 موسیقی شکار چند که در جمل استخراج کرده جمیع که بر مقاله اول از اجزای مقاله لکسوس
 نوشته جمیع که بر اینها نوشته جوها که از ابواب ایسهل فنی نوشته
 در قطع مخروط کتاب در مساحت جسام تکافیه کتاب در مرتب قدرت علوم کتاب
 در سنه شمیه کتاب در رویت اهل از جمله اول کتاب در عمل کبره کتاب در خصای
 مقالات عالیوس در ایام حران در مقاله کتاب در بعضی محتمری در سطفت
 منویر جمالیوس کتاب در اختلاف طول کتاب در اشکال طرف خطوطی که مثل عیالی
 بر آن گذرد کتاب در شکل مشهور تقطیع مقاله در هند که برای آیمین من مثل نوشته
 کبر

کتاب در وضع مفصل و محسوس کتاب در صفت کویوسن کتاب در اطفال که بهفت ماه رسیده
 جمیع که بر کتاب بغراط در آب و هوا بلدان نوشته کتاب در ریاضی که در دیده صاحب
 کرد کتاب در عوض جمیع که بر کتاب عالیوس در اول نوشته مقالات او
 که آه آوند و در هر دو سو و سو و سو و سو مختلف در تیر امراض حاده بر رای قواعد کتاب
 که جمیع کتاب عالیوس در چهار در دو کتاب در ادبیات کرده و مشاء و اشعار
 و زمین کتاب در جمیع انالوطیقا اول در ساله مختصر در منطق مقاله در حساب و تحوط
 بعضی از کتاب در علم نفس کتاب در کیفیت تصرف در اشکال محاسن کتاب در بیان سخن
 ثامن در حساب کوف شم و قران ماعل ماعل در مقاله حساب کوف در حساب کوف
 مس و قر کتاب در انوار کتاب در طریق کتاب فضایل کتاب در نسبت نولوس
 در عدد کتاب در قول نامار و در هر مقاله در لفظ در انفس کتاب در عمل با اول همین که در حساب
 قطع خطوط کتاب در ات بر ما جمیع کتاب عالیوس در ادو مفروده کتاب در لفظ
 بعضی عربی و بعضی سید کتاب در شرح بعضی طیور و کان سیکم که ان مالک انور
 که در بلاغ و شمار سکونید کتاب در جناس تمام ادویه کتاب در جناس او را
 ادویه کتاب در شمار و جراب کلمات یا مقاله در لفظ سال هر چه این هدی کتاب

در صحت صحاره هضاف ان و علاج آن اصلاح معالده اوله ارا کتاب ابو موسی در قطع
 لب ممووده و اصل کتاب و در معالده است اوله ارا کتاب اصلاحی نیکو نموده و شرح
 و ایضاح نیز کرده و تا سه را متوجه شد لاجرم نامفهوم مانده و اصلاح نموده تا با
 محصله سحر که استحقاق من از ابریه نقل نموده چنان اصلاحی که باید و شاید بود
 این چهار نموده کتاب محصله را اختصاری نافع اما معالده تا شصت و شش را که معالده آخره است
 اصلاح نموده مصف که در بعضی است و ان خویش پرسیدم سبب ترک او معالده آخره
 گفت زیرا که نیافت ازان چیزی که باید چهار نمودن و اصلاح کتاب اقلیدس نیز
 نموده و باره تا شصت و اول آمده و شرح و ایضاح معالده سیزدهم و چهاردهم آن
 موده و بیست و پنج ذکر شده از محسن بن طال نقل کردم و مرثابت است چندین صحراست
 در نجوم و هندسه و من آنرا را بخواه دیده ام که باری عبارت نوشته ما علیه ثابت لایقین
 اعلم الله و چنان پندارم که مرآت اقلیدس اوله موسی بن شاکر است از تصانیف
 ثابت است و اما آنچه مسئله که معتقد اروی سوال نموده قریب به دویست و هشتاد
 در بیان آنکه حدیث کس از حکما بوده اند که هر یک را نام تعلق بوده کتاب در سیاحت
 رساله در بیان سبب اختلاف میان ریح بطیکوس و امتحان جوابها ارسوا الاست

رساله در اصل مور کتاب سیاحت الاطون حمصار قاطینو ریس و ماریر مریس و اما
 آنچه از لغتی لغتی نقل کرده خود بسیار است و در میان مردم کناشی علی موم سوم بجز
 که منسوب است بابت و رساله دیگر بر علیه شرح منسوب شده لیکن از اثبات منسوب
 تا من قره پرسیدم او گفت ان کنامش و ان رساله اثبات خیتند و در نه است
 کتاب او داخل خیتند و رساله بر این منسوب است باو که در منسوب خود نوشته رساله دیگر
 در فروض و من رساله در کفین و در فروض رساله در عقا و ات صایبه رساله در جملات
 و نجاست رساله در سبب انکه قدما العار و کلام نموده اند رساله در بیان انکه چگونه
 حیوان برای تضحیه و قربان شایسته است و که ام ناشایسته رساله در اوقات
 رساله در ترتیب قریب در صمود و در وزن کتاب بود بسیار که کسی از نقل نموده بود در آن
 کتاب بود در موسیست نزدیک بیاض و ورق و رسایل و کتب او در موسیست می بسیار است
 و همچنین در رساله هندسه و ابو الحسن بن سنان برای من حکایت کرد و گفت که ارا جدا
 من ارا حدیث کتابت بن قره حکایت کرد که در روزی بر عادت متوجه دار انکلاف بود که از
 و فریادی در انا را ایشینید گفت مگر فلان تصاب که درین مکان موجود نیست
 گفته اری ما حدیث دوش فحاه در که شگفت از نموده است و ملازم از امر کرد ما

خانه اور وند چون انجا رسید فرمود تا ران و حمال اور از او آواز نوحه و مجال آن
 و گفت مزوره حاضر کنند و بعضی غلامان خوش را فرمود تا بر پشت پای قصاب
 که در دست داشت میزدند و جو و بغض او در دست گرفت و مادام که کعبه را میزدند
 تا آنجا که گفت بس است و قدحی طعمیده از سبزه و آبله بیرون آورد و از آن با قند
 آب در آن قند حل کرده فرمود تا دنان قصاب را کشودند و آنرا در کله می خوردند
 مسدودند که قصاب با دانه خویش از او فرود پس فریاد و بانگ ابر که در آن خانه
 و از مردمی که در کوچه و شایع بودند فبندند که بهک ثابت مرده زنده کرده است
 بفرمود تا در خانه را بسته قصاب چشم باز کرده مرزوه حاضر نمود اورا بخوراند و قصاب
 نشست ثابت زمانه در آن نموده برخواست در حال ملازمان خلیفه یا طلبه
 پس ثابت بیرون رفت و عالی از قتل و بنال او افتاده از پس پیش میدوید چون
 در برابر خلیفه خلیفه گفت پناحت این چه سبب است که امروز از تو خبر میدهند پناحت
 عرض کرد که ما مولای برابر که بر دکان این قصاب کذریک کرده میدیم بگره کوفته را
 چنان خام ورق ورق میکرد و کاران میپاشید و بخوردن ما خویشین قدر میکردیم
 که عجب اورا بسته روی خواهد داد چون میدنستم که عاقبت چنین خواهد شد و او

السلام

برای سکه ترکیب کرده با جو و میسدم امر و چون از آنجا میگذشتم و فریاد او
 شنیدم گفتم که قصاب بر کف دست با شب دوشن فحاشه برداشتم که همان سکه
 عارض شده بر برشش حاضر شد من مشایقه بود اصلا گفتم عقب پای او را خندان نمودند
 که حرکت درخش پیدا آمد اموقت دوا آماده را در کله می خورد و چشمش گشود و مرزور خود
 و شب گفتم ام نان و گوشت در آن بخورد و فردا از خانه بیرون خواهد آمد و الله اعلم و قات
 ثابت بن قره رو خجسته میت و ششم صفر نه مان و ثمانین و مائین بود **حرف ایچم**
 و اسرار حکما **باب سوس** حکیم الطیب الفیلوف الطبیعی ایوانا از ازمیره فرغانه
 در عصر خویش امام اطباء و رئیس طبعین بوده کتب جلیله در صناعت طب و عیران ادرم
 طبیعت و علم بر زبان بایف نموده و خود هرستی بر امارت صایف خویشین مثل بر چند در
 نوشته و مرآت قزمت آنها و طریق تعلم و تعلیم ان بار نموده را در بر یکصد بایف در علم
 آورده و او محسن علی بن الجون الهودی میگوید حال موسی بعد از زمان سج علیا علیه السلام
 بوده بدو بیت سال و بعد از بقرات و بشصه سال و بعد از آنکه رساله نصده و چند سال
 و بعد از اسرار اطول طایس علم حکمت طبعی این دو فاضل یعنی بقرات و جالی موسی
 بزده ان محل اندلسی گفته بد جالی موسی از بلاد اسما بوده که واقع است در سرزمین

و اسم بر سه او فرغش بوده و بعضی فرغین گرفته اند و آن موضعی بوده که مگوک بر که در آنجا
 مجوس مجنون دارند آنجا فرستادند و جای کینوس در عصر سر قیصر بوده و او اساک
 قیصره است که مالک رومی بوده اند و جای کینوس در آن طرف بلاد کشته و دو تو
 بینه رومیه رفته و در چشمه از آن کین و موطن خویش قیصر نموده مالوک بغزالی را
 تیر مجروحین در مغزه سالک بر جمع علوم طب و فلسفه و علوم ریاضیه محیط کوه آید شد
 و در بیت چهار سالگی مرتبه بحال یافته علوم قیصر را که در محض اندر اس بود تجدید کرد
 و کتب او شرح و ایضاح نمود و در اهل زمان خویش فایز آید در مدرسه رومیه مجلس
 خطابت میداشت و ظاهر شد اردوی در فن شرح چند چیز که ما فضل و در بر دانش او
 معروف و معلوم نمکان کشت پدرش در علم مساحت علم زمان خود بوده و دین پیرا
 در زمان او در بلاد ظاهر گردید او را گفتند که در آخر دولت قیصر در بیت المقدس
 مردی ظاهر شد که امر او که و ابرص و چهار مو را میکرد پرسید که از اصحاب او
 باقی مانده گفتند پس از رومیه بقصد بیت المقدس بروی رفت و که از شن
 صحیفه افتاد در آنجا فوت شد و جرش انجامت مدت اندکیش ششاد و ششاد
 بوده و مفتاح طب و بسط کنند و شرح کرده اند آن بعد از تقدین او بوده است و در

در طب دار

در طب دار که مجموع آنها سکه مکرر بوط و بارشته اند و بر طبان علم طب مجربان
 حط آن علم را بشرط نموده و جای کینوس بطریقه بر آن عالم و دانا و حیطی شرح است وی
 است در مناقصه شراوکتا در شرح عامه و مغزه حاله در شرح نوشته بر وجهی که
 وی کسی چنان نبوده و در زمان او جمع منسوب معلوم از سطوح طایس بودند و است از آنجا
 مغزین میزند و روحانیون نزدیکند که در بیان سبب ماسکه بر نقص ایشان
 نوشت چه در عم ایشان آن بود که روح سبب ماسکه است و سخنان اهلنا و سبب
 در باب صد نقص و در ذکر رسم بروی و هم بر بسیاری از قدما احوال و فواید این را
 نقص و در ذکر و کتا به در باره اصحاب حیل علمی تا لیس نموده در کتب امراض عین سیکو
 که در رومیه سیکو ششم دیدم مردی نوشته و جماعتی از آنها کرد او در آمده اند و او سیکو
 من مردی اراک صم و مجذبت جالینوس رسیده همه علوم را از روی فواکد این دو
 همه کرم دندان مانع است و آن ناپاک بندته در اربان و قطران ساخته بر آتش نمیدان
 و دندان شخص را که بر جم وی کرم دندان دارد و مجازی بخاران میدهد و ناپا ربودی
 که از آن دود و بخار چشم خود را پوشاند در آن فرصت گرمی که در دهه با خود میباید
 دندان شخص می آید پس اردوان او بری آورد و بر دم نمود یعنی یک کرم دندان

اورا گرفت و آن خنجر صبا خود دشتند باو میدادند و آن حساران حد نزر در کشتن
 عروق بر غیر مفصل نزمینو در چون حال بر این بنوال دیدم خود را بر دم شناسانیدم و کفتم
 ای کت جالیکوس بنم و اس مردغیه است از وی پر بریزند و حکایت حکاکم عرض کردم تا او
 تا دیب کرد این سبب شد جالیکوس برابر که گتاپ در باره اصحاب جلی طایف نمود
 و طریقه جالیکوس آن بود که در عمویشیا بقصد قناعت نکردی و ایند بایستی که خود بسازد
 و از آن تحقیق برساند شخص برای آنکه لفظ طار را در عهدش لاصه نماید جزیره قریس رفت و برای
 شاه طین مجوم بجزیره کوش سفر نمود و هر جزیره آنجس خویش آمدن کردی و تصحیح آن بود
 و اینقدری که در مطالع کتب او خویش ننمادی و یکی سخن توانستی هر او را به بایستی که جزوی
 از کت مطالع کند و در آخر روز از او بر دم عرض نماید و هر که از لوک چری قبول کردی
 و در غلت و موکلت با ایشان نمودی چنانکه خود در صدر رساله جمله این را در کتیکه و کلام
 جمع مؤلفین را متع و تصحیح نموده کسی را از قد ما کت داشت که ایرادی بر وی گرفت و حقیقت آنکه
 اگر او بنودی این علوم و اثر و در کس کشتی بر او که در است باره شدن که شده باو شرح
 خاصه و تبیین مشکلات انسانی بیغ منبذ دل داشت و در عصر او خلافت بسیار بودند
 که تا وجود کسی نامی برینا در در همه متروک و محو گشته محمدن استی الیدیم در کتاب خود

کتاب

که طنور جالیکوس بعد از شصده و شصت و شصت سال اروفات تو اراط بوده و ریاست
 در عصر او روی سلم کشت و او زس شتم است از او اسامی شکانه طب که اول شان
 اسفین و سس مجمع طب است قومی دیگر گویند که جالیکوس در زمان ملک طوائف و ابانم
 شاه پر بود و در زمان وفات جالیکوس تا وقت ما که سده این و شصت و ستم است بنا
 حیا که صحیحی نبوی و بعد از وی اسحق بن حنین ذکر کرده اند که او در صد و شصت سال است تقریباً
 و جالیکوس نزد ملک بنیای معتبر و حید بودی و برای رفع عافات مردمان نزد ایشان
 رفتی و بسیاری از اوقات تردد و صل در بلاد نمودی برای مصالح مردم و بیشتر سفر ابینه
 رومیه بودی زیرا که ملک انجار اجذامی عارض شده بود و آنها سس حضور جالیکوس کرد
 نمودی و جالیکوس را با اسکندر افزدین ملاقات و مناظر بسیار اتفاق افتاد
 و اسکندر او را راس البعل لقب نماده بود بعضی گفته اند برای آنکه سسی بنیای کن
 داشت و وقت جالیکوس نزر ایام ملک طوائف بود سان سس علیه اسلام و او چنانچه
 سال بود سس علیه اسلام اقدم بوده کسی از عهد الله بن بخشع سوال کرد و از جالیکوس
 در مان او آملان مردم در آن کرده اند و تحقیق این مطالب اردوی در نوبت عبید الله
 جواب او را درین باب رساله نوشت و طول داد کلام را در آن بانکه ذکر اقاویل مختلفه

مورخین نمود بعد از آن تمام کرد در آنچه که ما روان بن عزون را بسبب در تاریخ خود ذکر نمود
و عدد دولک و قیصره را از عهد اسکندر و مدت ملک هر یک بیان نموده پس مضمون آنچه
درین مطلب در آن رساله از تاریخ را بسبب مذکور آورده است که اتفاق یافت ملک و سلطنت
بطریقین قیصر و مدت ملک او نود و سه سال بود و او ان قیصر است که انطاکیه را از کس
نمود و نوشت و غیره همیشه بر قطین کس چونکه قتل نظرانی کردم خود رحمت مردم در آن
دن را داده میشود پس بر تو باد که من بعد دست از قتل شان برداری و در سال دهم
او جایلیوس تولد شد و بعد از او را با نوسن ملکت یافت و در سیستوی بیست و یک سال
بعد از او الفونس قیصر فرما می آن ممالک گردید و مدت او در او رسال بود و در سیستوی
او میا و بنا و دوان عمارت است از رویه بلبلک و در ایام این ملک نام جایلیوس اشکار شد
و ان ملک او را استمدام نمود ظاهر شود و ان سخن از کتبه جایلیوس در اول کتاب تاریخ
و معانی بخش در اینجا نیست میگوید جایلیوس که من کتبا در تاریخ ما بنامه بودم اول با کرد
بیزر و در پیشم در ابتدا ملک الفونس که ملک ما در نوبت اوست با عهد الله
در آن رساله میگوید بموجب این سخن معلوم شود که ولادت جایلیوس در سال دهم
ان از ملک طریقون قیصر بوده زیرا که جو سیکوید کتاب علاج تاریخ را در ملک الفونس

در اول مقدم او بر رویه نوشته و آنوقت عزرا و چنانچه گفته سی سال گذشته بوده از آنکه
بیت و یکسال مدت ملک او را نوسن و مدت ملک طریقون قیصر خود نوزده سال بود
و هرگاه چنین باشد درست میشود که مولد جایلیوس در سنه عاشره از ملک طریقون بوده
پس خواهد بود مقدار زمان از صعود مسیح علیه السلام آسمان که در سال نوزدهم
طایار یوس و اتمده سال دهم از ملک طریقون که سال ولادت جایلیوس
حکم تاریخ مذکور بنحوا و در سال مدت عمر جایلیوس بنا بر آنچه احمقن جنین در تاریخ
خود آورده و صحیحی بخوبی نسبت داده است ششاد و هفت سال بوده از آنکه که ایام صبی و تعلم او
نود و هفت سال و عالم معلم نود و هفت سال و هم آنجا آورده که میانه وفات جایلیوس
و سه تعیین و نایتین هجری شصت و نوزده سال میشود چون مدت عمر او بان
شود و نیز آنچه از تاریخ ملک طریقون گذشته بوده که ان صد و شصت سال بوده خواهد بود
جلدان تا زمان ما همانقدر که قتل این ذکر نمودیم و الله اعلم بحقیقه الحال و از شواهد آنکه
مسیح علیه السلام قتل از جایلیوس بوده آنکه جایلیوس در کتبا که در قیصر کتاب بسیار
افلاطون نوشته است مضمون میگوید که ما می بینیم تو میرا که خود را نصری می بینند
انقدر که ده اند اما ان خود را بر نوزده و مجرب ایشان انحال متلفین نظر ظاهر میشود

از جمیع و جمعی ایشان زنده ماندن و مردان مکررمان نترسم حیوه را در این منجی بکند و در ایشان
 صحت باشد که ضبط نفوس از غم و مشرب و کمال حرص بر عدل بجای رسیده اند
 که هیچگونه نکی و کوتاهی در حقیقت از غفلتین ندارند پس این قول ظاهر شد که نصری در زمان
 مسیح ۴۰۰ سال در نصف حرف نبوده اند بلکه در نهایت بعد از آن حضرت علیه السلام بعد
 در میان ایشان پدید آمده صدی که افزودند بر فلاسفه در طلب خیر و عدل و عفاف و
 بجزئیات فایز که در دنیا حاصل شد ایشان را در دو حالت و هر دو نزلت بعد از این شرح عقیده
 استعدا یا قنیه است اما در شرح حال کیوس آنچه بصحت او ثبت اکنون تقصیل در مصفا
 او را و بقول ششم و اما را گوید محمد بن اسحق الذیلم در کتاب خود که از جمله سعادت است که
 حسن را روزی شدن او که هر چه حبش بن الحسن و همی بن یحیی و دیگران از کتب معتبره
 مرید نقل نموده است که از امر و محسن نسبت میدهند و چون در جمیع کتب معتبره است که
 که چنین از ابوی عثمان سجی برده معلوم میشود که آنچه چنین نقل کرده بیشتر است که بر بانی
 نقل کرده شد که او اصلاح نموده باشد چیرا که در کتب معتبره نقل نموده اکنون تقصیل
 و هم که همای شازده کا بنجا کیوس را که طالبان طب از ابرو تو ای میباشند
 کتاب مفروق کیمقاله کتاب بصناح کیمقاله کتاب طوثران در بعضی کیمقاله کتاب بشاه

امراض دو مقاله کتاب مقالات خمس در شرح کتاب بصنات کیمقاله کتاب مراجع مقاله
 کتاب قوی طبیعیه در مقاله کتاب عمل و اعراض شش مقاله کتاب انبض الکبیر شش مقاله
 مقاله کیمقاله او را چنین برین نقل نموده کتاب حیات دو مقاله کتاب ایام بحران
 در مقاله کتاب حید البر این کتاب در حسن نقل کرده و حسن اصلاح نموده شش مقاله
 این کتاب همای شازده کا بنجا کیوس و سوا ای آنچه نکرده شد که در کتب معتبره نقل کرده و جلوه
 در حسن نقل نموده و اما خارج از این شازده کتاب کتاب التشریح لکیمقاله کتاب
 احتفای التشریح دو مقاله کتاب التشریح الحیوان این کتاب کیمقاله کتاب التشریح الحیوان
 دو مقاله کتاب علم اطراف بالتشریح مع مقالات کتاب علم اصطلاحی بالتشریح در مقاله کتاب
 تشریح الرحم این کتاب با احمد حسن نقل نموده کتاب حرکات البصر و الیه در مقاله مصطفی
 نسیم از ابرو نقل نموده و حسن اصلاح کرده کتاب انبض البصیرت نقل و حسن اصلاح
 دو مقاله کتاب حرکه انبض البصیرت نقل و حسن اصلاح نموده کیمقاله کتاب بصوت
 حسن برای محمد بن محمد الملک الزیات برین نقل کرده چهار مقاله کتاب الحجاب الالبین
 کیمقاله حش نقل کرده کتاب الحکره المجهوله کیمقاله حش نقل کرده کتاب الحاضر البصیرت
 نصف از اصطفی و نصف دیگر حسن نقل نموده کیمقاله کتاب ارطراط و افلاطون

ده مقاله حسن نقل کرده کتاب منافع الاعضاء حسن نقل و حسن اصلاح موده بنده مقاله کتاب
 حسب البدن حسن نقل موده کتاب فضل النبیات حسن نقل موده مسم بر پایه مسم بر
 یکمقاله کتاب سور المزاج مختلف حسن نقل موده یکمقاله کتاب الاستیاضه مصطفی ترجمه کرده یکمقاله
 کتاب الادویه المفرده حسن نقل کرده یازده مقاله کتاب الاوارام ابراهیم بن اهلست ترجمه
 کرده یکمقاله کتاب البی حسی حسن نقل کرده دو مقاله کتاب اهل و بسبعه شهر حسن ترجمه
 کرده یکمقاله کتاب اهل الوداع مصطفی نقل موده یکمقاله کتاب رداره انفس حسن
 نقل کرده سه مقاله کتاب مقدمه اعرض عسی بن سحی نقل موده یکمقاله کتاب الذبول
 حسن نقل کرده یکمقاله کتاب اعصه عسی بن سحی نقل کرده و ترجمه مصطفی موده یکمقاله
 کتاب مرجع الاطفال ابن اهلست مسم بر پایه مسم بر پایه نقل موده یکمقاله کتاب البیدیه
 حسن نقل کرده یکمقاله کتاب فوی الاعضاء حسن نقل کرده سه مقاله بدیهه اهل لامر الحاد
 حسن نقل کرده یکمقاله کتاب الیکموس ثاب و شیاو حسن مسم بر پایه نقل کرده یکمقاله
 کتاب الادویه المعالیه الادواری عسی بن سحی نقل کرده دو مقاله کتاب رکنب الادویه
 حسن نقل کرده بنده مقاله کتاب راسا بوبکوس حسن نقل کرده یکمقاله کتاب الازرق
 سحی بن لطف نقل موده یکمقاله کتاب فان الطیب العاقل فیوف حسن نقل کرده کتاب

ابراهیم

الریاضیه بالکرم البصیر حسن نقل کرده دو مقاله کتاب در بیان کتب صحیحه تقریبات حسن نقل کرده یکمقاله
 کتاب بحث علی تمیم الطب حسن نقل موده یکمقاله کتاب سبحان الطیب حسن نقل کرده یکمقاله
 کتاب در عقاید طبیب که چگونه باید از ان ثابت نقل موده یکمقاله کتاب برهان پانزده مقاله
 ولیکن بعضی کتب موجود است کتاب تعریف ابرهیمه و ما از ان ترجمه موده و حسن اصلاح کرده
 یکمقاله کتاب الاطلاق حسن نقل موده چهار مقاله کتاب منافع الاخیار با صداهم حسن نقل کرده
 یکمقاله کتاب باذکره افلاطون فی طبیاوس مت مقاله از ان موجود است و ابر حسن نقل کرده
 در سه مقاله باقیه و اسحق نقل موده کتاب فی ان الحکرم الاول لایحکم حسن نقل کرده
 یکمقاله کتاب فی ان قوی انفس با بعد المزاج البدن نقل کرده ابراهیم حسن نقل کرده یکمقاله
 مصطفی نقل کرده و اسحق نیز برای مصلحت حسن نقل موده و سن در کتاب فصد جلیوس و این کتاب
 ران رساله صغیره مشهور است بلکه اس کتابت بر کتر ان رساله حسن بن سحی از ان رساله
 مغزیه نقل کرده و تهذیب آن موده و مقدمه بر ان افزوده و در صحت کلام جالیوس را افزوده
 و سحی از جالیوس دیده ام صلاحه مضمونش بیکه مکتوبه در بعضی از بودی در ناحیه نوره قومیه از
 مردان و زنان دیده ام که بعضی بعضی را نصیحه میکردند بر ان معرفت و دیدم مردی که دیگر را
 نصیحه کرد در عجله از ذراع او زیر بار بلیق و ان عرفیت که از باطنی مشعب میشود پس شکر

سستی در آن فرود برده و عضو در دست بسیار محب و ملایم چنانچه گوید محسب است
 وقتی که پیش را بسته بود چندان متمایل نشد و بعد از آن که در آن زمان ظاهر شد
 پس فرود آمدن بیشتر از چنان بقوت که در درون کاشته شد جایگزین بعد از نقل
 این حکایت سخن بسیار درین باب گفته و من بگویم این حکایت دلیل است بر اینکه چنان
 نام اقیم مقرر سیر کرده است زیرا که نوبه و بودی ایشان در آخر اقیم مقرر واقع است
 از جانب جنوب **بیریل** بن بخشوع بن جبریس بن بخشوع جنید یا بوری را که اهل جنید بود
 همه در میان ایشان اهل امدان میبوده اند و از زمان اگاسه پادشاه انجلیان این عادت
 مشهور بوده اند سبب آنکه ما پورن از شیرین فیلس مقرر دوم بعد از فتح سورما و اطلای کرب
 و در آن روز از جهت خویش طلبیده مقرر نزد آن رمان داد پس ما پورن را که دختر از او
 می آوردند فرمود تا شهری بر کل قطنیه بنا نمایند و آن شهر جنید یا پوریت و در سیران
 مذکور است که آن موضع در حدود دمشق است که نام او جنید بود و چون پور آن موضع را
 رای شهر اختیار نمود مال بسیار در آن ان قریه بجا داشت بل نمودار در ارضی شده و مردم
 که در آن بودی از صنایع و علمه برسیدندی که عمارت این شهر که میکند و با آن که است چون
 معین شده بود و یکصد جنید او را پور و بکار این دو کلمه اسم آنجا شده و چون در مقرر را

انجلیان

با انجلیان نقل کرده فرمودند ما او را از اهل قطنیه از هر طرف و هر شهر تو مرا از اطلای
 نزد کس از اهل بیثان با او بد انجلیان نقل شده و از اقامت شروع نموده و با
 تعلیم نموده و همواره کاجلبات از آنجا روز بروز تصانف و تزیین گرفت تا که اهل آنجا
 و ضاعت فایق و سه آمد گشته تجدی که عامی طریقه ایشان را بر طریقه یونانین و مند
 ترجمه نموده و دستورها و قانون ابداع نموده و کتاها جمع کرده تا آنکه در سال ششم
 از ملک کسری اطلای جنید پور را بر ملک جمع شد و میان ایشان سوالات و جوابات
 و مناظرات واقع شد چون هر کس را بخت و حظ نموده و واسطه مجلس حاصل آمد
 هر که او طلب حاصل کسری بود بعد از وی موسطا و محاب او دیگر روحنا و حاجت او
 و میان ایشان مسائل و تفنیعات بسیار گشت چنانچه مطا گفته اند آن چنان توان
 هر اینده استدلال بر کمال فضل و عمارت علم ایشان خواهد کرد و پوسته بر این حال
 بود تا منصفه عباسی حلیه شد و شهر بعد از این بنا دو سبب رسمی که او را عارض شد
 جبریس بن بخشوع را از آنجا طلبیده چنانچه در احوال جبریس مفضلا مذکور خواهد شد
 است امدت و چون در سنه خمس و سیمین و ماه صفر بنی بن جلد بر یکا مریض شد
 شد بخشوع را تا علاج او باشد زیرا که از ادب طلب است آنکه چون حاصل ملک شد

دیگر رسید چه خواست معرف بود طب گفت کرم را سبب دوسر در اکرم و سخت را برود را
 بخت معالجه میکنم رسید بخندید و گفت در واقع مناسب آنچه طبیب در صحت خود بدن
 محتاج است بین است اس احوال همه را برای او شرح کرد و جبرئیل گفت اگر این
 زمین ششم نخواهد گرفت و بنده را در عرض نخواهد آورد تیری بخاطر مریب رسید
 گفت کوی آن صفت عرص کرد لغزهای با صبر را پرده میان این صبح و بهین مجلس
 و بر آنچسب کتم ششم و سختی عمل و مبارت معرای پس رسید لغز مودت جابره را از حرم
 سه ای مجلس در آوردند و چون نظر جبرئیل روی افتاد بجانب او دیدن عار معاد
 نزدیک رسید دست دراز کرده و محابا و امن عامه اش گرفت چون کسی که خواهد او را
 بر بند و کثوف سازد این حرکت جاری فرغ شد و در شدت جفا و از علاج غصایش روان
 کردید دست فرود آورد و اما ان جامه اش گرفت جبرئیل رکت و گفت یا امر الیومین
 من بود و علت رایل کت رسید متعب ماند و امر کرد جابره را تا دستهای من بسیار
 حرکت داد چنانکه در صحبت پس رسید و جمع عامه از استغی این واقع خبر گرفت و در نما
 پانصد هزار کس مجایزه جبرئیل را عطا فرمود و عظیم شمر او را و رماست اطباء کوی ارزانی
 داشت و چون از سبب علت سوال کردند تقریر نمود که این جابره را از حرکت و تشار است

دیگر رسید

دیگر آمدت کند که با ملک و چون صحیح یافت بختی را گفت یخا هم از برای سخن
 ما هر تسیار ما تا پوسته با من بوده اکرام و احسان در باره او بنده دل دارم بختی
 گفت حادق تر از پریم جبرئیل مکان مزارم که او در صناعت این باهر تربت خود
 شد و گفت او را اسوی من فرست و چون حاضر شد خود شرح داد بادی مرضی را که
 همواره نفعی آن نمودی و کس از محرم اظهاران بدستی پس تیر کرد جبرئیل آنرا
 بخوی که در دست سرور اغرض زایل شد بین سبب جبرابا او تجمی هم رسید که او را چون
 جان خویشین عز و کرامی میداشت و ساعتی حد از روی نمودت بود او کل و سرش
 ما او واقع میشد در آن اوقات حسن اتفاق افتاد که جبرابا او رسید را در حالت
 و خود را از هم کشیدن که غمیاری میگویند عارض شده که در نهایتش که بر بالارده بود
 میات در هوا ماند و قادر نبود که زیر آورد و اطباء معالجه آن مالیدن روغنهای فرودند
 نفعی اصلا ظاهر نشد و بر خاطر رسید که آن آمد و با جبرابا نند و منا که خود اظهار کرد که گفتا
 و در حسن عمل با جبر عرص کرد که یا مولای من از بطیبتی است بسی با هر دو بختی است
 اگر او را از فرمان بشد که فکری درین معنی کنی شاید که تیری بخاکش برسد
 پس رسید امر کرد تا او را حاضر کرد و ایندند و رشتند اول باهرا نام او پرسید که جبرئیل

در حال مجامعت غلطی تلقی بعضا انصب یافته بود چون این حرکت زنی چنانچه در فصل اول
 بحساب سنجیده کردید و تحویل آن میکرد که حرکتی مانند آن حرکت ماهر است بطریق اولی
 تجمل بر دو ان ملاحظه کردید است لهذا در کتاب استخوان الطیب گفته شده است که طیب باید
 قیظ و ذکا باشد و قادر بر استمال قیاس و استخراج وجه علاج از نزد خویش تواند نمود پس
 روز بروز زنده ارواح او زنده میشدند اما اگر صاحب در شمعها که هر کسی را هر حاجتی
 که بوده باشد حرسل را واسطه کند که هر صاحب طلبه الهیه اجابت میکند پس چنانچه گفته
 شده در آن رساله داران زنده او میفرستند و در هر دم بوی استعانت میخوانند و او را در
 او بخدمت رسیدند خصاص یافت تا مدت بازده سال اصلا رسیدند راضی طایر
 شده که راضی که در طوس عارض شد که با عرض در گذشت توسط بن ابراهیم الهدی حکایت کرد
 که مولای من از اسم من همدی مذکور ابراهیم بن محمد شوع پرسید که ممکن جای کبوس کدام
 موضع از زمین روم بودی گفت ممکن او اوقات زمین روم بود او در موضع طرس
 در اطراف زمین روم است در آنکه در روم در ایام جای کبوس از جانب شرق و نایب
 هر فرات فرید موسوم بر بقیا ارضی اسار بوده و آن فرعی است جماع لشکر فارس و روم
 نمود و عارضان لشکر دیندی و جد دیگر از نایب و جله دار او اس العین میبود و نایب

سال رخسار و در ناحیه صخره مغرب چون این گفت من رخسار او را که کردم و کفتم هر که روم بر آید
 مستویا نبوده اند که بر وضعی که موموم است بعضی از روم اریمنس را که طایفه روم حمل
 آن بلد را الامه الغایه از من بنامند پس مولای من ابراهیم بن همدی صدیق سخن او کرده و
 آورد که وضع آن توانستم و گفت این منظر از منی شد در حدیثی که من است غلطی بود از منی
 نهایت خوبه تصویر نموده بودند در آن صورت دختران که در باغی مشغول بازی باشند
 اصناف طایفه و بارهای رومی و طراران بسم رومی بود رومی نوبت تسلیم کردم
 سخن حرسل را با کف حرسل که اسم بلدی که مولد و مکن جای کبوس بوده بر نام بعضی
 میگویند و در فرسخی فر واقع است و در وقتی که رسیدند وارد قره بود او را چون وقت دیدم
 عرض کردم که یا ابراهیم بن اسحاق الله تعالی که مرا کس است در کجا جای کبوس بر دو فرسخ
 این موضع است اگر ابراهیم بن حصت فرمایند ایجا روم و بخار و میا شام و بر طریکان
 روم کار خود مبادت نماید که من از منزل استادم خزره و استاد میده ام تواند نمود رسید
 بخندید و فرمود که میرسم جیبی از روم از طرفی نرون آید و تو را بر نایب کفتم حالتی که
 کسی از ایشان بقدر روایت میکند امر او همین تواند پس رسیدند ابراهیم بن حصت
 تنگ را چنانچه فرمود تا با نصد و او را همراهی من انوضع روانه نماید این وقت عرض کردم تا

امیرالمؤمنین سحر حاجت برین نزل استادم ندارم دیگر با بچه دیدم و فرمود که هر که او را
روان نماید جزین میگوید بیرون آمدن از دست خفیه بسیار غناک و اندک بکین برادر که من تبه
و نه نفس نژده بودم از تمام و شرباب بخور و بکفتم بگویند خواهد شد کار بر او بود پس آن
انچه در سالن سامان ایشان توانم بر آید بس منور تر از کشته بودم که دیدم از نان
سایر مطعم که برای مسافران میماندند افتد آوردند که همه را کفایت کرد و فاضل تر آید
ماری از روز را اقامت کردم و بطعام و شرباب که از ایندم و جوانان لشکر بروی با حقن
کرده مواضع مخور را بردند و هر قدر سحر استند عارت میکردند تا چند روز از آنجا که شستم
از اسم مهدی پرسید که از ایشان نزل حرمی شاره کردی که دلالت کند بر فراخی
و سعادت و سگت او گفت از روم آن منازل منوم میشد که نزل آید بود بیو باشه
و غریب و قبیله داشته انبوت فرات را انجامیدیم از اینجا معلوم میشود که کوات در آن روز
در شمال زمین بوده و چنین بوده اند فلان روم و شمال خوش را چنین میکرده اند و عطار
را نیز بیستین کس میکنند و من نزل آنجا نچاید میکرده باشم چنین خواهم کرد و نزل که در خانه
که آفتاب روی تابد هوای آن و بانگ میباشد و جای کس با خود و کفایت تمام ملوک هم
بوده و ملوک روم در سحر امور از قضا و دستان روی امیرالمؤمنین نزل جای کس را با خود

ع

تکلیف نزل روم می سحر معلوم شود که او را ارملوک عظمی بود است اگر همان
امیرالمؤمنین خراب انداختند چنانچه یا فتم که باقی مانده از آن استند
میتوان کرد که خیلی اهل تکلیف بوده انوقت مولای من برایم بن مهدی خان
شد من کفتم با اباعلی ملوک روم حاکم کفتمی ان قضا بوده اند و انقضا دستان
در بخشها و عطا مانده انقضا دستان در تکلفات خاصه و دشان خواهد بود این را
تقص حادم و محمد دم را هر دو لاحق میوید و من میگوید کای جان بود که اگر کشت سول
و استقصای من در تعیین جزئیات میشد و من از مولای من بیست و دو کای دیگر
نشمس میگویند چنانچه از غضب جوستی رسیدن در نیوقت پرسیدم که چون سجده
انقضا و ملوک روم و منزلت جای کس نام بعد از آن طرک کنی بخواه من امیرالمؤمنین
در باره تو چگونه خواهد بود نسبت این سخن بر اشفت و گفت در بی تمام در کس است
و ایش کفتم چون نسبت کلمه است که حکما روم بان کلمه نموده اند و نور پس تلافی
ایشان که نسبت آن جزو استم تا بدیل و خاطر تو نزدیک است به اسم بالفاظ استاد
تو معنی نسبت آنکه نسبت خار جای کس حکما ملوک روم مثل نسبت خار است که
امیرالمؤمنین یا کتر را که خار همه امیرالمؤمنین اگر فرسخی باشد خار تو شتر فرسخی باشد

و خانه ملک دوم اگر عشر درختی و خانه جایگوس عشر عشر درختی در صورت خواهد بود
 قدر خانه جایگوس از خانه ملک دوم مثل قدر خانه تو از خانه امیر المومنین گفت آن
 که است این نسبت قدری بسیار کتم جز میدی از آنچه پرس گفت ابان آمد کتم کس
 تو از جایگوس جز چنین دادی که از تو بجز بدت که بود این سخن یک در ششم شد
 و گفت حیثت حرس و جلیع پیش و جرمش حدش تنها از خلفا بوده بلکه از خلفا و
 عهد و دوران خلفا و امام و خویشان و موالات و در آن خلفا بوده و هر یک از آن
 دوم یعنی ملک داشته و چیزی کم در دست ایشان بود چگونه تواند بود که من مثل
 جایگوس باشم و او را اینقدر راه نرفت بوده زیرا که پیش مردی رابع بوده صاحب
 و بوستان چند کوه کسی که معاش او از آن باشد مثل من تواند بود و دوران
 بوده اند که خدمت خلفا کرده اند و پراشان فضائل و انعامات کرده اند
 و غیر خلفا و من خودم انواع و اقسام خلفا در باره ام کرده اند چنانکه مرا از حد طاعت
 بر حد معاشرت و معاشرت رسانیده اند و نیت امر المومنین را بر اداری و نه فراتر
 و رعایتی و نه عالمی که آنکه البته با من مدار میکند اگر اهل دست کرم نباشد
 علاجی که او را کرده یا او را در خدمت جلیع بخوبی استوده باشم و او را از آن نسیب

بدر

باشد و هر یک از اینان در باره حسن و انعامی کرده و میکنند در صورت اگر
 قدر عارضین از خانه جلیع بر نسبت جزوی از زده جزو باشد و قدر عارض جایگوس از خانه
 ملک دوم بر نسبت جزوی با او حکم مروت از من ام و اعظم است در صورت آن
 مهدی گفت که چشم نور مولای من از آن شد که تو را در مروت بر جایگوس نسیب
 گفت حین بود و بعد گفت خدای بر کسی که شکر گفت کس نگذارد و مکافات آن
 واجب نداند مرا الله ششم بگیرد اگر مرا مساوی جایگوس اندد در حال از
 پس امتحان کرد ابراهیم من مهدی او را صواب شمرد طریقه اش را گفت حین
 خودم که همین روش یافته است با جز او را از مردان جزیل این سخن پر پای بود
 من افتاد تا بسودا و نگذاشت و ویرادر آغوش کشید و در کرد جزو مثل در مجلس
 آنچه ذکر کرد در مجلس آنکه داخل شدم روزی بر فضل رسول دی الراسین بعد از
 اسلام آورده و در آنجا کرده بودند دیدم صحیحی درش دارد و ملاوت بنیام که کتم
 می نامه این در گفت خوشه چون کلیل و دمنه را آورده اند که در وقتی که رسیدند
 وارد مطوس کردید و مرص او شده او یافت حرس و گفت حرام است صحبت با کسی که
 حرس گفت نه همیشه نورانی از خلیط و اگر کثرت عالج میکردم و کوشش میکردی و اکنون

یر کفتم که بیلد خویش مرحت کن که انجا بامراج تو موافق تر است باز قبول کردی
 و حال مرض شدید شده از حد اعتدال امید میدارم که منت نماند بعافیت تو پس رسید
 امر و بود مجبوس او در عرض رسید رسانند که در فکاس استغنی است در طب حما
 و خوف بفرمای تا او را بیاورد شاید تیر او موافق آید بر این وجه فرمان داد چون
 حاضر شد و رسید الملاحظ نمود گفت همان کسی که معالج تو بود و املا خبر طبیب شد
 این سخن باعث نیاید طرد و اعاد حرسل گشته و فصل نرسع محب جریل بود و دست
 که استغنی دروغ کوی است دارن سخنان گرمی باز میجوید باری استغنی در معالجه شد
 یکوشید الممرض روز برود رسته او میگرفت و او و عد نامی دروغ میداد و میگفت
 اسکت نزدیک است که صحت پاپا و این مرض همه احتضای جریل در تیر تو ناشی شده
 چندان این سخنان گفت که رسید را بغیظ آورد فصل نرسع را عقل حرسل مأمور کرد
 اما حرسل فصل اصاح جریل میداشت که عتوس فوت خواهد شد فرمان پذیرفت و بحسب
 اتفاق درن ایام فصل را قوی صعب عارض شد چنانچه حکما اطبا اروی مایوس بودند
 و حرسل او را بطیفت برن بهی علاج کرد و صحت و بخشش او تصاحف گفت تا آنکه
 بعد از فوت رسید و مکن محمد این حرسل را بخیر است اورا رسانند و قبول کرد این او را

قبول بقره اموال علیله اور بخشید بقره اراچ پیش اور بخشیدی و چنان شد محمد این
 که بر اکل و شکر اقدام کردی که با دوان و اطلاع جریل بعد از آنکه کار این رسید به آنچه
 رسید و مأمون تملی امر کردید فرمان دستا و بعد از تا جریل حرسل که نزد چون
 حسن بن سهل در سنه ثلاث و مابین برض شد و اطبا در معالجه میکوشید و نفی طای
 شد جریل را از جرسل بیرون آورد تا او را معالجه نمود و در اندک روز صحت یافت طای
 آرزای او را و افزونی عطا کرد و صورت حال خجسته مأمون نوشت و اتمام حرسل
 نمود مأمون تمس او مبدول داشت و از وی عفو نمود و چون در سنه خمس و مابین مأمون
 بینه اور رسید امر کرد که حرسل در خانه خودش مجبوس باشد و بخدمت نیاید و بحاصل
 طیب را که داماد او بود بجای او باز داشت و بزعم حرسل اگر ام و افرد باره او تیم
 رسانید پس در سنه عشره و مابین مأمون را مرضی صعب طاری شد و معالجه با کسرت
 و بصلاح باز نمی آمد عقاب کردی بخاشل را و گفت از دانا که میدی نمیخاید مگر شهر
 مع آور اطبا را و درین کار با ایشان مشاورت کن در صورت ترا درشش ابو کتی
 یا امیر المومنین رضت ده تا جریل نر خاضر شود که او از کودکی امر به ما رسانند
 و می شناسد مأمون قافل نمود ابو احمق برادر لوحان با سوز را حاضر کرد

و کرجودیت او کرد و بعد از آنکه مأمون مصیقت شد چنانکه تحمل دو اسبانی موقت امر کرد
 با جصاص جریس و چون حاضر شد جمله تبرات را تقیر داد و بجز دین از صلاح دست یافت
 پدید آمد مأمون نبات شادمان شد و بعد از چند روز صحت تام یافت و جریس صحت
 اکل و شرب داد پس روزی در اشای شب اب باز بر او پیش او عینی که من
 مردی که کشل او بنوده و نخواهد بود طریق است که در باره او اگر ام کرده شود اینوقت
 مأمون نفسه بود تا هزار برادر او را عطا کنند و امر کرد بر جسیع آنچه او گرفته
 شده بود از اطاک و ضیاع و چنان شده که بعد از این مأمون او را انکیت خطاب کردی
 و زیاده بر آنکه در پیش او اگر ام کردی گرامی داشت و بان انجامید جلالتش او
 که هر کس را علی و منجسی بقیقت نموده مذنی سر کار خود زنجی مگر بعد از آنکه ملاقات
 جریس را و لوازم خدمت بجای آورد و در سنه ششم و مائین جریس مرگش در مدینه
 شدید و در نوبت مأمون عازم بلاد روم بود تا پاس کرد تا پارس کشید و راز خدمت
 بلاد روم بر چون بقیعت حاضر شد و مأمون او را محالبت نمود تا دمان شد و او را
 اگر ام کرد و در غایت او نمود با خود ببرد و مرض جریس در آن کشیده بموت انجامید
 پس وصت نامه بخدمت مأمون دستاوشتمل بر دو که بمقتضی هزار دینار بر او که بمقتضی

الانوار

مال او را امداد و قع نوب و عارت بوده و بعد از آنکه صحاب و دایع انکار و دایع کرده
 و بعد از آنکه امین اند و قبض کرده و بعد از آنکه بوسه کفالت و مصدا در آن وقت
 ار دست او رفته بود چنانکه یافته شد از طومار علمه که محطوشش خصل کشیده بود و
 مصدا را ممد را میخاسل و اما در شش فوت شد و در زون او جمعی بود عظیم از خاص و عام
 و در دربار حسرت که واقع است در میان مرفون گردید و چون مأمون از بلا در دم صفا
 نمودان وصیت نامه بنظر او رسید جسیع از اب بقیعت پیش داد پس شمشیر
 در بر او گردید از اتمیر نمود و در بنامان با بنجام جمع کرد و نفعات و عرمانت برین
 جاری داشت و صورت بخت آنچه بجز بخل نماید گردید از مرقری و رسوم و مصلاب بر
 و صبر است برسم مرقری بر سال در هر ماه ده هزار درسم برسم خاص در هر حرم چاه
 هزار درسم با ما هما که تحت آنها ده هزار درسم بودی بخدمت رسید که در هر سالی
 دو دفعه واقع شدی صد هزار درسم بخدمت شرب و او هم در سالی دو دفعه صد هزار درسم
 در اصحاب رسید در سال موافق آنچه خود تقضیل داده با نیت کسوه و طیب و آب
 که برای وی دستاوشتمی چهار صد هزار درسم بر بموجب عبا بر چاه هزار درسم
 فاطمه بنتا و هزار درسم از امین بن عثمان سی هزار درسم فضل بن ربع چاه هزار درسم

کوه و طب و دو اب صد هزار درسم و از غلای صیاع که در چند یاب دور و سوسن
 و سرادوشتی در سال شصت هزار درسم و این جلد در ایام خدمت پیشد که بیت و سه
 سال بوده در ایام خدمت را که سیرده سال بوده استمرار داشته سواهی سلامت برکت
 که آنها را در طومار که کرده و جمع کل آنچه که کور شده از نقد هشتاد و هشت هزار درسم
 بر آید بعد این جمع خود را تقضیس داده که واقع شده در نفقات و صلوات کفای و صلوات
 حسب طومار مذکور از طلا نصد هزار دینار و از نقره هشتاد هزار درسم شصت هزار درسم
 و بعد از اینها بقصد هزار دینار چنانچه سابقا مذکور شد برای پیش بخشش و هدیه کرده
 مأمون را و صبی کرد اینده بود از اسم من مهدی حکایت کرده که بشی از شهبان
 مجلس محمد امین سبب دوا که خورده بودم تخلف کردم و مسح روزی از دیدم که
 حیرت از جانب امین آمد ابلاغ سلام و پرسش از حال من و خوردن دوا نمود پس خود را
 نزدیک من کشید و گفت امیر المومنین در سامان کار عین عیبی است و او را
 سحر است میفرستد که مأمون را مقید و ماسور بجزیت او آورد و بنحوی از مقصد
 رای من کار ساخته با او همراه کرده و حرس ازین بصره نیت بری و نیز است اگر
 مأمون غالب خواهد بود و امین را بقبل خواهد رسانید و ملک در تصرف خواهد

کرد

گرفت که هم میسکویا و از چه میسکویا گفت برای آنکه خلیفه سوادانی شب بگری
 غالب داشت و ابو عصبه سببی صاحب حرص را طلبید بنسب مودت با جاماسی بن
 را اردوی بیرون آوند و حامی من در ناز و قلمسهر از فرمود تا او را پوشانید
 و قبا و شمشیر و منظمه او را پوشانید و در ابرهای او و او را برای من نشاندید طبع
 فخر و برکت ارمن و او را گفت که منصب آن دگر تو را ادم اس رد ما خود کفتم مرا این
 باری تعالی نمی که او را عطا فرموده بخر خود کرد که او خود تغییر نمود و چون نماز
 و حرمت خود را مردی نصرانی جمع نمود و نصرت از خود ایدان مستیست بر این
 ذلت و سیم شدن اراده و خوشه دشمن را مانند اقیان بر تن و دیل راه مرطابی
 که یکمیل خواهد یکبار بر دو خود دیگر هم پیش داشتن از آن که خدی ارضین تو را طایفه زندان
 رو حکم کردم که غزایم در معرض زوال است و چون یکجای طیب خود که اورا احاطت
 و حوه خود میداند ابو عصبه را که این معالجه که کردم کرده قیل نشاندیم که مردم که
 اورا عمری باذ نمانده و اعلش نزدیک رسیده ابراهیم بن مهدی میگوید که خداوند
 جل شایه شاه است که عاقبت همان صورت که حرس گفته بود روی نمود و از جانب
 حرس آنکه روی باده نفرار اطبا و عهد تمامی داشت و در جلالتش بود پیری از

ارسه ان داو بن مریفون و ارباب در میان قوم نخی نمک شد تا کشته
 سخن مجردن آب وقت بیدار شدن از خواب پر داو بن سه ایفون گفت در نا
 احمق تر از کسی که نزد ساری از خواب آب آشامد کس نیست حرسل گفت احمق تر از
 از وی کسی که آتش نگرش در گرفت باشد و از او نشاند چون گفت پرسش صحبت
 میدید و جایز خیابان ایشیدن آب نزد ساری از خواب حرسل گفت اما مجرور البعد
 و کسی را که طعام شوی خورده باشد البته رحمت میدهم و مرطب البعد و احمق
 مانع را منع میکنم که آب زهر کردن از خوردن آب شفاست حوان گفت اکنون
 شخص عطشان معرف داشته باشد طبیب مثل معرفت شاتا تواند شناخت که عطشان
 او را کدام قسم است حرسل خمیده و گفت شب چون تشنه پیداشوی پای خود را در
 بیرون کن و زمانی صبر کنی اگر تشنگی تو زیاد شد بداند که اجزای است یا از طعام
 مانع مانده که آب خوری و اگر تشنگی کم شد بداند که آن از شوی بلغم است البته آب حجب
 و سفن الحکم گوید روزی بخار حرسل داخل شد دم دم مانده پیش در و بران
 ماده مرغ چکان و کرد ما که بود و بفضل ساخته و او خوردن آنها مشول تکلف خوردن
 کرد و کفتم در حسن فضل تموز مثل این طعام حصصا را در شب بچگونگی رو اداری گفت

عجبه

عجبه و پر میرا عفا و تو که ام است کفتم صباب را اغذیه دیدی گفت غلط کرده پرسن
 معنی ندارد و بعد از آن گفت کمان ندادم کسی را خواه از اکار جواه ارا صاع که میرساند
 او را ساک از خصوص غذا در تمام عمر مرا که بس باشد که آدمی مثلا از زمان اعدا
 اساک نموده باشد بعد از آن مضطر شود بخوردن آن با اجده که عمر آن در آن وقت
 یافت میشود یا از اساعت اصدا قیا آنچه هوس می که عارض شده باشد و مانند
 پس چون امر آنچیز و حال آنکه در تارک آن بود و طبیعتش از آن پذیرد و لغت کند
 پس آن خوردن در بدن او مبد در مرضی صعب گردد و صبح برای ابد آن است که بر آن
 روی معما دو متدرب باشند تا ارض و الهی بدان حاصل داشته باشد و هر روز خوری
 از آن بخورده باشد لکن در یک روز جمع مسان دو غذای روی کند و یک غذای روی را
 در یک روز و با بخورده و چون بن را این گونه عادت داده باشد اگر روی در کف
 با پیش در سنا و ل اغذیه رویه انکاری نماید بر آینه طبیعتش از آن لغت سحر او کرده
 هم او در سمله را که چون کسی ادمان آن کرد و بدینش آن لغت گرفت تایش در
 بدن کند میشود بلکه اصلا اسهال نمیکند و این اسهال هر که ام خوانند اسهال طبیعت نماید
 بقدر در رسم هموسا میخوردند اسهال واقع شود بقدری که درین مده نصف در رسم

ان اسمال میکند پس هرگاه افت طبع او ویران از افعال خود منع نماید ^{مغذی} بعضی را
 که ابد از اهل لغت آنها نود و در محکم تر حاصل شود بیشتر توقع توان داشت یوسف که گوید
 اس حکایت را برای مکتوب نقل کردم او حکایتش او را این فرا کرد **توبه** ^{بزرگ}
 بن عبد العبد بن مکتوب بن حرس پسرش عبد العبد بن مکتوب را مکتوب عباسی عبد را که
 صدقه شد مخصوص خدمت خوش کرد اینده بود و بعد از آنکه فوت شد پسر و حرمی هر دو
 صغیر روی ماندند در همان شب مکتوب شد تا و نوار فراسان بخت تا دما هر چه کرد در خانه
 او یافتند در آن لحظه نقل کردند و بعد از آنکه در آن نمودند و وجهش که دختر یک
 از اجلا عمل بود او را چون میگفتند محنتی شد پر روجه که کرده را که گفته که در
 و در آن نزد نوگذاشته و باین بهانه که کثیر از وی گفته شد پس این پسر و دختر صغیر را
 برداشته بفرنگی که ریخت و آنجا مردی طیب را شوهر کرده و بعد از آنکه که ما او بود
 و شوهرش خلفات آن زن را بولد خود که از وی داشت مخصوص کرد ایند لاجرم
 حرس بن عبد او را و مذاشت که ما را قیاس متصل شد بخدمت طیبی از طیار مکتوب
 که در برابر مکتوب مدینه ملام او بود و زود او درسی نیز خواند و چندی نزد او یافت
 طیبی اسطی نیز از آن کرد و ملام همایرستان و درس و تعلم کردید و شبها در خانه

اخوال خود که در موضع موسوم به ارا لروم مکن در ستمه میکند و ایند و ایند بسیار
 بنا حوسی ملک مینموندند و او را بر شتعال بدرس و محسن علم ماست میگردد و همچون
 و استه با وی برمی آید و میگفتند میخواهد مانند پدر و جش مکتوب و حرس شود و
 نیت که مانند اخوال خود باشد و او بر این تخیها صبر میکرد پس چنان اتفاق افتاد که در
 ار که مان بسوی معراله و له آندا اتفاقا منزل او را تفریح که واقع است در جاش
 نزدیک بموضع که حرس پنجاشته معین کرده بودند و چنان روی داد که رسول نگردد
 ما او می نشست و محادثت و مساطت نمودندی تا آنکه روی حرس اطلبیده در باب
 فصد جوشش با وی مشا درت که در حرس صواب دانسته خود مبار شرفند و شده که در
 زود او آمد و ش نمود رسول که کو زنی با رسم دیلم میزد که ران عصاب طیبی و قبا
 بود زود او فرستاد او را اطلبیده گفت میخواهم ملاحظه حال مکتوب که ناست کنی و با ما
 که صلاح وی در چیست و ما رسول مذکور جاریه بود که بنیای او را دوست داشتی
 و زلف دم او را عارض بود در عارض و کرمان طیبی مانده بود که متوجه حاجت او
 نده باشد و اصلاحی حاصل گشته بعد از آنکه حرس او را ملاحظه نمود بدین سبب
 رای وی ستر داشت و همچو داد ما او را ایند و چند نوبتش ریاضت محنت یافت

و تندرست شد و صاحب بنیاد مسرور و شادمان گردید پس روزی حیرت طلبی
 و مراد در هم نقد و در اعراض طون و عارضی و قائم بقصد عطا کرد بعد از آن گفت
 و اصل شورش بر ایشان و حسن چش مطابقت کن پس جاریه نیز بکیرا در در هم و دوست از
 بر نوع جامه و استری و غلامی ربیجی او را عطا داد پس مروان آمد از آنجا خوش حال
 تر بر دمان و چون احوال او چنان دیدند با کرامی تمام او را تقی نمودند و او
 می گفت ایشان را این کرم و عظیم در حقیقت حاکمهای هر یک نیکند زیرا چون رسول کرم
 کربان رجوع نمودند که کور ساخت مهارت او را در طبابت و این معنی با عیب حیرت را
 رجم شیرار و در او با تمام آثار اول طبع و خصلت و استیلا و پیش از این
 افتاد و چون خبر او را در بعضی دولت رنج شد او را تصور چش طلبید و سوال نمودند
 چشم من حکم نمود حیرت در جواب آن بگامی که بغایت در موضع قبول آمد و غمی سرود
 او را و خانه و یا محتاج برای وی تخریر فرمود و بعد از زمانه حاکم قدرت را که خصلت
 بود در صی طاری شد از ملک استمد عای طیب کرد و خصلت الدوله حیرت را از دست حاکم
 نه که مقدم او را با جلال و اکرام تقی نمود و حیرت از برای وی که در معانی و است
 جوارش تقامی ترکیب نمود و عایت تقی بخشید پس عطا کرد او را عطا حیرت رعایت

اکرام

اکرام او را بیشتر از باز کرد و ایند و این در سه سح و خمین و ثمانه بود پس این خصلت الدوله
 عارم بعد از آن شد و حیرت در خدمت و در ملک طارمان حاصل بود و چون خصلت الدوله
 تجدید مهارت مسلمان انجام نمود و در هر سوم برای حیرت مقرر شد که رسم خاص در آن
 سصد در هم شجاعی بود و یک برسم سارستان و آن نیز سصد در هم شجاعی بود و برای
 حراره و بوس ملازمت در کلاه او را در هفتاد و شش بود اتفاقا صاحب بن عمار در راه
 صعب در معده عارض شد و در خصلت الدوله انما س طیب بود خصلت الدوله لعمرو الله
 بعد از ارماع آورده و مشاهده درت و چهارم ایشان غمی برای عیب صاحب بن عمار
 گویند و طببا از روی حیرت حیرت چون او را ملک در عرض تره میدیدند بعضی خصلت الدوله
 رسانیدند که شایسته خدمت صاحب بن عمار است اینم این جمع کوشش ای عیسی مردی که
 بغایت سکون و غایت فارسی عارف است امن رای خصلت الدوله را موافق آمد
 ما که توبه حساب نمونند و مرکب سکون را در دست صاحب بن عمار کرد و
 چون حیرت خدمت صاحب بن عمار رسید مقرر فرمود تا و براد خانه لایق با او شش و طببا
 و خاندن و و کسل و بواب و سایر محتاج فرود آورده و بعد از هفتاد و شش
 بجلی شیخ بن عمار اصناف علوم و شخصی را از اهل ربی که معرفت طلب بود موم بود و توب

دراستند تا دروی برالات نماید اولاد از برین پس شروع کرد جبرئیل و شرح داد
 اکثر آنچه مقام کجایش ایراد آن داشت و بر هر مطلب اقامت اوله که قوم مهال آن
 بودند نمودم ارادنگلوک و اشکالات کرد که چیکار از غده جواب صل آنها برینا مدینه
 لاحرم نکاد مقام عظام او شد بعضی و تقدم او عرف نمودند و صاحب ضلع که انایه
 نماز و زور اعطا فرمود سوال نمود که برای او چه عزمی است و از دستش برد که امر این
 اسب تپا و مطالب دیگر با آن میانزد پس مطابق چه است همه بر جهت و موی نکل
 نزد صاحب یافته بر اردینا جمله ارزانه داشت جبرئیل میسکفته و دیت رو ساختم
 و بر اردینا کزتم و چون اس اجبار برین عضد الدوله رسید بنیای خوشوقت شد محفل
 ارتقاجی و مکرمات و چون اردی بر کشت در روز که داخل بغداد میشد بر منی تمام و تکلیف
 از غلامان و خادمان و سایر اسباب و خدمت و رض کردید و ارجانب عضد الدوله
 اعزاز و اکرام اختصاص یافت آورده اند که اطبا بغداد در وقت بدین او آمدند
 از جمله ایشان ابوالحسن که نگار ایام معروف بنام او را گفت یا اباعلی رحمت ما کردیم
 و حاصل تو برداشتی چه عظمی تو را دور کرده باشیم در قرب تو افزوده شد جبرئیل
 و گفت کارها در دست ما و شایسته بربری و صاحبی جدا دارد با جبرئیل دست

بعد از این مقیم بغداد بود و اتفاق افتاد که حسه و شاه ملک علم عمل شد و ضعیف و سوز
 بروی استیلا یافت و با وجود اطبا که نزد وی بودند هر قدر استعلاج نمودی از
 ظاهر کشتی بر صاحب بن عباد علیه بخت عضد الدوله روان نمود و جبرئیل انک
 التماس کرد و عضد الدوله بر طبق تماس صاحب جبرئیل را بر حق علم فرمان داد و چون
 به علم رسید مشاعر علاج و تدبیر کردید در اندک زمانی با دون الله تعالی ملک بحال محسود
 نمود و در مقابل آن چنانچه شایسته و بایسته باشد عطا و انعام مبدول داشت و دست
 خواتم و خصوص آن مرض و مداوای آن تا بعد بنامی تدبیر خوش آن که اردی پس
 معالجه از سخن برت داشت موافق خواسته او در المداغی که شاکت معده و جبابش
 منی حجاب فاضل میان آلات غذا و آلات تنفس چون حکام عهد بنده صاحب
 صاحب سوال کرد از فضل طبقات برین جواب گفت که آن خون است پس صاحب
 حواست که درین باب رساله بنویسد لاجرم معالجه لطیفه در معنی الامانود بر این داله
 بر آن اقامت کرده کنش که بر خود از انزاجا تا ایف نمود و موسوم کرد ایند بکاه و نسخه
 از آن وقف در اعلم بغداد نمود و در پاره استان انجان بنامی عمل بر آن نهادند و او نیز
 بدان کنش معروف شد و او را ابوالحسن صاحب کنش گفتندی و کتاب در طبقات

سیان احوال انبیا و فلاسف تصنیف کرده مانند آن کتاب در بعضی نسخه شده از جمله
 شمال که بر ذکر بیان افعال دارد و در کور ساخته که از کجایا استخراج کرده و نقل
 و ذکر در بریه و نوشته جمع کرده است در آن شهادت انبیا سابقه را در جمیع نسخ
 و آنکه استند واقع میشود در آنکه صحبت فرمان جبر و غیره و آنکه آنکه جزایان محروم شده
 حال آنکه اصل وی حرام است و عطل تجریم و تحیل بسیار بیان نموده و قتی و در امرت
 المقدس اتفاق قیاد پس مشرف و جز در دو دور العریس معلومی است و در هر
 و از جانب او که در جمیع مثل بر طلب او آمده اما او امتناع نموده و خود را به جهت آنکه او را
 در بقید او تعلقات و اسباب است باید که بچند ادر و بعد از اسحلاص آنها و بعد از
 مؤذکلیک ایفای آن میسر نشد بعد از آن ممد الدوله طایف نامر لوی نوشت و او را
 میافایقین طلبید و چون وارد انجاشه انواع هزار و اکرام بیت و از طرف اینها آنچه
 سیان ایشان گذشت این بود که در سال اول ورود امیر امینی داد و گفت دو
 سخاگاه باید پیش امیر حلاف آن اول شب پوشید و چون صبح شد طلب کرد
 حاضر شده امیر الاقات نمود و در آن عمل نمیل رسید امر از روی امتحان که صلوات
 عمل کرده جز گفت دلالت بعضی بر موفقت دو آنکه داده ام واضح است لیکن

است کوی تربت ایرجندیه و گفت چند مجلس مکان داری که عمل کند گفت در
 ایرت و حج مجلس و در غر او شش کم مکن است امر گفت تا حال میت و در
 عمل کرده طلب گفت تمه آنچه عوض کردم از واقع خواهد شد و مرتب است برای او
 احد بعد این معمول دارد و از زردا و بیرون آمد چون بمزمل خود رسید ملازمان و ملازم
 نمود تا بزودی احوال و افعال را بر هم بنهذ و همیای اصراف کردند و چون این خبر
 رخص شد گس فرستاد و سبب و موحسان عزم استغفار نماید طیب پیام داد که شل
 من کسی را احسان و از نمون نمیکنند در آنکه شهرت و شیت من سس است که با او
 آن صاحبی باستان با به ما ند ما ند سس امر در مقام بندار در صا جوئی آمده و سس
 و ایبا و راستی بخشد و در خدمت مواره ارجانب ملک و علم کتابت مثل بر ملاطفا
 و استه عالی حضور او سم ممد الدوله و هم طیب میر رسید و ممد الدوله ما لغت سینه بود
 ما سال را آن گذشت غاص در نوم جمیع ثامن شهر جبر سست و تعیین قلمها
 وفات یافت و در حاج سافا رفیق در موضع مولوم مصعی مدنون گردید و شهادت
 سال مدت رد کانه او بود **جبر سس** الکمال الماسون کالانامه از بوده و حکمت
 خفیه حصاص داشت و در هر ماه مکر از درم مرموم او بود تا مومن را از سبکدستی او

عاشق آمدی مراد که مأمون را مارغذاه فارغ کشتی اول کسی که بروی دهنش
 کمال نکرود اولاجان اورا شستی پریشان اورا سرگردیدی و همچنین بعد از
 قتل لایهین خدمت بجای آوردی عاقبت منزلت او نزد مأمون ساخط شد گویند
 سببان بود که حسن خادم پارس شد و یاسر خادم نجو است اورا عیادت نماید و در
 نیافت مارچرد و جریل مکرور در دومی که جریل از محرم حاضر مأمون بیرون می آید
 پرسید که غنچه بر چه حالت او جز داد که ایکت خویش بود در محرم حسادت
 خین رفت هنوز بگفته مأمون پدارشد و چون یاسر حاضر گشت غنچه نسبت
 پرسید ماسر گفت چون شنیدم که استرحت خویش فرموده در آن وقت جوینتم
 حق خیا حسین با آرم مأمون پرسید چگونه دانستی که من در جوابم گفت جریل مر خردا
 من مأمون حصار فرمود جریل را و گفت ما تو را کمال خود افتد کرده ایم یا حاصل اخبار
 روان خانه بیرون جریل کوه در مقام تفرغ آمدم و مذکور حقوق خدمت گفت حالت
 خدمت را این بس که هر ماه صد و پنجاه در شش میند و دیگر او را بکسر خدمت نگذارند
 من حال با بنده تا وفات یافت **محمد بن محمد بن علی المکی** یا جعفر عالم اهل اسلام
 با حکام نجوم و صاحب ایفان و تصنیفات شه یغنیفیده در صافیت حکام مانند

کتاب العیون

کتاب الطماع و کتاب الالف کتاب الیمن الیک کتاب قران کتاب الدول الملک
 کتاب الملاحم کتاب الاقالیم کتاب الیسلج و الکده کتاب معالات کتاب الیکت
 و تحویل الموالیه و غیره و کت و از جمله کت است ریج کبر که جامع اکثر علوم ملک است
 لکن بقول مطلق محمد از برای این و کتاب ریج صغیر که معروف است ریج قرانات گویند
 معترشده و معاوت فرود من شرب آن میبوده و هر ماه وقت تهنات قران او را صرع
 حاضر شدی و معاشر او جعفر محمدی سنان مالا بوده و از منجین موفی عباسی برادر
 عباسی و در وقت محامره صاحب الحج در بصره در خدمت و اصحابات یکو در علم نجوم
 از وی در میان علماء ابن شهرت دارد گویند او در اول امر از اصحاب حدیث بود
 و در جانب عزرا بعد از در باب خراسان منزل داشت و پیوسته با کدی معاشرت
 و رزیدی و سلیم غلام نضر بروی تشیع زدی و عامه را بروی شیوا ایندی پس کسی
 شخصی را بر کتخت از نظرا و سکولار نماید علم حساب و هندسه را الاحوم ابو مشرف خدی را است
 آن کرد و لیکن کمال آن راه نیافت رجوع کرد بعلمار حکام در شهره و فریسه او اگر کسی
 منقطع کردید گویند تعلم نجوم بعد از آنکه چهل و هفت سال از عمر او گذشته بود نمود و فاضل
 سکوت تحت بوده و ستین عباسی اورا سره اخباری صحیح که از تکلی قبل از وقوع نمود

بودند و تا زمانه چند نژاد هموار میسختی که صلی بصلوب کردم و پاداش آن جمعیت
 عربی در ایات گویند صیدال تجا و در کایاقت فوت او بقول بعضی در واسط و ایش
 و سومی تصانیف که سابقا ذکر شد کتاب فوصل صحر کتاب ریج هزارات که شصت و چست
 کتاب موالید کبیر که تمام کرده کتاب بیات فکلت کتاب الاختیارات علی منار القمر
 کتاب طبایع الکبیر کتاب السمن و اعمار الدول کتاب دوان النجین فی شرح السرطان کتاب الصور
 و حکم عمدا کتاب ابراجات الاضواء کتاب امان کتاب اثبات علم نجوم کتاب الکامل فی
 تمام کرده کتاب الجوه که در آن حساب کرده احوال انیس را در موالید کتاب الاصول کتاب
 تفسیر المناجات من النجوم کتاب القواعد علی الامارات کتاب الموالید البصر کتاب ریج الهوائیات
 و الاحترافات کتاب الاوقات علی غیره الکواکب کتاب سهام الماکولات و الملوکات
 کتاب طبایع البلد کتاب الامطار و الیراح و جملة تصنیفات دیند اما در وی خطاب من الکلیف
 نقل شده که او میگوید بجز این المهم نوشته و دم که سبب آن کتاب من تصنیف خود
 با پیشتر بنشید و الا مشرأ حال نمودار و بنجو و منسوب داشت ررا که او مشرأ تعلم نجوم
 که سن نموده و در تبه تصنیف چنان کتاب داشت و در مثل کتابت شت معال در موالید
 و در مثل کتاب قرانات اینها همه تصانیف سندن علی بوده اند **محمد بن الکلیف** باقی

ابو نفوس

ابو نفوس را و لا و فضلا فاضلا کثیرا اهدر عالم معلوم متعدد از علوم ادراک بوده و کمال
 در انما داشته لکن علونب او را از ندرت در تعیم و راه دادن علوم تازه مانع امره بالیقا
 سکودر علوم قدیمه دارد و معرفت تمام باخبار ادراک کما و متاخرین ایشان و کمال ایتما
 در استن باخبار و معاد امر که در علم داشته طلال بن محسن میگوید ابو نفوس حضرت الکلیف
 با بقدر سندانع و تعین و ما من قول شده و در سر یوم القلما ارضی بنده سب و سبعین
 وفات باقت فاضل و عاقل و عارف بسیاری از علوم قدیمه بود و در وقتی که عضده
 پیدا و آمد معایت شتاق صحبت حضرت الکلیفی نمود و نهان میانه ایشان ملاقات
 در هر وقت بخواه عضده الدوله آمدی در موضع جان شستی تا چون مردم متفرق شدی
 عضده الدوله او را خوانستی و چون نظرش روی آمدی قیام و لوازم عظام و کرام
 به ذول داشتی و خلوت کردندی و سوالات از حکام و حوادث زمان و اجازت
 مذکور شدی و از برای بنحان عیب شنیدی که عاقبت صحبت آن ایمان مشاهده کردی
 عرس النعمه محمد بن رئیس طلال بن محسن الطاهر تاریخ خویش آورده که بجز حضرت الکلیف
 یا قتم جری که بود متضمن ذکر آنچه بر حدوت کو اکب دوات الاذنان و تاثیرات آن
 در هر وقت مرتب شود پس از رعایت و ثوق بقدم او درین صناعت نسی از آن کرشم

و ارجحان رساله که در سنه خمس و عشرين و ماه که نوبت خلافت معتمد بود خالسیا
 در روی آفتاب از وسط نمودار شده و این در روز شنبه نهم ماه چوبسنه که کوره بود
 و بعد از روز پنجین بعد از بیت و دویم حسب عادت ما روی داد و کندی ذکر کرده که
 خالسیا بهر چهر آفتاب یک و پش نامه و بعد از آن معتمد وفات یافت و همچنین دو
 کوب از کواکب ذوات الاذنب قبل از فوت معتمد ظاهر شد چنانکه قبل از موت شهید
 نرغندی ایران کواکب ظهور یافته بود و هم کندی ذکر کرده که این خالسیا سیاه سیاه
 زهر بود در شمس را و لصوص و بدان در مدت مذکور گفته اند که ما شام عصری
 را درین باب کلام است که از ما بل بر آن و قوف بر علت آن خالسیا کما هو معتقد
 میماند شد تا اینجا بود سخن این المکتب در آن رساله و نیز در آن رساله ذکر کرده تا اثر کوب
 ذوات الاذنب را بحسب طلوع آن در هر ماه از ماههای سیاهی **جفر** اقطع او را
 سهل بعد ادبی گفتندی معنی تمام بنطق و بند و کلام و اطلاعی یکو بر علوم او اول
 و در اسب ایشان نوشته و او را بدی طولا در قسمت خانها و عمارات بود و بعد از
 تظا هر نمودی وفات او در روز شنبه سادس عشر سنه پنجم و سماره در بقعه
 اتفاق افتاد و در خانه خوشترن مدفون گردید و تجاور از مقابر سال زندگانی داشت

جوهریس الفیلسوف الافلاک در مصر مقام دوشی اولاد در بلاد خویش تحصیل علوم نموده
 بمصر رفت و آنجا را وطن خویشا کرده بطبابت مشول شد ابو بصلت امیر مغربا در مصر
 بصفت او رسید و در کتاب خویش ذکر او کرده یکو در مصر اهل نظام که بیستی
 جوهریس نام لقب است بنفیلد فخران قیس که عراب را ابو الیضا و ما را کرده در اسم
 خوانند و فراغ او را بران داشته که با الایخرا سلاطین همچون یهودی مصری طیب و متعاقبا
 سعادات و محامدات آمده و در تخصیص و محقر نماید و داب او که در ستم آورده تا چه
 از کلام مناسب و فلسفه و ابراز آنها نماید و انما لفظی چند از مسمی خال و اذنا
 تنی و سوال میکند مردم را از معانی و احوال آن کلمات بعد از آن خود سخنان یکو
 در رسم خویش آنها را شرمی و ایضاحی نماید و در روی تحفظ و تحفظ مکه شب است
 لا جرم ظاهر میشود و روی ایما نا آنچه شایسته دارد که کس از آن بچند و شنیده نام شری
 چند از آن وی که در باره الایخرا که گفته و ذل الواقع مترن بچولت که شنیده ام
 طیب را شوی قدم و مضمون شترش نیت شربا همه نادانی و جهل آن طیب میکند از
 سر کف سکوی اسحر بلا کیت کران ناپدید، مقدم شومش سر حاره جوی را یکیکیا
 درون مروند طلعتش و تحت کس و مرد شوی **جوهریس** آن بخشوع انجلیش بوری چه

مشموع است که سابقا حال او مذکور شد در صدر دولت خماسیه بوده و از فضلا
 ماند از آن عصر است از تصانیف او کتاب کنش مشهور شده اول است در اول امر
 که او بعضی منصوص بنامی مدینه السلام بنهاد همی سنده شان و از این زمانه او را منصف در
 معده و سوره ستر او وقت اشتها عارض شد و از مسالجات اطباء لغتی که حیایست
 حصول نخی پوست ریح را بفرمود تا تکلیفها را جمع کند و چون حاضر شد بفرمود که در بار
 شهر با طبیبان را که می شناسان دهنند که ارمیه ماهر تر که ارمیه اند نشان با عافت
 عرض داشتند که در عصر ما فاضله از جوهریس بن مجتبی و نس اطباء جریبا و کرس
 صاحب تصانیف جلیله است و طالع مهارت ویرا حاصل منصوص با حصار او خزان
 و خان جناب بود او را اجناسی بخوابی بکفرت خلافت روانه کرد و او چون روانه
 سعادتش نمود پیش کشموش را که امور متعلقه به پارس است از آن لوی بروج بود کاشمی
 منتظم و از دو دو کس را ارشاد کرد آن خویش را بهم و جوهریس را با خود همراه برد
 بمشموع پیش در خواست نمود که عسی بن سهل را نیز با خود ببرد و ایجاب کرد که اگر اسباب
 میرنگانند بنارس بر حسی را بکند است و عسی را با خود ببرد و چون ملازم رسیدند
 و در آنجا بطلبید چون در برابر آمدند صفدر ابغین فارسی و عیاد کا در منصور را از آن
 حشمتی

دستار

و مسطر او خوش آمده رحمت جلوس از زانی داشت و از وی سوال نمود و او را
 آرمیده که چرا بگفت منصوص گفت یا جوهریس تحقیق که فیتیم آنچه محمد جوهریس
 تیسر نبشده الله تعالی او عمره تو اتم کرد پس در همان وقت او را علمی کران با نیت
 و ریح را همه ماند او تا او را در یکوتر موضع فرود دارد و اگر ام کند او را اگر ام که چرا
 اهل او را کند و همواره جوهریس میرات لطیفه بکار برد تا منصوص بصحت اصیلا با آمد
 لغایت شادمان شد و امر کرد که هر چه خواهد که اجابت نماید روزی از وی رسید
 که ای تو را یکت که خدمت میکند گفت دو نفر شاکر که با خود آورده ام باز گفت
 شنیده ام که تو از وی میت عزم کردی صعبه کبیره که قادر بر حرکت میت دارم و
 رگت منصوص را لم خادم را فرمود ما سه نفر از کینران رویات را ما سه برادر
 سوی جوهریس فرستند و سالم موافق فرمود و مقدم رسانید در موت جوهریس بعبادت
 خانه رفتند بود و چون با آمد عسی بن سهلا صورت حال تقریر کرد و کینرا از ابوی نمود
 جوهریس عسی را عتاب کرد که یا نمیده الشیطان چرا کد اشکی که اینها بنجان من بنده
 من خود سوار شد و عسی را مقرر داشت که کینرا از ارجع بوی مدار آنخانه او را تصور
 جوهریس در رگه آمده طلبید او را و گفت چرا کینرا از خستیا مکرده باز آورده عسی کرد

که یا امیرالمؤمنین یا گروه نصاری زیاده از یک زن نمیتوانیم داشت تا آن کی بدست
 و گری ما اوجسج نمیتوانیم نمود لهذا این فصول کرده است ترا آورده ام منصور این است
 اردوی پسندیده داشت و درها نوقت رحمت داد که جوهری بدون اذن هر وقت
 که باید بر خطا و اهل حرم داخل شود و نوزاد او زود منصور فرزند شد و عمر عظمی
 کردید و در سنه پنجم و هجدهم ماه جوهری را مرضی صعب طاری شد و منصور هر روز
 کس به استعلاج جز او نمیزنستاد و چون شدت او یافت فرمود تا او را بر سر بری داشته
 در عماره حاضر کردند و خود پیاده بر سر او حاضر شد و بعضی احوال او شد جوهری
 که اگر امیرالمؤمنین بود ایند مخص فرمایند تا ببلد جو با زکردم تا اهل و فرزندان خود را بشنم
 و اگر انجاموت در رسد پدران خود بشنم یا در جنت یا در بار منصور بخنند و گفت از آنکه
 تو را دیده ام از انواع امراض که مرا بودی در راجتم جوهری گفت عیسی تمیز خود را در حد
 سکنه ام تربیت کرده است در صنعت هر منصور گفت چرا پر بختی خود را حاضر کنی
 گفت سمارستان چند سال پور و اهل آن بلد است او کسی صحابه منصور فرمود عیسی بگوید
 حاضر کرد ایند از روی سوالات نموده او را با بریافت اینوقت فرمان داد تا جوهری را
 ده برادر در هم بربند و رحمت انصاف بخشید و حامی با وی روانه کرد که اگر در اشی

راه و قاش در رسد او را بصدق رساند و هر جا که خوش کرده باشد دفن نماید او خود
 زنده ببلد خویش رسید **باب** در بیان احوال و کلمات در علوم طبعیه کمال تقدم داشته در
 صنعت کیمیا با رخ بوده تا لیفاب کثیره مشهوره درین باب دارد و مع ذلک اطلاعی بر سایر
 علوم فلسفه تر داشته و دعوی علوم باطن و دعوت تصوفین اسلام مانند عارفان است
 محاسبی و سهل بن عبد الله تستری و نظار ایشان نیز میموند محمد بن عبید الرضی القری
 بین المیاط الاسطرلاب الاذلسی ذکر کرده که در مدینه مصر تالیفی در علم نجوم بسیار بر جان
 در علم نظریات مثل بر سر رسیده که در باب خود نظر است **مخبر** ای فی السمار الکلماء
اختر بن کله در مرون علاج اشقی در وقت حوشین طیب عرب بوده اصل وی از قسبله
 نقیض است از اهل طایف بلبله و فارس رحلت نموده علم طب را از اهل آن دیار اهل
 حداب نورد و عمر حاصل از ظهور اسلام اخذ کرده بود و در صنعت مماله حاصل کرده
 مدتی در مین فارس مشاعر علاج و معالجات بوده این مماله فراموش آورد و بعضی اکابر
 اینجا بجایزه علاجی که او را کرده بود مالا و حاریه او را اعطا کرده حارث آن حاره را اسمیه
 نام نهاد پس شوق وطن اصلا محوک آمد لطایف با رکشت و در سان عرب مشهور
 سمیه کوره مادر ریادین امیه است که معاویه او را بنسب خویش شقی کرد ایند با کله ابو

در طایفه بوجیه طایفه با ستمه و طی کرده و زیاد بود و آمد و ستمه که بر من از زیاد و دو ولد
 آورده بود که ابو طلحه و دیگری نافع برادر او آن دو تن خود را محاربت و کلمه خوب
 داشتند محاربت نکور ادراک اسلام نموده و رسول صلی الله علیه و آله امر فرموده و لیضا
 که نزد او باستعلاج روزی سه کعبه که به ما رساندیم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 مبارک بر سینه من نهادند چنانکه دلم به آن تنگش و فرمودند که احوال خود بخارند
 کلمه بگوی که وی مستطیب است و گوی او را ما هفت روز با ما استخوانها یک کعبه و امر
 نماید روایت کرده این را صدقه فرمودی از آن عهد و محمد بن اسحاق از اسمعیل بن محمد بن سعید بن
 ابی وقاص که حدیث بر نفس شده و او در حدیث رسول بود در حجره الوداع پس حضرت رسالت
 او را خلافت فرمود و او عرض کرد که یا رسول الله صلوات الله علیک ما دعاکم انکم بزم حضرت فرمودند ما
 همه او بصل و علاج چنان آمد و ما عرض کردیم که تو را اشاکر است فرمایند تا آنکه بوسیله تو هومی رفت
 و عمر حضرت رسالت پس بفرمود محاربت بن کلمه را که سعد را سعالی کن او عرض کرد که سعد
 و ارم که من سعال بوسیله آنچه در میان من و رحمت است او را اشاکر بنده ای با شاکری
 از عمر خود است گفته ازی پس ترا با جمله مخلوط ساخت و روغن بسیاری را آن صحبت
 و سعد را گفت تا از آن سر کشید که با سبب آن سعد از عقال باز شد عبد الرحمن بن ابی بکر

که محاربت بن کلمه حبیب ترین عرب بوده گفته است هر که دست او را بگیرد او خود را
 بقای نبی باشد پس گوی محاربت خود را بر زودی تناول نماید و روای خود را بسبب تر از کلمات
 نکند که از کتاب کن محمد بن زیاد اعرا که در نحو لغت پیش او عقیده ابود که بگوید که در
 کنایت است از آنکه خود را اصل بن سبکبار دارد ابو عمر آورده که محاربت بن کلمه در اول
 اسلام فوت شده اسلام او صحبت زبیر است که مد امر کرد رسول الله صلی الله علیه و آله
 و قاص را که نزد محاربت رود و استعلاج نماید از وی در باب مرضی که او را اطاری
 شده بود و این حدیث دلالت میکند بر آنکه محاربت مشهوره با آنکه کفر در طب اگر آن
 آن باشد و محاربت بن کلمه خود نواری کردی و از آن نیز فارس آموخته بود و تا زمان
 معویه زندگانی کرد معویه از وی پرسید که چیست طیب یا محاربت جواب گفت از منم
 مرا و با زمه جمع است و کنایت آنکه خردن **محاربت** بن ابی هر چه پوسکان سبب است
 مردی فاضل بوده ابو معشر تصنیف چند نوی خوب داشته **محمد بن احمد بن یعقوب**
 المکنی با پد احمد الهذلی از بسبب هدایت کتاب الاکلیل که مولف است در آن
 محمد و ملوک ایشان تصنیف است و آن کتاب است عظیم الفایده مشتمل بر دین و دنیا
 و آن کتاب نفع چند از حساب فرامات و اوقات آنها و قدری از علم صحیح و اصول

احکام نجوم و اراقده و اراقده و حدوث و ختمات ایشان در ادوار و در سلسله مردم
 و اشارت آن و جز اینها مذکور است و سواى این کتاب اورا در تصانیف یکوست از جمله
 کتاب سیر الکیمه و عرض اوده ان کتاب بیان سیر جلاله است از علم بیات فطاک و
 حرکات کواکب و جلاله احکام نجوم و استیفا اقام آن دیگر کتاب تهرى و کتاب
 در ادب کمان داری و تیر انداختن و اورا سیر کیمى معروف که برنت تمام اعلیٰ مؤید
 فاضل ترین کسی است که ارباب علم نجوم است باشد و پاره ارجبار و اشارت اوده در کتاب
 سحانه ذکر کرده ام بر راکه وی از علم لغت نیز است خیا که دلالت دارد بر این قصد
 و شرح ان که متضمن است ممدی بزرگ ابو احمد که در صنعا فوت در سنه ثمان
 و ثمانه **احسن بن المصباح** پنجم در حاشیه صاحب دست بوده و اورا پنجم است که
 سط نموده در آن اوساط کواکب را و اشارت کرده است در آن در مذنب سنده و سنده
 و تعدیلات ایشان بر مذنب بطیکوس و سیل شمس و سب آنچه رصد در زمان انقضا
 آن کرده باشد **احسن بن عمید** العدن سلیمان بن و سب ارجان اوده مشهور در سلسله
 است و قضایایان در علم هندسه و در سیر علوم مشرقی که یکه داشته کتاب شرح سلسله
 کتب اقلیدس در نب تصنیف است **احسن بن سوابن** سوابن بمان بهرام گفته

پانزدهم

بابی پنجم معروف باین حمار بغدادی از فضلا منطقیین بوده و بر حسین بن محمدی
 کرده در رعایت ذکا و فطانت و بر علم کلام نیز منطبع بوده در ماه ربيع الاول سنه
 و ثمان و ثمانه متولد شد و تصنیفات اوده از زوی با مذکور تصنیف کتاب
 کتاب الوفاق بین قول الفلاس و انصاری کتاب تفسیر ایا غوی مطول **احسن بن**
 کتاب بصرف و تصدیق و تصدیق کتاب سیره الفلاس کتاب الاثار المختلفه فی الحادیه
 عن النصار و اکتسبی که او اکره با نچه نقل کرده کتاب الاثار العلوه کتاب
 اکتب الاربعه لطیفه کتاب مسائل و فو طرس کتاب الاخلاق **احسن بن الخلیل** اصد
 صناعت نجوم و اصل او فارسی است که درین علم صاحب رای و صاحب تصنیفات
 اما اورا سیم و غیبی بنوده بیشتر چهار او احدث است که است نیاده اورا کتابت
 در احکام نجوم نام آن کار نامه نناده در ان کتاب حکما نموده چون امتحان و آزمون کرده
 میشود چری از انما صح میت از احکام حکم کرده که چون صل در چند دفعه اراول در جبر ایا
 ملک مصر در آن او ان وفات یابد و من در عرجیش و در با جطر دارم که ان وضع و ا
 و حری از آنچه او حکم کرده بود موقع نه پیوست و ازین سبب یک حکما و سواى این انصاف
 وی کتاب المدخل و العلم الهیه است و کتاب تحول سنی العالم و کتاب احوالیه و کتاب

سنی الموایده کتاب التشریح فی بحیثی حاله تصنیف کرده و کتاب فیض الدین است
الحسن بن سهل بن نوح در علوم قدیمه مشارکتی تمام داشته لکن آل نوح یکی است
 فضلا بوده انکار حاصله داشته اند و در علوم اوایل مشارک بوده حسن مگر در بعضی
 موسوم کتاب الانوار **الحسن** بن سهل بن الیهیم المکی ابله المهندس البصری اصل وی
 از نصیره و در مصراقات داشتی صاحب تصانیف اندارد در علم هندسه و در علم الکواکب
 ریاضیه و در فاقان سلطه و قار و در سایر علوم اوایل بالفلسفیه و از صنایع
 چون بجا که مابعد علوی صاحب مضر رسید بغایت شوق مند صحبت او کرده خصوصا
 چون بشید که حسن مگر در دعوی نماید که اگر در مصر بمبود درین ایجا علی اردوی سده
 که در زیادت و در نقصان منفعت ازان حاصل کرد چون شنیدیم که ارمو صنی لند ارض
 اقم مصری مخدر میشود بدین سبب شوق عالم تصور او تراید گرفت و بر پنهان مالی بوی او
 دستار و او را با بدن مصر ترغیب نمود تا در یک داخل مصر جوستی شد حاکم بستان
 او بیرون آمد و در موضع موسوم بمخندق در خارج قاهره ملاقات اتفاق بنا پس بفرمود
 تا ویرا در منزل مسافر با غزازی شام فرود آورده بعد از چندی که بسیار در دست
 نموداروی خزیره که سموره بران دعه داده بود از منزل لاجرم همضای آن عزمت را

۱۵۱

بجامعتی از ارباب صنایع باستعانت جمید باعمال ایشان بر تمام سده گذر مگر
 داشت بصوب عالیا بن بیرون رفت و چون سلسله طول اقیم مصر را بنظر در
 و انا رتقیدین ارضتھما می حکم و مندرسه ای نیکو ماریت احوال سوادیه و مثال
 مندرسه و تصویرهای مجر شاهده کردنت که آنچه تصور کرده امری نامکن است و از
 که ششکان غایب نبوده و اگر ممکن میبودی کرده بودنت لاجرم عرضش در کلاسکنت
 و دشت منکر شد و در موضع معروف بنجدل واقع در قریه اسوان که از ایجا نیل
 مندر میشود توقف نموده از هر جانب از منون و متحالی که بایت بعمل آورد و در
 که اندیشه او تمیثی بنیواند شد و تحقیق انجامید که وفا بوعده کرده بنیواند کرد
 جنین و منفعل برکت و عذر جوات ارحاکم بروی که حاکم نظر ظاهر ابا او نوشت نمود
 و او را قولیت دیوانه اردو او را در توفیق فرمود و او را رسم قبول خدمت رضاداد
 رسد که حاکم بغایت سریع الاستحاله و متقلب احوال بود مابعد که سبب مایه اراق ما
 اقدام نمودی پس ابن الیهیم در اندیشه انما که راه خلاصی برای خویشین پیدا کند
 عاقبت بغیر اظهار جنون و فساد عقل چاره بنید بنای کار بر آن نهاد و این چرخ
 شد و جمله آنچه داشت نواب و کاشکان حاکم ماکتوف گرفتند و بعد از آن

او کسی برای خدمت و محافظت او باز داشته بود که داشته او را در موضعی از سر
 که داشت باز داشته و برای حال بیکدیگر آیند تا حاکم وفات یافت بعد از آن
 اظهار اندک عقل کرد انقدر که آن موضع بر آید و در قبه جامع ابر بر جاده وقت
 معین شده و اموال او که ضبط کرده بودند باز دادند و شمع و کبر در تصنیف نوشتن
 افادات حلی داشت در کمال صحت و سعادت اسرار اعلیٰ حکیم سکن حلب برای من
 حکایت کرد و گفت در آن ایام شنیدم که میگفت در یکسال که کتاب میوستم
 اقلیدس و متوسطات و محلی و یکسال دیگر اوقات صرف اشکال و توضیح آنها
 مینمودم و بیکدیگر شمع در کتاب میکردم میامیو دکی که صد و پنجاه دینار مصری
 میداد که بعد از اتمام آن وی باشد و امری مقرر شد که صاحب کتاب که مصنف
 مینمود و ما وقت مرگش بودی و پوسته سه سال گذرانید تا وفات یافت
 در قاهره صد و دسسه شین و اربعه و اندک علم و من جردی در بنده بخط او دیدم
 مارج کتاب آن سنه اشین و شیش و اربعه است و آن نزد من موجود است
 او که تهذیب محلی دیگر کتاب مساطره و مصارفات اقلیدس و کلوک آن دیگر کتاب
 منجم مکان اشکال طایفه صورت کونف عدد مجسم قسمت حلی که از شمسه کرده است

در

در که اختلاف نظر قمر استخراج مسکه عددیه معدود صلیع سبع روه الکوک مسکه
 رصد ترس دایره اصول مساحت اعداد و وقت مسکه در مساحت عمل مثلثات عمل
 سبع در دایره حل شک در مجسم حل شک از اقلیدس حرکت قمر استخراج ضلع
 کعب عمل حساب بندی در بیان آنکه قدر مره از ساکنه از نصف است خطوط مساحت
 در بیان آنکه که اوسع اشکال مجسمه است خط نصف النهار که محور سبه العالم لایحری
 مساحت که کیفیت الارصاد حساب المعاملات ناله و قوس قزح با میتخر جواب
 خلاف در محوره مسکه سیه شرح قانون اقلیدس استخراج خط نصف النهار بخط واحد
 اصول الکوک ربکار در دایره عظام صم الاجزات قسمه المقدارین التخیل و الکرکب
 المحطین شکل موسی بر اینا محوره استخراج خطوط چهار کانه حرکت الاثقات حل شک
 الاثقات اشکوک علی بطلیموس حل شکوک الجحلی اختلاف المناظر صور القمر است
 سمت القبلا بالجباب ارتفاع اقطار ارتفاعات الکوک کیفیت الافعال الرفعات
 الافقیه علی السکام معالنه اثر الدی رمی فی القمر تعیین حرکت البرهان علی آیره
 انفلیکون فی احکام النجوم احسن من الامرین علی نظام الملك در بعد اتموین
 تمام معلوم مسکه و بنج میداشت همواره برای خاطر حدش نظام الملك معروضه مکرم

تا در نوم اسبت ششم صفر سنه ثلثه فرقه و شماره وفات **فیت الحسین بن محمد بن**
 ابراهیم المکنی با پی عظیمی کل فاضل و در زمان خویش مشهور مسلم بوده در بیت
 المقدس اقامت داشتی و خلقی کثیر اروی ستفید و متفیع شدند **الحسین بن اسحق بن**
 ابراهیم بن زید الکاتب المکنی با پی محسن المعروف بان کریم اسکلی بن بغداد است
 و در منصب فلانقه طبیعیین مدت پدش ابو العلاء علی علوم هند سرمدی و ذکر
 او در موضع خود میاید انشاء الله تعالی اما او محسن به کور در بنای فضل و معرفت
 و در علوم طبیعیه قهریه نصیبی و افز داشته و صاحب تصانیف است کتاب رد علیها
 ابن قره و در حدود اسکون من کل حرکتین قما و بین کتاب فی الاجسام و الانواع
 کتاب فی کیف یعلم ما مضی من النهار قبل الارتفاع **الحسین بن اسحق بن اسحاق بن**
 اسحق بن جین کیدوی ارفلانقه متأخر اعلیوس است و کتب از سطوطایس را
 تغییر کرده و در تعداد کتب از سطوطایس ذکر آنها گذشت و در اسوامی آنها تصانیف
 است کتاب در شرح مدبب از سطوطایس در صانع کتاب در اعتراضات بر ارسطو
 طایس کتاب صحب از سطوطایس در توحید **حسین** الحاس المروری حبش لقب
 اوست و اسم وی احمد بن عبد الله در بعد از سوطن و در جمده مأمون و مقسم در حجاز

سید

سید کواکب صاحب تقدم و مشهور بوده او را سر رح است اول بار بر مدبب سینه
 باقیف نموده و با فواری و خازرمی در عامه اعمال مخالفت کرده و همچنین در استمال
 حرکت اقبال و ادب و عطف البروج روحی که رای ثاون اسکندانه است و چهارمین
 بر آن کرده که مواضع کواکب بحسب طول تصحیح تواند نمود و این سر رح را در اوقاتی که
 معتقد حساب کنند و هند بودی باقیف کرده و ثانی که معروف است بمجتب و آن مشهور
 ترین یجهای اوست بعد از آنکه بر وجه بر صد کرد تا نصف نمود و حرکات کواکب بر این
 سر رح بر مقصای امتحان و از مومن زمان خویش بنامد و سیم که سر رح صغیر او مشهور است
 ثاب و مراد است کتابی که در عمل با سطرلاب و قریب صد سال عمر یافت و سیم صاحب
 اوست سر رح دمشق و سر رح مامون و کتاب الابعاد و الاجرام و کتاب العمل با سطرلاب
 و کتاب الرخایم و المقاس و کتاب الدوایر المتماسه و کیمیة الایصال الی عمل السطوط
 المتوسطه القايمه و المائله و المنخرجه **حسین بن اسحق** الطیب انصرانی العبادی المکنی
 زید است کرد و حجاز با سوره است طیبی بوده صاحب نظر در بایف و علاج و در عصا
 کمالا ما هر درس یونان و عربی و فصیحی مارج و شاعری با در خطی زبان آوارا **حسین**
 کت حکمت ارسطو با در بحر محوت نقل و ترجمه متا از اعداد ادرم فارس بر اید و در

بلاست عین احمد نجوی رسید اقامت نمود چند کده در آن عرپا بر تبر بر عتبات
و کتاب عین غفل را او بنجد آورد اینوف او را بر ترجمه آزمون و امتحان نمودند و چون
دانستند و از موی کسند وی متوکل بود پس بنسیده کان دانا در فرمان او کرد این
ترجمه کردند وی توضیح ترجمه ایشان نمودی مانند حضرت نسیل موسی بن خالد الکرمانی
و غیر ایشان و مع ذلک متوکل را براه طبابت خدمت نمودی با جمله ترجمه مرتبه میل داشت
کتاب بقرط و جالیوس را او ایضاً و تخیص نمود بهترین تخیصی مشکلات آنها را کشف
کرد ایند و ویرا تالیفات نافه با عدت متفقه است و کتب جالیوس را بر طریقه استنباط
اعنی بر طریقه سوال و جواب ایضاً نموده و کاری بنایت می کرده و در سطح در کتاب
حقیقت آنکه نظر ندارد در اغذیه نیز کتاب عجیب تالیف نموده و کتابت او را در تبریز
و در ادویه سهله و اغذیه و تدبیر صحت که دیگری بروی در آن سبقت کرده و نیز ویرا
کتابت که انرا از کتاب بوس انتخاب نموده و غیر اینها نیز در تصانیف کثیر است
ویرا دو سپ بود یکی موسوم بر او و دیگری با سحر صحت ترجمه کردی و ان کار را در
اتفاق و حسن مشیت دادی و بلفظه میا غالب داشتی کتاب نفس ارسطو طالیس را
تفسیراً شیطیس و ترجمه نموده و اما در صناعت و طبابت تنها بوده چنین مذکور است

عم و فایف سبب آنکه متوکل روزی بیرون آمد و بر حالت خراب بود و بر عتبات خود
بعد از رمانی پیش آفتاب بد ان موضع رسید طیفوری انصرافاً کتابت خیرین سخن برد
بودند طیفوری گفت یا امیر المؤمنین آفتاب مضرت بخا چنین گفت آفتاب مضرت
متوکل در مقام محقق سخن بر آید حسن گفت یا امیر المؤمنین ما حالت نخبور است یعنی با کفایت
آفتاب مضرت بخا حق جبارت نیست گویند آفتاب مضرت بخا بنور پس متوکل
سبب بود و گفت چنین را علم طبایع اعلاط و تجدید معالجا احوال کرده و این فضل او بدان نظر
وی متا رب طیفوری غم شد روزی دیگر اتفاق افتاد که حسن بیرون آورد از کتابهای خود
کتابی مشتمل بر تصور حضرت مسیح علیه اسلام بر حال مصلوبیت و جامع حال او در آن
طیفوری فرصت جستگه گفت ان جامع مسیح را صلح نموده اند گفت بکعب بصاف
و تف کن بر ایشان گفت میگویم زرا که محمد اسان صلح کرده اند بلکه اینها صورتی
پیش نیند مس طیفوری حاضر از ابر حجاب وی گواه گرفت و متوکل عرض و اسند
تا رحمت تا حاشیو دین باب بقصصای دین نصر بنبت حکم نماید و بعد از رحمت فرستاد
و ارجامیق و اس قده از حکم آنچه چنین گفته بود سوال کرد ایشان حکم بوجوب سخن وی نمود
من محمی از نصاری فراسم آورده ویرا بصفا سخن نموند و زنا روی بریند نیز وقت

اموقت متوکل فرمود که بعد از این دو ای که از زمین آورند تا طیفوری ملاحظه کرده باشد
 بحضور بنزد و اگر مرکب باشد در صورت طوفوری ترکیب کرده باشند چنین بعد از این وقت
 بخانه بازگشت و در همان شب وفات یافت اما سبب نبوت جفا دی نیست که قومی از
 نصاری که از قبایل متفرقه بودند تا مکه که جمع گشته در طاهر حره بر یک رای خویش قهری
 لب قند و با هم گفتند خود را همید الله نام کنیم دیگر گفته عید ایست که گفته
 بجایق و مخلوق مرد میستوان که در بر آن صحیح است اما گویند هم عید الله و هم انکه گویند
 هم انکه گویند هم عید فلان و اما عید ایست که صحیح نیست اصناف آن که ما الله تعالی
 زیرا که اهل لغت ممالیک زید امثلا میگویند هم عباد زید چنانکه میگویند هم عید زید از جمله
 خود را عباد نام نماندند و او اهد را از ایشان جفا دی گفتند و از ایشانست عد بن زید
 جفا دی صاحب قصه مشهوره میان وی و میان نعمان بن منذر باطله چنین بود که برای تسلی
 کتب حکمت در مدبر بلاد روم گردید و غایت سعی در تحصیل آنها و در تعلیم لغت یونان نمودن آن
 و نفیس این علوم ویرا حاصل شد و چون معاودت نمود طارم بنی موسی بن شاکر گردید
 و ایشان ترغیب کردند او را بر نقل آن کتب از یونان به عرب و ما بسیار درین کار صرف کرد
 و حسن در باب آن غرضش معلوم و مکرم گردید و مش را در این فن نیز است تا در یوم اثنی عشر
 اظهر

اصح سر سبتین و نامش که شسته بود موافق روز اول از کانون اول سنه ابع و ما
 و حسن و ثامن یکندری وفات یافت و کتب مؤلفه و سوامی آنچه او نقل کرده است
 قد ما رکنک بر این موجب است کتاب احکام الاعراب علیه مبایونیانین و معالده
 کتاب السائل فی الطب که برای تعلیم نوشته و پیشین عثمان است که در آن هی بر آن
 افسه زوده کتاب الحام که کما لکتاب اللبن که کما لکتاب الاغذیه که کما لکتاب عظیم
 عمل العین کتاب اختیار ادویه عمل العین که کما لکتاب مداواة امراض عمل العین بالحدیث
 که کما لکتاب آلات ائمه از رساله کتاب الاسنان و الا که کما لکتاب ابناء
 که کما لکتاب مخرفه اوجاع احمده و علاجه و معالده کتاب تیسر الناقین که کما لکتاب
 المد و البحر که کما لکتاب اسبب الذی صارت له مياه البحر ما لکتاب الالوان
 که کما لکتاب المولودین سه شهر که کما لکتاب برای متوکل تصنیف نموده کتاب اول
 على طرق السوال و الجواب که کما لکتاب قاطیغ و کسوس علی رای اهل کسوس که کما لکتاب
 کتاب قرص الورد که کما لکتاب التفرع که کما لکتاب الاجال که کما لکتاب تولد الصحاة
 که کما لکتاب تولد النابین الحجرین که کما لکتاب اختار الادوية المحرقة که کما لکتاب استخراج
 که کما لکتاب کالیوس موسی ابن منجم فرستاده است و الذین من ذکره صید لاله و کما لکتاب
 اظهر

بوده از اهل حره و از قوم عباد که اینجا اجتماع کرده بودند چون چنین تیز نرسید و در وقت
 علم در وی پدید آمد بعد از وقت و مجلس درس یوحنا من ماسود حاضر شد و مجتهد وقت
 درس هندی نام اشتغال نمود و چنین از وی سوالات کردی چنانکه بسیار وی دادی
 که یوحنا از همه جواب دشوار بیرون آمدی روزی از وی سوالات کردی و چنانکه شنیدم که شد
 او را گفت اهل حره را ما طبیب نسبت بر تو ما که بر سر راهمان نشینی و بغیر وقتن کجا
 اشتغال کنی و بغیر مودت او را از خانه بیرون کردند و یوحنا اقدام بر این کار ازان کرد که اهل
 جنید بود و بنا بر آن اتفاق افتاد آنکه اهل اس علوم پیش نند و از اولای مجلس خود میخواستند
 بگری سبایت کند با جمله روحا که بر این بیرون آمد و سالها گذشت و کس را معلوم نبود
 که چنین کجا و چه مشورت ما آنکه در وقت بطیب ذکر کرد که روزی نزد اسیحی محسن بودم در آن
 دیدم که موی سببش را در داری روی او را فرو پوشیده مکتبش و شوی بخت و
 از او پرسش شاعری میخواند یوسف مذکور میگوید او را او کوشش بن شیشه با واری آری آن
 که می شناستم او را با یکی روی زدم جواب داد همان سپه بود احوال وی استفسار کردم
 همین قدر گفت و یوحنا تقریر داده را همان آنکه محالست که جمادی علم تواند آموخت
 و من از دین لغز نیست بری بهشم اگر راضی شوم تعلم طلب تا محکم سازم پس آن روز
 دادند

و از تو ایتماس سکرم که جزین پوشیده واری باری مدت سه سال بر این مکتب است که هملا
 ما بر بنام خودم باروزی منزل حریل بن کلشوع داخل شدم حسن را دیدم که آنجا است و بر قفسه
 کرده کتابها را در کتب شرح جالکیوس در حریل از وی تقظیم و محصل ماوی خطاب میکند
 بهمنی در نظرمین معاص عظیم نمود چنانکه حریل آنرا از من دریافت و گفت این کرم از من است
 این جوان بسیار شکر سجده ای قسم که اگر غریباید حریس را نصیحت کند و بر حسن مد کوشش
 بود در اهل اس العین شهر رستادی در نقل علوم یونانین لغت بر اهل پس چنین
 سرون رفت و در عقب او من بیرون آمدم دیدم بر سر راه آنظار من بر چون رسیدیم گفت
 پیش این ایتماس کرده بودم که جزین بشکار سازی اکنون ایتماس دارم که آنچه از آن
 عیسی حریل در راه من شنیدی طاهر کرد ای کفتم چنین باشد که یوحنا آنچه از حریل شنیدیم
 چون اس مکتم سرون آوردار استین خود نهنه و گفت اس را یوحنا بدو چون بیست
 که اران آنجا کند گوی که عمل چنین است پس نزد یوحنا شدم و چون فصلی چند از آن
 نسخه که موسوم بود بوجو اجمع مطالعه کردم بعدی بسیار نمود و گفت پذیرای در عصر ما از
 سجانند و تعالی کسی وحی میرسد کفتم چگونه است این گفت اس ترجمت مکر عمل کسی
 نمود باشد بروج القدس اسوقت کفتم این عمل صحن من آنجاست همان کس که

و مجلس خود بر نش کردی و فرموده بودی که بکنس فروشی نشند و نقل کردم آنچه
 شنیده بودم درباره او از جریل مس بوضاحتی نماید و این در خواست نمود که من
 اصلاح کنم چنان کردم و بعد این لوحا درباره وی همان و فضل همواره مبدول
 داشتی و روز بروز کاروی قوت میگرفت و در نقول و تفسیر امور عجیبه از وی ظاهر
 میشد تا که دیدم مع علوم و معادن فضایل و چون ذکر او در میان طلبا مشایخ یافت و جز او
 بجهت رسید امر با جزار او صادر کردید و اقطاعی کرامی و خانه سه او را از برای
 مقدر کرد ایندو مدینه خلیفه علوم اردوی شنید اما عمل بقول او و استعمال و امی آوی
 شورت دیگران کردی و میخواست که امتحان او کرده باشد مالم لیکه سبب الملک
 بجهت او را بر تصدی خلیفه آنچه باشد اصلاح باید که مودوری او را ببلید او لایقیت کنان
 و توقع اقطاعی شمل بر چاه هزار درسم عطا فرمود و چنین مراسم نگاردها و ساجا
 و بعد از آن بر کوه سحان خلیفه انما فرمود که مرا دشمنی است و میخواهم دفع او بدو
 قاتل نایم باید که تیر حصن دوازده کنی و بناید که این امر کاش و آشکار باشد بلکه در
 و اسرار آن کمال مبالغت باید نمود حصن گفت یا امیر المومنین هر که تعلم چنین درو کند
 دنیا سوخته ام و نمی شناسم مگر این ادویه نافع را و مرکز در ضمیرم خطور کرده بود که امیر
 المومنین

چنین

چنین حدیثی خواهد فرمود اکنون که امیر المومنین سواد حضرت فرمایند رابا آورد و علم
 از آنکه امیر المومنین میفرمایند پیغمبر دیگر را در رغیبات افرو و در تربیت بان بر سخت
 و از حصن نیز پیش جواب اول چیزی ظاهر نمیشد پس خلیفه فرماید اما او را در بعضی از اقطاع
 محسوس کرد ایندو کسان ردی مومکل کرد ایندو تا وقت جز او رسنیدنی
 و دست یکسال در آن محبس باند و همه اوقات حرف نقل و تفسیر و تصنیف کردی و پروا
 آن حصن داشت از وی ظاهر گشتی و چون سال سه اینده دیگر باره با جزار او فرمای
 و اموال کرامی طرزه و آلات گنج و تقدیمات طرزه در نظر او نهاد و همان تکلیف
 اعاده فرمود و فرمود مقصود بر کشید و لابد اعانت آنچه خواسته ام باید کرد که این
 اموال و اضعاف ان تورا خواهد بود و اگر امتناع امر اجرائی کرد این عقوبات
 خواهی کشید و عاقبت بقتل تو خواهد انجامید دیگر باره حصن عرض کرد که امیر المومنین
 سخن همانست که عرض کردم و مرا معرفت با بنی مقصود امیر المومنین است حاصل نیست
 و قسم آن نموده ام و جز در تعلم اشیا را نمانده گوشش نموده ام ما را طریقه گفت در قتل
 خود سعی میکنی و لا محاله امر بقتل تو میکنم گفت یا امیر المومنین مرا پروردگار است که بگو
 اعظم با جزو است حق من خواهد کرد پس اگر امیر المومنین عیال ان خواهد فرمود که

که هر نفس خوش طعم زیاد خستیار اور است اینوقت غنچه سبب نمود و گفت ما حسن
 باش و ارجاع با ما هر جمع دار که مقصود ما از آنچه کردیم آنگاه تو بودی زیرا که ما
 صد و چهارس ارگند بود که باید داشت چه استیم که ارجاع تو را را طیفان و وثوق
 حاصل آمد تا علوم تو منتفع تو اینم شد همین زمین بوسید و لو ارم سکر سپاس بعد تو ما
 خلیفه گفت یا خین ددی که بر یک از عالمین شوبت و محبت اما صدق ظاهر بود چه
 شد تو را از اجابت طلب گفت دو چیز امیر المومنین اول دن داری زیرا که بنایین ما
 بر استعمال خیر بود و هانت باعد او دشمنان چه عای اصدقا و دوستان و دیگر
 رعایت مقصدا صاعت که تحریرت از اضرابنا جنس زیرا که وضع صاحت طلبت
 منفعت نبی نفع و مسالحت اشان است مع ذلک عمدی بود که با ما منجلیت ارا
 در رقاب تا کردن مخلصان شده که هر که توصیف او در قمار نماید لاجرم محانت
 این دو امر شرافت کرده باشم دل رها کن نمودم و دوستم که خداوند جل شانه اجز اول
 در طاعت او ضلع بخوابد که پس عیبه بپسندید و گفت بزرگ و جلیل و شرف اند که در
 داشتی و ارا موالی خریله و غلام فخره روی ریخته شد آنچه چون سرون رفت از آنجا
 گرفته بود بهترین مردمان ار روی حال و مالی و حرمت جاه پس سگور مکر کرده دن

در این

و دانشندی را که چه شیرین و چه خوش نامت خدای عزوجل را و تو را است که کن
 در نعمت و ثواب یا متکان من دو طاعت کرد اما **حیث** من محسن الاثم انصراف
 ارشاد کردن و تربیت کردگان همین مذکور است و از جمله اقلین از یونانی بعد چاکه
 همین مذکور او را بر سایر ملامه تفصل و اقدم بناوی و تعلیمی ویرایش انقلای دیگران
 پسند و ستوده داشتی لمد آگونی ارسا و تمامی جنین که صحبتش بود زیرا که اگر آنچه
 در واقع نقل همیشه است سخن منسوب میدارند چاکه با باشد که جمال چیزی که
 قدیمه ترجمه مدخل همیشه ندارد غلطی است که نامخ کرده و برین بنادر از آنک و صلح
 کنند و بدل همیشه سخن نویسنده جیش مذکور سواي آنچه از یونانی نقل کرده قضی
 موسوم بکتاب الزیاده فی سائل الخی الخی **حسن** انصراف الرناوی اطلب علم
 در اظهار را اخته کرده پس بیا بر کرد و با حکما و علما را انجا و میافا قین ملاقات نمود
 از هر کس استفاد کرده پس راه طبابت ملازم اکابر گردید و هر وقتی در بلدی که رسد
 عاقبت بملکت صبح از سلطان بن سلیمان قلیس بن سب اسل با لوق پیوست و در صد
 امر اردولت او میبود و مکر باره بدیا مکر آمد هر وقت هر کس را که حاکم انجا بودی است
 کردی خدی اول خاندان شاه ارمن را و خدی دیگر از اهراردیناری و آمان که

پس اردوی بر آن دناست و شاه شد از خانوادہ او بی و در دستہ بر ما معاودت نمود
 و از آنجا جلب آمد و در حلب وفات یافت در سنہ خمس و شصت و ستار **ابن علی** جبرایت
 سیودی از اهل مصر در زمان حاکم علوی بوده و بصناعت جراحی از اراق مودی در عادت
 خنول و کمانی تا آنکہ حاضر شد پای حاکم را گری مریض و بیچوہ زایل نمید و این تشریح
 طب حاکم بود و کمال نزلت داشت و دیگر اطبا را شایکین او و او را میکند و حضرت
 ریاضه میشد یا آنکہ مودی مذکور را آوردند پس او دو ایرایسی بر آن بکنند و همان نشی
 کرد و در دستہ در شفا یافت حاکم بفرمود تا هر اردینا جایزه و صلعت در اعطاکرد
 و اورا خمر نافع لقب داد و از جمله اطبا ر خاص گردانید **علم** بن ایا حکم الله شی طیب
 در صدر دولت عباسیہ بوده و عمری در اریافت پیش او حکم در صدر اسلام طبابت
 کردی و محمود بن ایا سفیان اورا با زید پسر خویش بکه روانه گردانید در وقتی که امارت
 حاج زید را داده بود حکم مذکور حکایت کرده که پدرم با پدر من معاویہ برسم طبابت
 بکه رفت و من براه طبابت با بطن من عبد الصمد بن علی بن عبد الله بن العباس بکه رستم
 و عبد الصمد و زید بن معاویہ ما هم نسبت محمد اعلی در یک تہ بودند و مسان و فای برین
 معود و عبد الصمد بن علی صد بیت و چند سال فاصل بود و حکم مذکور پدر عیسی بن حکم است

کبر

که طیبی مشهور بوده حکم مذکور در دمشق وفات یافت و عبد الصمد بن طابرا نوقت در
 در دمشق بود و چون وقت چاشت خوردن عبد الله رسید احدی را اطبا را حاضر
 نید از سبب آن پرسید گفتند بجای از حکم بن حکم گفته اند چون ایوب طیب خاص
 او بخدمت حاضر شد عبد الله در برابر عدم حضور عتاب کرد و او بخدمت اجابت بقوت حکم
 مذکور و معروض داشت که نذیرہ ام کسی را که رسیده باشد تبتی شش من ہی و عقلش
 اصلا متغیر نشدہ باشد بغیر او عبد الله پرسید که چه در دست من ہی ایوب گفت
 صد و شصت سال عبد الله گفت نصف تاریخ زنده گانه کرده زیرا که تاریخ وقت عشر
 بر ما من است عیسی بن حکم گوید با پدرم حکم در دمشق بودیم که از افتاد ما را یک کان سجای
 در دم خلق بسیاری انجا جمع گشته اند و من که بعضی شش از نظر بر ما افتاد او از ز
 کرده و مید که اسک حکم تطیب و پیش عیسی آمدند و چون راه کشود بشهر در آمد
 که حجام با سلیق اورا کشود فراتر از قدری که باید و بیشتر نثر مان رسیده و چون
 می ناستد و حمام را می بچاره او نبرد و حاکم پارسیج عکبوت بر آن راسته و رفا
 بر سهیم بسته اما چون همچنان در سیلانست پدرم از من سوال کرد که چه حیل در آن
 امر کا طرت مرسد گفتم نزد من جلد و چاره نیت اینوقت بفرمودت پسته خند از او

و دویتم کرده معش میخندد و یک نیمه را بر موضع فصد جایبند و حاشیه کیان
 غلیظ بر آن موضع بالای دست پسته بندت تمام بر چیده چنانچه مرد بفریاد اند پس
 بفرمود تا آورده شده تر دیک نهر سوم نهر بر بی بر دزد و رنگا زهر خراب گاهی برای
 مرتب داشته نوصی که میر باشد که دست مقصود او همواره در میان آب باشد و در
 ارتقا نره خود را معتقد داشت که بروی موکل باشند و نگذارند که آن دست را از میان
 آب ببرد آن آورده که وقت نماند که اگر جوف آن باشد که ارشدت را مالاک شود که در
 این صورت اون دهر تا اندک زمانه ببرد آن آورده و دیگر باره در میان آب بند و برن
 حال بگذراند تمام روز را و چون شب شود و در آنجا آس بر بند و آن دست را اصلاح
 بجایف و جامه نپوشند و بمالند تمام می فرمود از آنکه چیده را گشت نیند و البته پیچ
 روز را در حال بگذراند و بر وجه چیدن مبر نماید چون همار در دگشت خود بخانه آمد
 رفت دم که غصه و در راع وی در می شنید کرده بفرمود با چیده را اندک نرم کردند
 و مرد را دلاری کرد و گفت صبر بر الم و دم است از موت است و در زخم آنرا
 بکش و دیدیم که پست پسته گوشت فرو زفته و مان قشع شده لیس مردم آنرا در
 گفت بهین پست نجات یافتی و اگر اس دست را از جایش برداری قتل از آنکه خود

کتاب

خوب باز آمد در اطاق نفس خویش کوشیده خواهی بود عسی که قیتر مذکور در روز هفتم از
 ا نموضع بیاید و در حای ان خنک است شده منعقد استاده بود پس بنی که او را
 از آنکه دستبازی کند بان یا حوا از ان با نخن بخار دس همواره ان چن انک اندک
 رحمت شدی تا بعد اچهل روز تمام ریخته و موضع فصد طعم شده ان تیر با دن الدنک
 از در آمدن خلاصی یافت **حرف الف** المجره 2 اسرار الحکما **الف** الف المجره از موصوفین علم
 نجوم و سیرات و حل ارنج و معرفت طبایع ایشان و احکام حوادث مربوط ایشان
 بوده و در شیوه کمال اشمار داشت در ثالث غرار ماره فاسر تجرید وفات است
حرف ال الهه 2 اسرار الحکما **و الف** در وقت حوس فلیو از فلا سف
 یونان و در الهیات صاحب تصایف بوده چنانچه ذکر کرده عسی **طبریس**
 ارقه مار اطهار یونان در زمان خود بعلم و علاج اشمار داشته گویند برای خویش
 شراپه تربیت داده بود که در المجره مراج ویرا از امر امن حفظ کرده بود و ان است
 برای ضعف بگر و ضعف عده و غلط طحال و سر المراج بار و بنای نافع و اجزای ان
 در حباب دس ساورد کور است **دود** المجره در دولت ال نوره در عراق از سقن
 صناعت نجوم و حل ارنج و سیر کواکب و احکام آنها بوده وفات او در صد و سنه

محقق و ارمیده مانده و آنچه شد **حرف الهی** المعجزه فی اسرار الحکما و **میرزا حسن** فیلسوف
یونانی صاحب مذہب و در زمان خود با فادہ در بین یونان قیام داشت و قول
در مدارس علوم مکرر است و ترجمین احوال او را اگر سیر یا بهر چه ترجمه نموده اند
و در ارسال سنه مہذب است در زمان عراق بوده و نسبت بی روی غیر علمی است
حاکم ذکر کرده ان محقق **فیلسوف** کلکلا فیلسوفی بوده معروف مشہور الکر در بین
یونان و وی از قبل روسا و درین معکار است کہ سبب اسامی هر یک در ترجمه فلاتون
سبق دریافت ذیو جانش مکرر است کردی اصحاب خود را بر خلاف طریقه اولین
زیرا کہ بنای امر بر اطلاق معارف نامده بودند حتی آنکه در کار عمده نسبتند کہ در حال
تعویض استبساطه قیام نمایند و بعضی در حال کمال چون غرض در هر دو وضع فصل است
رو در تہر و حجت گفتندی کہ اگر این امور قسح علی الاطلاق بودند بیستی اجراء
صح بودند بی و اختصاص بوضع دون موضعی و صورت دون صورتند استندی
پس مسح آنها منوط با صطلح و اعتبار باشد و امر عقلمند فردی باشد و ما بامری کہ
ضروری عقلمند باشد مقید نیباشیم و بر این نیز افزوده محبت و دوستی جز با نزدیکان
و اقربان نمودند و از ابا عد کہ بہت میداشتند بعد اہل زمان گفتند ان علمی است

بجور

تکلیف تک لاجرم کلا پائیسہ ایشانرا نصف کردید در زمان ما نیز فرود از بطالین
پیدا شدہ این اصل کار نامیکند و خرد را محاب اہل علم و ملائکہ نام بنامہ اند خارج از
عرف و عادت کار نامیکند تا سہ او را ملاست شود بر کردن آنها با جملہ فلسفہ دو
جانب از فلسفہ قدیمہ عمر محقق تودہ **دیا سقراط** بدین معنی نزد حکمیت حاصل کامل از بدین
زیرا اربلا د شام و معروف است بجایشی یعنی کاشناس بعد از سقراط بودہ و سقراط
ارکتب او را تفسیر نموده در باب معرفت عقاقر مفروضہ علامہ است و در جہانسن انواع
کلم کردہ و لیکن سخنی در بیان درجات آنها کشفہ کتاب مہموم شرح مقالہ تصنیف است
عالمینوس کوید چارہ کتاب در او دیر فرودہ مطالعہ کردم هر یک ار کسی تا متر از کلام
و ما سقراط بدوس در آن معنی ندیدم و هر کہ بعد از وی آمدہ بر طریقه او رقمہ معنی اسم
عفت یونانی شمار آمدہ است زیرا کہ معنی دیا سقراط شجارت و بدوس اسم بار
و حاصل معنی ترکیبی کسی کہ با رتعالی او را کتب معرفت اشجار و شایش نموده و در
دو کتاب بہت در معرفت سموم سخنان نیکو آورده در آنها و او را اسرار **العلم**
لقب بنامہ بودند بھی بخوی اسکندر را در کتاب تاریخ خود در مدح وی میگوید فرود
نقوش صاحب نقوش زکیہ نفع رسانندہ مراد منفعہهای جلید ریح کش جہا کند

فراهم آورنده علوم اودر مغزده از برای و جزایر و بحار نگارنده صورتهاست که مستند
آنها بعضی گفته اند و عقاید که کتاب صحیح معانی است محمول اندیشی حکم واقع از دنیا
مستورید و کس نیستند و نوی سبست داده شده **در ریسه** ماضی رومی مدعی طوطا در علم
و حکام نجوم داشته صاحب تصانیف مشهوره است از آنکه است کتاب موسوم بحکم
که مشتمل است بر چند کتاب اول در موالید دوم در توابع و احوال سیم در سیلاب و کسوف
چهارم در تحویل سالهای موالید پنجم در ابعاد اعمال ششم و هفتم در سال و موالید و آن
کتاب را عمر بن زلفان طبری تفسیر نموده **در ریسه** یونانی اسکندر از فاضلیت کمال
در زمان خود مشهور و کتاب صاعقه البحر از تصانیف وی کتابی است که نام از است از
بهر نقل کرده اند و بنامی علم این صاعقه بر است و هر که در آن نظر کند دریا مانند
در آن فن **در ریسه** کمال گویند وی اول کیفیت که بصاعقه کمال مشهور گردید
اس بمشروع در تاریخ حشرش ذکر او نموده و بر بقدر که مذکور شد حری فرموده **ذوالکلیف** را
افیمی مصری از طبقه جابرن جن است در دعوی علم کیمیا و عقده علم باطن و اسلح
بر بسیاری از علوم غفیه و محاورت بر با که واقع است در بلده اجمیم بسیار نموزی
و ان خسارت است از بی لژیوت الحکله قدیمه در آنها ارشاد است عمید و تصانیف

عرب چه است که در ایمان مؤمن و در طبعان کافری افزاید گویند علوم آنها بر
بطریق ولایت کشف گردیده بود و ویرا کرامات میبود **عرف** المصطفی اسرار کمال
روفس حکیمت طبایعی تصانیف بسیار است و کتب معتبره در افاده و تعلیم آن متصد
تصانیف و ادار بوی منب است و کتب معتبره در نظر و در حل الاول است بحسب
زمان بسیار متقدم است مثل ارجا لیس بوده اگر احوال پیرا اسطرطالیس در
کس طبیعات رد کرده و عالی کس نزر در سخنان وی حج و مسجد و این محققا
نموده صناعت غفیه در زمان او تحقیقی که در زمان او حاصل یافته نیا بود و ویرا
تصانیف بسیار است در طب بجز نقل شده اند **روفس** المصری وی قبل از اسلام
در مصر بوده بعلم کسما و اصول و حکام آن واقف است اول در وجود آن تم بوده که ما
وی نزد اهل این فن مشهور و معتبر اند و در تحصیل آنها غایت اهتمام میورزند هر که از
از ان باشد در اظهار ان مضایعه و صفت میدارد **ذوق** المینم الخامس المصری
او اصلت بن ایسیه میگوید و در آنکس برای ان گفتندی که در علم آنکس مبت
و معرفت تمام داشت است و شیخ اگر چنین حضرت و بیگانشان بوی منوب
و در جریه شاکردی وی کتب و بفضل و تقدم او معرفت اند شیخ طریف طبع بوده

ارطالیف آنچه از حشمت حکایت نموده اند که گفت زنه از اهل مصر نزد من آمده و کما
سلسله جرات ارتفاع وقت گرفته در ج طالع و بیوت از ده کاوه و مرا اگر کو که محبت
کرد ایندم و جمله را در نغمه حساب که در پیش داشتم بگذاختم و چنانکه عادت نمیشد بگفتم
خارج بخانه مذکور میساختم و او ساکت میبود و سخنی نیگفت از بکوت از او از اینکه از سحر
علمی سر تصدیق نمیشد مرا فرقه حاصل شد او خود برای اجرت عمل در سحر نزد من
نماده بود چون بنا بر سر ستمه حکام آمد که قتم در خانه مال در طالع می سیم جزو ارباب
و در حفظ و جز سس امان کن هفت یعنی در آید و گفت این مان دست کفنی و آنچه
از انتم هم دایمی واقع شده کتم حرری ارمان تو ضاع شده کتب بیمن در هم که تو را
و اده ام اس کیفیت و روانه شد بن الطبری ایهودی انجم وی ازل بلرستان
هم علمی صادق و هم در سنده و انواع ریاضات سر آمد و فایز بوده و چندین کتاب
از کتب حکمت او نقل نموده اند و علی پرش بر طبری مشهور بوده و از و عراو کرده در
سحر کن رای وطن کنیده و ز کور را بان علوم در علوم پیودیت نزد تبه راست
و تقدم بوده بکیرین که نام اوست و چمن کلین من در اب اسما مقصدین شریعت بود
بیشد کونید کسی سوال نمود ابو معشر طبری را از مطالع شعاع پس در جواب ان

کلمه

سخن را با کلمه تر جین نسخ محلی از لغت و یا اصلا بساحت شعاع و مطالع از معترض
نمده اند و بافت می شود این بساحت که در نسخ که من تعجب طبری ترجمه نموده و در نسخ
قدیمه مطرح شعاع جنوب بطیکوس بوده و مترجمان از اهل شیخه حرف الزامه المصنفه
اسمارا حکما زکریا الطیفوری سپه اسرا اهل تعجب است بیب شیخ شافان در وجه
یقین میبود حکایتی نقل کرده و سنده ساحت از ابا محمد بن موسی انجم که دستی که احمد مذکر
ماجمی از اربان در باغی اربانهای قطرب و آن قریه اقرای بغداد و از فرمات مشهور
عوان است بعضه قنوج و عسرت واقع شده و مجلسی از استمه بخورنده و میوشیده در آن
حال دوستی از بغداد بر سیده و در رفیقه طعام رقیق شد و ابتدا نمود و شراب بهین که
قدیمی چند پوشید بیفتاد و در بگرد و بکلا از آمد وی مدوشش با بند و در سینه بخاطر کسی
از ایشان سببی خارج از طعام و شراب پس نمی را که شب ایشان از ان زمان
شده بود کون کرده اند می برده ام سیده در آن یافتند وقت خوف و بیم شدید بکلا ترا
مزید داشت و حیرت کردید تا ساعت بر این بگشت دیدند که دیگر کسی را از ایشان
مضری ظاهر نشده و دانستند که ایشان از گزند افت سالم خواهند بود پس در سجده
سبب سلامت خود شده بخاطرشان رسید که اول روز که داخل مایع شده بگریه

۱۱۳۰
ار نوع سبب که موم است بجهت بسیار خوردن هانا خوردن آن سبب سلامت
از سبب خواهد بود چون آن بهر بکوش برضایت چنانچه رسیده است بخورد
فعل کرده که او همواره میگفت که سبب صفت را در نوازی نرسد آن را که نه افغانی است
حافظ حیات و دفع ممت میداند بیکدیگر آن سبب را در وقتش و از دروغ و کلاه
می اندازند و گناهید از عهد الحاح بر آن معالجت نماید مثل معالجت بترتاق و
اینک اهل عسکر کرم نزار استمال نمایند در گردن حرور و بان وسیله آن صفت
اروی در بلاد عراق ظاهر نگار کرده دو ایام ترشد در معاصت کرم و مومس حکیم
کتاپ که در جوامع حیوانات نوشته آورده که کوزن بر کلاه ماری بخورد که پس آن
اندیشه پاک باشد و در امر حسیب صفت رساند و از آن بخورد سالم ماند بزرگاری
که با ایشان در لشکر گاه وی بود و قتی که در محاربه با یک بود پس امر کرد که تجار از
بازار آن لشکر را بشمارند که چند کانت طوماری گردند و بر وی میخوانند تا سینه
بوضع صیادله و در افروشان اموتت مراهم و یاد زکریا این صیادله نزد حاجب
تر است که متوجه کار ایشان شوم مورا باید نباشد آسمان یکان یکان شوی تا منح
از هر ناصح و متدین از ناسدین شناخته شود که هم خواصه الامیر وقت لقب کوه کیمیا

پاره

محمد مامون کرد بر سید و در حضور وی عمل فرمود و مامون او را گفت یا برکت
حرف مردم را مضر تر از حرف کیمیا گرانیت گفت بیا امیر امیر امین صد لاکه بر
هر حر از ایشان طلبده داشته یا داشته باش شکر یا نشکره البته مکنید دارم و سینه
او را چیزی از آنها که دارد نیست آنچه میخواهی اگر امیر امین خواهد نامی از آنها وضع نما
و چند کس تر و صیادله فرستد تا سبی آن اسم از ایشان بخرد طاهر شود صدق آنچه بنده
عزم مینماید مامون گفت اسم وضع کردم شقیضا و این لفظ نام قریه از قریه
بعد از بودس جماعتی را بفرمود که بروند تر و صیادله و شقیضا بخورند چون فرستد بجهت
کفنه می شناسیم و ذرا هم مکتوبت گرفتند و چیزی از دکان دادند که آن شقیضا است
و چون جماعت بجنب مامون باز آمدند که پاره سکه آورده بود و دیگری مری ارده
و دیگری پارچه چوب و دیگری برک و عطرها و کیمیا سوس مامون وضع و بیف کوه سپید
را که ما کردیمش را کفتم اما الامیر که موافق رای شقیضا نماید بهین صیادله را اسما
مانند آسمان مامون کرده شود پس بفرمود امین با دقتری که اسمی طایفه از لشکر که
موسوم بودند ماسر و شنند در ان شب میبود بیارند و در شب بیت نام از آن باهما
نام صوف ناموس صیادله کرده جماعتی تر و صیادله فرستاد تا او در موم نام

ارشان بخوانند چون معانت ز تشنه بعضی گفتند و ایمان اسم ما را هم بگویند
و تشنه ایم و بعضی دیگر بگویند که وقت قیمت گرفتند و چری اردکان در عوض دادند
پس از فرمودن این سخن را حاضر گردانیدند و هر که ارشان عرفان کرده بود که در آن
من اسمی نمی شناسم اون داد که در معرکه بوده باشد و بوقت اجماع فرمود و سادات
بر این وجه مذاکره نمودند و صورت حال بخدمت معتمد عرض و التماس ارسال معی از
و متطببین صاحب دیانت نمودند و معتمد فعل او در وجه اسحاق یافت و معزز بود با طبع
استعدای وی معانی را از هر دو فرقی معکوس می خواندند **مولانا حسین** الهله الهله
الحکام رسیده آن حصان الطیب الاله لسی المعرفه بان مطلق در صاعقت شب تیز
و در زمان و مکان خویش شهور رسیده بود و بسیار علوم او ایل از اطلاع داشته
حصار چهار ایشان تصنیف صغیر در قواعد حکما دارد و از کثرت کتب تصنیف نگاشته اند
تشیخ طلب طالب کتب وی فرزند می شنیدند و لک آنچه ایراد کرده می گوید ایراد کرده
سنان بن الصع اربل حران در صاعقت حساب و اعداد نامدار مان خود بوده
و در فنون تصانیف مشهوره دارد **سنان** بن ثابت بن قره امکی با پیغمبر سی
حون پیشش قدم و در مهارت حدائق علم او لا محذور متقدر در حصان یافت

پس

مس از آن محبت قاهر پیوست و قاهر را و ثوبه و عثمادی نام بر وی بودی و او
معلق خاطر خواست تا او را با سلام در آورد امتناع کرد امتناع بسیار تا کار تمام
انجام میداد وقت ارشدت قاهر قاهر میشد و سلام قبول نمود و در تبرین آمد
پس چون دید که قاهر بر امر که او را میفرماید تخلفی نماید از وی بجانب خرس
بگریخت عاقبت باز آمد و در بغداد در سنه اصدی و ششم و شصت و هفتاد
یافت کار او در ایام متقدر رواج گرفت و بیست و پنج بوی قران یافت و در وقت
عظم مد آنکه در سنه ثمان و شصت و هفتاد در بغداد رسید که کار او اطباء دربار یعنی
مطلی کرده و هلاک مرض انجامیده اند از فرمود ابو بطیح محقق را مانع نماید
اطباء از مسارت علاج که کسی را که حکم مسکنان رسیده و آن دیرا
امتحان نموده رجه مثل رجه تصرف داده باشد گویند عدوان که بعد از
امتحان از مسکنان با دوزن شدند هر دو جانب شطاب شصت
مرد رسیده سوای جمعی که از غایت شهرت و مسمی اسمی از امتحان از من
بودند و سوای آنان که در خدمت خلیفه می بودند و در امور طریق که در ایام مسکنان
اطباء واقع شد آنکه مجلس مسکنان حاضر شد مردی با عمامی پاکیزه و باستان

نکودر کمال سنجیده که دو قار لاجرم سنان ویران مقصداً ظاهر حال شد
 و گرامی دشت هفتگی شد مثل از نذام وقت سنان توجه او شد و گفت
 سحر استم ابر شمع بنوم حری که اروی حفظ نمایم و استفاده کرده شام و از آن
 سحر استم که استاد و شیخ خود را مذکور سازد پس آنمزد بیرون آورد اگرستین خویش
 کاغذی که دیناری چند شایسته در آن بود و نهما و از آن نزد سنان و گفت
 نیده از گوشتن و خواندن بهره ندارد و مردی عمل مند است و راه معاشی
 مداری میکند مانند امید و راست که قطع معاش او و عیال او رواند از نزد سنان
 این سخنان بشنید بسیار بخندید و گفت خوش چنین باشد اما بشرط آنکه برنج
 مرص اندام با پنجه ندان کنی و احدی را رحمت نصد و در سهل نمی مرقفت
 همینکه میفرماید پرسته روش و طریقه تنه بوده و دست و هرگز تجاوز از سنجین
 و شربت مکرده ام پس رخوات و برقت و چون فردا رسید پری خوش
 روی با جامه و لباسی یکو در آمد سنان توجه او شد و پرسید که درس در پیش
 که خوانده و پدر کویت گفت همان شیخ که در روز مجلس شریف رسیده سنان
 تبسم نمود و گفت سکو شخیت ان شیخ و هر آینه بر بر راه و روش او خواهی بود

قوله

گفت چنانچه گفتم سلامت بار کرد و از آن کجا و زمانی و از جمله اجبار سنان
 که چون راضی باشد وفات یافت حکم کس بر ناستاد و سنان را که در واسط بود نزد
 حریش طلبید و ایمنی صل از غوث راضی میر نمود و در آن سنان ملازم حدیبی
 با بلج سنان بز روی رسید اگر ام و عظام تمام ویران نمود گفت سحر استم نهما بعد
 بدترین و جان خویش تو باز گذارم و ارعانت و شوق که مر است بعضی نفس تو
 و دن تو در موت تو و مر اند و یکین مدد در یک ششم و غضب من غالب شد
 چاکه اعدام میکنم بر امری که چون ان ششم و دوشست از گردن آن مادم پیشان
 شیم از ضرب و قتل و جز آنها و خوانان آنم که متفقد عیوب من میبوده با سزاها
 حر راستی نکو لا و مر علاج آن عیوب را نمون باشی تا شاید آن حری رست از آن
 روانی در سنان گفت ایها الامر بنده در همان محاسنت که امیر منور مایه کن
 امروز امر دست خود را مالای دست می بنید هر چه اراده نماید هر وقت که خواهد
 معلوم میواند آورد و کس را بر منغ او از امر او دست بر سنیت و محرم است
 در بنان سکری حادث میکند شده او سکرنفید و همچنانکه انسان در حال سکری
 کاری میکند که نکند و با در میند از دجون بصحر و شکاری ما را آید پیشان می شود

۱۱۲
ارحوت اموری که از آن شهر میاید دشت تان روش ازادی فعال
در حال شکر عیظ و غضب عادت بیکردد بلکه آشد و افطس اول را که غضب
در نفس باز دید می آید و در وجود همس آن کردی پیش از آنکه شدید و قوی گردد
و همان لطف تو بیرون برد از آن نفس خویش پراکنده ساز تا خیر عفت بفرود
روی و ثوق بلکه آنچه میخواهی بکنی فردا نیز میتوانی کرد و بسبب تأخیر از توفیق نشود
و ارتحت قدرت و اختیار تو بیرون نیرود و در کلمات مکتومه که هر که را خوف نواست
امری نباشد صمیم گردد و چون این کار بکنی و چون این معانی منظر آری این سکرستی
از نظر تو برود و تو ممکن باشی از استعمال عقل رای صحیح و مکتوم اند که اصح اوقات
رای او میرا از وقت است که شب پشت کرده و روز روی آورده پس چون از سکر
عصب شیار کشی فال کن که آن چهره که تو را غضب آورده نباشد بلکه تو را بسبب
تشنه از آن عیظ در کنای بکنند زیرا که گفته اند تشنه از عطش بخورید که نخواهد بکشد آن تشنه
باشد و فریاد و اقرار کند که خدای راست نمائش از بر تو و آن حاجت و نیاز نسبی
که تو راست بگو و رحمت او حاصل در اوقات نداید و پیوسته در برابر نظر تو کریم
مصرن آمد و این بدایه که میفرماید و لیصفی و لیصفی الابحون ان غیر الله کم و الله غفور رحیم

و نیز از آنکه میفرماید و ان تعفوا اقراب لتعفی و ان فرغوا بد آخیر عفت است که اگر حال
اصصا رخصه نموده باشد محل آن فایده نکشته خواهد بود و محسن اگر رای صحیح
عفت است کند اعتبار آن تو را حاصل و چون عفت کنی اگر قدر گناه در گذرانی
صفت عدل از تو بفرود نام تو بیاید و چون نفس را بر آن براری بکار رود
سربار بعد از آن حالت تو را خوی و سجیه گردد و بحسب عادت و تکرار عمل بلکه آنچه
شود پس این کلمات بود مندر حکم عایب استخوان نموده ثبت صحفه خاطر کرد
و روز بروز خلاق و عادات سود که خودش را نیز از آن کراست امری بصلاح باز
می آید تا بر سه طاب فضل خیر و ترک ظلم و جور استقامت گرفته و در کمال
عدل بود مندر است پس در واسطه دار ایضا مقرر فرمود تا در اوقات عجات
خلق انبیا را از خاصه وی اطعام نمایند و در بعد از آنش پمارستانی نمود
در اگر ام سنان و عظام دی سالت مرعی داشتی و خود ساز از در میاید
امر او در منزلتی بزرگ بود چنانکه از توفیق که علی بن عیسی بن الحجاج الوری در سلسله
که امراض و مایشومی داشته بودی نوشته مفهوم میکند و در ترجمه توفیق هر که
مگر که در صدای تعالی در رازی عمر تو میفرماید در کار زندانینان و جماعی که درین محلی است

و در سحسی که البته ایشان را و خصوصا با کثرت تعداد و با نامحوری عا و کمال
امراض طاری میشود و برایش درخت میزند و ایشان خود بمنوع اند از تصرف و اندر
در تحصیل اوده و ملاقات بل پاس بر او از چنین آید و عری و کرامی دارد و حدیسی سحسی
توراکر ای مخصوص ایشان طبعی چند معین و مقرر گردانیده شوند تا هر روز این طبعین
ماهر که در اوده و شرب و سایر آنچه بدان حاجت مند باشند از ضرورات برچسبند
و سحسین داخل میگردند باشند و حکم را بکمال باشد که با بر جوس سحسین بر نرفته بر جاب
باشد صالحه نماید و با زحمت عمل و عادات آن جد و هتاهمی مرغی داده و چون سحسین
بر مضمون توقع اطلاع یافت موافق فرموده ان کار تمسکی گردانیده باری دیگر توفیق
بین مضمون سسید فکر کردم در کار مردمی که در مواد اند از اول انجا از آنکه بسته میشود
که در میان ایشان در میان و میانان باشند و در میان ایشان طبعی نیاند پس
مقررای درازی افزاید جدای تعالی در عرق آنچه کس از طبعین با حال اوده و شرب
سواد بود و قریر بقریر فرستد و در موضع توقف بقدر حاجت بیمار ان انجا ارسال نماید
و بقیه فرموده باشند پس سحسین هم بر موجب فرموده معمول در مرتب دست و دعا
که فرستاده بود اول بقره نور از سینه و غالب اهل انجا میودان بودند پس سحسین

بجز

بجست در زیر نوشت که طبعی با که سوار فرستاده ام من نوشته اند که اهل انجا
میودان اند چه میفرمایند انجا آقامت کنیم و بمعالجات ایشان مشغول شوم تا مگر دم
و سوی دیگر ان تویم آنچه در بده اهل در معصای ای وزیر باشد معمول کرده در زمان
دشمنه درج کرده بود که رسم میارستان سعلق بجهت خلافت بر طره و ذمی جایست
وزیر در جواب ترقیبی فرستاد این مضمون فم کردم آنچه در کتاب خویش نوشته بودی
عری و کرامی دارد و حدیسی سحسین توراسا خود خلافت در انکه صالح اهل در
و صالحت بیایم صواب و متفق با او ثواب بقدر دست که واجب کند تقدم محبت
ما سرحالیت بیایم و صالحت سلین و صالحت اهل در پس چون فاضل آمد به
از سحسین آنچه محتاج به ان باشند صرف نمایند از او طبقه بعد از ان بیای عمل
عری و کرامی دارد و حدیسی برین گذارد و با محاب خویش چنین نویسد و سحسین است
ایش را بر انکه بر بند البته بقری و مومنی که در با مان بسیار و امراض عامه سحسین
و اگر راه محرف باشد و بدتر قیامند هر نماید آراه بصلاح باز آید بر آنکه چون چنین نماید
رتقت لا بد اهل خوانند آوردن ان تمام و در سنه ست و ثمان سنان بن ثابت کرد
در مقدمه خلیفه حسن شورت کرد که یکبار سحسین نام خلیفه ساخته شود و از او باب است تمام

مردم شهر ساکستان تقدیری در راه دویت دیار خراج آن بودی و در اول
یوم سنت و شمارستان ثابت یارک سائیده را که واقع است در کوفت
در کبک و خوشبخت و جابجا تطمین زمین فرمود و کس و هر کار در آن است
و حج آن در راه سیصد دینار بودی و آن خرج روست یوسف بن یحیی المصطفی
رسید و سان غنیه هم در نفقات یارکستان داخل نمودی و در سائر
سکونت و در علم بیات ترقیه تمام داشته و در تصانیف وی آنچه از حسن
مال ایشا نقل میشود برین وجه است رساله در تاریخ ملوک سیاه زمین رساله در
رساله که برای حکم فرستاده رساله که بان بقیه فرستاده رساله که علی بن عیسی
الحرر فرستاده رساله سلطانیات و انوائیات رساله در نجوم رساله در شرح
عجیب صنایع رساله در قسمت ایام هفتبرگه که اکبر سجد رساله در فرق میان
متزل و شاعر رساله در اخبار آبا و اجداد پیش نوشته نوامیس هر صورت
صنایع اصلاح کتاب قاطن در اصول هندسه و درین کتاب سخنان بسیار افزوده
مقاله که بعد الدوله فرستاده و میطلب که اشکال دوات المخطوط استقیم هر دو
واقع میشود و مسائل بسیار مسائل هندسه بر این اصل اشخراجه نمودند

که در

که بحارت ابوسهل کوی را نموده در جمع کتب او با تلمس ایشا پس بدو رساله
آنچه یوسف من کس را بهر یاف نقل کرده کتاب ایشا در سلسله سلسله
حیی بن یثرب که و را نا آمانیز کونید الا سراسل الختم تا لیفات در حکام نجوم در
و مدعی علم حاد است میوه خدمت ظاهرین محسن الا عر کردی بعد از وی حسین بن سهل
تا لیفات وی در حکام مشهورند **سهل بن ساور** بن سهل مهر دف با کلبه سلسله
است که در او بعد ازین خواهد آمد در امور وطن دشتی و در آن وی صنعتی که مل
در ستار است بودی در امام مأمون و بعد از آن نزاره طبابت حدیب در آن
کردی چون جمیع افتادی او را با یوحنا بن یسویه و جوریس بن قتیس و عیسی بن یحیی
در کار طیفوری و مثال ایشان از طبایا که در حرات ایشان قاصر بودی در کتاب
صایب کی مداشتی و از امرار بینه تخصص وی با ایشا پیشتر بودی سهل بدو کتب
قبل از مأمون وفات یافت از طبایا و مرافات وی نقل کرده اند که در سنه
تبع و یاقین ماری کرد و جمعی را فرستاد آورده که او گرفت بر و صایبای خود
در قلم آورد و عدد اولاد و اسامی ایشان در آن ثبت نمود اول از جوریس بدو رساله
که در پیش بریم ثبت قتیس و جوریس و خواهد حریل بود ایشا ان خود نقد او کرد

۱۱۹
بویضا بوی را از پسران خود نوشت و در آن کتاب مذکور ساخت که مادر هر کس
بوی جزنا و سفاح و علی کرده ام و بایشان بستن شده آورده اند که سهل و جویس در
حی یعنی نزع کرده سهل شمار کرده همان معنی که در وصیت نامه نوشته بود جویس
از آن منقبض شد چنانچه بهک چشمش آمد و جویس مذکور کثیر الاتفات بودی درود
رود از جانبی گریستی سهل چون آن حالت از وی بدید بانگ بر آورد و امر محارب بگفت
بگفت ضرر و عکس بسیار از آن آید از آن آیه نرسنی و حاصل معنی این عبارت بعد از
حرف عس و قاف و عا و قاف و کاف که او بدید لکمی خیزت میان تبدیل کرده بجز
و کاف و با و عا و الفاضا خانیست که صریح گفت جویس را بچای مسجوحه که در
ایر الکسی دیگر از دعابات سهل نقل کرده اند که بیرون رفت در سخا من و ان عدت
از ایجاد نصاری و بیرون میروند در آن رود و مواضع حینه پس در سهل در آن
بوحسن با بوی را که در جامه و لباسی میگویند ترا جامه و لباسی در بر مرکوبه که آنایه
از مرکوب وی و غلامان متعدد در هر طرف روان میروند چون سهل او را باین چنین
و نازشی بان ریب در نیوز روی نهم که در بروی سبقت خود در صاحب سلیمان چه
رسانید و چنان با بنمود که جز این باین علامت و نشان از پسرید او و نرسنی
مذکور شد

نار و نمت او را بر عیسان و نافرمانی ممدار و گاه بود که از غایت نخوت انکار پری
من کند که نافرمانی تا و را در آورند بیت عدد دره در دمانک او را بر نند میرینا
خدمت میگویم و نه احوال مت دینا بیرون آورده کمی که محل و ثوق صاحب سلیمان بود
درین اثنان جوان برسید و چون داخل شد سهل رجعت و متظلمه صاحب سلیمان
کثایت آغاز کرد که امر و پیشوای دین سجد و امر من صلا حقوق ابوت میرینا
و مرا میر بخاند نو حنا در کمال استکبار پری او را در باره کترین طمانی از نازانان
عاشرد و انکار ابوت او کرد صاحب سلیمان کار او اتفات تا که در بهر نمود مادر آنرا
و ما جز در امید بیت دره شایسته بایسته صیاف کرده **سلس** غلبت روی وقت
خوشش شهور و در عدد او شایسته کتب از سلطه طایس نکور سو **با** و کلمه وقت خوش
و در شراحت کتب از سلطه طایس معدود و معین است **مرا** صاحب و بر اسطرط الحب
کفندی زیرا که عت امیر جی که جبارت از خم مکن و ما و ای خود خسیار کرده بود
و ان می بان حکمت بدان کیفیت زنده کامله می نمود از ناسید فیما خورش است علم
مفسد تحقیق غلبه آئینه انصار و استی از لذات دنیوی یکبار که کار جسته و از ناست
عالم فایده است تعلق شده همواره یونانین را راجع است اسنام کوشش و تغیر کردی کج

۱۱۰
و اول روز سارباش از منسوب و منگوب داشتی لاجرم ایشان عامه را روی فرود سپید
و پادشاه وقت را بر قتل او اغوا نمودند تا ملک و لجنه ایشان را بجز آن حالت
و قوم با نقد از سینه نمودند تا ویران نمودند و شش تری زهر باک ایشانند
معدار آنکه در حضور طلبید میان ایشان مناظرات و مساجات گذشت که مسان
صورت آن مساجات مضبوط بوده سراط را و صایای شینفه و آوازها و حکم
شورده است و مذاهب می در صفات باری عزایم برست بدین بنیاد خورش
و اینه فاسد چرا که در ادراک معاد و ارا صیغه است که بعد از ارجح فلسفه و برین
ارباب محققه بعضی از علماء تاریخ آورده اند که سراط ارا را پیش آورده و غالب رو
فلسفه و سعادت و تامل بوده و بتالیف کتب که تفصیلات فرمودی عاقبت فرموده ملک
و بعد قبول کردید و ارا که در اربعای و فحاشی و بی فرمودی و مقام سلطان می
فانه و ملکی برای خود بسیار کرده بود شبها گاه در حرف می چینی و ارا حاکم کلیمی
قناعت و جرسندی داشتی که نیکو از بلوک انبار روی بگذشت و میان ایشان مکاتبت
روی داد که ملک در آن می آمد و او را گفت تو از بندگان منی چرا پاید جوش در سگان
نیداری سراط گفت نه چنانست که طمان کرده و اگر نیکو در کز می گویم و بنده منی

کوز را

بلکه بنده مرا بنده زرا که تو مملوک و فرمان پذیر شوقی و من شومت را ملک و
و او مرا مملوک و فرمان پذیر ملک پرسید چه باعث است بر اینکه ما وای خویش
خجی خستیا کرده سراط گفت هر چه در عرض فنا و زوال است خواهش آن ارد
بیرون کرده ام و چون ملک از وی منصرف شد ما وای خویش دوباره وی برگرد
و ایشان بر جوست و بر سعادت بخوم بودند بیکای ایشان و قبل وی کردند این
سراط رسید و از جای رفت و گفت موت شرنیت و حال آن بعد از
نیکوتر است از حال می در جیوه پس موت در حقیقت حیرت عاقبت او را
الیه ایشان منوب داشته که نیکو بختادین را نزد ملک شهادت این معنی
اقامت نمودند تا حکم بقتل وی نمود در خیال او وجهش بکویت سراط گفت این
چرا میگویی گفت چگونه گویم که بناحق کشته می شوی گفت چه بهتر این که میخواستی
بحق کشته شوم آورده اند که کسی است که در آن اردوی اتماس کرد که علوم خویش
را در کتاب آور تا رحمت تو از میان نرود گفت می پسندم که حکمت را در دست
میش جابی دهم مردی از وی پرسید که مایت پروردگار قاطعاً شایسته است گفت
سخن گفتن در آنچه محاط اندیشه تواند شد سعادت جمل است دیگر پرسید برای چه فرزند

باری قاعا عالم را گفت جو خوشتر حسن قصا که در قراط و فلاتون محاصر بود
و سراط اول بلبر امو عظیم بسیار و ایشان را بر اهرام مقصای حکمت ساسه ارام
فرمودی و از خیالات شریه و اساع و منع نمودی و همی بر ابا برو اصحاب
اشن و ثوار آمدی پس بک شکایت وی نزد ملک بردند و یا زده نفر از قصا
در نظر ملک آراستند که در قتل او صلاح ملک و سلطنت مندرج است و بر اقبای و
ساد ملک و ملک است ممکن با ما باشد که سخن فریبنده او و لدای طو اریف مردم
را از محبت ملک برداند و عاقبت با احتمال سایر احوال انجا ملک جواب داد
هر آینه سبب قتل او نام ملک مایه نامی استبدال نه و دور و دین مار شتاب
زده که استعمال منوب دارند بر اک نام وی بر یکو در افاق دیده و ویرا در
مانس مملی رضع شده می رود گفتند جلی عنوان آسید و بشر ایا مسموم و کوشیده
دفع وی می توان نمود پس بر اقباس نشستند و مدت چند ماه در زندان بود آورده
که تخریس نام مردی ارک ارماده سراط که فاذن نام داشت پرسید که با وجود
قوی قصا عقل حکیم عجب است تا خزان مدت چند ماه فاذن جواب داد که سراط
که بر سر این شهر کشتی بسکلی موم بسکلی ام خون روانه میکنند و تا کشتی با نیا

ادام

ادام بر قتل کی میکنند و سفید کردن ل انجا فذیر تر از قدر معاد با نزه و
بلاست ان کشتی متعلق است بهت سبب تا خیز در انچه که پرسید فاذن که در
در مدت حسن معاصی بودیم از انجاب وی که همواره بخدمت او آمده شد می نمودیم
روز که در زندان کوشیده شد انجا فرستیم شیر اوقات روز را انجا سیکه زادم تا آنکه
یک روز با دور و قتل از قدوم کشتی اول با داد که بنور تاریکی شب نایل شده بود
سختش شتافتم دیدم که از فیطون پیش این روز زندان حاضر شده چون در کوشید
و در نعل شیم از فیطون عرض کرد که سفید فر دایا پس فر دایا در نعل شود و وقت کشتی
رسیده و کوشش ما در آنست که شاید بمعداری ارمال دفع شیم این قوم انگو شیم
و نهما این شهر رو میه منتقل شویم و چون انجا بشیم دیگر ما را بر ابا دستی نخواهد بود
سراط گفت ای فیطون خود جمله مملکات من چهار صد درسم نیرند و دیگر من
است این نعل انچه بر دین رتقن اران مکن نیست او لظون گفت سخن مال فذیر که عرض
کردم سبب بر آن نبود که تو را عزای منی قصه حال آنکه مایه انیم که تو را مال نه دور
تو نیست که خود را مال خود انجا بختی لکن ما را اموال بقدری که خواهند و زیاده این
نترست و بیک بطیب خاطر خا مان و جویان اینم که نفس شریف تو را از کندی رسد

و با چنین مصیبتی مصاب نشوم اگر چه جلد هوال ما در جو من آن خفته باشد معراط
ای اولیون این شهر که در وی من این ساله می رود و این قوم که من ارادت آن
کردند می رسد شهر و بلدت و در پیش مجلس من و قوم من و تو خود میداد که ما خود
بلد و جنسشان قتل می داند از من نسبت ایشان جرمی که کس من استحق
قتل شود صادر شده جرمی که در جو موافقشان نیستیم و بر حال جایزه ایشان
طعن مینمایم و این حال خودمانست هر جا باشم اگر خروج این بلد و ازین
این قوم قادرم بر خروج این حالت و ترک این کجا و غیرت قادرم من تمام
و در هر بلد که باشم عاقبت بهمین میخیزم و من می نم اولیون گفت اگر نفس خود
مردمان نیستی فرزندان و عیال بیا و آورد و اشراضاع و میخوار و ادایم
اگر ایشان را با خود بروید بر من بگنجان صیاح چنانچه کفتم است ز لاجی جواب
و ایشان اینجا در عرض عدم صیاح سبب وجود شاه دوستان و همسایگان شیر
و بدان سه او را تراند ای اولیون اگر فرضاً ناموسش قتل شود بصورتی
و مرا که بادی تعراط ایامت یکدیگر من حال تو جمعیت پذیرت سبب من تمام
آداب کرده و بمن تو را تاجیرزندگان می کشته چه که از آن است که من در

وی تو ام گفت که نه یا بسته حق واقع را که آن هزارست بهر آنچه او گفت
باید که گویم اولیون گفت البته آنچه حق است بایدت گفت با حکم گفت چه که اگر
که از عدل میتوان شمر دانست که کسی بر تو جوری روا دارد و ظلمی بر تو نماید تو دیگر بر ظلم
و بر غیر او جور نمائی آیا رواست آنکه در جواب او گویم با اولیون گفت نه کجا رواست
که من جواب گویم دیگر باره معراط گفت پس اگر ناموس گوید بیرون شدن تو از
بر آنچه حاکم بدان حکم کرده بیرون رفتن از ناموس و نقض ناموس است یا نه ایارو
که گویم نه خروج از ناموس و نقض ناموس بچگونگی است اولیون گفت روایت
که این جواب گویم اینوقت معراط گفت پس و انبند که اس عاصیان من ظلم
من ظلم بر ناموس کنم و در بعضی میان ایشان سخن بسیار جاری و دایر گردید عاصیان
گفت اگر وصی واری در خاطر شریف باشد که مرا فرماید از پیش گیر که وقت را
چندان نیست گفت همانچنین جواب بود زیرا که دوش خوا دیده ام که دلالت بر آن
میکند بعد ازین چون در آمد روزی که ایشان خرم بر قتل وی در اندر کرده بودند با عدل
همان روز موافق قادت هر روز در روزندان حاضر شدیم و چون بخان میامد و ما را میداد و در
همان قضایا یاد کرده آمدند و در مثل سخن شنیدند و ما در خارج نزدیک در استادم بودیم پس

مدله انجا در کف نموده بیرون آمدند و بند آبن که بر روی مانده بود کثرت اینوقت سبحان آ
 و ما را گفت داخل شوید چون درون قسیم و برادیدیم بر همان بریر که پیوسته بر آن تو
 نشسته و چون سلام کردیم در آرام گرفتیم دیدیم که آنسیر فرود آمد و با ما بر زمین نشست
 ساقه های خود بر سر نه کرد و از آنجا رید و دستی بر جراب آن میمالید و میگفت سبحان
 چه عجیب است فعل سیات کلمه چگونه اصداد را بیکدیگر فتران بخشد و میتوان است
 لذت که الام در پشته بسته باشد و نه الی که در عقب آن لذت حاصل شود اسنان مارانکه نقت
 حاصل است بر عقب الی که در اقل عمده حاصل بود این سخن را روی سبب شد که کلام در بیان
 نغزایه شروع نماید و اطراف یافت تا سخن موقت نفس کشید تا غایتی که هر چه پرسیده شد
 از آن نفس تفرقی سخن مستقصه جواب گفت همان روش که مسموم بود ادوی عالی شد
 انگشته روی در سخن و گاه گاه در آسای آن مزاج نمودن و ما هم از شهامت و قوتش از
 و میجو چه پروای مرگ ندانستن در حیرت و کشفی مانده بودیم زیرا که توقع نماند وی
 ما چنگی را که اخته و ارمه کار باز داشته بود و در امان حق و استقصای در آن
 آن اصلا مانع نیامده و از منباج مسموم و عادات جوش خراف داده بود پس
 ششاس نام از جمله حاضرین با وی بر سیل اعتدال ارکرت سخن گفت که حضرت

سانه ما در سوال از جناب حکیم در ضمن حال سماجی تاحش است و ترک برال و پس
 از بحث فرد است که بر دل صراحت عظیم خواهد بود زیرا که نخواهیم یافت بر روی زمین
 و کمر کسی که بر شکل که خواهم از روی کشاده تواند شد حکم گفت ای شماس هر چند
 چند الکه باید بحث و استقصا از آن کن که همان بحث و استقصا مطلوب و حوائج
 نت و حرص و جوش من محبت و استقصا و رسیدن بکنه بسیار در حال
 و در غیر این حال کیانت زیرا که اگرچه ایرار ان و رفیقان کنیده پسندیده شد
 اما جازم و مستقیم همان دلال که پیوسته از این شنیده از آنکه هم برادران است
 انجس و نفوس نیزه و اس فضایل میبویزم مانند اسلاوس و اما پس در این
 که شکان که اش از فضایل و فوایل علمی و عملا حاصل بود جمعی دیگر را هم بوی
 بر شمر و چون سخن در نفس با قطع انجامید معلوم داشت که قوم را معصود
 سوال از بیات عالم انزیش است و انکه عها داد و در جزو شصت لاجرم
 آغاز کرده گفت آنچه عها کرده و بیان نموده ایم نیست که عالم کر ویت و خلا
 بعضی بعضی محیط اند و اعظم ارمه بر همه محیط و عادی و حرکات آنها بر وجهیست که کمر
 از شنیده اید و اما آنچه حاجتی دیگر میکنید در بیات عالم و کیفیت حواس پس سخن

بسیار است که درین ابواب گفته اند و سر کرده قصه های طولانی درینجا مذکور کرد
از آنجا که شعرا و یو ماین گفته اند از آن شعرا که خواهند در الیات سخن گویند مثل اوست
و ارفادس و هندوس و اندیس بعد ازین فرمود که اما آنچه ما گفته ایم در نفس و درین
اصح و افلاک اتراعی گفته ایم و خلاف حتی گفته ایم و اما ان را بیا و قوال دیگر
بج از آنجا که مردم حکیم نیت و چون قانع شد از اینها گفت اکنون کان بکنیم
که وقت شد و در آمد صحتی که باید عسل و استخام کنیم و زمانه را تخلف نیت که مردگان
تمام بر بندر را که وقت میگذرد و ما نیز تراوس میرویم و اما شما سخنان و اهل خویش را
کنید این گفت و برخاست و داخل خانه شد که غلبه بر آورد و زمانه در در آن
و ما با یکدیگر در اندوه جدا او و محرومی رکات اشفاقتمای پدران او میسیریم که بیرون
اعمال کرده و طلب نمودند زندان و اهل خویش را و در هر ضلع و یک پیر بزرگ بودند
س دواع کردیش از او وصیت فرمود هر چه میخواست من صحت انصاف و ادا
و گفت افریطون او را که چه میفرماید ما را که در باره اهل و ولد تو بجا آورم گفت من
سخن جدید نیس که بمانت که همیشه می گفته ام که باید سعی و جهاد شما در اصلاح نفوس
باشد که چون شما من کار کرده باشید مرا و بر کس را که با من راه بنستی داشته باشد

شعر

حشود و سرور گردانیده خواهد بود دیگر باره افریطون گفت در باره خویش چه میفرمای
که بعل آوریم بعد از حلت پس بجنید و روی بجاقت آورد و گفت افریطون با و بسند
آنچه از من میشوند و نه از آنکه گویند و ششونده ار اول در در عرق است و مکان
که بکس که نقل بروی واقع خواهد شد نیت که بعد عرقا و من مکان میدارم که
اربع عتی از میان شما روانه خواهد شد بعد از حلول ساعت ای افریطون اگر را
بیا چه هر چه خواهی بکن در این وقت خادمی از جانب قضاه یازده کاره ام در برابر عرق
بستاد و گفت ایها الحکم لایق بود مناسب آنچه دیده و دستم ام اصلاح است
که بر من چشم گیری چون بگویم بپوش دوا که لازم و ناچار شده تو را شد بآن
در آن مدخله اند و علت و سبب جرقضاه یازده کاره دیگر این شعاری که من خوانم
و سخن الما و منند در مسلم و مشهور و من معترقم بآنکه لوفا ملترین کسی از زمان که داخل موضع
کرده باشند پس بپوش من دوا را طبیب نفس و برام لازم صر فرمای این کجاست
سوی ما اشاره کرد و از آن موضع که در برابر عرقا استاره بود بیک سو شد عرقا
گفت حاکم گفتی میکنم و متوجه حاجت شده گفت چه خوب مردیت من شخص در نیت
کر نترس آمده و را ماروش چو دیده ام دیگر متوجه افریطون شد و او را گفت که می

اندر آستانه در آن شب است را اگر حاضر و همی شده و اگر نبود حتی آن نموده بگوی تا خوب
 سعی نماید و یکوب یا ویا و روشی بطون گفت هنوز آفتاب بر دیوار است و چری ازین
 باقیست باز سراط گفت بگوی مرد را تا شربت را بیاورد اینوقت فیظون ملازم خود را طلبید
 و سخن بادی گفت ملازم رو برون رفت و رودی باز آمد از دیوای همراه و پنج شش
 ر دست داخل کرد پس نگاه کرد سراط بوی او بخای از روی سبت و دست دراز کرد
 قمع را اردست وی گرفت و بجانب او التفات نموده گفت میتوان بود که ازین شب
 مدری که دیگر از کفایت کند باید که دست خادم گفت نگردد اگر وقت و ساعت پیش از آن
 سراط گفت و معرفت ازی خرد که بعد از آسائیدن آن شب است چه باید کرد گفت بعد از
 منت که حن اش میدی تردوی خواهی کرد چون نظر در پامایه آمد بر پشت خواهی خواست
 پس سراط آن قمع که در دست داشت بر کشید و حاجت را اردن آنحال صبر
 و هم بگریه در آمدند و او را بلند شد اینوقت متوجه باشد و ملات نمود و موعظت کرد و گفت ما
 زنا زار را بخار وانه کردیم که اینها واقع نشود خود از آن در گذر اندید در اوی سیکوین
 ایشان روی خود نوشیده و رفتند آن چنان حکیم صدیقی میگویی که اما شرم او
 شدیم و چون مانا آمدن کبکشت شروع کرد و در ترده گفت خادم را که یا هم سیکوین

فر

گفت بر پشت خواب رست و شروع کرد در باییدن نوشته و نایمی وی و میسر شد که
 باین قشاش مکنی گفت نه محکم تر بقاریه و پرسید باز گفت نه پس قشاش بقاریه و پرسید
 باز گفت نه و چنان دیده شد شیا نوشتا رسد و مضمون مید تا نزدیک که گاه وقت
 از نزد وی برخواست و ما را گفت میسنگه اثر برده بعضی قلب سید کارش نام گفت
 سراط و لظون را که استلاسوس را زود ما انیت از ابوی برسانید و تحمل کنید
 و لظون گفت موافق فرموده یکیم و دیگر ضعی میسنگه بنامی با یکم آن سخن را جوابی گفت
 و چنانش صاحب شد پس فیظون چنانش پویند و چنانش بر هم نیست خبر گشت
 سراط که سیکوین درین در کار از یونانین فضل از وی نمود و همس گفت در آن حال
 حاضر گمان بودند فاذن گفت جامعی بسیار از اصحاب سراط پرسید که اطلاعون حاضر
 بود گفت نه از برای آنکه او در آنوقت در صلص بود و قادر در حضور نبود **سند**
 مهندسی را ضعی بعد از زمان اقلیدس است و در وقت خود نامدار بوده و از زمین
 یونان با فاده این علوم متصدد روشمو روزا اش کرد آن و همانند که با و و کتاب
 او شناخته میزند و همش از روم بوده از تصانیف مشهوره او که شرح کتاب اقلیدس
 و دیگر کتاب المصلح العلم الهندسه و غیر آن **سند** من علی الخیم لما مواعجی تصدیق

نجوم و عمل الای صده و اسطلاب جبر و در وقت خود کاره نضلا و نظیر بوده بجهت
 مأمون اتصال جت و عینه در مختلف اصلاح الایت رصده نمود و آنکه در شمس بعد
 رصدهی بنیاد کند پس شروع در آن نمود و مواضع کوکب را تعیین کرد لیکن بسبب فوت
 مأمون با تمام رسید و منوب بوی برخی مشهورست که مدار عمل تخمین تا زمان پادشاه
 و فاضل مذکور نمودی الاصل است و در دست مأمون شرف اسلام یافته و او است
 کینه که در عتب باب الشمس است در حرم خانه مع الدوله مردم را بر امتحان آن
 مومن ارصادی که مساحت آذشی ارفات و ثون که او را بصیرت خویش بود
 و تصانیف دی در نجوم و در حساب مشهور اند **باب** در سهل طیب سارستان جناب
 درین طبابت عالم و فاضل و متقدم بوده و در تصانیف مشهوره بنیده بسیار است اکثر
 قرآین که در سارستان و در کابین ادویه فروشان دستور العمل است مثل برسیه
 نصرانی الاصل است و توفیق شرف در ریافت در پنج سده ضمن و همین و این است
 وفات یافت **سمر** بر بن سنان در وقت خویش طبعی باشد و در خدمت معتمد
 تمام داشته حتی آنکه چون سلوبه وفات یافت معتمد کفنی رود اگر من نزدی طبعی چشم
 زیرا که منک حومه و در جسم من بود من بعضی آورده که سلوبه بصاحت طب عالم بود

بود

و چون مرخص شد معتمد بیایدت اورفت و نزد وی بگریست و گفت دلالت کن
 بر کسی که بعد از تو جگامین آید گفت یا ایما انخلیخه بر تو باد ماں بو انفسول همی بو جان
 ما سوبه لکس طریقه آن باشد که از هر کجا که او در هر کدام مصلط و هزار آن که باشد
 اختیار و مای و چون وفات یافت معتمد از در مسجد نخورد و فرمود ما بخانه او را **الخافه**
 اورنده باشع و بخور چنانکه طریقه نصاری است بروی ما را که از نه و خود در موضعی بود که
 شاه بره آنها نموده معتمد مرامی قومی داشت سلوبه او را در رسال دو فضیله کرد و بر عتب
 بر صدد و امید بعد از آنکه یوحنا باشد شد حواس عکس آنکه سلوبه میگردد و در او را
 قبل از صدد داد و چون معتمد دو آنچیز خویش گرم کردید و رب انجا سید و چوستیش
 میکا سید بعد از میت ماه ارفات سلوبه وفات یافت حسن بر عبد الله حکاک کرد
 که سان من و سلوبه دوستی و مودت بود روزی روی در فل شدم همانوقت از حاکم
 بر آمده بود و عرق آهینش بود آن چون شبست فادمی ما در ماده که کویک نزد وی نهان
 در اجمی کباب کرده بر آن بود و چری دیگر در طرف عیحه و سران تکلف یکدیگر
 سه که ددم که همه را بخورد و بعد از آن بوزن دو در هم شهاب آب بمرج کرده بسیار
 مس دست بست و شروع کرد در تغییر عامه و بخور کردن از اینها که فایده شد متوجه

من کردید کفتم هر بود ای که کردی گفت مدت سی سال است که معالجه تسل جدی کم در کت
 بغیر آنچه دیدی نخورده ام کباب با گوشت دراج و کاسنی با روغن بادام تخم و برشته
 کرده و اینقدر رسد که که دیدی و هر وقت که ارغام مرا میخوردیم که برودنی تسکین جرات
 نایم تا شفت رطوبت من نکند پس او را بعد اشول میازم و سلوه ار حدیث و ^{الخلا}
 حاصل داشت سیاستی بگوید و قاعده و اینهای بجال با عقل طبیعی و از حسن رای
 و نظر در عوالت برای خویش و برای عامه دوستان ^ل من بود از خبری حکمی
 بوده یهودی و حبس وطن من آنکه ارا ایل اندس است با پدرش بیلا در مشرق نقل
 شد و پدرش قدری از علوم حکمی سده است اما درس سمبول مذکور فنون حکمت را تا
 در ریاضیات را محکم و نواید و نواد در آرزای جامع بوده و در عدد و هندسه تصانیف دارد
 از جمله کتاب در شلث قائم الزاویه تا شیل و تا شیل از ادعایت خویله نموده
 حتی بکیده عدد و هندسه از ساحت نه صورت آنها نیز بیان نموده و تصنیف کرده
 از برای اردی از ایل حلب که در اثرش گفتندی و دیگر بشل نیز آتی در دست
 اجسام جوهر مختلطه و استخراج مقدار آنچه از آن مجبول باشد احترام اوس و کتابچه
 دیگر در طب تصنیف نموده پس بیلا در با بجان رفت و جانوده پهلوان و امرا

از

دولت است ترا حنثت کرد در لکه مرا غنیمت شد او لاد او انجا بر طریقه دوی تمسند
 در طب و ادب و شرف اسلام در آمد و او را اسکودشت و کتابه در اطهار رعایا بود
 زشت و کذب و دعویها که در توره مسکرند باز نمود و موافق که دیس بود و رویش
 تحریف و تبدیل ارشان روشن گردانید و آنچه در سبب جمع کرد محکم و متعین
 ایراد نمود و در حد و در سینه سبعین و غمناکه در مراخذ وفات یافت ^{۳۰} من ^{عول}
 از ایزد الیهودی پهری بر یک از ابو اهلصت و پسرش برای من حکایت کرد که در
 مصر از ابطا کسی که دیدم و او را در شمار ابطا میخوانم آورده بدست یهودی سی سال
 بن جمون کمی با پیغمبر مرا که بخندت ایل اولفا سرس فلک رسیده و از وی گفته
 در آن سب از اقران ممتاز کردید مثل کثیر بر قایل که ش کردی علس رضوان کرد
 و بعضی از کتب عالمکوس روی خوانده و حسن قدر خود را از مقام مد رئیس بر کتب
 منطقی داشته و بزعم خویش جمع کتب فلسفه و الهیه را شرح و تفسیر و تخریب نموده اما
 بنود بجمع تحصیل و تحقیق مان حد که خود کان میداشت بلکه بکثرت کلام راه کم میکرد
 جواب میفرمود اول بار که مسان من دوی ملاقات واقع شد چند سلسله اردی بر سپهر
 سلا که نتم انهار امدی طلاء در کار نمود پس جوامعا گفت از انجا بجا که معلوم شد

که حرب تصور کرده و درست نفهیده آنها را و شل او در آن و نحوهای در کنگر
 و اماندن در چهره سلا از آنچه فن خویش میسند است مانند قول شاعر بود **پهلوان**
 دم اردوست زنده عاقبت کس سوارشان بنگت سلامه مکرر تا صد و سنه
 عشره و همسار در جیه بوده در آن که من سالت تاریخ در حال اهل صلت بلا بصر
حرف شین المعجمه سهار کلمه **شین** من اسلام بن محمد بن صاحب مصری الکلی با
 کامل فاضل وقت و عالم زمان خویش در من حساب شده قلمه ستر
 اردان تربیت وی رخنه استند و تصایف در نوع اردی **باید شین** الاغی
 المعجم انجادی این مرد در بغداد احوادست نجوم و احکام صحیح سکینه و اهل فن در
 بحری حساب میکردند مصری باوی میبود که طالع وقت سوال گرفت و بعد از آن
 احکام بیان نمودی عرس انچه محمد بن طلال در کتاب خود آورده که درم برای من
 حکایت کرد و گفت جماعتی بودم مثل ابو علی جوزینی و ابو الحسن دیلمی و ابو طاهر
 طبیب علوی و عمر اینها و بدعت الاله القاسم بن و ثار میر تقسیم ابو الحسن بنی در آن
 بر خور و ارمک در جاست کرد که با او بخدمت نواید ملک بن علی بن محمد که در وقت بود
 رای کاری که با وزیر داشت لطرف شفاعت برویم در آن راه کجی اعمی را دیدیم

بگو

و بنود انچه چری از علم نجوم دانند یکن بسیارند که در فهم بودی با بودی که صحیح میگفتند
 در راست می آمد و او را کفایت طالع وقت بین و خبره در پیش آمد و حال این عادت
 که امروز کجا میزند و چون خواهد شد گفت همانا دعا می داید بر راه خود برید بجهت
 که نیر ویم تا حکامی که خواستیم کم کم پس غلامی که باوی میبود طالع وقت بگفت
 و او بعد از آن طالع بگفت شایان همانند کفایت دست است گفت انجا اسمان کاش
 پیش شما خواهد آورد و ابو الحسن که با شاست کاری دارد و ما حاضر نشود ابو الحسن چون شنید
 و روانغزین کرد و گفت اسهام حری میت که از نجوم مستفاد شود و جوان میت که حدک
 رشتی تور از روی شده زنده کانه بجایه تور اندازی با جمله از وی جدا شدیم و قصه
 وزیر کردیم اما چون عرصه حاجت ابو الحسن بودی دادیم و مطالعه نمود پاره که در
 نمود و قصه خبر دادن کج نجوم را نقل کردیم بر همد که شاید نقیض گفته او کاری کند فایده
 ماری را انجا حکامه ان الوما شدیم و مقصودم که از قول شیخ معجم انکه از آسمان نجوم جز
 نزد شما خواهد آورد هر طرا خواهد شد مردم در طعام طبیعی ترجهش آورد که سفینه
 کیم مرغ و ما قلا و گوشت ابر قبلیسه از بل منجحه از رگ انمار که بود رگ ان
 حاصل شده و ما بجایا رود نامی شخم مرغ بران انگنده معاینه چون نجوم نمودار بود

پس کما در عجب با نایم از خبر کج منجم دوران مجلس سخن ما و حدث ما اراده اس
 و حوض در آن در گذشت **رفلعا** و الملهله به سهار کجکله **ساعه** من جمعی سیده الله در تمام
 انصر از بعد از ایامی با یکدیگر بیسی سکو و معالج سسار اصابت میمون قدم و بر ا
 درین باب سعادته بوده و در اصحاب هر وقت و امانت بود در ایام ما هر عباسی شکر
 تا آنکه که دیدم بفرموده و در حدیث امثال عاصمه موقوفه و عمل آنها و در امر از امور خفیه
 دولت بر سافت وی بوزار سینه شدی و هر وقت حضرت در جل بر خلیفه داشتی
 و حسن و عطف حاجات نساری از حاجت مندان علاج انجامید و سلسله سرد کردی
 ایامی که دیدم بود کسی از وی راضی و ساگر باشد ما هر خلیفه را در او از امام خلافت
 در ما هر بهم رسیده و اگر اوقات هموی و سیما را در اطاری کشی و چون کار مطالعه
 و کجایب اطراف محفل خردستی شده ز را از زمان بعد از او هر دو سیم خیار سوز
 معترب گردانید و او حلی قریب کج خلیفه داشتی و او را معتبر داشت که در جلوات قرأت
 کلمات میکرده چرا که خلیفه فرمایند نوشته باشد و عادی را از رویان که در آنجا
 الدین ریشین گفتندی با من مکره هر شک گردانید و چون حالت سبوی خلیفه را در آن
 حان شده کار آن زن که دیگر در جهاها آنچه نما طر حوش سیدی و نسبی کجای سوسا

کلمه

کجای حطا و مشارکت ریشین نیز همین صورت واقع شده با آنکه در قریب عقب بود و در حدیث
 خلیفه و نسبتا چون جواب آن با آنکه علی بن در آن دیده موقوف شده امری سکر شانه
 که در پس عیب مکرر صاعدین تو مار اطمینان و ان را با وی کفایت طیب صورت حال
 از ضعف نصر خلیفه و طمان سهولت بیان و عمل بیخ الدین استی سیم تقصیل از غلو در وقت
 و در بر در همسار اجبر که بر وقی مصطفی دیدی موقوف مودوسی سیم و ریشین بر اطلاع
 و در مطلع گردیدند و خود ایشان را فرضی متعمم بدست افتاده راه وصول سببی از آنجا
 و نیویز بر خود حقوق سیدیدند و دانستند که اطلاع و در بر بصورت حال حاصل شده مگر آن
 طیب مذکور لاجرم ریشین با دو نفر معتبر داشت که طیب را از زبان بردارند و ایشان
 دو را در بودند که ایشان را پران قمر الدین خواندندی امر دوم واسطه کی طارم دیوان
 و مکرری بطال بودی با ششی از شها که طیار عافانه و نیز متوجه دار انکلاخ بود در کس
 نشند و چون باب در ب قلمه که موضع یکی با یک بود رسید کار دبا رسید چندین
 بروی زنده و غلامی و شهادتی که با وی بودند بکج نشند و طیب بعد از آنکه بر زمین افتاد
 برخواستند در هر بیت شد تا باب حرمه اهراس رسیده و ایشان در عجب می آمدند که
 ایشان در رسیدند و دیگر زخمها را سینه حکم مقبول شد او را انبرش رسانند در

در منزل خوش مزون گردید و هم اراده از اختلاف و هم ارباب وزیر حاجتی بجا نطق عامه
 نشنیده شد در آنکه و دواعی بسیار از اهل حرم و چشم خاص نزد وی میبودند و در جستجوی
 عالمان آمده عاقبت شناخته شد و ابراهیم بن ضعیف ابراکوفت و امر شد که در
 همان موضع شگنجا بریزد و در باب المدح یا بختی و ان قضیه در شب بختی عین چشمه ماهی
 اول سنه خورشید و ساله واقع شد **ساعت** در به اندر المومل انصراف اخطاری است
 انگلی ناله اول اصل وی اخطره در عهد استوطن بودی و در امری یکتقد و ان کله
 نزد نصاری از سار کینه است و عادت به ان است که فرزند از زود ولادت نمایند
 و چون یکبار زود باره او رسم محمودی عمل آورده دیگر باره در آنگاه ارامهای صلیب
 نند طیب مکرور در خدمت ناصر خلیفه قرب و منزلتی تمام داشت و ما را و افریح آورده
 و معرفت تمام بطنق و سایر انواع غنچه داشته و لیکن عا از کبری و جمعی نبوده و در
 نظری مفروض است و استندی همواره منج کتب حکم بخل خوش مشرف بودی و صد
 طاب را با قرب و منزلتی تمام با بنام رسانید تا در آخرین و حکم سده امدی تعیین جسم
 در عهد ادوات یافت **ساج** س هله اهندی طبیعت نادر از ارباب ارادون است
 سخا کلمات بر تو این ارباب نند نویدی و احصای آنوی طاکر شتی و بر طریق نند ارفعم

سوفت حرار اجوال کاسه وادی و ارض خردی است که رسیده روی از نور با یک
 سواد پیش آورده چون طیب حریل بجموع که طیب خاص غلیظ بود که در او حاضر نبود
 روی چشم گرفت و او را برین نمود در حال حریل حاضر شد غلیظ رسید کجا بودی در
 عدم حضور در شام داد او عرض کرد که اگر غلیظ برای آنکه ملک خود را عتاب بفریاد بر
 ابراهیم بن صالح اس عم خود بگوید با ما لا تقهر بقصای مقام خواهد بود غلیظ شفقت
 که جز ابراهیم بن صالح نیست عرض کرد که از وی کمال معارفت کردم که من است
 که از وصف عا در گذرد که وفات باید این جز غلیظ را بخرج آورد و هر مواد مواد را
 و در بین آن غار نمود و چون یکی از بر اینین حریل طیب است او را
 و صالح بن بهله در معرفت تو این نند نظیر حریل است و معرفت تو این دوم اگر فرمان
 باشد صالح بن بهله را بفرستم تا ملاحظه احوال ابراهیم نموده خبری باز آور پس غنچه
 اذن دارد و صحر سرون آمد صالح را روانه کرد عهد از زمانه که صالح باز آمد جعفر بن
 که صالح رفته و ایک باز آمد عهد بفرمود تا او را در آورند و چون خبر پرسید عرض کرد
 که یا امیر اوسین تو امام و معتدله و عهد ولایات قصاص و حکام بفرمان تو مشو و آنچه
 در آن حکم فرمان از نه حاکی دیگر که فرسخ آن ناید و من گرا میگیرم بنفس خویش گری

که حاضر مجلس ایرلوین است بر آنکه هر ملوک که صالح من بملک است بکلی ارادان باشند
 لود الله تعالی و هر دانه که در ابودجس وقت باشند یعنی الله و هر مال که او را باشد
 صدقه است بر سایرین و هر امری که او است مطلقه تطبیقات بر کانه ایند اگر الله ابرام
 صالح را ایش یا این ملت که در اعراض است فخر روی دهد رشید یا رشیدان
 این سخن صحیح است که گفت یا صالح بر عزم میخوری صالح گفت ما ایرلوین حاشا
 که من در آنچه از من در عا شد قسم بایکم و لا اکر عیب انحریت که بروی دیس
 نباشد و ایضا دلیل من و نشان واضح است اسوقت اند و خلیفه روال پذیرد و عا
 ضبط کردید و عیب طعام فرموده بنده حاضر کردید و تشریب آن شول شد اما چون وقت
 عشا در رسید ناگاه از جانب صاحب بریدار بعد از کتبه پنجده غیبه رسید که از آن
 صالح و فانت یافت عیبه استماع کرده روی بجوم و توجیح سخن بخی آورد و گفت
 مسرستاد مندا و طاب اشرا و میگفت و اسواته هر کس که از اسم من اینجا
 سخن صحیح است میگردد و من تشریب بنید سول بوده ام پس فرمود تا قدری
 بنید ما آب انگ مرغی که دند و اران می آساید و آن میگردد چند آنکه هر طعامی
 که درین روز خورده بود برگردانید و چون سخن شد متوجه فار از اسم من صالح

کرد

که دیدند هم اینجا خوستند که خلیفه متوجه روانی کرده که سیر را دستند و سکا
 در آن بودند اقباله فرموده و شمشیر خود که کرد و دستا و گفت در صحبت هم
 خوشش نمانت که آدمی بر فرارش نشید بر عیند من ساند و سکا را و بر روی
 و شش نشست از آن در راستی شد بنی عا س را که در اوقات مصایب رودی
 فرشت نشیند و صالح من جمله در برابر رشید سستاده نه او و عرا او یکس سخ
 کله تکلم بنید بود تا آنکه رایحه محرم مانید که دید بنوقت صالح من جمله او را بر آورد که
 الله الله ما ایرلوین ارا که حکم کنی لطلاق ازواج من پس سخن گفتند اشرا که
 در حال آنکه حلال باشند ایشانرا و الله الله ما ایرلوین ارا که سرون آوردی ما
 از نعمتی که در انتم می آنکه مراد صبی لازم شده باشد الله الله ما ایرلوین ارا که
 ابن عم خود را زنده دفن نماید و الله که ابراهیم صالح فرموده است نهید مراد صبی
 تا بروم و در وی نظری کنم اما از خلیفه اتفاقا سخن وی ظاهر بنید و صالح ان حاشا
 با و اربند ما دار ساین تا خلیفه فرماند اذ که داخل شود چون صالح داخل زندان
 بر نیامده صحیح بکیر حاجت که بر سه ابراهیم حاضر بود بلند شد و صالح سرون دوی
 سخن گوید ان و گفت ما ایرلوین بر عین عجب ترین امری شاهد و نشانی پس

روحیات و ماحضی ارجو اصل شد و صالح سوز که با خود دست بیرون آورد
و در میان سخن ابهام دست چپ و گوشت آن فرو برد دیدند که اگر رسم دست
خود با کشید صالح گفت ما امرالمومنین بیت حماس میگذرد و دیگر گفت
ما امرالمومنین خوف اس دارم که اگر درین حال اورا معالجه کنم و او با خوشی آید
پس خود را در کفش و بار ایضا حوط بپنید و شش برقه و انوقت مردن صحتی میرسد
انت که بعد از آن کفن را روی پاک کنند و در شستن من او را با حوط میباشند
و عامه های معاد و او شایسته در جواکاه معاد و چون امانند انوقت برنت که معالجه کنم
اورا در صورت امرالمومنین چنانکه در ساعت امرالمومنین سخن برآید انوقت که راد
ان حکایت گوید که رشید را فرمود ما جمع آنچه صالح گفت عمل آوردم از ترغیب کون
شیاب محمود و نقل می بخوابگاه معاد بعد از ان رشید در نهایت سرور و روان شد
و من در حدش بودم تا باین امر ایسم از ایسم که صالح بعد از ان وقت که
گندش و سفیریا و رند و از ان که شش درین می بودید و بقدر رسد ساعتی
مش ریانه که بدش در حرکت آمد پس عطر برد و در آب نشست و چون غلیظه را
برمالش خویش دید در دست و پایش تمام صدمه شش در کما گرفت و گفت

اصل

از حال خود ما را خبر ده گفت ما امرالمومنین مش این بنید انم که مرا خواپلا گرفت
خواپلا که هر که بخاطر ندارم که بدان لذت حوائی کرده باشم اما در خواب دیدم
که کسی متوجه رفت دست راستی را و نیش مذم که در جوشش در کتم ابهام دست چپ را
بگریه میخاکه مان که نیدن سپیدار شدم و طرند انکه وضع ارا که نیکو بیلارم سر حاکس کشم
و اشاره کرد همان آفت که صالح بن بمله نوزن در آن فرو برده بود با جمله ابرایسم
بعد از ان قضیه زمانه در از زندگانی بیت چنانکه ترویج عمارت نبه ممدی و حکومت
مصر و فلسطین جمله اینها و میرا بعد از ان قضیه واقع شد و عاقبت در مصروفات رفت
و قبر وی در آنجاست **حرف انظار الملهه** ۲ اسرار کلکما **عمر روس** ار حکما بطبعین است
و در بعضی است موسوم کتاب الریایا اما آنچه در چکان بوده و در که ام زمان
بسی معلوم نیست **عمر حاکس** حکم راضی بویانه بیات تلک و مسانت ارصاد
نوده و که اک برادر زمان **عمر حاکس** صد کرده و محقق مواضع هر یک نموده ارصاد
و در ابطیکوس در کتاب جسطی ذکر کرده و گفته او چها صد دست سال برین
است **عمر روس** مای ار حکما رفعت کانه است که سد بیت انا راجه این
دگری مژدی و غلب انکه وی صاحب ریخت چنانچه در بعضی کتب مذکور شده کتاب

مولید بر طبقه وجود و حد و اقصیفات است **الطیغری** الطبیب حسن بن حسن
 چند کتاب در طب نوی منوب داشته و اور افضل و مقدم و حدیث استوده
 و وی حدیث اسرائیل بن زکریا الطیغوری طبیب شیخ بن عاقان است و لقب طیغوری این
 یافت که طبیب طیغوری مولد خیزان مادر مهدی در شید بود زودادی کمال مرگش
 داشت یوسف بن ابراهیم مولد ابراهیم المهدی مکه بود از طهوری رسیدم که در آن
 مردم شهرت دارد که موسی ثانی دمان خود را تا اسیار کشاده شستی چاک داشت
 و کبری و راقبه فایده طیغوری انکار و قوع آن نمود انکاری شدید قسم یا کرد
 که هرگز ندیده ام کسی را را نادمی خوش بوی تر و خوش چمی تر چه در خوشی چه در تنم
 حکایت کردیم طیغوری برای مولای خودم ابراهیم بن مهدی او تر گفت حسن است
 و در است گفت طیغوری آنچه گفت **مرفع العین** المهمله فی اسماء الکلمات **ابن سعید**
 الخویری الخیم بصناعت تیسیر و حساب حرکات و در عمل آلات ارساد بهار نه
 کامل داشته و بصح نامون رسید نامون او را بر بشارت رسد در جمله
 جماعتی که متولی آن ابر بودند در شامیه بعد از معتز فرموده بود پس می تحقیق نمود
 بعضی بسیاره و نیزین کرد و رجی بر آن بساخت که معروف و مذکور است نزد

ازین

این بن پس اول جماعتی که در علم اسلامی صد کردند او و رفیعان او بودند که
 علم و خالده بن عبد الملک مرو رودی و یکی بن ایزنصور و در ایزن بن تصنیف است
 که کتاب شرح دیگر تفسیر کتاب اقلیدس و کلمات الاکمال المی زاد نام و ابقاله الاوه
 من کتاب اقلیدس **عبد الله بن اصف** فاضله فایق بوده و اول کسی است در کتاب
 که سمت بر ترجمه کتب منطقیه کاشت برای ابی جعفر منصور و وی فارسی الهی است
 الفاظ حکیمان و معاصد سلیمه در کتب سکا نه منطقیه ارسطوطالیس اغنی فایغوری
 کس نامی اربیناس و انا لوطیقا حکما را ترجمه کرده و گویند ایا غوی تالف فرمود
 را نیز ترجمه کرده و تا ایفا حسنه دار در انجمله رساله در ادب و سیاست و رساله
 معروفه به تمهید طاعت سلطان **عبد الله بن ابرو** در انصر به اعلام ایشتر بنحیت بد
 مدید در خدمت ابرو شکر ایندی و از علوم وی استفاد کردی تا مشهور شد
 و ما وجود استفادش نام وی مذکور در ترجمه تصنیف یافت و انصاف وی کما کتاب
 مطرح اشاع است دیگر کتاب تجاویل سنن ابوالقاسم و کتاب کما وی سنن **ابن اعلی**
 بن اباجراد اقسام الهودی را اولاد فرجه است و خاصه نام ابرو و برادرش **ابن**
 رمی و الالات و تصانیف کرامی دارد را در اقسام کتاب الراج المعروف بالخاص

کتاب الرج المعروف بالمرهه کتاب الرج القبل کتاب الرج البدع کتاب الرج
 اسند سند کتاب رج المرات کتاب رج المرج على التارخ الفارسی سکه تصا
عبد الله بن محسن لصداء الحج اکر چه بعلم حکامت و بند سهرت یافته ایل
 وی سحاب شیرت و تصاص دارد **عبد الله بن علی** انصر الی المعروف بالدیوانی
 الکلی با پی علی بنجی قدیم عهدت و در زمان مان صناعت مشهور و تصفاس در
 داشته **عبد الله بن سهل بن یحیی** بنجی از بنجین عهد مامون و درین صناعت
 کیر اقدر بوده مامون در حق وی عتقاد وی قام داشت و نزد مامون کس در ارتبه
 تقدم حاصل نشدی که آنکه علمی بودی مشهور بعد از مامون و اعتبار چون مامون
 دید که آل امیرالمومنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه از خوف منصور و آنکه بعد
 از وی بودند از خلفای سی عکس همواره با حفا سکه رینه و حال ایشان سبب حفا
 بر عوام پوشیده مانده و باره ایشان گمانا داشتهندی مانند آنچه در باره انبیا علیهم
 باید داشت و در صفات ایشان در میان عوام مشهور و مذکور بودی آنچه شریعت
 از او اندازد از غلو و خروج از حد شریعت او لاجوت تا عوام را بعقب و است
 از آن عتقاد باز آورد و تا شناختن دید که اقدام بر این امر سبب زیاده و تجاوز عوام

خواهد بود لاجرم درین باب را فی دقیق انیشید و صواب چنان دید که رفع خوف یا
 از ایشان تا از آنها سیر و نهند و بر مردم ظاهر شود و ظلم ظالمین و فسق فاسقین بشان
 و بدان سبب از عوام ساقط کردند و نزد مردم حدت ایشان بیزنت استبداد
 ماند باز خود گفت که بجز در امر ظهور رفع خوف از ایشان نخواهد شد و کماکان در پرده
 حفا و استتار خواهند بود پس باقی صیاب آن تواند بود که یکی از ایشان از مقدم
 و پیشوا نام کرده و بر امام معترض الطاعه قرار دسیم در نصیوت یکی امن و مطمئن
 استتار سر و ن خواهند آمد و رفته رفته آنچه نزد ایشان است از حرکات موجوده در
 او سین ظاهر کردیده عوام را معلوم خواهد شد خلاف آنچه در باره ایشان عتقاد کرده
 اند انوقت ایضا کسبیم از آنکه اقامت کرده ایم و باز کردیم امر وی را بحال
 پس این عزم در نظر مامون توست که رفت و باطن امر احوالی خویش نرپوشید
 داشت و سبب ظاهر فضل بن سهل را گفت میخوام از آن بمن ای طالب امامی نسبت
 حرکت امامت را حتی بشان میدانم و در کلان شتر که کدام شخص را از ایشان بخت
 امن از خستیا را بدید که تا بعد از ما در تمام جلع بشان بر علی بن ابی الصم اعلم
 واقع شد و شتر نمود فضل بن سهل در تقریر و تمیم امن امری که از باطن اندیشه ما

جری داشته باشد و در پل آن شد که اختیار نماید و قیاساً نسبت علی بن موسی الرضا
 علیه السلام بر طالع سلطان و بودن شتری در آن اختیار نمود و چون عبید اللہ بن
 سهل بن زکریا در آن مطلع شد میگوید میبینم که تا بر طعن نیست مأمون مطلع شود پس از آن
 سعت رفته بخدمت وی روان کردم با مسمومی از خدمت او که درین کار نزدین آمدند میگرد
 مسعودی رفته آنکه اس سعت در چنین وقتی که در ال ریاستین اختیار کرده نیاید که تا تمام
 شد زیرا که اگر چه شتری در طالع است و در بیت شرف خویش اما سلطان بر چنین طالع
 رابع کیفیت عاقبت است مریح است اما همانا در ال ریاستین ازین بقیه
 غفلت روی داده پس مأمون در جواب من فرست که مکتو متعین شده مارک الله اما انوار
 حد کن ارانکه در ال ریاستین بر معنی مطلع گردود و بدان است که اگر بنفیم که او درین
 منصرف گردیده از اعلام تو خواهیم داشت عبید اللہ که در کوفه من نیز مأمون استم درین
 تصویب را نمی نسل میگردم تا مبادا که اعاده نظری کند و مطلع شود در آن چه اران
 شد تا امر سست با مضار ساینده شد و من ارشاد مأمون سال ما بخدمت عبید اللہ بن علی
 با با انفرج از حسن عراق و میگوید نوده مطلع رکت اوایل و اقاویل شان و در کتب
 و تعلیق و بطول جمله تمت بر شرح کتب قدیمه منطلق و انواع حکمت و حکایت از

دیگر

تو ایف از سطوطایس و اکتب جالی کوس در طب و بر چه را سوجه شرح شدی شرح
 شد و در بقصد تعلیم و تفهیم کردی جمی آنکه دیدم ام اران ایشان کسی را که لوح و تحقیق
 نمود و کتب و را بطول عقل شخص مذکور بودی که نظریه بود که با تجارت ابن سینا
 در استاده میبود و اما من بنصی میگویم هر کجا که ابو الفرج فی الواقع اجای این علوم نمود
 و تلمذ او معاشی تبه تقدم یافته اند از جمله حمار بن حسن بن محمد بن که مدد است
 ابن بطالان میگوید ابن بطالان مذکور که شیخ ابو الفرج عبد اللہ بن علی بن
 در تفسیر با بعد الطبیعه میگردانند که ارشد فکر در فیض شد و نزدیک بهلاکت رسید اما
 معلوم میبود کمال حرص و غایت جهاد وی در طلب علم و تحقیق آن ابو الفرج مذکور تا بعد
 سنه عشرين و اربعه در حرم بود و کسی گفته اند در سنه خمس و ثمان و اربعه وفات
عبید اللہ بن شاکرن از اهل طبرستان الملقب بشیخ الدین فاضل کمال بوده و در سنه
 و علم نجوم مدی طوله داشته و سم از علوم ادبیه فیسیبی اوفا اشارت فارسیه میگرداند
 و شاعر جزیه اش نیز عیب اند در حد و سه بعین خمسه در صفتان وفات
یافت عبید اللہ بن حسن الفخر المعروف بخلع نام کنی با یله قسم از اهل حجاب
 و مجین و از اصحاب حج و بر این بوده در بقعه اوقات در شتی میان او و ایل

مسلم منطقی علامه حضرت دودستی محکم بود و ابو یوسف شکر دی بسیار کفنی و سخن او
 ایراد کردی در آنکه نقل کرده اند که روزی نزد ابی سین عمی از اکابر جمع بود و سخن از
 علم نجوم در میان آمد همگان یکفقد درین علوم فایده نیست و حکام آن ادرار صحیح است
 و ابو دکرای صمیری نوشینجا و ابو الفتح و ابو محمد عروسی و مقدسی و قوسی و غلام
 مذکور حصرا مجلس بودند و هر یک در ایشان در صناعت خود جایزه دامام بودند
 پس درین باب سخن در آرشید و هر یک بوجهی احتجاج نمودند و راههای سخن محکم شد
 پس نوشینجا گفت ایما القوم سخن محکم کنید و معصوم دزدک کرد اندک که علم
 مانع فایده و مضل افهام است حکام صحیح است یا نه غلام نقل گفت ارس سوال کرد
 که مست گفته نام کن گفت صحیح و بطلان آن حکام نیز متعلق است با تا فلیک
 و هر شکل در هر زمانه مقصدا دارد باشد که شکل قضای آن کند که چیزی از آن حکام
 مطابق واقع بر نیاید و هر قدر رساله در رعایت آن کرده شود و باشد که وقتی دیگر
 که آن شکل را مل شده بدل او شکل باشد که هر حکم کرده شود و مقرون بصواب
 آید هر چند استقصا دلائل و علامات کرده شود و گاه باشد که این شکل برود
 بر آید که مقصود آن اکثریت صواب باشد از خطای یکس آن و کاسی نبای از
 این باشد

بر این باشد که علی الاطلاق بصحت حکام و برخلاف آن توان نمود ابو سیمان منطقی گفت
 این سخن بهترین جوهر است که درین باب گفته شود غلام نقل کرد که در کتاب انصاف کتاب است
 که قائله و کتاب شاعرات یکقاله کتاب حکام نجوم کتاب فنیاب کتاب اصول
 محدوده مال محسن در کتاب خود ذکر کرده که ابوالقاسم عمید ابی الحسن المعروف بسلام
 در کتاب شرح سید نبین شماره وفات یافت **عبد الرحمن بن اسمعیل بن ابی یوسف**
 ادراس و در علم هندسه مقدم و در صناعت منقوش تمامی نام داشته او را یکی است
 مشهور که کتب هندسه منقوش حصار کرده این حساب او ابوالقاسم امجدین را عام حکمت
 کرده که وی ادراس بیاض شوق در نام صاحب منصور بن ایا عام مفرک و در اینجا
 فوت شد **عبد الرحمن بن محمد بن عبد الکلیم بن یحیی بن واقد اللخمی الاذلی** از اکابر ادراس
 است و حمایتی تمام تعرات کتب جالیونس و مطالعه کتب ارسطو طایس و غیرین
 در علامه داشته در علم ادویه مفرده هماره کامل داشت و آنچه کتاب و سیموس کتاب
 جالیونس بران اشتمال داشته از علم ادویه مفرده او امار امرت کرد ایند بر سیمو
 دان در سبب پانصد ورق است و در طب را در اطرین لطیفی است مسکویه همما کن در
 ادویه مفرده عدول بر که بناید کرد و اگر ضرر شود تا وی بر که مقدم مده داشته

بر کثیر الاضطرار و اروی و او در غرضه در سعاله امراض صعبه معالجات سهله مذکور و مصور است
 رمان وی او اسطر مافس و محل سلطان اوله بلبله بوده از بلاد ایس بطور سنه
 که ولادت وی در پنج سنه تبع و ثمان و ثمان بود **عبد الرحمن بن محمد بن عمرو** که
 الکلی یا محسن فاضل و کاتبی بود مصاحف حضرت ائمه و کتب مشهوره
 و در علم ملک مصنف کتب بلبله اصل وی از بلده فراهی فارس و در ری متولد شده
 حضرت ائمه و له عمو که قاضی بود در وقت مردم بعلم فخر عابدین میگویم معلم در کتب و عقاید فقهیه
 و معلم من در شرح ابن الاعلم و معلم من در معرفت کواکب مابده و اکبر و سرشان و صوفیه
 ارتضایف او که کتاب کواکب مابده است مصور که معروف است بصور عبد الرحمن که کتاب
 ارجوزه رسم در مذهب آن مصور است و کتاب تذکره و مطبع اشعارات طالع حسن
 در کتاب خود آورده که عبد الرحمن مخصوص به پنج حضرت ائمه و له در سنه ۷۰۰ و سبعین و ثمان
 وفات یافت و مولدش در ری در مجرم سنه هجری و تعیین و یاقین بوده **عبد الرحمن بن**
عبد الکریم الرحیمی اعیان در ائمه الدین شریف الاسلام کفندی طبعی است از اهل خراسان
 راست از صنعت در آن بلده ویرا بوده در وقتی که ابن الخطیب بخالد بن الزاری در حد
 سنه ثمان و هشتاد و هجده و او را از بنجارا و از کسب حسن کرده و در منزل عبد الرحمن

و ک

مذکور فرود آمده و وی لو از ام کرام و عظام حسب ائمه در در باره او بتقدیم رسیده
 فخر الدین خواست تا در از امر در میهای وی او را فایده رساند در شرح قانون
 در میان شکلات آن کتاب بسم وی نوشت و در مقدمه آن کتاب وصف او کرده
 و در ویرا شاکفته سکودرتیب آن کتاب بنامد و کرد و ایندم او را بنام شیخ امام حسن
 و حکیم محقق شه الدین شرف الاسلام سید گلکار الاطبا عبد الرحمن بن عبد الکریم
 شرحی است که اندک دقایق بود کار عمو او را که او بعد از آنکه متعلق بود به علم بسیار
 و فضل بسیار و در طریقه فاضله رسید و سنت بنده مدول داشته بود در باره
 من همان بسیار و بنام شیار و همواره فاطره متعلق اصلاح حال و فروع حال
 من میبود چه در حال اقامت من در کسب خرد چه در حال ارتحال را با انجا لاجرم تمام
 که این کتاب بسم او بگویم برای عرض اول آنکه بسیاری اینین حساب
 که درین کتاب ایراد یافته محاررت او تخصیص و مساحت با او متعجب و تمذیب
 پذیرفته دوم آنکه وسیله تقاضای بعضی حقوق او تواند شد سیم آنکه نوشته که مراد بود
 بقوت وی درین علم و اصول آن خاصه در ابواب این کتاب و وصول آن
 دانستم که او شناسد قدر آنچه استخراج کرده ام از کتب علمیه هم است حکیمه از کتاب

که در مصنفات متقدمین و متأخرین است و کتاب احدی از سابقین و اولاد
بر آنجا مشتمل بر **عبد الوالد** و **الطیب** اصل وی از بنسب ارباب اندلس است از آنجا
میراث و خراسان هجرت کرده در سلطان عصر سلطان ملک شاه معروف گردید
و اوست که بعضی از اهل عصر درباره وی این دو بیت گفته و بصح شعرش نموده
بیت عبد الوالد و طیب غمخس از آنجا و ایام قاسمیت قتل او لا طیبیه فی الدنیا و
الدنیا ما اراه و احسن بلا **عبد السلام** من عهد افکار من اهل صالح هر چه که در دست
او عبد الله بجهت اجدادی در ارکان خوانندگی از خانواده تصوف و تقید و جزیر
مشهور است **عبد السلام** در علوم اوایل خواننده و از اسکول گرفته و کتب بسیار
ازین علوم جمع کرده بود و درین شهرت تام داشت و در ایام ناصر خلیفه
رتبه جناب رو تقدم یافت و از آنجهت محمود بعضی از سواد گردید لاجرم در مقام
و عیب وی شنی و گفته وی از اصحاب تعظیم و حماسه من مدینه است
فلا نفع است پس جماعتی را روی و کتابهای وی معطل گردیدند بسیاری از علما
قوم در کتب وی موجود یافتند پس با خلیفه کتابهای او را بوضع معروف گردید
و در حضور مردم بوز ایندند و عبد الله القاسمی الکری را که معروف بان الماسک است

بود حاضر کرد ایند فزری با خستند پس عبد الله بنیر بر آمد خطبه با دار سائید و در آن خطبه
فلا نفع را و کرس را که بقول ایشان قایل باشد لغت نمود و همین **عبد السلام** معروف است
بسی با کرد و بیرون آورد او لایک یکت ارگتا بای او را و مضمون را از دست بیخ می نمود
پس می آمد خست آنرا از دست بسوی کسی که آنرا در پیش اندازد جزو آدم حکیم یوسف
سسه ابراهیمی گفت در آنوقت بسم تجارت در بعد از بودم بان مجمع حاضر شد
ان امارستان را بر فرودیدم و سخن او میشنیدم تا آنکه کتاب بیات ان شیم بر دست
گرفت و اشاره بدایره که تکمیل افلاک در آن شده بود میکرد و میگفت منت دانسته اید
و ناله تار و مصب عمار و بعد از اتمام این کلام آنرا بر دم درید و انداخت تا شش از آنجا
دانستم که مرد دست عامل و آنچه میکند از روی تعجب است زیرا که در بیات کفری است
ملکه سمد راههای ایمان با بقدر معرفت قدرت الهی است و عمل بالجد و کرم **عبد السلام**
مدله یعقوب در سخن ما بذات آنکه در ربع الاول است تسبیح و ثمانین و خمسا و خلاصی است
و آنچه را روی رفته بود و خود کرد و مدله طول بعد از آن نرزد کانی **عبد الرحیم** بن علی
المرزبان **الطیب** المکنی با احمد فاضله بود از اسل مهنهان عالم هم معلوم شد
و هم معلوم خطبه در دولت آل بویه تقدم تمام یافت و مصایب تشریح و جزئیات

مخوض شد و تالیف بیارستان مدینه اسلام نیز نوی مجموع بود و همواره بر این چوالم
زندگانی نسیکرد و در جادی الاول سنه ست و تسعین و ثمانه و در وقت **تالیف**
من و اسع المکنی با افضل علم حساب عالم و در آن شیوه متقدم بوده و این کتاب
المجلی خواندمی و مکنی با محمد زینود تصانیف مشهوره در علم حساب دارد و این کتاب
کتاب جامع است بحساب و آن مشتمل بر شش کتاب است دیگر لواد بحساب و قواعد
الاعداد **علی بن محمد الرحمن بن یونس بن عبد الاعلی** اربابان و اصحاب شافعی
ما وجود اینها علم مذکور محققین علم نجوم است و از ادبیات و غیریات نیز منزه
صحت محاکم مانند اخصاص بافت و در صدی کرده پیچی بر آن رسد برای **علی بن محمد**
و در نظر داشته که روح جامع کبری بحیر کند که از آن دانسته شود بلکه صاحب آن
اعلم کس بوده بحساب و **سرمی** من اما جوهر اسم در شش با جوهر دون سفره
سر گفته اند که از علم نجوم و حرکات کواکب و از اصحاب علم ارسا است
از ساعت قبولی عمل میکنند **علی بن محمد بن ابی الطیب المکنی** با پی احسن
صناعت طب فاضل و در بزرگستان محبت و لاه انجا اخصاص میداشته
و از علوم حکیم و طبیعیات را ورزیده بود در بزرگستان فقه روی نمودار **تالیف**

محمد بن

محمد بن کریم رازی انجا محبت وی رسیده و علمی بسیار روی استفاده نمود
س از انجا ترین رای رفت و مقدم شد و کناش می نفر دو س الحکم را انجا تصنیف
نمود و ان کتابت نیکو بروهی لطیف آلیف یافته جمله از اینصفت نوع کرده مشتمل
سی مقاله و مقالات مذکوره سیصد و شصت کتاب شده دیگر کتاب تحفه الملوک
و کتاب کناش بحر و کتاب منافع الاطعمه و الاکشمه و ابقا حله تصنیفات
وی اند محمد بن سحر النذیم اور اور کتاب خود مذکور ساخته و گفته او کسین علی بن
دوی اس سهل طریقت بر بن لقب است سهل مذکور از را که سهل بر بن یهودان
مصدقی و معلم ایشان بوده حا که در حرف را که شتم دکن کات بار بارین
بود چون رودست محقق اسلام آورد مرتبه تقرب یافت و فضل او ظاهر شد بعد از
متوکل نیز وزیر ارند ما ز خویش کرد ایند **علی بن ابراهیم الجوبی** طبی است فاضل
اصل وی از فارس افند علم از شیخی ابراهیم فارس معروف با او ما بر نمود و مطالعه
ر تصانیف قدیمین اطلاع کرده از رای عضد الدوله که کس سیمی کلی تصنیفات
و نه الحقیقه کتاب تحصیل است مشتمل علمی و علمی بر تیسریه یکوس مردم در ان عهد دار
ان کتاب بود و طلبه لازم آن بودند تا آنکه قانون ان سینا ظهور یافت است

ملك اندك متروك ماند و ملكي در رسم على الملع است از قانون و قانون در علمي است
 على بن احمد بن محمد بن حرم بن غالب بن صالح اندلسي المكنى باب محمد پدر آن و
 ارمني از قرآن قديم زانويه بوده اند از كوره بلبله از عرب اندلس لکن او پدرش منقش
 بقرطبه و احکاساكن شده و انجارتبه عساري قام و جابجی چرخين برسینه مدش احمد
 که از عطار و ارور در انصو محمد بن عبد الله بن الامام بود و بعد از انصو در ارب
 مطهر بن منصور بر کرده اما سرش ابو محمد مذکور چندی نور است عبد الرحمن المستظهر بالله
 بن شام بن عبد الجبار بن عبد الرحمن الناصر الدين الله استفعال نمود و عاقبت نما
 پر شپ اندخت و روی در روی قرآن علوم و جمع چهار و اما آرد و در عتبات
 بعلم منطق و کتاب در ان تالیف کرده و از کتاب التوسیه حمد و در منطق نام نهاد و
 سخن کرد بر همین طرز معارف و در هر باب مسئله فقهیه ایراد نمود و در بعض اصول
 مخالفت کرد با ارسطو و اصح منطق مخالفت کسی که فهم عرض او کرده باشد ازین بود
 کتاب او کثیر المثلط و بین المخط را بعد از آنها و دیگر باره در محصل علوم شریعیه و
 از ان توغزل نمود چندانکه رسید ارا آنها بقهاری که رسیده کسی هر که از اهل اندلس
 قبل روی با تقدار و تصیف کرد در آنها تصانیف شریفه متعدد به شیره آنها در اصل

فوت

نقد و فروع آن موافق حرامی که مختار اولی و او مدسب او و بن علی بن خلف مصعب
 و موافقان است از اهل طایفه ابراهیم بن سعید مذکور که تصانیف پدرم علی
 در فقه و حدیث و اصول و تاریخ و نقل و عمل و ادب و غیر آنها تریب چهار مجلد بود
 مرقوم گردیده هشتاد و چهار دوره کاغذ و او را فیلسف و افرازت و لغت و فوس شعر
 و خطاب بوده و در حسره رمضان سابع و ثانیین و ثلثه تمولد شد و در سلیمان
 سنه هجرت و اربعه و فوات یافت علی بن احمد اهل اهل اهل اصحاب و بنده سیکو
 دانشی و کتب بسیار نزد او جمع آمده بود خلقی برای استفاده علوم و مساجح آن
 رودی جماع کردند و در سابع و اربع و ثلثه فوت شد شرح کتاب خبر و
 و کمال شجاع بن اسلم عاصی مصری و کتاب چهار ارات و چند کتاب دیگر در
 تصنیفات وی اند علی بن عبد الله بن باجر رودی فاضل بوده مدشس و بر اتمه
 تادیب کرده از فاضل گردانید و در تصنیفات است علی بن احمد الا نطرا کنی
 با القاسم تا آخر عمر در بغداد اقامت داشتی و از اصحاب محمد الدوله و از
 حضرت او بود در علم عدد و هندسه مسلم الثبوت و در سایر علوم او اهل نرشاری کسکو
 داشت فصیح اللسان و عذیب البیان کتاب احمج بگیره بحساب الهندی

و کتاب بحساب علی بن ابی طالب و کتاب تغییر الارضات طبیعی و کتاب شرح الفیلسوفی
 استخراج لایحه و کتاب ابواب اعدادیه و کتاب احکام ملائحت عمده تصانیف
 مال بن حسن در ریاض خود یکصد و سی و سه کتاب و سی و سه کتاب و سی و سه کتاب
 و نظایر حساب هندسه و فانیات **علی** اهلقت بالوزن طبعی مگر در عالم عصمت
 طبع بوده سائل حسن بن ابی را در طبع قیصری بگوید که نوشته و نقل کرده اند که دردی
 قادر بر تغییر همیشه کرد در حالتی و این معنی دارد است و سبب آن ملک است
 برودت و داغ باشد یعنی چون بخار بنید که م شود حرکت آید و در عمل قادر کرد **علی**
 البلیوی المعروف بنی الامام صاحب الراج المکی با ایتسم سدی بوده عالی عالم
 بعلم نبات و سرور و عصر خود مشهور و مدکور در بعضی الدوله در کمال تقدم و کرم است
 و ملک در حسابات و انواع تسرات بر موجب رای و اشاره او عمل نمودی و فرج
 شهنو که عمل اهل زمان دی و بعد از آن نیز ارا مانا جدا بر آن بوده دست بومی حوسه
 اما بعد از وفات عضد الدوله منزلت او نقصان پذیرفت و مصصام الدوله **علی**
 مادی چنانکه او نیز است در نیاید لاجرم ارشاد انقطاع کردید و در شهر رسیده است
 و ثماره که در آن حج بیت الله الحرام روان شده و در حسن معاودت از منزل **علی**

بینه

بنید بوم الاصله من محرم سنه خمس و سبعین و ثمانه و وفات **علی** بن ابراهیم
 بنی عباسی بوده بسیار بکر اقدر و متقی در انبایت کرم و محترم میباشد او پیش
 و ثابت ان سنان من ثابت مبارکت یکدیگر طابقت **علی** که زندی **علی** بن ابراهیم
 کش المکنی با **علی** محسن از مبر افاض اطلباء بعد از خود و این صنعت اكمال اتمام و تکلیف
 و اید و در وی که عضد الدوله در بعد از پارسستان بنا نهاد و اطلباء افاق را جمع کرد
 مت و چو با طیب جمع آمدند که ارشاد ان ابو الحسن نکو بود در کسب شطرا
 افاده نمودی اما چون کخوف بهر بودی تصانیف از وی که نظام یافت که **علی**
 مختصر درش انکاشی است میان صنیزه و کبر طلال بن محسن صاحب در کتاب خود
 که در و یقده سنه اربع و تین و ثمانه ابو الحسن **علی** بن ابراهیم بن حسن وفات
 و عارف و حاذق بود و اکتب کثری را خواند و مطالعه نموده بود و بعد از خود
 که داشت لکن نامیا بود بر کاه نیز است حال یک دوری ساران و ابو الیسان بن
 و عماد و سیکر در بعضی از اش کردن خویش و فکر و تصرف وی بستی که در حال استی
 باشد و در هستی کاری نموانستی و ما اس مناصفه در علم و عمل سر رفاق بود **علی** بن اسماعیل
 ابوهری المکنی با **علی** محسن در اعم الدین بعد از خود خواندندی و کاشی از وی بر کتاب سال

تیر تغییر کردنی در علم و در کار فهم علم و در سنده و یا بصیانت علم طرفت و نصیبت نمائند که
 جمع داشت تخمهای لطیفه و طرهنای شیرین در حال و صنایع او در دست مردم
 شری فایق دارد و ادبی رائق است در بیت از اشعار اوست شرحی با معانی که
 و لا تجبر بحسن برع انفس النساء حال الوجود و حسن الرجال الصبح نوزخ او را
 فطرتی و تغییرت بعد کم من اهل لاکان لغیر اللغه غری غرامی و اهووی دلگش
 و و جدی بکم و جدی و و دی لکم و دی و یس مجتاسن بیوم و داده مع اهل کون
 بیوم مع لصد طبیب الفریق در دولت خاریه تطیب تحصیل معاشی بیکر و
 شری و ادب نر بوده اس در بیت از اشعار اوست شرحی با معانی که
 از جنگ اسرار و اهلانا صحبت عجب کن لایحی بکم بلا و لاجب بواک الاله
 انسانا علی من انصر المعروف بالادیب بر صیغه علم مصرعها استماعا در علم
 اوایل و ادب قدر اعلا و قبح معسل ویرا بود نظم و شعر کلاش چون آوازه ماش
 همه جا رسیده و دیده ابو اهلصت در سال که در احوال خجین مصر و معاش
 نوشته میگوید در سخنان مصر مانند اظفار مصر اندر بر کلام را که علم و عمل و
 مش از آنکه زانچه بگشده مرا کوی تقوم تواند کرد جان مبر و اما محر و معرفت بسیار

و عمل و مسادی اول پس بچیک از ایشان نیست که این وجه تر کرده باشد ما اینک
 این منزلت داشته بودی این همواره زنده یا با بن خود خواهد در روشن کرد
 که قاضی ابوحسن علی بن انصر المعروف بالادیب که او را قاضی بنان و حساب نام
 است هم صاحب ادب بسیار و هم عالم بعلوم همیشه فضلش با هر درش را مع
 و نفس با مع و در سایر احوال و حکمت و بر ایدی طلا و مرتبه علیا و قتی اوقات با مع
 آمد و در زینجه که لقب بود بالملک افضل ابن امیر بخوش اتماس شمس و علی می کرد
 اما نوسند بارگشت پیش فقهی خشنید صده گفت در عتاب زمانه و کجایت حدیث
 از حدیث از جمله است شرحی بین لغز و اهل ملک با اولها را لعین که موی فایک
 و کل الموطئ و حسب کرا لا و له المطلق و لعلد علیت من لسانه فیما لعل محمدا
 منق در جوت خصصتیش تحت ظلاله لادان لغت دان لم تنفق علیها
 بالیقین و لم اهل ان الزمان ما عا نشتیر لافار عن الدهر دون مروته
 و مرست و انفران لم اصدق علی بن احمد بن علی کنی یا بچسن المعروف بان
 بیل در بنده او تولد و نشو و نما یافته ادبایت و طب آنجا تحصیل نمود پس آذربایجان
 و در ملکه جلاط اقامت نمود و با حکم آنجا معروف بشاه ابن مسعود و تطبیق و

مردم انجا علوم می ستفید شدند عاقبت از وی مفارقت نمود بسبب آنکه بعضی
 ارطشت داران در وقتیکه طلب ملاحظه قاروره ملک بنمودند اورا گفت اما حکم
 چیرا نمی چسبم در جواب نامش شد بعد از آن در خلوت اورا گفت که آنچه از در
 احمیا ارگفته دیگری دشت ما المک کا طر خودت سید گفت نه کسی گفته بود مرا بچاکر
 چون شنیده ام که پیشین قاروره ارشده و ط از منون است حکم گفت در واقع حسن
 اما در مرضی لازم نیست لیکن تو خوب کردی که سوال کردی در آنکه اگر ملک بشود
 طان کند که من در حدت او تقصیری بکنم و بعد از آن قضیه در مکر مفارقت شد و عاقبت
 آن امر اندیشه کرد و پشت دار را احسان راضی میداشت تا در کمال آن سخن فصول تا
 عاقبت بطایف تدبیر انجا با مال بسیار بموسس رحمت نمود و تا من وفات
 آن حله بود و عسری در آریافت چند آنکه از حركات ضروری فرستد و مانده و در
 قبل از وفات ملام منزل خویشین بوده مردم برای در کس و در است نزد وی
 کردندی کسی اورا از مولد وی سوال کرد گفت در باب الازج بعد از دشت
 و عشرين دی قده سنه من عرثه و مسانه و قاش موصل ثالث عشرين حرم سنه
 عرثه و مسانه واقع شد و را کتا پ است در طب از آنجا رسانیده و من از او اندام

در چهار مجلد و عمران نیز تصانیف دارد **علی بن عطاء** اسمی طلب و شاعر و آد
 بوده اصل وی از بلده شبته است چنانکه بعضی معاصرین وی ذکر کرده اند و گفته اند
 که در شبته در سنه ۲۸۴ و اربعین و مسانه ملاد مصری آمد و از انجا بمن رفت
 و سایر افاق شرک رسیده نمود و در اقصیه است در مدح ذریه حواله مال الدین
 ابو جعفر محمد بن عثمان المنصور صفه انه وزیر موصل این چند بیت از آن قصیده است
س احوالنا حالت عن کرم اهلند فی ایت شری ل تغییر تم تعبدی حکم من کوس
 ادریت بودکم فضل کاس سکم دار احسن الامیر جنین سیم بنامه طلب
 محرق کلبه از اسم مخط اثنون سفی کل بلده کاتخم بالقرب می اوجده و لوان
 طم اصر بر عتیمم بفضلته للحب خیم عا شهده حکم قد قطنا من معا و بعد بسم جنسا
 ما لصف ارام من الوجد الا ان وصلنا لموصل الان ناهب بنما جمال الدین
 راحله اقصه **علی بن احمد بن عثمان محمد الواعظی** المکنی باب حسن در تحسین علوم او اول مساع
 حمید مدول دستنی در علوم نجوم بجایزه شد من ارد اطا بعد ادرفت و مقیم شد در
 ربع الاخر سنه اشی عرثه و مسانه و وفات **علی بن عثمان** الماعظی السیفی الامیر
 از اهل آید بعد از منین و مسانه در آمد متولد شد در مشایخ بلده خویش قده شامی خراسان

و از آنجا که در آنجا تحصیل شتغال نمود و از این جهت منی علم حدیث
 اخذ کرد و علوم اوایل را در اعراضی از نصاری کتب و یهودان آنجا اخذ نمود و بدین
 طایفه رسید و قهرا اردوی دوری سپید کرد و در این راه آموختن از شیوخ مشایخ
 مساعیان بصره رفت و در مدینه که شهاب طوسی مدرس آنجا بود نزول کرد
 و در آنجا در انظار نصایف که در علوم اوایل نموده بود مردم بروی سخنرانیها
 و تزییناتی که در اصول فقه نموده بود پس از آنکه شام رفت و دمشق را محفل استیقام
 و در مدینه آمد و در آنجا متوسل امرتدیس شد و بر این حال یریت تا دینیه آمد
 و شش و ستاد ساله که ملک کامل در بلده اندستوار شد از مدیسی که ملک کامل بود
 تعویض نموده بود و مردی که در سبب آنکه ملک کامل را بعد از رفع آمد معلوم شد که صاحب
 سیف را تکلیف تعالی از شوق بآید و لولب قضا را آنجا نموده این معنی بر خاطر
 ملک کران آمد که هر آنکه در امرتدیس را از ملک آنها نموده از سبب ویران کرد
 عمل نموده بعد از چند ماه که مقیم ترل خویش شده بود وفات یافت تصانیف وی
 مکتوبه عود از آنجمله است کتاب الباهره فی علم الادوال صحیح مجلد کبر کتاب الایمان
 الاکهار فی الاصول الدین چهار مجلد کتاب الحقائق فی علوم الادوال سه مجلد

کبر

کتاب المواضات علی فخر الدین فی شرح الاشارات یک مجلد **ع** من احوال الطبرستان
 انکی باقی حصص که در روز سارتر چین است و در علم حرکات نجوم و احکام آنها تحقیق نمود
 علمی که بعد از آن فرغانه طبری عالمی بود حکیم و عیون خاندان بر یک اتصال دشت عاقبت
 او و منقطع و فضل بن سهل پورت در مولد حصون محلی مسان قزوین چند درجه نموده
 که کور آنرا در آورده ضرب کرده احکام صحیح آنرا استنباط نمود و چنگ از چین
 این عمل متعطل نشده بود و زمانه و قتیله او با دی این امر شد و درت برآمد مارا کوه
 در کتابها کرات آورده که در البراستین فضل بن سهل وزیر مأمون بن محمد بن فرغانه
 اربله او طلبد و در آنجا بخت مأمون اتصال داد و او ترجمه نمود کتابهای بسیار در علم
 نجوم و غیر آن از فنون هند از آنجمله کتاب تفسیر چهار محاله بطلمیوس از نقل محلی بن بطریق
 و کتاب محاسن و کتاب انفاق و خلاصه و مختلف ایشان در خطوط عمر بن محمد بن
 خالد بن عبد الملک المروردی و سایر حکیمیت مختصر که سالیان بر مذبحی مانده که
 خالد بن عبد الملک را طاهر شده بود در وی که او در سبزه بن علی و محلی بن منصور
 و عباس بن حمید جوهری با مأمون متوسل رصده شده بودند و عمر در کور خویش
 نزد عدو اصحاب رصدا است و کتاب تعدیل الگو اکب و کتاب صیغ صیغ الاکابر

سخن مصنف وی اند **عمر بن عبد الرحمن بن احمد بن علی الکلبی القزلبی** الاشتهر
 الکلبی یا یونانم از علم در علم عدد و هندسه است از بلاد مغرب دریا مشرف حلت
 نمود و بحیرة ابرار رسید و آنجا طلب طب و هندسه مشغول گردید پس بدرس
 مرجعت کرد و در مدینه سه قسط متوطن شد و رسائل جوانان اصفار را نمود
 و قبل از وی کسی آن رسائل را بیاد اندس نبرده بود و براد طب تجربه نامی
 و در ادع کرد نما و برد نما و کافیه از اعمال طبیه تفریقای پسندیده است
 عاقبت در سقظ در سنه ثمان و خمین و اربعه وفات یافت و در سال
 متجاوز از نمانه کرد **عمر بن احمد بن جلدون** که مشیبه الاشتهر الکلبی یا یونان
 در اشف و اکابر مدینه بهیچیه در علوم فلفه تصرف و در هندسه و نجوم
 و طب مشهور بود در اصلاح خلاق تشبیه غلامه زنی در سنه ثمان و اربعین و اربعه
 وفات یافت **عمر الخيام** در علوم یونان علامه زمان و امام اهل ایران در
 و احد زمان مع و کوشش نظریه حرکات مدینه و سره نفس نهانیه نمودی و از
 سیامات مدینه بر موجب قواعد یونانیه مبالغت فرمودی تا جزین صومیره نظر
 کلام او در شمار قصار کرده از ابرار طبقه خویشین عمل مینموند و در محاسن و خلوات

ماده محاورات و محاضرات میکرد اینند و لکن بواسطه اینها ما را نماندند شکر
 و غیبه اند عیش و غل مشغول بعد از آنکه اهل عصر قح درین وی گردندی و کمون
 و انکار گردانیدندی بفرس خویشین برسید و عیان خانه و زبان از مثال آن
 سخنان با کشیده و عام حج بیت الله شده چون بنیاد رسید اهل طریقه او را
 علوم او ایل سوی می ترود و اهد شده آغاز نماید اما او ایش ترا بخود راه
 و بعد از گردن حج ببلد خود معادوت نموده در کتبان اسرار باطن عباد
 و شمار مردم دیندار مبالغت نمود در علم حکمت و نجوم مقرب بود چنانکه بوسیله
 رزندی امن چند بیت از اشعار عربیات اوست **نثر** ارا صفت نفسی بیور
 یحصلها بالکف و ساعدی امت تصاریف الخواص کلها کلن با زمانه
 و مواعدی ایس قصی الافلاک فی دورنا بان تعید الخس جمع
 فی انفس صرنا و عقلکنا تجرد راه باقصاص القواعد **سب** بن علی عسین
 داود و ابراج الملکی یا یونانم در فنون متعدد امام وقت خود بوده حدیث
 شنیده و روایت کرده و محاسن روایت وی اکابر نفس حاضر شده اند
 اوایل می طولا داشته علوم منطق و بسیاری از عقلیات بریحی بن عدی خوان

و در فرزند انون مفیده مجید و مناظری مضمون گردیده و من دیده ام نسخه از سماع
 که آنرا نزد یکی بن عمی میخوانده و یکی از اشعری در غایت خویش وجودت کرده بود
 و عسی بن کورجو اشعری آن بخط خود سخنانی که در حال تربیت بنحواش بر سر شده
 حطی بود در حال مشابهت بنحواش نقل و نسخ مذکوره در دو مجلد بزرگ بود و بعد از
 این نسخه مدت جوهریست بر روی افتاده از اشعری تا سلیکوس محشی گردان
 بود عیسی بن علی مذکور در دولت عباسیه بر تبه کتابت بعضی خلافتی نمود عاقبت
 در بغداد در سلج ربع الاخر سنه احدى و ثمانه وفات یافت **عیسی بن ابراهیم**
 قرظی بن زید بن حوذا انصاری منقطع الکی با پله در علم منطق و فلسفه که از هندی
 و از اکابر فلسفه و ترجمین بوده در سنه احدى و ثمانه در بغداد متوفی شد
 و تصانیف او بر نحو بیست هفت کتاب است از سوطی در میان قدر معمول در این
 کتاب غرض کتب منطقیه از سوطیست کتاب معانی یا عجمی که کمال کتاب
 در عقل کماله لیکن بعین در بیانده اما کسی که او را سرساز یا بعین نقل نموده کتاب التعمیر
 کماله کتاب حیوان از سوطیست کتاب منافع عصاره حیوان تفسیر بحر
 کتاب بو قطیفه کتاب در خلاق که مصنفش معلوم نبوده کتاب معالجات از

کبر

کتاب بقوله کس در فلسفه از سوطیست طلال بن حسن بن ابراهیم آورده که در شعبان
 ثمان و سبعین و ثمانه او عثمان رزق نصرانی منقطع وفات یافت **عیسی بن سعد** نصرانی
 اعرابی از قلمه ثابت بن قهره حرانی و تلمذ او در فنون حکمت فاین و باغ گردیده
 در عمل نقل و ترجمه اسپانیا بعین جرته تمام داشته و هر چه را او میباشه نقل شده
 در حضور استادش ثابت بن قهره بوده **عیسی بن اسد** از طبای مقدم است تصانیف
 متعدده در طب دارد از جمله است کتاب قوی الاغذیه کتاب من الاخصیه و الطیب
 و در معالجات طریقه کیه که در کتاب الاغذیه او اسد لال حسن طریقه
 او در این صنعت میتوان کرد **عیسی بن قطنین** طبیب املکی با موسی از افاض
 نامدار است و صاحب تصنیف **عیسی بن ماحر** در طب اوده کتاب الالوان
 و کتاب الراجح الطوم تصنیفهای او **عیسی بن علی** از قلمه حنین است فاضله کرد
 و مصنف مشهور بوده کتاب تکرر الکمالین تصنیف او است و طبایر این نوع دراز
 بعد از وی بنای اعمال بر کتاب او نمادند کتاب المنافع استفاده من عصاره
 هم از مصنفات او است **عیسی بن یحیی** بن ابراهیم وی از قلمه حنین و از افاض
 و ترجمین از یونان سرساز است و در علم طب صاحب تصانیف **عیسی بن یحیی** است

طبیعی از اهل حدیث بود و در وقت خویش معروف و مشهور و صاحب تصنیفات
 بوده در وقتی که منصور بجوزیس را از حدیث باو طلب فرمود بعد از آنکه او را است
 مرضی نخواست داده بود که بطن خویش رو در چنانکه در ترجمه جوزیس مذکور شد و چون
 جوزیس بعد از صحت سبب آنکه ابراهام افقاده بود توانست بحکمیت منصور معاهد
 نماید ابراهیم نامی را در عرض خویش با علفیه حضرت بحضرت منصور روان کردند
 پس عیسی مذکور تنها لا مباشرت بیمارستان حدیث باو فرمود بعد از آنکه بشارت
 ابراهیم مذکور بمباشه بود **عیسی بن شملان** فارسی بود که سرار ملائکه جوزیس
 بتشویع است و در ترجمه جوزیس گذشت که آوردن جوزیس در ابراهام جوزیس که
 منصور او را از حدیث باو طلبید بود و در وقتیکه جوزیس بر لیس شد و حضرت معاد
 بطن استعدا کرد که این تمیز مذکور را در خدمت منصور گذشت پیشش دع کرد
 عیسی مذکور دست بفضا داد و دست مردم بر آورد در اسانفقه و مطارنه و از ایشان
 رشوتها میخواست و در وی شهادت و طبعی میبود چون منصور را خبری روی داده
 نزد یک نصیبین رسید عیسی مذکور حطی بمطران انجام نوشت و از آلات کینه خرد
 قیمتی گرانهای آنچه میداشت اروی طلب ارسال آنرا کرد و بر ترک اجابت

بهمین

تجدید و توخید نمود و کتب خود نوشت که امر در همه امور سلطان در دست منت اگر میخواهم
 بیایم میگویم اگر میخواهم شما میباشید مطر بر چون چنین نوشته بدست افتاد
 تا کرد و حمله اندیشید ما از این نظر رع که حاجب خلیفه بود رسانید و ویرا
 حال مطلع کرد ایند رع همان نوشته را بحضرت خلیفه زد و حضرت حال معروض
 داشت پس منصور بفرمود ما جمع احوال عیسی مذکور را گرفته تا دیب و اسب فرمودند
 و ثمره شهادت وی هم لوی عاید کردید **عیسی** طبیب اهندادی المرفی بود
 در ایام مقتدر و اراطبار بغداد بوده زیدان قهرمانه را خدمت طبابت کردی و
 امان خدمت ابن لغوات و بعد از آن خدمت را در شش ابو الحسن وزیر بود
 رفیع و عوالص که نزد وزیر جسیع شدی رسد شتی و ارا آنها آنچه متضمن وقت
 بودی بقرمانه رسانیدی تا بر خلیفه عرض کرده شود **عیسی** الحکم از اهل دمشق است
 و در زمان رسید یوده ارا علم طب نصیبی و از گذشته برد قایق آن مطلع و سخته
 و اطلس معاملات میکند بنیاد سبب بر یوسف بن ابراهیم مولد ابراهیم بن
 میگوید پیش رسیدیم و بمنزل عیسی بن الحکم فرود آمدم و زله صععی دهم و او را
 عدانای لند و آب برسد ادرین بر این فعل انکار دهم و میگویم اینها ترله را

مضر است و او هو انار باها نسیس کرد و سیف من هو ای بد خود عالم و این غذا
 در عراق مضر است و در دمشق نافع اند من تر غذا که او میداد تقدی میکردم و چون
 از دمشق بیرون آمدم او تر شایعیت سرون آمد و چون رسیدیم موضع معروف است
 که اینجا معاقرت خواستی کردم گفت برای تو طعامی مهیا کرده ام که در راه با تو
 میباید باشد هر خلاف طعامها که در منزل من میخوردی و از امر در مسکنم بود که اصلا
 آب سبزه نوشی مس من و بیاملاست کردم را که در نیت مرا از اعدای مضره و
 سر و سپه امن میگردی در جواب گفت لایق بحال عقلم است که با سیمان خود از آن
 هوا عدل نموده باشند باز یوسف بن ابراهیم سیکوید عیسی بن الحکم در آن
 گفت و آخرین سخن بود که مسان من داد که گشت همگام در صین فوت که صد و پنج
 رد کالاک کرده بود و اصلا سخن چینی در روی او بهم رسیده و آب صفای چهره اش
 باقی و فر قرار بود و سبب اینها چند چیز بود که او پیوسته در می داشتی تو تر بر آن
 عمل کن که آنکه هرگز گوشت قدید نخشی دیگر که بعد از حمام دست و پای چرب است
 نشو تا من دوام را المرم بمش که بان مفع میثوی است الله اعلم عیسی بن یوسف
 از اطباء قاهر عیسی و شه و شیر و غیر مسان او و در راه او بوده و در طب است مصلحه

من مسان بن ثابت مادی شاکت نموده با کمال تقدم و تخصص که سن از ارد
 بود از سره عدم و تخصص عیسی بن یوسف عیسی بن یوسف عیسی بن یوسف عیسی بن یوسف
 عبد الله بن احمد بوده مقرر بود که چون سیف الدوله طعام جو در بیت و چهار شب
 حاضر باشند در میان ایشان کس بود که در سر و میگرفت برای آنکه معاطی و علم بود
 و کس بود که در سر و میگرفت تخته سه علم و در جلدهایشان عیسی بن یوسف را آن بود که
 در سر و میگرفتند که برای نقل اسب یا نه بعرب و دو دگر برای و دل بگر محمد
 الحاسب در این نوع علوم هند و ریاضات در وقت خود مقدم بوده کتاب کرب
 الافلاک و کتاب ارایا الحرة تصنیفهای اوند **عبد بن یوسف** صاحب الکره اخذت
 اطباء و علامات امراض میرود انجیل لطیفه برای سرعت بر این سخن تو می که کاس
 عبد الله را در چهره پیش بر می داد و وصل مور و تلخی صعب عارض سعد و سن
 برینها ناسا شده گردیده اول بار آب چکر نفس و از این بار در غن جرم و قدری
 از این چغندر او را بخورد ایند و صبح و قح او را کن شد و طبیعت او مجلس اجابت کرد
 و موش باز آمد و مردای من روز ششم که در دادن بار اشیر و ظریف شمرده
 من بپیرانوی العلوی الدیری الحکم از یک از قرا صغیر حضرت معز و در این

پنجم مکرر همواره در قریه مذکوره طارم منزل خویش بود و مردمی که طالب علم وی بود
 نزد وی آمدنی معیشت وی از تقویم و طالع موافق بود که ما علماء اهل عصر فرستاد
 و در ارزان رعایت یافتی اما از طبع کتاب ایسا خوبی را بشخ می معرفت
 و از آن تجاوز نداشتی میگفتی گوئی بر اصد کردم حدی که بعضی روایات آن کتب
 مرادست کردی اسم آن روایات او الورد است و دعوی اسلام جن زنی کرد
 و مردم را اس جن را و او را معالجت نکرد و اتفاقاً تاجیه ابراهیم که از خویش ن
 جن شدی بپیر ابلاص شد و بصحبت او رسیدیم و همچون را با خود درده بودم
 فغنی که توقع داشتیم حاصل نشد و آنجا در مسجدی فرود آمدیم مردی معری با ما تعظیم بسیار
 مشغول بود چون روز تا خورشید در طلب علق دو آب شدم در آن قریه یافتند
 حال شیخ خالا که اردی توقع با محتاج توان داشت زیرا که در وضعیت او ضعف
 بود پس گمان روز کردیم هر دو مکرر موم با نبود تا بعد از انحصار همداری کرب
 آوردند رای ما آنچه خوانسته بودیم و است در آن مسجد تعظیم او اسطش دیدیم
 که در مسجد را یک سو بند چون کشودم مردی در آمد میان خود محکم بسته و سفره از میان
 گرفته و بعضی دیگر موی کاسه بزرگ در دست را از پیش ما که مثل بر چند قطره حاج
 دید

و مکرر با او شروع کرد در چند پرسیدیم تا گویانید سابقه معرفت ارجاست
 من مردی عریتم بدیت مد که سکن این قریه شده ام مرا وجه اسامی مراجع استخوان
 در همواره فقط کسار ساء آمد و نشد میکرده و ابر برات و همان اما ما محصور و هر سه
 میگشته خبر در دشمنان قریه نشید مگر بعد از شام لا حرم عدد خواهی بسیار بنیاید
 که اگر عطشی شده باشد در احد و در شام سید پس شکر بسیار کردیم و او را و رو حاشا
 ران جن که در باره ما کردند و من بومی از الراج که در کمان بودیم و این چند بیت
 که رسس خوش طبعی بخاطر رسید بر آن گوشتم جزیتام سر اج کل کره فلس
 لا ضیاف الاک و لاسقی بعد از صا قند طلت بنا و دست زلفه لباری و صبا
 فانت کالور و صل انوک جانبه اما و رطبه شاکا مل مغناک و امحاب را و ادم بخا
 و چندین در در خاطر داشتیم که انبار از آن لوح سبترم و بشوم فراموشم کردید و بیای
 از آنجا با جان مجنون همان حال ارتحال نمودیم پس چون اطلاع مکتب حاضر فرمودند
 ایات را خوانند کما طر میگیرند و در کویچه ما و خانها آمده میشود شامخ قریه شنیدند
 بر ایشان کران آمد تکلیک سوار شدند و نزد شامخ فقط شکاست من آمدند که ما را آنچه گفته
 و آورده خاطر ما رگشتند علوی مکرر در سنه حسن و تبیین و سازه و فانت یافت و سکا

صاحب نام بود در این امر به اسرار حکما عرب الحطیب اصغر از حکماء وراثت
 و اجر بر مصفیه است و از انواع غلغله همت برصاحت خطابت که نشان او است که
 مسح قناع انداخته بود و در آن شیوه مرتبه مهارت سید و بر این زبان خود
 تقدم و تصدیق بر سوس طبع این فن سوس دی آهنگی از جمله عامی که مدینه تمدنی کرده
 بود و جرات بود از زبانان که شناس نام داشت و در بهدای تعلم مقدار معین از انزال
 صامن شده بود که بنام حق تعلیم و اصل استاد سازد و بعد از تعلم خطابت حضرت
 تا با استاد عذری کند و با آنچه تعهد کرده و فائزاید پس گفت یا معلم خطابت که هست
 در آن شناخته می شود چیت معلم گفت آنچه تعهد افتاد باشد پس مهر صد تمسک شد
 قیاسی ترتیب داد و گفت من این زبان با تو در باب اجرت مناصح می کنم اگر تو معلم
 قانع ساختی تا که اجرت بنایم داد و اگر شمار طلب اجرت از من بخواهی نخواهد داشت
 در معروض است که تو قانع باشی و مسلم دانی که اجرت بنایم داد و اگر تو معلم
 قانع ساخت پس حطیب نشه و تعلم خطابت کرده خواهم بود و اجرت تعلیمی
 رسن لازم نشد خواهد بود معلم گفت من تره من صورت با تو مناصح می کنم اگر تو معلم
 ساختم باید که اجرت بری در اگر ش کردی چنان ترتیب کرده ام که بر استادش

بانی

فاین ادعای حاران که با جوشیدند نسل و در گفتند میس روی لغزای روی و الله اعلم
حرف لغزای اسرار حکما **الفصل** من عامه الیزیری بریز از زاد عانس و بحسب صورت
 حطی بسیار افتد که بر تریز که دار الملکت ادربا بحال شسته شود فاضح مقدم
 و در علم من در دیات افلاک و حرکات نجوم منجر بوده تا لغات مشهوره در شرح
 محط و شرح کتاب اکتیس و ریجی کیر که بر مذنب سنده سخته و برج صغیر در سله
 سمت قبله و غیره چهار مقاله اکتیس و کتاب در کانیات حرر ای معصده عسانی نصف
 موده کتاب در مثل التی که بعضی زبانان لوک شناخت **الفصل** من محمد بن محمد بن محمد بن
 الجیحی الکنتی با پزره بصاحت حساب عالم دوران شیوه مقدم بوده خلقی را می استغنا
 قصد می میکردند و در آن کتب عمده تصنیف نموده کتاب اعمال کتاب الباص
الفصل من نوحخت عاری الاصل و کنی با سمل از ائمه تکلیف و مذکورین و مشهورین
 و یثافت محمد بن اسحق بنیدم و اچ عده عبدالمرزبان و در کتاب تکلیف و ذکر کرده
 و استیغار نسب او نموده در زبان هرون الرشید متوجه است کتب کتبه و از
 عاری بر خط نقل نموده کتاب جطمان در موالید کتاب العال النجومی ایضا کتاب الموالید
 کتاب الموالید کتاب تجویل سنی الموالید کتاب التبییه و التمثیل کتاب المصطلح من اقول

و همچنین اخبار و اسامی غیر تصانیف دی اند **ذرات** من سخما را نمودی طیبی
 در صدر اسلام کامل فاضل مازوق طیب و در برابر تلامذه خویش تقدیم تقصیل سعاد
 و مراد اهل جلال دست صحاح بن یوسف میگرد و سمرند چند کلمه در آن کتب عسی بن
 عیسی که و بعد بود در ایام منصور رسیده و او در سیه امور مادی شورت کردی و بصواب
 وی عمل نمودی و عجب داشتی از درسی عقل برای او برخی در رای و مشورت وی در جم
 موسی بن اسیران که مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی از آن مکرر در امام منصور
 یافت و عسی بن موسی بخند می هر وقت که واقع میشد امری که او اندازد و چون آن میگردد
 یا دوی نمودی و کفنی با دوات خوش باد وقت تو گویمان روز را میدیده **فتح بن**
 سحر الاطرلاب مقیم حرمه اسلام بغداد و در علم آلات فکلیه حکام انما مرص و استناد
 بوده حاکم معروف شدی مگر در کتب الاطرلاب در عادی الا و لا سنده حسن در زمان
 وفات یافت **زخار بن** نصیر بن فرخانشاه بنجم در بغداد اقامت داشت اما اصل
 وی از حرم بوده در ایام و مالمه صناعت نجوم و اجزای اجزای مشهور
 گردید و عایش و واقف آنچه طلال بن حسن در تاریخ خویش ذکر کرده در سینه سنج استین
 و ثمانه واقع شده و **زینب** صوری اردبیل صورت که از بلاد موصل نام است بوده و کتب

اولی

از حاکم س تاخورد و در طغنه نام دارد و بلند آوازه و در معرفت احوال ارسطو طالیس
 مقدم و سلم است شرح و تفسیر کتب وی بسیار کرده چنانکه در تعداد کتب ارسطو
 بدان کرده ایم چون بر اهل زمان او معرفت کلام ارسطو صعب و دشوار شد و از دور
 و نزدیک شگفت بوی گشتند و محقق گردیدند از بیان او و اس که نشان
 آن چسبیت لاجرم گفت کلام حکیم را با عاریت از مقدمه که تمام طبعه آن با آن
 قاصر مانده از بجهت شروع کرد در تصنیف کتاب ایسا عجمی و مردم از او روی احمد
 کتب ارسطو طالیس نمودند و امروزه انداخته مشهوران افان تصانیف وی
 ایسا عجمی که مذکور شد کتاب المفضل الی القیاسات الحمدیة العجمیة و مشق ارسطو نقل کرده
 و کتاب که بانا خود خوانده کتاب الرد علی یحییوس فی بعض الاعتقولات و کتاب
 بلغت بریای کتاب اخبار الفلاسفه موجود در آن بین معانی که اربعه است که است
 کتاب الاسطقات که معانی بلغت بریای **فخر بن** فلسوفی نوده در عصر خود مشهور
 و در این تصنیفات است در میان مکتوبات که در احوال کتاب الارار و طبیعیه که سلس
 رحیم عادل غلامه در امور طبیعیه مرتب است معانی که کتاب ابعث کتاب
 دل علیه مرات ابعث و کتاب الریاضه نقل کرده از اسطاک کتاب انفس که معانی

فخر بنوس تا فیلسوف محقق بوده کتاب الاثنا در خواصها و ماینها من العجائب
 و الحال نصف اوست فخر بنوس حکیمت اراد و توان بعضی از کتب از سطوطا
 او شرح نموده و بر همین او را از غلبه شایسته شمرده اند و بعضی از تصانیف او را
 لغت رومی سده نقل شده و مر معلوم نشده که چندی از آنها بر نقل شده باشد
 فیثا بنوس فیلسوف نامدار و از اعظم حکمای یونانست بعد از ارسطو
 بوده و احدی کت از اصحاب سلمان بن داود ۴ نموده در مصر و بعد از آنکه سنده را
 از مصر مان اصد نمود و یونان مر حجت کرد و علم سنده در زمان ایشان او آورد
 و نقل رومی یونانیان را معرفی سنده نموده و محقق علم طبیعت و علم دین یونانیان
 او همان یونانیان آورد و انرا از سکو بنوت اخذ کرده بود و ویرا در ریب
 احرار عالم روحا من عدد و مر آن رموز عجیبه و اعراض بعیده است و در زبان
 معاد و اسراروی مکرور است قریب مدهرب اقدس از اثبات عالم
 و مکر نور ان روحا من عالم طبیعت که عقل را ادراک حسن و بهاسه آن
 میرزیت و امله نفوس زکیه مان مشتاقند و هر زمان که اصلاح خود بستر
 و عفاف ارحم و تجرور را و چند سار رریال و سهوا حد ایند نموده باشد

بزرگوار

شایسته که دخل و حقوق ان عالم خواهد داشت و مطلع خواهد شد بر حکم الهیه که
 در جوایز ان عالم است و امله اشیا که نفس ان مله نمیکرد مانند الحان سوسیه
 همه در ان عالم جمع و حاضرند و در رسیدن آنها بنسب احتیاج اطلب آیهات و ویا
 تا لغات شریفه در ان طبیعتی و موسیقی و غیر اینهاست و از ملائکه منورین مزین
 با او بر خیزد مان می دریا فیه مقوما حسن و الدار سطوطا پس که علم عدد و سیم
 از کتب و ملائکه و می اخذ کرده و معروف شده مسان حکما رومان که بنفیس اشخو فظون
 عددی و بعضی از اسم وی بجای فاقانیکه یکدیگر حکمی یونانی در ادھر دولت تو
 بوده و در علم عدد و مساحت بنیات صاحب دست و در ان علوم تصنیفات مشهوره
 از وی در میان ان علم مده اول است در زمان بطلموس لقب بدیس که سنی
 آن لکلت المعروف بحب لکله است بوده کتاب او نزد عجم معروف است کتاب فظون
 و حساب که بنام لکله افلا بطرا نوشته و قانو نه مختصر مان لکله منسوب است قانو فی
 سهل و آسان و قریب المأخذ و المنفعة سکونیه قانون مذکور بنفیس فظون است که را
 لکله مذکوره دستا ده و لکله انرا بنجد مغرب داشته و در ان افلا فظون مان حکمت
 حکمت قدیمه عمر محققه است و می بسس فقه است از فرق حکما و اورا ملائکه بوده

که اودی تعلیم فلسفه اوی طبیعی میگردد اند فیضا عورس و طیس مطی و عوام طیبیه یو مابین
 و مصرین یک بر آن طریقه نموده اند و این فلسفه در میان یونانیین پیشین در کتابت
 صد سال قبل از ظهور ارسطو چنانچه ارسطو جویدیان این سخن نموده در کتاب حیوان
 میگوید و صد سال قبل این که زبان سحر اوست مردم میل کردند از فلسفه طبیعی فلسفه
 مدنی و فلسفه مدنی همان فلسفه سحر اوست و افلاطون و ارسطو طایس است و جمعی
 از متاخرین کتابها رونق بدست فیثاغورث و ارسطو او تصنیف نموده اند و در کتاب
 نصرت فلسفه طبیعی قدیمه آمده از جمله محمد بن زکریا الرازی که شرحه الاخراف است
 از ارسطو طایس از جمله رامی معتقد که در اودی داده و در ترجمه وی دیگر آن خواهد آمد
 معانی تا همان خوردن مذکور معروف اند چنانچه اللغه زیرا که رای ایشان است که
 عرص مقصود از تعلیم فلسفه لذت است که تابع معرفت آن می افتد و ایشان که از حقیقت
 که سبب القاب هر یک را در ترجمه افلاطون ذکر کرده ام نوزن اسکندری از علما
 قدیم مصر است در علم ریاضی امام و معتقد او که کتاب ارضائیف وی هر یک در فن خود
 بیانی عمیق اند که کتاب قانون که مختصا بنموده در تعدیل که اکب و موازنه قیادیم
 ایشان برای بطلمیوس در محلی در حساب حرکت اقبال و ادبار موازنه را

۱۵۳

اصحاب طسمات و دیگر کتاب الافلاک که میان بیات و عدد آسمان و کیت حرکت
 که اکب در آن نموده محمد از بریان بر روشی که بطلمیوس در کتاب محلی کرده در عا
 تقریب با بنام ایرا و نموده **فلسه** مصری و ایرا و بیس نیز سکونید حکمیت اراضل
 حکما و معلوم ریاضیه و حکام نجوم بسیار در انمولفات میگو در آن فنون دارد و از آن
 کتاب مشهور میان اهل آن صنعت مسمی هر موع رومی بزرگوار او را تفسیری نوشته
 و تا لفظی دیگر در موازید و معتدات آن دارد که از فضلار فن در کتاب موازید جویس
 میگوید که کتب ده کاره فیثاغورث در موازید جامع معانی کتب است و اگر کسی او عا
 نماید که چیزی خارج از آن کتب است من ایرا با در مذام که بوده با خواهد بود و سوزی
 کتاب اسیال من کل نوع کتاب لبطان کتاب الاقطار کتاب تجرید سنی العالم
 هر تصانیف وی اند **فلسه** طبیعی است بر با معلوم نیست در هر زمان بوده و کسی از مور
 حری اودی دیگر کرده چرا که عروین لبع در آخر جردی محط خویش در تصانیف وی
 نموده **فلسه** الا حاشی علی المعروف بالقوا بطیبی است در زمان خود خود مذکور و بعزت
 امر ارضن تحفه بنویان مشهور قوال نزدی بسیار آندندی و از حالات که نوامیس
 از ولادت عارض میگرد سوال نموده می و تعلیم یافتندی آنچه ایشان از صنعت

تجشیدی از آنچه عقب شد بقولای محب زمان متأخر از فایکوس بوده کتاب کما
در طب مثل رزق معاله که خین امر نقل و ترجمه نموده و معرفت بکیش اثری است
دیگر در علم تصانیف وی اندر **نظایف** و **اسرار الحکما** **بیت** **العلی** **فیلسوف** است
نصف اول در ایام دولت نبی خمس از بلا و شام بیاد در هم رفت و قدری بسیار
کتاب حکما تحصیل نموده بشام مرجهت نمود پس در العراق طلبید تا ترجمه نماید
چند و نقل نماید اما انسان یونان بهر چه معاصر یعقوب بن اسحق کندی است و علم
عدد و هندسه و نجوم و منطق و علوم طبیعی و طب محقق و ماهر بوده تصانیف وی در
علوم مذکوره بر اینوجب است کتاب المدخل الی الهندسه بطریق سوال و جواب
ایران نموده و کمال رحمت در آن بکار برده کتاب المدخل الی علم الهند و حرکات
و الکواکب کتاب الفرق من النفس و الروح کتاب الاخلاط الاربعه کتاب الایمان
المخبره کتاب الاروان و الکامیل کتاب الایمان کتاب موت النجا کتاب الاعداء
کتاب ایام ابحران کتاب الملک و اسود او بخش و غیر هم کتاب اروضه و سبب
کتاب تفریطون کتاب المدخل الی منطق کتاب العمل بالکفره پنجمیه که شرح است
الواینین کتاب تواین الاغذیه کتاب سکوک کتاب فیکس کتاب الحما

در

کتاب الفردوس و التاج کتاب استخراج اسایل اجدیه کتاب نوادر الیونانیه
و ذکر مذاهبهم و معرکت مذکوره نیز وی را تصنیفات است محمد بن اسحق المندیم گوید کتاب
نوقاد در ساری از علوم رتبه برعت و تفوق دارد الطب و فلسفه و هندسه و تعداد
حاکم کس را در هیچک از اینها روی یعنی نه در لغت یونان یا کمال فصاحت داشته
در خدمت بعضی از ملوک ارمنیه گذرانیده اینجا وفات یافت از آنچه بود که سر
الاعلیٰ بن محمد را در اثبات نبوت محمد صلی الله علیه و اله جواب گوشتن نوشت و تاریخ
نقد و س رائز در اینجا تالیف نمود بعضی از مورخین آورده اند که سلطان لوقا در خدمت
علم حاصل بوده و در تصنیف طریقیکو داشته شمارش ملک ارمنیه و ایران
بلاد کشید و در اینجا مقیم گردید او اعطای بطریق ارال علم و فضل بود قطعا
مذکور کتابهای بسیار در هفصاف علوم نیز وی برده سوی آنچه نزد دیگران بر
بود در بلاد ارمنیه وفات یافت و اکرام و راقبه بر قروی نامند چنانکه قبولا
ملوک با بر قبور و سار شراعی مورخ مذکور میگوید اگر اسب بگویم حاصل کسبت
که سار شراعی تصنیف شده باشد از عاب جهوار کتب او را علوم و فضایل جمعا
الاعاط و جمیع معانی **قرن** **الطب** **الکلی** **بای** **نظر** **طبیعی** است در وقت خود

بخدمت امیر علی بن محمد بن موالدوله اخصاص دشت و اختیار رعایت و
 او نه بودی اتفاقا اختیار بر آمدی غرض شد طبیب را گفت یا ای اخص
 بجزای بوکنه که کند از من بر خیزی با من در درو ال پذیرد و موافق که در
 دور بر حاصل شود طبیب هر گاه چنین میجوای لبهای تا فرشتان و سایر
 علایمان کما امر در مسلمان من باشند و اصلاح فرمان تو نیز بکنید یاد ما
 که هر کس اطاعت امری کند در القبل رسا اختیار قبول کرد موافق خواهد
 او مقرر است پس اول نظر اول با نظر نمودن شش کلین که از اجابیه
 را عمل طرد حاصل کرده و دستهای اختیار را در آن عمل فرود برده و شیخ
 بشیدن شیان ایض چشم اختیار و دیگر دارد که برای ردا در انا فیه
 و در حال اختیار ارشادت وضع با کنیزد علایمان و کسی او را احاطت میکند
 ما جزو بر اسما کند ایند سکونده هر اسل او و چشم او کشید با بر حاص
 سوسه در سان خیفه و اختیار غیره و متوسط طبیب مذکور بود **قرآن** الباء اول فصل
 ران خود بوده و در صنایع موسیقی مهارت تام داشته کتاب الایفاح از
 مصنفات اوست **قرآنی** از فضلا رحمن است اشش معلوم نیست و نسبت بلد

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

کوفی

معروف است زیرا که **قرآن** قریب است از قراری موارده در صحت ملوک و امرا و کجا
 که رانیدی و برادر حکام اصنام روی داده که خود از اد کتاب مسائل ذکر
 کرده و ان کتابیت حیل نخران کما طهره از دارم و طهران نزار قراری است
 و ان کتاب سلسله است از طراف صناعت بر جرمای محب و غریب **حرف الحکاف**
 و اسرار الحکما **کفر فیلسوف** است از فلاسفه اقدیم یونان در زمان خود مشهور
 و افاده فلسفه غیر محقق نمودی و صحاب وی مطلقه از جمله فرق حکما را که
 ایشان از ترجمه افلاطون کرده شد سبب تسمیه ایشان بحکما بطله آن بود
 که موثقی و تدیس وی روان بیکلا بود واقع در مدینه پنجمه مدینه الحکما ازین یونان
کلمه سندی کاسی ویرا که بر نویسنده ابو مشر در کتاب الوف در وصف کلمه
 مذکور گفته که او در علم نجوم نزد جمیع قدماء علماء رنند مقدم و مسلم بوده و ما را
 دوری از دیار او بوسط ممالک بسیار میان ما و بلاد او علی تاریخ زمان آود
 از اخبار او حاصل شده و سنده استی قدم اند بعد بسیار و ممالک بسیار جمیع
 علم سالفه در باره ایشان بحکمت و دانش و تفوق و تفوق حکمت قابل تهنیت
 نزد ملوک صین قضایای مقبوله مسلمت بلکه ملوک دنیا ساریان ایشان عند

و ملوک چکا ملک صین است و ملک هند و ملک ترک و ملک تونس و ملک روم ملک
 صین را ملک النسی می نامند و راکه اهل صین را سایر مردم ملوک خویش را ملوک
 و غیره نام بردارند و سیاست پذیرنده تر و ملک صد را ملک انگلیک می نامند
 رعایت اتمام که ایشان را علوم و معارف می بوده و ملک رک را ملک اسیب
 می نامند اند از به شجاعت و شدت ناس که ترکان می دارند و ملک تونس را
 ملک الملوک نام می کرده اند از به فحامت و جلالت و غایت نفات فاست که
 ملک ایشان است و راکه ایشان را ملوک بجزارت و مطموره ارض بسیار
 و تخصص یافته و اکرم القلم در تصرف همه ایشان است نیز ایشان را ملک
 روم را ملک الرجال می نامند و راکه است روم خوش روی تر و پاکیزه جسم تر
 از سایر مردم اند پس است هند تر و جمیع امم در طول زمان معدن ملک و مینوع
 عدل و سیاست بوده اند لیکن سبب بعد میان ما و بلاد ایشان تصانیف
 و تالیفات ایشان باز نرسیده و از علوم ایشان الاقلی که از علماء ایشان شنیده
 بشیم حری زوایت را مدبب در بنجام ایشان شهرت کرده است که مدبب
 مدبب از بهر مدبب را کند باز نرسیده و به تحصیل اندک نرسند و آن مدبب

که جامع از علماء اسلام نرسیده آن بوده و در چهار بران تالیف نموده اند مسلم محمد بن
 ابراهیم قراری و حبش بن عبداللہ بغدادی و محمد بن موسی الجندی و محمد بن یحیی
 الخوارزمی و حسن بن محمد المعروف بابن الاودی و غیر اینها و مسنی لفظ سنی است
 چنانکه حسین بن الاودی در صحیح خود ذکر کرده اند هر اهل است و از علوم هند در موسیقی
 که باز رسیده کتابت که لغت هند آنرا ما فری مکتوبه یعنی شمارا حکم سان نموده اند
 در آن کتاب اصول الحان و کلیات تالیف نفی را و از علوم ایشان در اصلاح
 اخلاق و تهذیب اخوس کتاب تکلیله و در هند است و آن معروف و مشهور است و در علوم
 ایشان که باز رسیده کتابت در علم حساب عدد ایشان از بهر محمد بن موسی الخوارزمی
 از اشعری و بطا داده و آن موزن ترین و محقر ترین کتابت بسیار در این کتاب
 و سهل الماخذ که بزکار خود طر و حسن تولید و مکتوبه استجاب ایشان شهادت می دهد
 تصانیف مشهوره بکلمه هندی کتاب نمودار در شمار و کتاب اسرار اولیاد و کتاب
 کبر و کتاب قرامات صیغره است **کلیات** الطیب انظر از الجندی اصل طب معروف است
 اندر علم ان قاهر بوده از راه احباب معالجات مشهور و مضموم گردیده و در هند
 می رود و در قتی که ناسیری از قایم عباسی در پیش ابن ائمه الملقب رئیس الرضا

اصحاب ادراغند و سرودن سیکر و طبیب مکرور نیز از جمله ایشان بود که **کتاب العین**
 و کتاب علم حساب نیکو داشتی و در زمان نزدیک بزمان ادراغند و مرصح طالبان ان
 و ان معروف و مشهور بودی و جزین لقب معروف شدی و در شهر سنه ۱۰۳۰ هجری
 دستار وفات یافت **کتاب** عثمان بن کسان الکنی یا سهل الطیب انصرافی
 در امام معریه و عزیر و در صحر معروف و حسن معالجت معروف و مشهور بوده در سنه ۱۰۳۰
 و سبعین و ثمانه وفات یافت **کتاب** م ۲ بهار الکمال ابن المتعصب فی فلسفیه
 از بلا و یونان همواره تعلیم مکتب افلاطون نمودی و در لغت ارادی کوشیدی
 و چون دین باب مبالغه و کثرت نمودی و بر امتعصب افلاطون لقب نهادند که
 تصنیف کرد در مرتب کتب افلاطون و تفصیل اسامی مصنفات او **کتاب** فی فلسفیه
 رومی محدوده که در جمله اش حسن کتب از طوطی حسن کتب از طوطی حسن کتب
 عمیق یافته شده تفصیل اسامی شایع کتب او و اسم فیلوف که کوردران مندرج بود
کتاب المسمی ۲ اسماء الکمال بنزیر من فاکت ابو اوفاه اصل وی از دمشق و در مصر
 متوطن بوده از حکما و اهل علم نامدار است و در علوم او ایل فضیله بارع و خاطر بی حس
 فضایل را جامع داشته فضلار آن رود کار از بركات افادات وی در علم

ابو

بر تبه سروری رسیده بودند از وی دخترى نامد که احادیث نبوی صلی الله علیه و آله
 روایت کردی زمان وی او جسمه نامد حاضر بوده بنزیر بن احمد بن علی بن حمد بن محمد
 اصل وی از ری و محل ولادت و افاتش بغداد بوده کنی یا پسر شید لقب بر آن
 و تبه بزمان مادر بغداد با فاده علم حساب و خواص اعداد و جبر و معالجه و هندسه
 و ریاضت اشتغال داشتی معونت بسیار از وی بردم از جمله حساب و قیمت کتب
 رسیدی و از سایر علوم طرز بهره دشت چنانکه بروی خوانده و ارادی اکتفا شده
 و همواره درین امر تصدق فرستید و در ایام خلاصه الدین معتبر و مقرب گردیدی و
 اعتماد نمود در تبه کتب که در بابا خاقان و سلجوقیه و برادرش نظایر وقت میکردی
 معروف و تا از خزان کتب دار اختلافه آنچه لائق این امر انداخته بسیار نماید بدون کتب
 غیره و این شید که کور نیز در سایر امر ادولت معتمد و محبوب بود و مال بسیار بر وی جمع
 شد و پوسته بر شوه افادت و افاتت میبود اما آنکه این امر درین اندواری است
 بر دملک عادل ایلی بکیرن ایوب و دستار در قوی که ملک مکرور قصد بلاد موصل
 نموده بود در قضین ملاقات ملک رسید و ما بنجا در شهر سنه ۱۰۳۰ هجری و عثمان و حمزه
 وفات یافت و مولکش در سنه ثلثین و چهارم بوده **محمد** بن ابوالاسیم الطرایی در علم

نجوم فاصسه نظیر و ما حکام حوادث و تفسیر کواکب عالم و غیر اول کیت که در سلاط
 و دولت بنی العباس ریح ان علم کشیده و کصل انها اهتمام ورزیده حسین بن محمد
 الحمید معروف بان الادی در ریح کیک که موسوم است بنظم اهدا آورده که در سنه
 و حسن و ما مردی ارازل نند بخدمت منصور عباسی پوست که در حاشیه بود و کتبه
 کمال مهارت داشت و با وی بود حدس که در تعلیقات که نهمیم در برینم در جاس
 شده بود مذکور حدس عمل اراعمال فکلیه اراکوف و خوف و مطالع بر وجه و جز اینها
 و مثل بود بر جمله اینها کتاب که ما وی بود مرتب بر چند ماب و مذکور مضاف که ان کتاب را
 انتخاب نموده اراکار با همای منوب کلا از بلوک نند مسمی بفقیر که بعد باقی حساب
 بود در منصور فرمان داد که آن کتاب را المقتدر بقریه نقل نمایند تا ازان المقتدر
 کتاب که در عرب ارااصلا اتحاد کند در کاتب کو اک و متو ارا این خدمت محمود بن
 ارا اسم فراری و کتاب اراان تألیف نموده که بنحین اراکسند نند که برینا سیده و تفسیر
 سندنند لغت بنندیه الدبر الدار است و ال ان زمان عمل ان مینموده تا زمان ارا
 رسیدن اوجیز محمد بن موسی الحواری ارا انحصاری نمود و ریح خود را که در کلا در اسلام
 شهور است ارا ان با صفت و در آن تاریخ چهارم که در اواسط سده نند و در آن

الجز

موقت نمود لیکن در تعادیل و در سلسله مخالفت کرد و مکر در تعادیل موقت بنحین مرس
 و در سلسله موقت بطلیکوس اختیار اختیار نمود و چندین ابواب یکو متضمن بعر و کت
 شدن حساب تحقیق اترامع نمود لکن در ارا حطائی اشکار که در براری داده می باشد
 و ارا اینجا معلوم شود که در نند ضعیف بوده با جمله ارا ارا زمان ارا بنحین که معتقد بطلان
 سندنند بود در ریح مذکور اسپنیده داشته و در افاق شهور که دانند و تا زمان
 جمعی که بتعدیل تمام داشته اند ان منع شده و چون وقت خلافت با مومن بن
 برون ممدی بن منصور رسید در کت و دانش مطلع نظر نفس او کردید و همت
 او سوای اطلاع بر علوم فلسفه مال کشود و علوم روزگار او را کتاب محبلی و اقی کرا
 صورت آلات رصدیه را که در آن کتاب مذکور اند درست فهم کرد و مورد داشت که
 متوجه ساختن آلات رصدیه شوند و ارا ان نیز موقوف خواسته و فرموده وی مقیم
 رسانندند حاکم در ان در ذیل خبر هر یک از ایشان خواهد آید اش اندک
محمد بن دکر یا ابو بکر ارا ری طبیعت ارا اهلها اسلام که در استادی وی در ارا
 کس را مجال دفع و منع نند و کت در علم منطق و نند و خبر انها از علوم فلسفه
 تر از مشهورین است در ارا ای حال وجود نواری اشتغال نمودی پس ارا ارا کت

روی در قلم فلسفه بنام و بسیاری از آن حاصل نمود و کتب بسیار در آنها تألیف کرد
 و اکثر آن در صاعقه طب و باقی در معارف طبیعی و آئینه ولیکن اگر چه در قلم طب
 توصل نمود اما عوض اقصی و مطلب اصلی از آن علم و بر آن موقوف و مکرر از این اجابت که کس
 مصطط شده و از این حیثه اختیار نمود و بدین سبب غیثه عقدا در دست نموده همان
 حال آنکه کتب اعتراض ایشان بر سینه با جمله حدی از زمان در پراستان ری بود
 بعد از آن در پراستان بغداد و در سنه عمر بنیاد کردید و در جو ایستاد سخن
 و ثناء و فایده یافت این بنا قول قاصی صاحب بن الحسن اللذلی و ابن شیران در تاریخ
 فرخنده آورده که وفات او در سنه بوده و آن محل اندلسی در کتاب خود میگوید که
 محمد بن زکریا رازی سلم بنخله و ادیب و طبیب است اول حال تیر پراستان ری
 و در سنه پراستان بغداد نوی مخصوص شد و در اول امر خود فارسی کردی عاقبت
 دل گنده روی در روی محصل طب و فلسفه آورد و در آنها مارج و سه آمد شد شغل
 متعین و کتابی بسیار در طب تألیف نمود از جمله کتاب موسوم جامع که مفید
 است و در کتابی که بحسب منصور بن جافان نوشته شده که آن کتاب الاطفا
 نام کرده و کتابی که نوی عین میوه آن صاحب پراستان نوشته و از طب

یا برده

نامیده و کتاب در تقسیم و تشریح و کتاب در کستانها و عمل و کتاب در طب و کتاب
 و کتاب در نفس و کتاب در حدی و حصه و کتاب معروف بفصول و کتاب دیگر در
 ارادات بر عالمیوس و تقراط و از آن کتاب انگلوک نام کرده و صاعقه کیمیا
 و دستی حاکم بعضی گفته اند او میکعبه کیمیا با مکان قرب است از آن تا به تمناع
 و در آورده کتاب در آن باب تصنیف نموده و در حسه عمر بنیاد سبب رسول است
 در چشامش در آن گفته چرا قبح کنی گفت بقیه درینا را دیده ام که طول شد ام
 در عهد کتفی عباسی بوده محمد بن اسحاق النیم در کتاب خود گفته محمد بن زکریا از اهل
 ری مکانی در وفزید عصر خود بود علوم و مدارا صاحب کمال رسانیده بود و بسیار
 بسیار کردی و بهر شهر و بلد وارد گشتی همان نوی و منصور بن اسمعیل ما مال صد آفته
 نام بود کتاب منصور را برای وی تألیف نمود ابو الحسن در آن میگوید مردی که
 سال اهل ری دیدم چون پرسدم او را احوال محمد زکریا گفت سری بر برگ و
 داشت و در مجلسی که می نشست فرود او تا کردان و فرود ایشان تا کردان تا کردان
 نشستی و چون کسی از خارج در آمدی و سوال داشتی بایستی ارشاد کردان تا کردان
 برسد اگر جوابان نزد ایشان نباشد تا کردان و واسطه رخ کنند و اگر کردان

نزد بودی اموقت رازی خود سخن در آمدی که مجموع مفصل و مکتوب کار و با تقران و عملاً
 در کمال رانفت حتی که چار پرستی ایشان نمودی و احوال بسیار را حاضر خویش
 ایشان جاری داشتی و هر که دست او را کتاب و نسخه ما نبود ما خواندی یا نوشتی
 در بصورتی و مطوبی بسیار از کثرت اکل با قلام رسیده بود و در آخر عمر ما میشد
 اما مصاصف وی موافق آنچه از دست وی نقل شده بر این وجه است کتاب البرهان
 دو مقاله کتاب طب روحانی کتاب در ان لایان فاعلمها کتاب مسیح کلان
 کتفا که کتاب ایسا خوبی و هو اوصول الی المنطق کتاب تخمین احوال قاطع و رایس
 کتاب تخمین احوال بولوطیقا اول باقیات صیه کتاب بیات احوال کتاب در
 علم من شتمن بفضول المنذر کتاب اللذه کتفا لک کتاب المصوری فی الطب کتاب
 اسبب و صل الروح کتفا کتاب فیما جری منه و بین بعض العلماء کتاب الروح
 و الخریف کتاب الفرق من الرویا کتاب که کون عو جالیوس کتاب کیه الا
 کتاب الردح الناسی فی قصه طب کتاب در ان اصاصه اکیمیا الا الوجود
 الا الاستماع کتاب الباه کتفا لک کتاب المصوری فی الطب دو مقاله
 کتاب الحادی فی الطب این کتاب را الجامع الحاضر لصاحبه طب نرینسند

ابرار

رت است برده و ارده رسم کتاب در در بعضی ارکتب جالیوس که در حین امر
 و ز جالیوس در قدرت آورده کتاب در ان لطین استقل فی صانع کتاب در ان
 الحمه لفرط تقرراً لاید ان کتاب در الاسباب امیله لقلوب الناس عن الایضا
 کتاب فیما تقدم من الفواکه علی الاغذیه و ما یو احر عنها کتاب الردح المسمی
 فی رده علی اصحاب الهیول کتاب در الردح حریر طبیب فیما خالف منه من امر
 التوش الشمی بعقب الطبع کتاب الخار و الملاء و المکان و الزمان کتاب در
 تفسیر کتاب انابو الا فرغ یوس شرح منبب ارطوطایس کتاب صغره فی علم
 الای کتاب الای الا تقسم البلخی و الزیاده علی حاره در جواب کتاب الایو
 المطلقه و الجردیه کتاب الردح الای تقسم البلخی فی قصه مقاله اشاره فی علم الای کتاب
 المخصی و النکار و المثار کتاب الجدری و الحمیه کتاب الادویه اوجوده کل مکان کتاب
 الملکی کتاب تقسیم و تشییر کتاب حصار کتاب نهض الکبیر جالیوس کتاب الردح
 عو الحاحطه فی قصه طب کتاب مناقصه الجاحطه کتاب فی فضل الکلام کتاب العلاج
 کتاب الملقوه کتاب نفوس العرق المده کتاب بیه امین کتاب الاشمین کتاب
 بیه اقلب کتاب بیه اصاصه کتاب ارجاع العاقل کتاب خرابادین کتاب الاغذیه

مع اجزائه كتاب سب ووقف الارض في وسطهما كتاب في ان الجسم يتحرك
 من ذاته وان الحركة من طبيعته كتاب في فضل الطب الروحاني كتاب في ان لكل للمعا
 ان يكون لم يزل على مثال ما يبادر كتاب في ان الحركة ليست مرسل معلوم كتاب
 ان يكون على بقية كتاب في تقيم الامراض وعلاقتها كتاب في تفسير كتاب في علم
 كتاب في تفسير كتاب في علم كتاب في فضل كتاب في علم كتاب في علم
 في علم التي تحدث بها الورم من الركام في روى بعض الناس كتاب في علم
 ايضا في علم الاغص شوات كتاب في علم في سباع والموام كتاب في علم
 ابن الهيثم في علم في السمع والسمع والسمع كتاب في علم في الاما كتاب في علم
 كتاب في التبريد كتاب في حصار كتاب في علم في حله البركات في علم كتاب في علم
 والامراض كتاب في علم في الموضع كتاب في علم في علم في علم في علم في علم
 رسالة في علم في علم في علم في علم في علم في علم في علم في علم في علم
 الاذنين كتاب في علم في علم في علم في علم في علم في علم في علم في علم
 الاذنين كتاب في علم في علم في علم في علم في علم في علم في علم في علم
 في ان النفس تتحجم كتاب في علم في علم في علم في علم في علم في علم في علم

بدر

كتاب في علم في علم في علم في علم في علم في علم في علم في علم في علم
 مرشد في علم في علم في علم في علم في علم في علم في علم في علم في علم
 وعلاجها كتاب في علم في علم في علم في علم في علم في علم في علم في علم
 كتاب في علم في علم في علم في علم في علم في علم في علم في علم في علم
 استقر في علم في علم في علم في علم في علم في علم في علم في علم في علم
 الايام في علم في علم في علم في علم في علم في علم في علم في علم في علم
 ما يمرض في علم في علم في علم في علم في علم في علم في علم في علم في علم
 في علم في علم في علم في علم في علم في علم في علم في علم في علم في علم
 رسالة في علم في علم في علم في علم في علم في علم في علم في علم في علم
 رسالة في علم في علم في علم في علم في علم في علم في علم في علم في علم
 الاكواب رسالة في علم في علم في علم في علم في علم في علم في علم في علم
 وزيادة في علم في علم في علم في علم في علم في علم في علم في علم في علم
 ان حصة في علم في علم في علم في علم في علم في علم في علم في علم في علم
 من علم في علم في علم في علم في علم في علم في علم في علم في علم في علم
 في علم في علم في علم في علم في علم في علم في علم في علم في علم في علم

افعال کما شصاعه الطب ووصفا و تیرنار ساله انه لم صار جمال الالطبا
 و انما نه ابدن اکثر من العلماء کتاب سحره الطب کتاب بجان الطیب معالیه
 ان سیدرک ۲ حکام انجم علی رای اعلانه الطبعین من نقل منهن ان الکتاب
محمد بن محمد بن طرمان انو نصر الفارابی فاراب از شهرهای بلاد ترک است در ماوراء
 و حکیم مدکور اقلانده است بهلایمه است و کس را در تقدم و تفوق وی دفعی و توفیقی از اهل
 خود براق آمد و در بعد اذقیم کردید علوم حکمی را در بعد از نزدیختابین جلیاد کس بر کس
 و اوردی استغاده میمود تا از اقران و ایشال در گذشت و در حقیقت غالب آمد و شرح
 کتب مطبوعه را در حواصص و اسرار از او اصح و مکشوف گردانید و ایراد نمود و جسیع محتاج
 ایستاد از آن علوم در عبارات صحیح و اشعار لطیفه و منعمه نمود هر چیز که کنیدی و غیر او
 در آن خافل مانده بوده اند از صناعت تحلیل و انکار تعالیم و سخن در طریق حکما منطق
 روشن و واضح ادا نمود و شناسانید طریق متفاح را بان قواعد که در سه ماه
 صورت قیاس چگونه باید لاجرم کتب وی درین ابواب در نهایت جزایه و محال بر آید
 و لغز اینها در انکابیت شریف در حصا علوم و سامان عرض از علی که در کبری بزرگ
 کرده و در آن شیوه زرقه طالبان علوم را دانستن آن کتاب و تقدم بطور آن مرد

در این کتاب

ولا بد است و در آن کتاب دیگر در میان اجزای افلاطون و ارسطو کماست که تمام است
 بر تفوق در علم او در صناعت فلسفه و تحقیق بودن او بفضول حکمت و این کتاب عجز بر
 طالب را بر تعلیم طریق نظریه را که اطلاع منجذب بر اسرار علوم و فائده انما علم و بیان
 که چگونه تدریج و انتقال باید نمود از بعضی بعض بعد از این شروع کرده در فلسفه افلاطون و
 شناسا در عرض او را و امام میرود تو العیا او را در حقیقت آن می آورد فلسفه ارسطو کما
 و مقدمه جلیله برای آن تقدیم کرده که شناسا می شود و بیان کیفیت تدریج و انتقال در این
 فلسفه او بعد از این بیان میکند اجزای او را در تو ایف مطبوعه و طبعیه کتاب کتاب
 تا همین شده مشخص منجم موجوده در اول علم الهی و استلال علم طبیعی بر آن بنیاد
 و بنیاد علم کتابی بود مندر از این کتاب طالب فلسفه را در آن معانی مشترک جمیع علوم
 را اول و معانی محصه بر علمی را جدا جدا نماید شناسا در این نیست بفهم معانی فاطمه را
 که معرفت این کتاب و چگونه راه روانه بود و حال آنکه فاطمه بر کس او اهل بود و معنی
 جمیع علوم است و فارابی را نیز کتب مذکوره در علم الهی و در حکمت بر سه دو کتاب است
 که ایشانرا نظریه که معروف بسیار بدینند و ذکر معروفه فاضلیمان
 در اینها کلمات عظیمه از علم الهی برای ارسطو کماست در مبادی شش کما در حواصص

و چگونگی پدید آمدن جوهر جسمانی از آنها بترتیب و نظام واقع و اتصال حکمت و فلسفه
 شده در آنها مرتب بنام و قوای نفسانی او و منقوش میان وحی و فلسفه و بیان
 اینجا اصناف مدنی فاضله و غیر فاضله و صلاح بدین سرملوکیه و مومسن نویسه با جمله
 او بعد از کور معاصر اش بترتیبی بنویس بوده لکن اردی بحسب کثرت و فروز در علم
 و دانش اردی شیراز با اثر علمای بعد از او سایر بهار اردی علوم منطقیه تعریف و جمادات
 در کتاب اش بر آورده از جهت ترتیب و کثرت شرح آنها و فایده اش بر در بعد از در صلا
 راضی واقع شد و ابو نصر و اردشیر سیف الدوله الحسن بن ابی جعفر آمدن
 حمدان در صلا و در کف او مدتی بزی اهل تصوف اقامت کرد و سیف الدوله بنام
 و نظام و اکرام او کما فی مری و کشتی و ویرا در صحت خویش بدین بر دور و کجاده
 مع و ثقین و ثمانه و فایده ایست اسما و صفات وی برین موجب است کتاب اش
 کتاب ابی ایمن بصیر کتاب القیاس الاوسط کتاب الجدل کتاب المحصر بصیر کتاب
 المحصر البکر کتاب شرائط البرهان کتاب النجوم کتاب فی القوه کتاب الواضحه
 کتاب ارار اهل المدینه الفاضله کتاب یا مینی ان تقدم فلسفه کتاب مستحق کل
 فی قاطع ریاس کما فی عراض ارسطو طایس کتاب فی الجبر کتاب فی المصلح کتاب

المواضع المبرهنه من الجدل کتاب شرح مستحق فی المصادره الاوله و ثانیه کتاب مستحق
 عیون عربی کتاب جصاص العلوم کتاب الکتابه کتاب الرد علی خوئی کتاب الرد
 حاله کس کتاب فی ادب الجدل کتاب الرد علی اردی کتاب فی المعاده الموجود
 کتاب الوظیفه فی المنطق کتاب القیاس محتمر کتاب التدرج کتاب الجملی کتاب
 شرح الرئان لارسطو طایس کتاب شرح الحطایره کتاب شرح المغالطه کتاب
 شرح القیاس له و هو البکر کتاب شرح المعقولات کتاب شرح ما یرمی عن صدر کتاب
 الحطایره کتاب شرح اسماع کتاب المقدمات من وجود ضروری کتاب شرح معانی کتب
 فی نفس کتاب شرح السمار و العالم کتاب الاخلاق کتاب شرح الآثار لطلو کتاب
 تعقیق الجرد کتاب المبادئ الانسانیه کتاب الرد علی ارای کتاب فی المقدمات
 کتاب فی علم الهی کتاب فی اسم الفلک کتاب الصغر کتاب تعانی ارار ارسطو و افکار
 کتاب فی الجبر و حال وجود م کتاب فی فلسفه و سب ظهور کتاب آثار اثبات الهی
 کتاب اصل کتاب التواریس کتاب نسبت المصاحف المنطق کتاب السیاسه
 المدینه کتاب فی ان حرکه الفلک سرمدیه کتاب فی الروایا کتاب احصاء اعضاء
 کتاب فی القیاسات الی ستم کتاب المکوینی کتاب فلسفه افلاطون فی ارسطو کتاب

کتاب شرح العبارة لارسطو طالع علی بن ابراهیم کتاب الارفاعات کتاب مراتب
العلوم کتاب الخطایب المغالطین جوامع کتب المنطق رسائل العادات المثلیم محمد
بن جابر بن تان ابو عبدالله الخزاز المعروف بالبتانی از افاض علماء رصد کواکب
و مشهورین و مقصدین هندسه و بیات و حساب نجوم و صناعت الحکام است زنجی سکو
بوی منوبات که مثل برار صائسیرین و حرکات ایشان بر وجهی که ثبت
است در کتاب مجطی و ذکر کرده در آن حرکات خسته متخیره را بحسب آنچه ممکن بود
ویرا اصلاح آن و سایر آنچه محتاج الیه حساب فلک باشد و بعضی از آن را صاف
و پیکر کرده در سنه تسع و ستین و مائین واقع شده و بعضی در سبع و مائین و
نیست که در ملت اسلامی کسی مایه او رسیده باشد در تصحیح ارساد کواکب و استی
حرکات ایشان و از اینها که شسته است تمامی تمام با حکام نجوم نیز داشته چنانکه با
شد ویرا شرح اربع حالات بطلیوس و غیره اصل وی از بلده حران است
صایه داشته و شروع در ارساد بحسب آنچه جعفر بن ابی نعیم گفته که از خود پس بر
و او خبر داده در سنه اربع و ستین و مائین بوده و تاسنه ست و ثمانه که در حمل
و دو سال در آن مثل بسر برده کواکب تا به در سنه تسع و تعین و مائین در پنج

خود اثبات کرده عاقبت چنان اتفاق افتاد که وی باقی الزیات بقرب شیخی
که از اعمال و اشتها بنده آمده و چون بر یکشته در اثنای راه وفات یافت
در سنه سبع عشره و ثمانه مضافات وی کتاب زیجیه و نسخه و کتاب مطالع البروج
و کتاب قدر الاصلوات و شرح مقالات بطلیوس محمد بن اسماعیل استنبوی
المنجم در علوم نجومیه استامی تمام داشته و در طلب آن است بر سیر افاق کاشته
مدتی در بلاد هند گذرانید و بتحصیل غراب علم نجوم از آنجا معاودت کرده مثل حرکت
اقبال و او باره سیران محمد بن خالد بن عبد الملک المنجم المرورودی منجمی سیر
کواکب غیر بلکه در آن ابواب بی مانند و نظیر بوده پیش ازین بنامون و مسموئیه
واقع در دمشق بر جبل قاسیون او بوده محمد بن یحیی بن محمد المرورودی بن الادی
از علماء این سنون است شروع کرد در تالیف زنجی بزرگ اما چندان غریب است
که با تمام رسانده و لیکن آنچه کرده در غایت جودت و تحقیق است بعد از فوت وی
قاسم بن محمد بن شام المدائنی المعروف بالعلوی از شکر دان وی نیز با تمام رسانید
و نظم العقد نام نهاده در سنه ثمان و ثمانه مشهور کردید حقیقت آنکه کتابت جات
صناعت تعدیل و مثل بر اصول علم بیات افلاک و حساب حرکات نجوم بنده بنده

سند و در اینجا که ساخته از حرکت اقبال و او بار چتری که قبل از وی کسی ذکر ن
 کرده و قبل از آنکه این کتاب ظاهر کرد و آنچه در باب این حرکت شنیده شد
 مقبول و مفهومی نبوده و با تو این راست نمی آمد تا اینکه این کتاب ظاهر کرد
 و صورت این حرکت از آن مفهوم شد صاحب بن الحسن الاندلسی گوید ملاحظه شد
 در صین مطالعات این کتاب چتری که گمان ندارم که تا آنوقت دیگر ملاحظه شده
 باشد و ذکر کرده ام از آن کتابی که در اصلاح حرکات نجوم تالیف نمودم **محمد**
 بن طاهر بن بهرام ابوسلمان سجستانی لفظی در بغداد توطن کرد و اخذ علوم از
 بن یونس و امثال او کرد و عاقبت بر بنده صدر و افاده ترقی نمود و عالی و کاک
 نزد وی تردد کردند و خانه او سه منزل اصحاب علوم قدیمه شد و برادرین او اب
 انبار و حکایات و موالات و جوابات عضد الدوله فاضله و شمشاد
 عظیم و تقیم وی با لغت نمودی از مصنفات وی رساله در مراتب و ته
 انانیت و دیگر رساله که بعضد الدوله فرستاد و در هر فن از فنون حکمت
 و ریاضیات و چندین کتاب از کتب ارسطو طالیس را شرح نموده در **محمد**
 از خلق اقطاع و از نو اگر بسبب آنکه او مر بود و علا و دان بیاضی و وضعی نیز ویرا

عارض شده بود لاجرم نوای جمعی که برای استفاده علوم نزد او میرفتند با دیگران
 راه انداخته و در اندام مع ذلک بسیار خوانان اطلاق بر احوال دولت و علم
 بجوادت بودی ابو حیان تو حیدی از اصحاب بود و مجلس رؤسا آید
 دینی و بر اخبار مطلع گردیدی و آنچه شنیدی برای وی حکایت کردی این روی
 تالیف کتابی نمود موسوم بکتاب سوانت ذکر کرده در آن سه چهره مجلی فی الفضل
 بعد از ابن العارض اشیرازی وزیر مصصام الدوله بن عضد الدوله شنیده بود
 و آن کتابیت که بهر مندی بگرداند از چندین فن آفرینون علم زیرا که مؤلف آن
 در هر بحری غوص و در هر بحر خوض نموده و چه خوش آمد مرا آنچه بر نظران نهار آن
 کتاب دیدم بخط شخصی از اصل خبری مقلید نوشته بود که ابو حیان من شریع
 درین تصنیف صوفی بوده و چون با سلطان رسید از محمد شنیده و در آن
 که انی بهرم است بدی شاعران چند بیت را در جوابی سلیمان و تعرض بیوی
 او بگوید ابوسلمین عالم فطن ما هو فی علمه بقص لکن نظرت عند روتیه
 من عجز بوحش من برص و بانه مثل ابوالده و نه قصه من لقص
 از ابوسلمان نوال کرده که چه نسبت است میان بخوبی و نخبه و ناله و چگونه است

اصل استنباط انسا در جواب گفت نحو عربی فطرت و نحو حافظت محمد بن محمد
 ابو مشرعی گوید محمد بن اسم این و جلیل القدر بوده و بصاعت منق و تنجیم
 عالم کتابی در اختیارات برای نامون تالیف نموده قریب الما فقه و صحیح است
 محمد بن عیسی المکنی بابی عبدالله انانی از علماء هندسه و اعدادات و ریاض
 علماء این فن صاحب قدر و اعتبار در بغداد و وطن داشت و کتاب عروض
 کواکب و کتاب در بیان بیت و شش شکل از کتاب اقلیدس ترجمه نمودند
 بربان خلف تصنیفات و بنده محمد بن عمر الفرغان المکنی بابی عمر خودش فاضل
 و پیش فاضل و در علم کواکب و ضاعت تنجیم صاحب ید طولی او سلم علماء حکما
 زمان خود بود کتاب الفیاض کتاب الموالید کتاب العمل بالاسطرلاب کتاب
 المسائل کتاب المدخل کتاب الاختیارات کتاب المسائل الصغیر کتاب تخیل
 سننی الموالید جمله تصانیف وی اند محمد بن موسی الجعفی این محمد بن موسی کارز
 نیست که ذکر او بجز بی کثرت و نیز خواهد آمد بلکه این مذکور فی الجمله سمرقانی محمد بن
 و ادب جرات ملوک نیکو دوستی در زمان نامون و قدری بعد از آن نیز بوده محمد
 بن محمد المکنی بابی عبدالرحمن الجعفی عربی فزینی حکیمیت فاضل کامل چندین علم

و دانا لیکن غالب بروی علم نجوم است اصل وی از بلاد افریقیه و بجز است نبی صحبت
 ابی تمیم قره و اندستوله بر مصر بانجا اشغال نموده اقامت کرد و تا ایام عزیز بن
 زنگنه کا زیادت تاریخ تالیف نموده در آنجا اخبار بنی العباس بنی امیه و قدح
 محاسن و فضایل ایشان چنانکه عادت مورخین است مذکور ساخت یعقوب بن
 کلس وزیر عزیز بران مطلع شد از ابراهیم غریب سائید پس تویح وی نموده
 فرمود وزیر محمد جمع مردم او را داشت و علامت نموده وضعی که در بصیرت و
 از و باز گرفت و تا اخر عمر مضروب بسکوب ماند و در رمضان سنه ثمانین و ثمانه
 وفات یافت و برادر هرفن تصانیف است از آنکه چند کتاب در نجوم و احکام آن
 و کتاب تاریخی که تالیف کرده تا ایام الغریز بن عبدالله بن المعز لدین اندر سائید و کتب
 نیکو در علم نجومی کتاب اسبب علم العرب نیز دارد لیکن ابن المنذب کتاب
 بیت المال قاهر بسهم کتاب مذکور در انبارت برده و نام کرده که سیرا تصنیف
 نموده در لغات وارد بر وزن افعال کتاب اسبب بحر کلام العرب محمد بن یوسف
 انجوزی اصل وی از بلاد خوارزم است و در نزد نامون بخزانده داری کتب حکمت
 اشتغال داشت از افاضل علماء بیات و صاحب ذریعت و استاد مردم

بر کجای وی بودی و فریخ مذکور کتاب رخساره کتاب عمل به طرلاب کتاب
 تاریخ کتاب جبر و مقابله نیز از تصانیف وی اند **محمد بن عبداللہ بن عمر البزاز** از
 شاکر در این پیش ابن عبداللہ و فاضل عمد خویش بوده و در صناعت نجوم و معلقات
 آن صاحب تصانیف از آنجمله کتاب الایویہ ہفت مقالہ کتاب الریح کتاب الالوان
 و تجویل سنی العالم کتاب الموالد و کتاب تجویل سنی الموالد **محمد بن عبداللہ بن یحییٰ**
 غلام ابی مسرات و مجدست وی تمیز گردیدہ پایہ تصنیف ترقی نمود **محمد بن کثیر**
 الفرغانی از فضل بن یحییٰ و در علم حدیث کثیر الاصابہ بودہ و سهم ایسی در طالع شدہ
 در صناعات نجومیہ مقدم و مسلم است کتاب الفصول کتاب اختصار المحیطی کتاب
 عمل الرخامات مصنفات ویند **محمد بن عیسیٰ بن ابی عماد** المکی باقی الحسن در آلات
 ارتقا و در صد و انامی عمد خویش بودہ کتاب العمل بذات سبعین تصنیف او
محمد بن ناجیہ الکاتب از علم ہندسہ بضمیمی و اندوشتہ تصنیفی در حساب دارد
محمد بن کثیم بن یحییٰ بن کثیم القاضی سزاوالت علم حساب کردی تا بر تہ بر اعت
 تقدم ترقی نمودہ کتاب مسائل الاعداد در علم حساب تصنیف نمود **محمد بن یحییٰ بن**
اسمعیل بن البکس المکی باب الوفا البورجانی از بلاغیث بورات در مضن

سند ثمان و شمانہ متولد شدہ در ثمان و اربعین عراق آمد و با علم ستر
 و عدد در ابی یحییٰ ماوروی ابی العلاء بن کریم خواند پس با فادہ آنا مشغول شد
 عیش کہ معروف بود با بن الفارسی و نیز خالک کہ معروف بود با عبد اللہ محمد
 بن غنیمہ علوم عدویات و حسابات بروی خواندند و از وی استفادہ نمودند
 کتاب المنازل فی الحساب و کتاب تفسیر کتاب خوارزمی در جبر و مقابله
 و کتاب در تفسیر کتاب فیوٹیس در جبر و کتاب تفسیر کتاب ابی یحییٰ در جبر
 و کتاب الموصل الی الارشاد طیفی و کتاب فیما بین خطہ قبل الارشاد طیفی و کتاب
 در بر این قضایا کہ دیوجانس در کتاب خود آورده و در بر این قضایا کہ
 در تفسیر آن کتاب استعمال کرده کتاب در استخراج مبلغ کعب مال ل و پنج
 از انہا ترکیب یابد کتاب کامل کہ متضمن ست مقالہ است از مقالات کتاب
 محیطی کتاب العمل بالجدول ایسی جمیع تصانیف ویند ابو الوفا مذکور ہوا
 معتمد عبد ادی بودہ تا در برب سند ثمان و شمانہ وفات یافت **محمد بن**
عبداللہ المکی باب نصر الکنکوادی البعاد ای بسم حساب و ہندسہ و ہما ضعیف
 و دانہ بودہ ادراک ولایت عضد اللہ ولہ در عراق کردہ بعد از ان نیز ترقی

در جوبه بود لیکن تاریخ و فاش معلوم نشد کتاب الخت و کتاب از تصنیفات
 اوست محمد بن عیسی بن المنعم الصقلی الکنی باب عبد الله از اهل خرم بصره تصنیف
 و در علم نجوم و هندسه ماهر بوده و در بیان حکما بصیوست این دو علم که کوشتر
 اشعار را بقیه نظم کردی محمد بن بشر ابی القاسم نصر بن ابی عیسی بن ابی بشر
 بن ابی عیسی بن بشر از اهل بغداد و وکیل باب عربی بوده و معلوم او اهل از
 فلسفه و هندسه و نجوم و حساب عالم و متمیز و کالت امر عده الدین ابی نصر بن
 النصر الدین ابی موسی مفوض بود در سنه ثمان عشره و ستمائة وفات یافت و در
 سنه موسی بن جعفر علیها السلام مدفون گردید محمد بن عبد السلام بن عبد الرحمن
 بن عدلان که لقب ستم المارونی صاحب کتاب حلیه الیرین او خصص طب
 سیکوید پر محمد بن اسلام که کور قاضی ماردین و جدهش قاضی دینر بوده اند
 و خودش لقب فخر الدین و کنی باب المهدیه در علوم حکمت و طب مرتب
 فضلا وقت خود بود و علم طب از ائمه ائمه صاعد بغدادی معروف
 باین تلمیذ اخذ کرد و شنیده ام که ابن التلمیذ چون غزرت فهم دمی نظر
 او را فراوانت علم طب تحصیل نمود تا مردم زود تر از وی تقاضای ایند قابت

در

در طب مبرر رسد که ملوک رود کار از نواحی و اطوار بطلب او میسر ستاند و با علو
 سن کتابی باری بزرگ را که در تمام مطالع کردی شهاب الدین مهروردی بعضی از
 حکمت روی خوانده و شنیده ام این عوارت علم و مکن حسن تصرف که در آن
 بوده باشد چرا که اباش شخ رئیس ابی عبد الله ابن سینا را شرحی کرده ایامی که
 اول آنها این بیت است ببطت ایک من المحل الاربع و در قار و اب تعریض
 و اما که مدتی در غیر رد قاسم بن بنه اند جری اقامت داشت همان من
 ملاقات اتفاق حقیقا در دردی محمد سنه اربع و تسین و خمسمائة وفات یافت
 او المرحوم عطار بغدادی و قتی که من در بغداد بودم و نزد وی فرستادم
 هر یک در نزد شما و بلد شما کسی است که در علم و غیر این علم مرجع است
 و محمد بن عبد السلام را نام میرد و در تعظیم شان و تقییم او سائله سیمود من جبر و آدم
 او را وفات وی محمد بن عمر الحسین ابو الفضل الفخر راضی المعروف ابن
 سروک رمان با بوده و علوم او اهل اسکوت تحصیل نموده و علم اصول را محقق گردانید
 پس بحر اسان رفت و بر تصانیف ابن سینا و فارابی مطلع شد و علوم بسیار آ
 آنها حاصل نمود پس ازان تعصب تقاضای اسی ماره بخارا رفت لیکن ایش

مقتضی شد و در آن اوقات فقیر و مفلوک بود حکایت کرد برای من داود طبعی است
 که در کتب خوانندگی و در معرفت چهار المکنس شاکت داشتی گفت دیدم
 این خطیب را در سخا در حالی که در یکی از مدارس مجرب بود و از سواد
 بن شکایت کرد پس نزد تجار رفتم و از هر یک چیزی از کوفه برای وی گرفتم و کلام
 روی ز جمله همان کرد و ایندم و از بخارا بیرون آمدم و محبت خوارم شاه محمد بن
 کش دوست آنجا محترم و مکرم شد و خوارم شاه ویرا مقرب گردانید و در بی واسط
 لعن نمود و او مدینه براه رحل استیطان اقتدار کرد و تحصیل اولاد و صیاح و تقاضا نمود
 و در آنجا دو وفات یافت و محبت ظاهر در خارج براه مرفون گردید اما فی الواقع
 مرفون او خانه خویش مرده از خوف عوام تا بسیار و چشم او را شکسته نصیب وی
 علم اصول و منطق و غیر آن بسیار است نضری نوشته قرآن محمد را تفسیری است که
 علوم وی از تصانیف متقدمین و متأخرین اعلاط شده روشن نماید یعنی راه رس
 که در تصانیف وی واقف گردد و در تاریخ از بعضی مسافران منظر رسیده که در باز
 فخر الدین ابن اچلب میگوید محمد بن عمر بن الحسن الراضی ابو المعالی المعروف بابن اچلب
 فخر الدین از افضل اهل زمان ماست در فقه و اصول و کلام و حکمت از قدماء و اولاد

و سخنان ابو علی بن سینا را در کرد و در حیران با کمال عظمت شان برست
 مصنفات وی در افق عالم انتشار یافت و فقها بدان مشتعل شدند بر کرامت
 بسیار زدند و اغلاط ایشان انکار نمودند گویند که ایشان حقیقتاً کینه تورا
 سنی خوارانید ندوبان ملاک شد چون سوار شدی حاجتی از خدمت ما بخواهی کشیده
 پس پیش روی می محافظت نمودند می نزد سلاطین خوارشاید و او را مریدانند و ما را
 بود چندی بر کس که میاورد و ماغ وی میگویند که مالی بسیار در آنجا ضایع گردید
 و چیزی از آن برست میاورد و در سه شت و اربعین و جمعه مریدانند و در سه
 ست و ستاده در راه وفات یافت اما تصانیف وی بر پنجوب است نصیرا
 البکر که بمغاج اینب موسوم گردانیده و آن سوامی تفسیر فقه الکتاب است زیرا که
 از تصنیف عمده کرده در دوازده مجلد کحطی دقیق کتاب تفسیر القرآن بصیرا موسوم
 التفریل و انوار التاویل کتاب نبات العقول کتاب المحصول علم الاصول کتاب
 المحصل کتاب الملخص و کلمه کتاب شرح عمون الکلمه کتاب لمباحث اشرقیه
 کتاب لباب الاشارات کتاب الاربعین و الاصول الدر کتاب تبه الاما
 و الاصول کتاب المعالم و الاصول کتاب سراج العقول کتاب رده الافکار

کتاب الجامع کبیر المکی علی الطیب کتاب مناقب الامام الاعظم اشعری تفسیر امامیه
 احسنی کتاب اسرار الکون کتاب انیس القدم الرساله الکلیه مالفا رساله
 النظریة فی الجدل کتاب شرح معقذ الرند رساله فی السوال کتاب منتخب کتب
 کتاب مساحت الوجوه و العدم کتاب مساحت الجدل کتاب جواب الامتلاء
 کتاب انبص کتاب شرح کلیات القادون کچلده نام کتاب تفسیر اهل بیت کجلیه
 کتاب تفسیر سوره البقره بروجع علی نفی یک جلد کتاب شرح و حرز علی نام
 من جمادات و کفاح حصول انجامیده در هر جلد کتاب النظریة اعلامه فی الخلا
 چهار جلد کتاب لوامع الهیات شرح الاسرار احسنی و صفات تعالی کتاب
 فی الطال ایتیس نام شده کتاب شرح پنج البلاغه نام شده کتاب فضیل
 الصحابه کتاب انصاف و القدر رساله محدودت یک جلد کتاب تجین العلاء
 معاری و شسته کتاب البراهین البهائیه انصاف فارسی و شسته کتاب الطایف العالی
 کتاب شفا ربی و الخلاف کتاب الحق و البعث کتاب التحنین فی اصول الدین بالقاری
 کتاب الاخلاق الرساله الصحابه الرساله المجدیه کتاب عصمه الانبیاء کتاب فی
 شرح معضه در است اقلیس کتاب فی المندرسه رساله نقیة لمصدر رساله فی دم انبیا

کتاب

کتاب التیسارات اعلامه فی اعلامه اسماء کتاب حکام الاحکام کتاب ارض
 المرفعه فی المل والنحل رساله فی نفس کتاب انصاف شرح کتاب انصاف لایه
 محمد بن محمد الحمزری النجفی محمد بن علی الطیب المکرم البصری المکی مال الحسن اما
 میوه او عالمی مقتدی بوده قواعد کلام اوایل حکم و اوامه و شوارده انما بوی صد و در
 لکن مال رمان بقیة برآمدی و اما انها نظایر نمودی بسیاری از ان مطالب را در صورت
 متکلمین علی اسلامی بیرون دادی و در عامت مکتبی ایراد نمودی و کجلیه انچه از امر وی
 شده هر سیکرد کسی را که بر تصانیف وی مطلع کرده و پیوسته بر این شیوه تمسک
 مقدم بر نیت و تصنیف و الا و افاده موافق موجب احوال میکند زاننده تا در مع الاس
 سنده و ثنین و انعماء در بعد اذ وفات یافت و عدت اهل تصافت و کفاح ارض
 علامتا ربود **محمد بن الحسن بن محمد بن المکی** نام سلطان از نصاری که خ بعد اذ است
 نعلفند و منطق و طب عالم بوده و بطبابت معاش گذرانیدی حرات علوم نزد نصاری
 کرخ نمودی پس از بعد از رساله و جزوه مرص و دیار کرسنق شده و مدله انچه بقیم بود و از آنجا
 بمصرفت و مساں او و ان رضوان که فیلوف بر هر بود بسبب مسافر است علمی و حشمت
 و منافرت واقع شد لاجرم از مصر رنجیده با نظایر رفت و اکثرت اسفا طول شد و در

ار در بنای انطا که بقطع و از او که ز ما در سنه اربع و اربعین و اربعه و فوات یافت
 در کتاب محمد بن طلال بن سحر بنظم رسیدند کتبی که در سلطان مذکور بعد از سرودن از
 سلال بن حسن فرستاده و در حال خود در آن شرح داده اراد ان در مقام مسکن
 وی بنده اسم الله الرحمن اگر سیم من سبب آنچه مقدم انرا از حدت سید اعلی در
 بخشای تعالی زندگانی او را و سبب کون دارد اعداد او را چه در با ششم و چه
 و آنچه رحمت شمارم طاف او را خواه میتم با شتم خواه سازد و در گذشته ام وقتی که
 و در حضرت او بگردم و داعی که حقیقت و داعی فضل سهروی و بزرگی و محروم است
 بود اگر در یکی حرم بحضرت او و تجدید در خود در جاب او سینموده باشم مگر بعضی او
 میرسانیده باشم هر چیز که خرابی و طراقتی داشته باشد از چهار لادی که بر آن گذریم
 تا سلسله ضعیفی باشد کتبی را که جاب او جمع کرده کتبی که در حقیقت هیچ سخن
 و معاف و دیوان معالی و ما اثر است بر هید که جای در انرا در ان کتاب زیر که بنویسم
 در مصر و اعمال او کسی را که شیر از رحمان و شتاق ان کتاب دیدم بکسی که اگر کسی
 نسخه از ان ماس دیار آورد هرگز او نده آن بنیتهای آردوی خود رسد و از صدای جان
 میطلبم که فضل ما هر محاسن ظاهر او را سایه و قشور گرداند و من چون از بغداد بر آمدم

شروع کردم در ملاقات شیخ و صاحبان هر بلد و در جستجوی آن شدم که مطلع کردم که چنانچه
 احوال و خرابی اخبار که نزد ایشان بوده باشد پس استغاده نمودم از هر یک حرکتی
 محبت و قصهای عیب و اشعار دلغزب که از یکی مجال و شتاب رسول بر سر عرض
 اگر ان در گذشته و تعلیمی از ان گفتا نمودم صورت حال لکه اول رمضان سنه
 اربعین و اربعه بود که از بغداد بر دین ادم و بر اسار که شتم و بنورده هر جمله بر حسب
 رسیدم بلده در غایت خوشی در وی از انواع موم با متجاور از حد عهد و چها چاکه نذر
 فرغ بگردن آن یافتیم و این بلده نسبت با سایر و حسب و کرب و موصل و سخاوت
 در وسط واقع شده ار وی مصر و صا و چهار و سه سافت است و از صا و نیز صا
 چهار هر جمله ختم و حسب بلده است که نور آن عمر بسک سفید باشد شش دروا
 وارد و در جانب شرقی است و بر فراز ان مسجدی و دو کتیبه در یکی از انماست
 که از اسیم علیه السلام در موضع و زمان بیکرده و در شیب قلعه مناره است که کوه بلند
 خود را در انجا ساخته و بعد از او پیشین بشیر انها مردم را ضعیفاتی فرموده بنام
 عادت مردم از یکدیگر باس عمارت سوال میکردند و از حلق ام لاده و شیده است
 در حجه انمو صبح موم حبل کردید و در اصل بلده حامی شش مسجد و چهار ستانی

کو ملک است و قضاای انجا بر حسب امامیه قوی میزند و شش اهل بلده ار که با
 و آب آنها از نهریت مرصوم بقویق در استان بسیار است و در بستان کرمیوه
 و سبزی و فیه در انجا کم است و از بلا در دم با انجا آورده میشود و جای غیر منور در طلب
 نیست چون از انجا بقصد انطاکیه سرون قسیم و مسافت میان ایشان یک شبان در راه
 شب را که در اینیم در تیره موموم لغیم چشمه آید در آن بود که ما بهمان اران میشد
 انش کثرت و عزارت ماعدی که آسیا بان در کر کش بود کله های حیار و زبون
 زانیات و حمور سدی که وصف تو انکر و در ان قریه چهار کفریه بود حاصی مر که از ان
 در انجا کفیه میشد اما نفعه و پوشیده مسان طلب و انطاکیه یعنی نیا هم که مرز و ج
 یک کنگه م یا بجز یا با کور یا در خت زیتون و دیدید متصل و ما جنای پر کل و شکوفه
 ابا هر سوی روان و انطاکیه شهریت بزرگ با مور و فصل سوران مثل رسیدند
 شصت و پنج بیشه چهار هزار مرد و حرات انجا همین که از قطنه فرستاده میشود
 و مالک هر است بلده در عهد ایشان است و چون سال تمام شد همان عدد
 حاصی دیگری آیند و حاصت سابق میزدند شکل بلده مانند دایره است که از هر دو
 جانب کوه پیوسته و باره از هر سوی کوه هر کور را لارفته و در نظر آن کوه بهم پیوسته

تمام شده و بر سه کوه در داخل مور قلعه است که چون از اسبلده مان کجا گنبد
 از دوری مسافت کو چک بنظری آید و کوه بر شرفی بلده واقع است چنانکه
 تا دو ساعت از دور کند و شعاع آفتاب بر اصل بلده نیفتد و در محیط با اصل بلده
 سوای آنچه کوه بالا رفته شغل ریح در وازه است و قلعه قیسان در وسط شهر است
 و آن موضع خارج قیسان ملک است انکه فطرس رئیس حوارین ولد او را حاکم نمود
 و قلعه در کوریکلیت طول آن صد کاهم و عرض آن ششاد کام و بر سه آن کینه
 ستونها قرار داده و کردا کردیکل و اقامت بعضی از ان مجلس قضا است
 برای حکومت و رفع خصومات و بعضی آن مدرس معلمین خود لغت است و در یک
 از در و ار نای اس کینه فحان ساعات است که تمام اوقات در کار است و در روز
 ساعت را این نماید و از عجایب دنیا است و از شیب باره تا بالای ان حج
 طبقه است و در طبعه هم نیز مما و در بستانها و مقصودهای نیکوست که این
 از میان همه جاریت و در انجا از کنایس چند ان است که از بسیاری شمار
 در نیاید همه آنها لفظی مخصوص در سبب و بزجاج طون و ملاطج جمع ساخته و پرداخته
 و در بلده است تا نیست که نظر رک غیبس عدد مر اعات رصی میکند و در ان شهر

حیات است که در سحر شهر نظیر آنها خوشی و پاکیزگی نیست باشد زیرا که آب
 یکی آب باران و دیگری آن آبهارا گرم کنند همه از دخت آس باشد
 و در برون شهر نیز است معروف بمقبول از جنوب شمال جاری مانند نهری است
 و هم در برون است موسوم بر سحمان بمقدار نصف دار الخلیفه هر که آنجا وارد
 است ادر اصفاف کنند مگر مدخل آن در سالی چهار صد هزار دینار شود
 و در آنجا بصل کلام بالا میروند و در آن محل در با وضو صفا و بستن آنها و آبهای جاری
 و در دو صاحب سیاحت و اوار نویسی در سحر با و اصوات مار که از آن بر
 است که آدمی تصور میکند که در بهشت است و در انظار که شیخی بر جزیریم معروف
 با پی نظیر الطارقاضی العضاة آنجا بود و در هر علمی دست داشت بسیار
 سخن و خوش تقریر و در انظار که بلا دقته زخمیم و ان از شهرهای یونان است
 مدانی دارد برای لعب و میدانی برای اسب تا حق در آنجا خانه است که
 در زمان قدیم بیت الاصل نام بوده و امر و کینه است و از او اول اسلام
 مسجد کرده بودند و مشرف است قاضی برای سلیمان در آنجا باشد و مسجدی که در آن
 خسران میگویند و اقامت صلوات سخن است میکنند و هر وقت که از آن گفته شود

کرده روم تا قوس میوزاند و قاضی سلیمان از جانب ملک ثم منصوب است
 و از او موعظه این مذهب است که محسوس دارد که تبحران شهر و جامعته از عوا که در آنجا
 در آنجا کجا جسد میکنند و هر یک از آن تبحران منادی میگویند برای شب
 بعلینی و فساد می فرزند تا هر کدام بر هر که قرار یافت میرود او را نام خود سخا است
 و سه ایها که ممکن غریبات بعد از آنکه مهربی از مطران در دست داشته
 برای محبت که در کاشان و الی اگر تخته و زنا کاری را با هم بایند و چون هر
 مطران بر آن حساب لازم می آورند و در سلسله از کور نشینان در نادر
 صومعه ما و در معارفی که به ما مردم فاضل هستند که وقت وفا میکنند که در آن
 همه و بزرگان که از صفای محقول و ادنان ایشان صادر میشود اما کور در
 اس بطلان سلال رحمن و از تصانیف مشهوره اس بطلان کتابت موسوم
 بکتاب تقویم الصحف فی الاغذیه و دفع مسمارنا که وضع آن رطریقه جدول
 نموده و کمانی دگر موسوم بدعوه الاطب در ساله اشترار الرقیق و بعد از آن
 ممان او و ان رضوان در صر نوشت و منافات آنجا مید و از مصر بیرون رفت
 رساله مان رضوان و ستاد سمل بر دگر معایب او و اشاره بصل او در آنجا

مدعی علم است از علوم اوایل و مصدر ساخته ان رساله را بدینا چه بر من صورت
 بسم الله الرحمن الرحیم کتاب جامع مک صحت و اشتراک ایشان
 در یک بصاعت نازل منزله و سال خیشی و غایت است و از احوال و حوائج
 رعایت کردنی یکی از احوال نازل بصاف یکی از افاض آن حساب از
 و عتاف و من رسیده ارجانب شیخ حاوید دارا و هدای توفیق او را
 و روشن گردانا و نبوی حق راه و طریق او را سخنها و پیغامها که چون به
 با پنجه میدیده ام از نذ بیای خوبی او نزدیک شوم که باور نایم انهار او اگر نوز
 سکیم با پنجه هدای سبحانه و رابان اختصاص شید از علم و دانائی حرم کذب
 انها میسایم و هر دو حال بر آنم که خضا و عفاص در آنها که خاطر کزاید از
 کلام او و جان نوزد از افعال او کار است و عیب و مفروض و امرت لازم
 و متحمم در آنکه امید می و اثن است با نکه عاقبت رجوع حق و اده نمود اگر
 حالاسی بر ایهامی باطل کرده خصوصاً که راسی بمبایت و تقطاع کنه شود
 و کوشش میکرده ام کرد در آنچه حساب مودت و پاس داری یکدیگر نمیکند
 گرداند هرگز روی در مسئله یک که فتم نه در شکی و نه در آسانی و درین دعوی تم

و بر

جناب او ادام الله توفیق شاد است و بود انکه ارجانب او نبوی من و اراشد
 حدیث سله که جواب آنها در سماحال بخاطر رسید لکن تقار مودت را تا اقیوت
 سجدتش نترستادم و شنیده ام که میفرموده اند فلان بر امر سید من پرسید
 از و یک سله پرسیم اکنون اگر خواهم که بکار کنم و روشن گردانم مستونم
 امثل من و او کعبه شاعر است که میگوید قومی تم قتلوا ایم اخی فاد است
 یصینی سبی مصون انکه چه چاره کنم که انما که در ادم اسم که شسته اند همه قوم و قرانا
 من اند مردم که تیر بایشان اندازم عیبینم که ما در جرات برینم ررا که من او را
 و جماعت او را امر له عضا و جود تقعا و کردم که بعض انها کاسی مریض شوند و کاسی
 صحیح اند همواره بر این بوده ام تا انکه مشاهده شد نبوی من ارجع جهات علی که
 خلاف آن در وضع من نبود و بر دقتن من معاله از سخن که شتم است و محبت من
 فضل اول در فضل و زیادتی کسی که اذنه علوم از رجال نموده هر کسی که تقصیر کرده
 در مطالبه کتب فصل ثانی در بیان انکه هر کس اذنه مطالب علمه را کتب نموده و عفا
 غیر مطابق حاصل کرده ان تعاید از وی عسه الروال و ملوک او صعب الاکل
 فصل ثالث در بیان انکه اثبات حق در نظر خطی که باطلی در وی روح نیافته است

اراسات ان در نظر عقلی که مخالف آن حق را حقا ذکرده و در وی راجح گشته
 فصل چهارم در بیان آنکه عادات افضل سمواره آن بوده که در مطالع کتب
 سابقین اگر تباخی و متافضی نظر آید زود زود قطع و جرم بان متافض کنند
 و معما ایکن در تصحیح آن کوشند و ارا ان محبت و تعقیب نمایند با حقیقت امر طلب
 کرد و فصل پنجم در چه سئله که هر یک معصرا بر بیان صحیح است و ظاهر است
 متوجه است طلب کرده میشود جواب آنها بطریقه براینه فصل ششم در بیروی
 سخن شیخ که میفرموده من از فلان یک سئله و او از من هر یک سئله پرسید فصل هفتم
 در تبسح سخن از نقطه طبیعی و مسان موضع شبیه در آن وقت لاجرم متشکل بر سواد
 ان رساله پرود ختم و از وی عدو خوانی کنیم مقدر است که او را اسم میدهم و اله سواد است
 و یکا که او که متفق عقیده صحیح فلانند است بر آنکه چون ان حقیر عیان قلم مار کرد و در
 مطالب بران لم در کار آرد و چهره نتیجه مطلوب بر روشنی بدر از غمت شتابان
 کرد اند معاف دارد بنده خود را اقول سئله که بهره او بشنیدن ان پیش از هر پنج
 است بگفتن ان از سئله عدول کند و جواب از نفس سوال روی آورد حاکم حق
 و موالی ظاهر کرد دما دلی باک و پاکیزه حالی از امانس خشم و کین سخن مطبوس

است که دلنمای حکما بیباکل پروردگار است و جب و سوار است که بیوت
 عبادت او پاکیزه دارند و پیش خورش میگوید عوام الکس کان میکنند که باکی
 تقالی شاه در بیباکل حاضر است اربانت که چون بیکل در خل شوند سیرت خود را
 یکدیگر میکنند و در مقام ماس ادب شوند اما عطا و ال دانش که صدای را اصل تا
 همه حاضر و ناظر مندند بر او اورد انتمندی ایشان ان تواند بود که در همه جاه و ستمند
 سیرت خویش را و نفس خویش را چنان دارند که عوام در بیباکل میدارند خدی جل
 شان او را یاری دهد بر هر که خصص و راه مامد ما تحقیقت معنی و ماوری بخند او را بر آن
 اردوی اتماس فقه فصل در میان آنکه دستن مطالب در کت تنسی است روی
 و شکوک آن انحلال پذیرند علت و سبب در ان است که یکی که واقع شده
 شخص را از تغییر نفس او ناشی شده و توصل علم نه از راه موصول کرده ارباب خانه
 داخل خانه گردیده و علم وی علت فاند و هر کجا علم فاند باشد شک قوت پذیرد
 و چون شک قوت پذیرد علم را مصحف در یاد و اس دوام اند که هر یک علت آن
 میشود مانند آنکه سبب و علت را اس فکر شود و در اس فکر سبب آن
 اضلاط و اطلاق آن بود او او را ما داده بود و هر اس موال چند آنکه بودا

قوی شود در فساد فکر افزاید و فکر چند الکف دوی افزون کرد و ماده سودا
 او را شکر کرد و سبب دیگر آنکه الکرفنا و فکر در تصور کرده و چهار دایره
 فکر خویش ندارد پس توجیه از آن آنکه خواهد بود مانند کسی که حیاء باشد و در آنکه بگوید
 کند مانند حقا و میکند که آب او را بکشد حال آنکه حواء او در آب است و چند آنکه از خوردن
 آب استسناح و تناسیب میماند سلاک خود در یک تری میگذرد اینست در دیدن
 اطمینان جهان ارجاره و در مان آن در مانده و چنانچه بین روش کسی که با نفس حق
 اعتقاد کرده باشد او را خبری از بخوری خود نیست تا سبب آن با وجودی و در طلب
 درمان پوید و چون درباره نفس تقصیر و کوتاهی اطلاع و آگاهی ندارد که با جسم
 اگر حمله عالمان از راه سلوک ادوا بندتوانند و بر است وی از انالم و شکی
 آن ستم خیر بطف رب الهامین ندانند و حکلی از اریقیمه فاسد چون یکت در کفری
 از احاطه تولد میکند و طمع صحیفه بقول ان سادرت بنماید و کمال اسودگی طلب این
 بتقلید نمیکرد و ان خیال در ایشان مکن می پذیرد و نمیزد امور طباطبای عزیز
 شود اس و اهت میگردان و حکم عادت مفارقت اران کرده میسازد
 بلکه بران سابقیت میورزند و برانما تعصب میکشند پس این نفس هو می و حواس

خود با وی عقول حادث میگرد و دومی انجاد بموت قروح که حما که جساد از فساد
 جو هر سو امیدند از حماست که از سطوططیس میگوید انسان صابلیت است و بحال
 عین است و عالم زنده تن در است و آنچه سخن در این باب جای قناعت است
 از آنکه از نظرت عقل و بر آنرا فی روی نهاده و کانی است و دستداران حق را
 دعوی آنکه هر کس که علوم وی از حق کتاب کتاب یا قده باشد شکون وی
 عمر الا بحال است و همین بود مقصود و فضل عادات فضلا در مطالعه کتب قدما
 است که بر طنی و کانی که روی دهد در مصعب و علمای نرند مگر بعد از معرفت
 باطن امر علی الحقیقه بلکه اگر در طلبی از مطالب ماسی و ماضی نمودار کرد و توقف
 نمایند و مثبت در نند و بعضی فرامید در روز و حکم سلطان نمایند آورده اند که چون
 در سطوططیس در کلام اقدمین آمده بود که قوس قزح از قمر سر حادث میشود چنانکه
 از شمس شراوقات زندگانی در طلب تحقیق آن سخن میکند زانند و روی نمیدارند
 مع دلگ هر که اقدام بر روان سخن کرده تا عاقبت اتفاق افتاد و دو نوبت
 شادمان آن نمود و مگر حال سوس سالما در پی آن بود که سکون بعد از انقباض
 که حرکت مفض را عارض شود در یابد با آست در آن نمود و ابو یحیی برین سوار بود

علی بن زحره در حسرت معالجه یحیی بن عمل که درین تجربات بمطلب فاسس بود
 برنده و شیخ ابوالفتح عبدالقدیر الطیب است سال در شرح ما بعد الطیب
 میگرد و از بسیاری فکر فیض شد مرصی که نزدیک بهلاکت رسید و می باشد
 در افاضل اصدیرا که تمام عمر در طلب آن بوده که حق بر طلب با کما هو الواجب
 ادراک نماید بلکه آنچه ایشان را از معارف بالفعل حاصل بوده زیاد بر آنست که
 ایشان را مردم را با لقمه بوده باشد پس اگر ایشان را در لی آن بشیم که زبان طبع
 بر ایشان در انمایم بر ایندقی نفس الامر را با نجا هدیه و شریفتر می
 که در است زبان کرده بشیم لاجرم واجب است بر هر عالم بر تبه دانش فرد
 ایشان باشد بلکه اگر در اقاویل این سخن متناقص ما را در سخن از وی قطع
 در باره ایشان گوید و حکم حسرت بمطلبان محکم از آن سخنان نماید که بعد از آن
 چه بر طلب از نقاب شک و ارباب بیرون آید و حقیقت امر روشن و آشکار
 بنمایند مثلا اگر مند که از سطوط طیس میگوید فشار عصاب و عروق و شش
 و عظام و جمیع قوی قلب است بعد از آن برینند که جالیوس سده انشا
 بعضی این مژگوزات را قلب و بعضی دماغ و بعضی را بکر میداند و میگوید هر یک از آن

در عقول

عضو رئیس در کار خادوم خود میکند؛ اسک طاهر اس دو کلام متناقص است
 قطع لصواب احدی و بطلان احدی نماید در آنکه هر یک را از ایشان در آنچه
 کرده نظر بر جزئیست عموما که منظور آن دیگر است نظر از سطوط طیس در قوی از همه
 اصل طبع ایشان است بعد اقلب را ماثرا بر همه میگوید و نظر جالیوس در اینها
 محصوره است که از هر عضو خصوصا در شیوه چون همه نظر مختلف شد متناقص ازین
 کلامین روح است در هر گاه بشیم عالمین را که قسمت نموده همصار را بمسأله و اله
 ما که این روش تقسیم صحیح نیست زیرا که اعضا در شبانه اله سر میباشند چنانکه
 عصب از عصاره قشایه است و الت جریان دم و قوی طبیعی تر است و قسمت
 صحیح است که تمام شیء بعضی در بعضی داخل نباشند مانند قسمت از سطوط
 اعضا را بسیطه و مرکبه و مشابه در وقت بارود است که در درود صحیح جالیوس
 رو کنیم در آنکه اگر تا آن کنیم ظاهر میگرد که جالیوس از کتاب این امر
 برای آن کرده که شان وی است که نامها برای امراض از اعضا اشتغال
 نماید و اعضای مشابه را امراض بسیطه و هم مرکبه عارض شود نه بلکه جالیوس
 پوشیده نماید که عرق است جریان دم است و کلون این بخان توان که حال آنکه

اوسده از امر اصله شمرده و چون ببینیم از سطوط طایس را که در کتاب
 سمار و عالم مکتوب طبیعت کو اکب طبیعتی عامه است و ایشان کان
 و فائده نیستند و در کتاب حیوان میگوید سخن دال بر اینکه طبیعت ممر است
 از ربع است و این باشد که ما استعجال کنیم و کوسم از سطوط طایس نقیض قول خود
 و برای و هر بسبب خود را فراموش کرده و ایضا چون ببینیم که در بقا عقل بیولا
 سخمی میگوید ناقص آنچه در ابعده الطبیعه میگوید باید دیدیم که در سبب مومع
 منظوری جداگانه دارد و این در حکم از دوجه مختلف کرده زیرا که شش و طاسا
 را او تعلیم مانوده حکوم تواند بود که تا نفس کلاین خود را ندانست باشد و ایضا
 بر کاه سیم که با جمعا از سطوط طایس روح حار است و یابس و یابسیم که خودش
 قمت نماید روح را بجاره و بیارده و آب و لازم است که هم کنیم کلام او را از آنکه
 روح حکم حیات و نواحی گرم و سرد میباشد یعنی المسه اگر چه ماده سیمه در حد
 حار باشد و خصوص این سئل را برای آن ایراد کردم که بمن رسید
 که شیخ زادر اخصوص شبهه عارض شده جو استم اذانت آن نموده باشم
 و دیگر بر کاه میبینیم و میدانیم که از سطوط طایس در باب همه قانونی است

مهر

میدر و میگوید شمع در کیت تابع صغری و در کیت تابع کبری میباشد
 پس این دو هم که خود شش در قاس مولف از کبری ضروری و صغری ممکنه
 مکتوبه نتجه ممکنه است در صورت غیرند ما را که کمان یکسبم و کونتم نقیض فاد
 که ما را تبیین میداد و در کتب شد زیرا که در سبب سبب نتجه را حکم کیف
 تابع صغری کرد اینند نه بحکم و از جمله سخنان ابن بطلان در فصل آنکه
 هر کمان دارد شیخ مردمی که در عالم نمیرد است را کمان آسمان ابد و بیستی
 ما در جنب لصرتهای ایشان مانند بصیرت پیش خفاش است در روز
 بنظر دور بین عظامان خصوصاً آن مومد تا ندانست آسمانی ابویدرین صحن
 اسحق که صدای سبحانه علوم اوایل را بوسیله او بردت او با بل آن
 رو و کار عتاب فرموده و عقول و ادنان عقلا و ادکیا ر آفاق تمواره در
 صیافت اویدار مواند تواند اوزله علم و دانش برداشته و بر میدارند
 و نمتهای الوان فنون علوم اقدیم بر سره بقا و روحان ارسته حسن تعیر
 او ساقران روزه و آینه عالم امکان را میدرخس کس ترده بکنان فر فرغ
 نمت همه برهند شده و میشوند آنا پسندیده می آید از شیخ اکبر انکار محسوس

کند و شرح اجماع نماید و در روح منوب دارد چیرا که گوای داده و صحت
 کاخ اذنان و لصدق آن نموده زبان اخصل ما و شعاع نور ظاهر او
 و عصبه که شرح را درین فصل حدیث عرب و منقصت لایحی میگردی
 نقص میباشق استا و صاحت بقراط در عهدی که بعوم طها نوشته
 و وصیتی که جلبر انموده و امر ما کرام علمانه بوده دیگر نظایر کفران
 نعت و حق باشناسی کسی که اگر او بودی نه شیخ و نه غیر او این مطالب
 علیه که در شان است که فم کرده میبود دیگر آنکه معلم در روحانی است
 صحیحی پسندم شیخ را که حقوق حقوق اباموسوم و علوم باشد دیگر اینکه
 تجربه معلوم شد که کسی توان یافت که قبح کند در شان کسی که با کسی بجای
 ویرانزنتی کرامت فرموده باشد و از توفیق محسوم نشود و بنقده اینه
 در بحر عریض و عمیق از اینجا است که افلاطون میگوید و شمنی با مقبلان
 دولت یا کنسید تا اقبال ایشان شمار او را در ابار نیند ارد و اگر شیخ
 در این معنی تامل نماید خواهد دانست که من آنچه میگویم از روی نصیحت
 حوائی مکوم انوقت رخصط او کران نخواهد زیرا که حق فایده و منفعت

دو در نظر آید مراتب او در اینه عبودت استبدال ایدع بکبیک بکلیات
 و لاصحکاک یعنی امور برایش که لور میگردانند نه انمارا که تور احمد
 آورنده برادر لوسی است که با تو صافی و حالش میگوید بسیار فته که این
 بعد اوت اعدا متفق گردید پس بر آنچه رشده شد بر شیخ و جب میسم
 که رجوع فنه نماید از عیب گفتن و مدح کردن در شیوایان صاحت و ارا
 فوزر در این طریق بلکه استغفار کند از آنچه وقوع یافته و از خدا و ابرار
 طلبد تا مانند که در قیامت حق را روی عهد طاقات نماید و سبب ضلال
 نو آموزان طلبان شود بسبب آنچه در هوس ایشان جای دهد از مطالب
 معایب قدما و آن موجب انصراف ایشان گردد از قرآن کتب ان
 و مودی شود هلاک بیماران و مر لیضان و ایضا این لطلان درین فصل
 آورده میگوید من با نمیدی ارتلاذه شیخ که کلمی ظاهر و بر بقدر
 صدق فرات من دکا خاطر می هم داشت حاضر شدم نزد امیر اجل
 امی علی رحلال الدوله بن عضد الدوله قناحروار و کارخانه سر حنی
 حاضر شده بود او را از حار نایب که چهار روز مکلف و یکروز میکشد است

ابتدا نمودی بر اطراف و مفارقت کردی بند اول و طبیب مذکور او را
 سهمی داده عزم داشت که ورا فصدی هم فرماید بنا بر عادت مهر من
 که فصد را ارد و او اخر میدارند و بعد از آنکه اطعام نموده بود او را در وقت
 صبحی مطایف با شربت مس سوال نمودم از طبیب مذکور که صبحی امیر که ام
 از انواع صبحی است گفت صبحی بومی مرکب از دم و صفر است که توش به چهارده
 است و حور انیده ام او را دوا می که تخمین رده دم را و صفر باقی مانده
 اکنون عازم بر فصد او تا دفع صفر از او شود انشاء الله تعالی و من بدستم
 که از کداس امر متعجب باشم از بودن صبحی نایب چهار روزی با وجود علامت
 مواظبه یا از بودن آن مرکب از اخلاط یا از دوا می که فضل او تحسین دم
 غلیظ باشد و ترک صفر ای لطیف و چه مانده است این حکایت با شرح
 ابو نصر عطار در انطی که برای من حکایت کرد که طبیبی رومی با لیم قرار
 داد که غیب حاله او را علاج نماید در این معلوم پس شروع کرد در تدریس او
 بجزئی که سبب غلظت ماده شدند و منتقل شد صبحی بشرط جنب بعد از آنکه
 حاله بود پس طب را علامت کردیم و حواستم که ورا باز کردیم گفت

حوش لصف سبغ که قرار داده بودیم حق منت بر میدری که لصف صبحی
 علاج کرده ام سبکین بطر لفظ شطر جنب از راه رفقه پنداشته که چون از
 تب اول که عب بودیمی رفقه و ما ۲ مانده می ار است که تب باقی لصف
 مانده اند و همواره بحث گفتگو میکرد و سوال می نمود که این تب اول چه بود
 می گفتیم می گفت حال صحت می گفتیم شطر لصف می گفت ای داد ای سدا
 پس چرا لصف اجرت را که حق منت می نمید ایضا اس سلطان در آ
 همین فضل میگوید طهر شد از سخنان گذشته آنچه در صد میان آن بودیم
 اعی آنکه واجب بر هر کس در مطلب علیه است که هر گاه در مطالعه
 قدما بجزی بر خورد که طهر اصل توقف باشد در دران شتاب کمبکه
 سخت و طلب در آن ارسه کرد از اینجا است که اکابر شارحین و مفسرین
 چون سخن مواضع می رسند و تبان و تناقضی می بینند از جانب صاحب
 صاعه عدوی میگویند باینکه این کلمه مشامعی حقیقی اراده کرده یا این سخن
 روفق مدسب دیگران آورده و مثل انابو مرصری در معال که در عاص
 مالغ نموده میگویند غلطی از ناخن ناشی شده یا سهوی افتاده ناقص را یا

این عبارت در لغت منقول عنه و در لغت منقول البیه رحلا
انتش اسمی که مذکور است و نه موش در لغت یونانی ما عدد مکتوب
که سخنی بر سبیل تعلق در حاشیه متنسخ بوده تا سخنان از اصل پنداشته
آن سخن ساخته اند و اگر عبارتی را رایاده ارمایه یعنی بنفید میگویند بر سبیل
مبالغه آورده مثل کلمه فخر در کلام بقراط که با وجود فقار حاجت کلمه فخر
مگر تا بدل ایضاح چنانچه شعرا گویند مثلا لبین ایضی و غیر آن یا میگویند این
سخن بر سبیل عدل و خطابت آورده چنانچه سخن بخوی آورده در لغت
و اگر لفظی مکرر واقع شده باشد عدد میگویند که بقصد تاکید چنین کرده یا
مرف و عادت بر این زمین میماند مثل جریان عادت ایشان بر آنکه مردم عارا
فلفله می نام کنند یا بوضع و اصطلاح صاحب صناعت تمک کنند و اگر در
مطلبی شالی آورده باشد که مطابقت مثل نبوده باشد عمدت از مجرای بکلمه است
و صاحب در مثال ضروری ندارد و شاعرت و اگر قصیده ماضی نمودار باشد روشی
میآید که محمول را لفظی مشترک گردانند یا منع شاعری دیگر آید و طعن
همانند تا رفع ناقص شود و اگر بیستند مصنفی را که احکام احمد صدق را بیان

کرد

کرد و مقال نزدخت چنانکه از طوطا میس کرده در اسما میگویند بعد دیگر آن
زودخت که احکام آن مقادیر صدش که بیان شده معلوم میگرداند و اگر مصنفی در
مقام تقسیم امری شده و استیفاء جمع تمام نمود و عدد میگویند که با بقدر اقسام
احتمال داشت که ذکر نمود و اگر لفظی استعمال کند در معنی که در لول وضعی آن
نباشد چنانچه اطمینان معده را فرود میمانند و وجه در هر معاکه باشد قویج میمانند
اگر در معاکه قولون نباشد مکتوبه ما را بر سر چنین تصرفات که بعضی شیئا
نام نهند از ارمایه چنانکه همان ایشان مشارکتی یا انفالی یا شاستی بود
باشد و اگر مصنفی کلامی در اول کتاب و هم در نفس کتاب آورده باشد مکتوبه
چون فاصله بسیار شده اعاده ذکر نمود یا کلام بر اتصال و استقامتی باشد
چنانچه در ایب خوبی کرده و اگر در هر کتاب مکرر یافته باشد میگویند
بر سبیل تخریب و تخریب آورده اینها همه برای است که ناقص خالی از خوبی که عقل او
نه در مرتبه عقل مصنف و واضح صفاحت است بدانند که آنچه بخاطر آورده
بسیار است بعد است که خاطر صاحب کتاب و صاحب فن را از غافل و اول
کرده باشد الاما اش الله پس هما امکان در جستجوی وجه صحت آن باید بود

فضل در سال مختلفه صادره از برایین صحیح که مطلوب است خواب از اینها بطریق
 براینه سلسله اولی متعلق است بیلا و داهوسه و در این وجه تقریر کرده میشود بسبب
 چیست که حبه و صقاله حال انکه بلا ایشان و طبع ایشان متضادند
 موافق است امره هر یک ایشان را غیر و باستی حال برخلاف این باشد
 و نیزند شیخ را انکه در جواب گوید که صقاله از ابرسیل و دو استعمال میکنند
 و حبه برسیل غذا سبب در اول مصداقت و در ثانی مشابهت با لامر می
 که همان وجه استعمال آن در شام و صیف توان نمود زیرا که نسبت صیف
 بیلا و حبه مثل نسبت شام است بیلا و صقاله و ما می بینیم که مجرای امور بر طایفه
 اینست برای امکه در صیف اغذیه مارده استعمال میکنیم و در شام اغذیه
 و حکم آن خواب باستی که استعمال او در عماره در شام توان نمود زیرا که
 حرارت آنوقت در ما کامن است و در صیف باغذیه بارده زیرا که در روزمان
 بر ما مستولی است زیرا که حرارت از سام بدن پر کند میشود و اینها همه ضد
 قوه این صناعه است اعمی حار بودن غذا با بودن روحان ماردان مارد
 مسئله ثانیه چرات است انکه این خواب میرود در حال که حافن یعنی پوشش

یاد

می آید مثلاً در خواب می بینند که گویا بول میکند و چون بیدار میشود بولی کرده
 لیکن همیای حسود شده بر میخیزد و بول میکند و همین این در خواب
 که جماع میکند و هیچ قادر بر خود داری نباشد و چه بسیار از انش و لغع
 اندامید از میشود در جامه خود منی می بنید کاشن با منم چه خرمیت انک منع میکند
 بول را از خروج باطل حال حدی که دارد و ما ان کثرت او را مملت بیدار
 میدید و منی را با وجود قلت منع نیستند کرد و مملت تسبیه نمیکند
 ایشان هر انکه در فضل انه حری در کثرت و ان مسئله اگر چه غیر فایده اما در
 مدعیان این صناعه نافع است و در رساله دعوت طایفه خواب آن ذکر کرده
 ایم مسئله ثانیه متعلق است به طبع طبیعی و وجه حیایان سلسله است که
 مرام معلوم شده که شیخ متوجه شده ان کتاب رسته می و تفسیری نوسه است
 چنین تقریر کرده شود که از سطو طایسین مکان از انحدید کرده است با انکه بنام
 معرقه جسم حاوی است ممانس بنایت محمدیه جسم محوی و ان حدیث کبری
 در آن میکند اما ظاهر است که مکی از شناسخت است زیرا که بر ان تقدیر
 یا میاید که خارج عالم نر مکان باشد این خود مضفی است بوجود جسم لالی آنها

۱۱۳
 یا میاید حرکت بعد لای مکان واقع تو اندیشه این خود جمیع تقصین است
 و یا میاید ارسطو طایس معاد اند و در مکان غلط کرده باشد و اما حکومیه یکی
 این شناخت اینه لازم است پس بر اینو بر گفته شود که فلک محیط است
 احوار خارج حرکت است زیرا که در جوار نقطه مشرق و میگذرد بهمان نقطه خود
 البته اکنون جزوی از جسمی خارج او را فرض کردیم متحرک است و میگذرد
 در حالی که حرکت میکند در خارج او مکانی است که این حرکت در آن واقع
 شود از جنس حرکت نصل باشد و در سطح داخل فلک ثانی درین صورت لازم
 است که خارج عالم جسمی بوده باشد و مر و الی غیر آنها و اگر حرکت جسم
 معروض در مکان باشد و جسمی در خارج عالم باشد لازم می آید که در خارج آن فلک
 محیط حرکت مکانی گذرد در مکان پس مجتمع شده تقصین جسم و آن حال است
 و ما است که جسم و خارج از محیط حرکت میکند باعتبار سوسکی و اتصال که او را
 احوار داخل اودی که حرکت میکند بر محیط فلک زمین درین صورت لازم
 می آید که ممکن جمیع مکان خود باشد لازم می آید که در خارج عن جوار
 داخل باشند با همه دوری و بعد که رسان ایشان است چنانکه صورتی بطلیم

آن شهادت داده و مع دلک لازم می آید معاصر صد مکه باید گفت در حد مکان
 که او نهایت محدب مجوی است ماس نبات معقره حاوی عکس آنچه حکم کند بر آن
 اگر در آن صورت خواهیم که حد را تقصیر و منکر کرد اینده بشیم لازم می آید که
 ممکن که جبر است همین مکان باشد که عرض است پس جبر عرض باشد پس ما در
 و تردد ما ندیم که که ام شق است یا کنیم چه اگر نبات حرکت مکانی میکند لازم است
 که عالم را بجهت در مکان دایم و مویدی شود و لامای جام و اگر در جبهه اینیم
 که عالم جمله احوار در مکان باشد ما در مقابل تویم حرکت مکانی که واقع شود لای مکان
 این خود ناقص و جمع من تقصین است و خلاصی این شهادت که بر عاقل شدن
 بفظ ارسطو طایس در تجرید مکان و کفر باید او من خداوند مسند را به
 در کت نفس و این مسند اعظام مائل و صل آن در عایت صعوبت است
 و بر این وجه تعزیر کرده شود که در کتب الیه روشن و مرین نه که نفس با طقه
 بضا و بدن فاسد و فانی مکرر و بلکه بعد از آنکه بعد از اجزای بدن باقیه است اکنون
 مسکونیم حال رون از چند احتمال میت ما است که نفس بعد از فساد در موضع
 که در سنت قایم خواهد بود نبات خود ما قایم خواهد بود همان موضوع که در سنت

ما قام جوابه بود بموضوعی دیگر با بر اول لام می آید که صورتی عمری است
 شده قائم است تواند بود و بنا بر ثانی و حال آنکه مفروض است که در آن
 برین جدا شده و آن برین باسطق است و متصل شده لام می آید که هم معارف
 و هم معارف باشد در کمال و میت بعینه همان می باشد که بود و بنا بر ثالث
 آنکه قائم باشد موضوعی دیگر حالی از نیست که قبل از افعال آن موضوع منافی
 ساخته شدن میباشد ماسب نسبت میباشد بر تقدیر اول لام می آید که افعال
 نفس همان موضوع حرکت باشد و حرکت همان باشد و نفس خود جسم نیست
 و حرکت اوصاف تمام است و بر تقدیر مانی لام می آید که بر صورتی که اتفاق
 افتاده معلول تواند کرد در هر سوئی که اتفاق افتد و از جمله کلام است سلطان در فضل
 ششم آن رساله میگوید آورده اند که فیلسوفی نزد امیرسی از قصه بدیبه
 آمده بود بولعت نهاد و آن عامه زرد او کم شد فیلسوف اعمی شد به اران حاصل
 کرد و دید مردم در آن بر نشکرند که برای صناع عامه چندین تالم و سخن خانه
 از چون تو حکیمی است فیلسوف در جواب گفت در مثال آمده که خطائی را
 مجلس یک ارتقاء آستینان کرده بازمی راه بان یافته چنگان او را بخورد

خلاف میکنی بر بیای قتی میسگر و مرغان دیگر هر قدر او را تعزیت و تسلیت
 بود ذرات تکمان رمان ملامت گوشه او در جواب گفت نه بخجای گویند
 که ناله و فغان و گریه و حسرتان من برای آن نیست که از جمله طيور است
 اختصاص یافته ام بلکه گریه و اندوه من بر نیست که از جور طایر بر من در مجلس
 حکم و محکم عدل میکند و رسم ارجمان او در فضل مذکور میگوید شیخ در مقابل
 سر نه مرا از فرموده ما که تصحیح تصانیف او نماید و عیب آن و غلطی که در آن
 بیایم بر مردم اشکارا نماید معاذ الله که چنین باشد زیرا که حدیث صحیح را در آن
 لکن سخن فرموده در پی آن شام و حججی که درم جزئی از آن در مهربان است
 مردم بیشتر ندیدم کفتم مگر مردم بان منت میکنند تا آنکه یکی از دوستان من
 رساله که شیخ نوشته در در ضمن بنسخه و ابطال کلام او در مسأله که برای
 خود از جالیوس رچیده پس مطالعه کردم دیدم نام آن اعلیای طایر است
 اسحق کرده اینوقت دانستم که حدای سخاوت بنده کار از اسباب حطای تعجب عقوبت
 نیز نماید و مهلت همه بر هر قسم که میخواهد چون تصحیح و تامل نمودم کلام شیخ را
 در آن رساله کلام کسی دیدم که وی اسلا بهره از آنچه در آن مسأله است نموده

باشد ارجمه عدم قرئت آنها بر استخوان صناعت و در بعضی مواضع مسلک
 رصلاط مسلک معروف رفته مانند کسی که خوشه ماشه محاسره ذوق ادراک
 الوان نماید و بصواب را بجای شتم در باید لاجرم مسح در خواهد یافت و هر جا
 بر چه ایراد کرده جواب از آن گفته می تواند شد و نیافتم مگر یک سلسله که نقد است
 برای من حکایت کرد که از جمله سخنی چند خط این کتبی دیده پس شرح امر آن کرده
 و نحو در منوب ساخته صورت سلسله پنجه در تقسیم صغر گفته است که صغر انجلی است
 بلغم و مرار اجمیر میرسد از آنچه است که ارد است از مرار و جالی کوس گفته که صغرا
 محرمه حادث شود بعلیه حرارت بره جرم پس محرمه سخن است از مره مراد است
 از وی و بجهت ظاهر مسان آن دو سخن ناقص است لکن مل آن ناسانی میرسد
 زیرا که لفظ محرمه است که یکبار اطلاق کرده می شود و مراد بان مرانی است
 که بغضها صبح یافته بود و جن مرار حار است و کما هم اطلاق می شود مرار که بلغم مخاط
 شده باشد در وقت سبب مخاط بلغم قدری از برودت با وی خواهد بود بنا بر این سخن
 اختلاف میان آن دو سخن می شود و پس ریشه اش را که اسم مخفی است که از قضا محقق کنی
 این دو معنی باشد آن دکرا اسی خواهد بود و چون جن باشد استخوان در معنی بیان

ایشان نخواهد بود و اختلاف بین در دلالت خواهد بود و پس فی الحقیقه
 محرمه شق است ارجح مص و محرم بر بیاض و هم بر مجموع ماص و صغره
 اطلاق کرده می شود و هر که بر مجموع اطلاق کند اسم حر را بر کل اطلاق کرده
 چنانکه حسن کرده و اطلاق آن بر صغره تنها نیز جایز خواهد بود جالی کوس کرده
 انواع اگر ارجحین پر سیده شود اقول جالی کوس بر اسراف خواهد بود
 بقول او و همچنین اگر ارجالی کوس پرسند از آنچه جنین گفته هم بدان قائل
 بود و این دو اطلاق بوجهی شبیه است اطلاق لفظ صورت که اگر قیاس
 بیولی کنند عرض خواهد بود و اگر قیاس بحجم مرکب از بیولی و صورت کنند
 مرکب خواهد بود و هر گاه این دو اطلاق را ارجمه واحد باشند چگونه ماص
 خواهد بود و تو میدانی که متضاد دانند یا متضاد دان نیستند در وقتی که لفظ
 موضوع کنی زیرا که اگر در حکم موضوع واحد باشد متضاد دان خواهند بود
 چه در تضاد اتحاد موضوع معتبر است اما اگر موضوع واحد باشد دیگر تضادی
 باقی نیماند و در سخن فی چون موضوع واحد است از آنکه یکجا بلغم داخل است یکجا
 است پس ارجمه عدم اتحاد موضوع مرتفع شد ماضی که با وی لفظ نمودار بود

و این قبیل در انواع علوم بسیار است مثلاً ابوحنیفه و دو صد صاحب
ابویوسف و محمد در کجای صامه و در اکل و باج ایشان اختلاف کرده اند
ابوحنیفه بر دو اجماع داشته و ابویوسف و محمد حکم تحلیت بر دو کرده
اند و صحاب ایشان میگویند میانه قولین ایشان در واقع اختلاف نیست زیرا
ابوحنیفه را سوال از صابین حسان کرده اند و ایشان معروف اند بعبادت
کواکب لاجرم ایشان را جاری مجرای عبده او شان داشته و حکم حرم کجای
و رواج ایشان نموده و از ابوحنیفه محمد سوال از صابین سکنین
طرح نموده اند ایشان فرقه از صفاری اند که مسح علیه السلام ایمان آور
ده اند و اگر با بغض از ابوحنیفه حال این قسم صابیه پرسند موافقانی
و محمد جواب خواهد گفت و همچنین اگر از ابویوسف و محمد سوال از صاب
حران کنند موافق ابوحنیفه جواب خواهند گفت و از مثال این معانی
طاهر میوه فصل تبش و مال طیش و غلبت و من تعجب دارم از شیخ که
چگونه این موافقه بر چنین روایت داشته و بر حال سوس موافقه کرده بر سرچر کردن
کلام او است مگر آنکه صفرا زامه نامیده یعنی شیخ و حال آنکه شیرین است

اگر کوئی از روی مجاز از امره نامیده پس چگونه جالیوس را جایز بشمارد مثال
لفظ در معنی مجازی و در باره چنین جایز نیست مگر آنکه جالیوس محبت را
از قسم صفرا خارج از طبیعت نام کرده و جمرا را از قسم طبعی نشمرده پس
قسم صفرا را چهار بنامده و بر کار بر این احاطه کرده اگر تردش جالیوس را
در اینها عدوی است مثل آن عهد را برای همین نمره انما ان گفت در سبکه
قسم از اراج بنامده و بقول تو آنها هفت اند و گیریم که هفت اند و حال
آنکه در واقع هفت نیستند زیرا که جالیوس در کتاب قوی از اراج بنامده
و حسن درین رساله تابع او شده و بعد سبانه پناه گیریم از متابعت موی
که میکشند او میرا بطریق روی او آن که از سر این سخن در گذریم که عرض
در آن مودی مطالب و بدیان شود و بشروع میکنم در تبع بقیه سخنان و از
کلام این بطلان که در فصل سابق آورده میگوید تتبع کنیم سخن شیخ را در نقطه
طبعیه و کشف کنیم شبهه که او را در آن روی داده اما حد نقطه موافق گفته
اقایس میگوید نقطه شی ما لاجزله اکنون بخیر اسم بریم او را از اول
مصادرات اقله س را آنچه سبانه و تعالی علم آن نوی از را می داشته

پس میگویم باره فیه ما بر این رسم که نقطه را کرده شکی چند متوجه شود
 اول آنکه حواله کس نقطه را بوجه سلب تجرید نمود یعنی بداشتن جزو حال
 آنکه حدود و رسوم صحیحی رویه ایجاد میکنند ماعدا مطابق حال محدود باشد
 و اگر چیزی را بر سلب رسم کنند در صورتی میکنند که آن چیزی را شکت
 ماحد چر محصور باشد و آنها همه معروف باشند اینوقت او را بطریق سلب
 رسم میکنند چنانکه فر فرور پوس کرده در حد عرض دوم آنکه رسمی که نقطه را
 کرده او را از سلب مابوی تیرغیند بد برای آنکه همان رسم بعینه برود
 و آن صادق می آید هر یک را میتوان گفت چیزیست که او را جزو
 رسم آنکه چو او برای چه در حد نقطه صورت را با بیولی جمع آورد و در حد
 خط افتاد که صورت نمود چنانکه چه فایده منظور است در ایراد کلمه مادر حد
 را که گفت اینقطه شی ما لاجزوله و حد را چه ضرر رسد اگر آن کلمه را احاط
 میکرد و میگفت اینقطه شی لاجزوله حال آنکه در صورت حفاظت از تمام
 و عموم حد در حال خویش از رسم آنکه سلب کنیم اگر کیفیت لغت حد و عموم
 عام را تفرقی میان ایشان باشد و اگر بحسب ظاهر حد نزولی جائز خواهد بود

کلیون

که مجموعش مرکب باشد زیرا که همان روشی که تو وضع میکنی و حکم میکنی بلکه چرت
 که او را حسنه ویت این سبب آنچه در حد نقطه جواب آن احباب شیخ فخرست
 پس اگر از روی تقصیر بحواب اینها مساحت فرماید تواند بود والا جمله آن براسله
 محسوب ارد که حد و حصت داده اند که احباب ایشان سوال کنم و هم ازین فصل
 میگوید این لطلان اما چه حد شیخ ماکه جب مقیاس جدید را بان رسم خطها
 از محروم می آید پس اگر چنین باشد لازم می آید که هر قدر حجم جدید کند
 حر نقصان پذیرد و حد منتهی که در آن این خطوط را بنا بر این رای میول
 طبیع خواهد بود پس جام طبیع خواهد بود و اتمام مایه نمود که حرکت مکان
 میکند لافی رمان و اینها همه محالات اند ورنه مقام سوالی حکم مرید چه شود
 که از این شیخ جمله بر اسله حجاب فرماید سوال آنکه آیا حدی طالع است
 باعتبار شوقی که بوی او دارد یا آنکه محراب حدی است و او را رسمه ای بوی
 خود میکند و قبح است رای ماکه واقع این را ندانیم و حال آنکه چیزیست که از
 سخنش هر یک کنیم و این سوایت که اگر در جواب آن رجوع کنیم ما چنین
 گفته امی صاحب خطوط حران و سکه کردن خواهیم ماند بعد از او سبب

پایه کیم از میل نوی هوا در آمدن ملک شیطان کراه و بیرون رفتن از
فردان ناطقه و دردم شیخ را در فعلی ارتقا که خویش که بدعتش یافته شده
و عیبش افزوده گشته و آب دانه خشکیه و رگمای کردنش بر خورسته
نسبم را بصرح و نامم را ماثاره مذکور ساخته پس ان مسح حق صناعتش
نداشته و رعایت حرمت آن وسیله نموده و مراغبنا و ب نبت کرده
و حرم نموده که من چیزی از علوم او اهل نخواهد و ندانسته ام گفته که اگر خواهد بود
بر امید میدانت که ان کش که ارشاح طبابت در کاشی که او را مسکوت
بدرسی که در قلب نقطه است که ان نقطه نبعت میشود حیو و ب را جوابی
و من مسکوت شیخ را از احوال درین سخن نیز چنانکه عادت کرده است تعالی
نموده و پی تا مل سخن گفته جان کرده که ان کس با قل کتب و مدرس است
و ندانسته که پسری بود پیش ما بینا و خود دوسته از فر دایم است و او است
که ان الحار در مقاله که در امتحان طبها نوشته نظر روی دارد و مسکوت کار
طب در بغداد آن انجامید که هر کس دو ماهه کسی باینسانی کرد
گشود و در اصل طباشه و من ان کش است که از پارستان بیرونش کردند

بدر

سبب آنکه عقلش در او مکر فاسد شده و پیش از ملاحظه قارور با عجب
ماذه و در پیشش ترش گشته تحقیق بنف نیتوانت و او است صاحب شوک
که در اصل اراد شده لیکن در بت شیخ افتاده و بیایه بر آن نوشته و بخود
منسوب ساخته و نام آن افلوطات حسن بناده و من ایک در نهائی کم شیخ را
سهم ان کش مذکور با همه عقایدی که با و دارد ان کش در کش در محبت
عظام حکم کلی کرده که رجال قاطبه عدد اصلاح ایشان یکی ار عدد و اصلاح
ناقص است و ندانسته که بر تقدیر صحت روایت باید که در آدم علیه السلام
چون بوده باشد در رسا بر سر پس ان کش چنان کس نیت که قول او را در
نقطه طبیعی سنده دانند و بدان جماع نماید ان قدر قتی ما تخم سخن را تا سبب او
تعرض سبب ملامت یابند توقع ارشاح آنکه این سخنان از تصغ فریاد نصی که
دوی الاباب کنند و جواب نویسد فیض و هر باب را جوابی که دیگر است
و اریا بی مافی گذارد و یقین شناسد که لذت حواسن سخن حکمت جوابهای کل
و فایم کند و عاقبت با نیک را موقوف حمانی و جمیع ثواب و عاقبتی است که میار
و مریشان انجام با فرید کار کل نظم خوانند که در مطابت خوانند نمود اطباء

که مودی سلاکت ایشان شده باشد و ایشان صاحب میکنند شرح را چنانچه
من صاحب کردم او را در شان من و خصما میکنند اروی عصالی که من
کردم از ملک عرض من باید که شرح تعیین شناسد که اشارت است ملاقات
خواهد کرد و ایشان اروی راضی خوانندند الا محض حق الشاکر خداوند جل شانه
دو فوق شاکر دما را و او را عمل کنیم بر وفق طاعت او و تقرب جویم باو طلب
ثواب در رضا مندی او و جویم باو و علم الوکیل این بطلان مذکور اگر چه اصل صحیح
اپی الفرج بن الطیب ابتدای است و ابو الفرج ویرا ابلال و عظام کردی را
تا میزد خود تقدیم فرمودی و این بطلان هر چه یافته اروی یافته و شب کردی او
سه آنگشته و من دیده ام صورت آنچه ابو الفرج برای وی نوشته در کتاب
سار البرهان و ترجمه آن است قرأت نمود این کتاب را اول تا چشم
بر من شیخ بزرگوار ابو الحسن محمد بن الحسن ادام الله عهده فم کرد از اعای آنچه
فهم باید کرد و کتب و کتب عبد الله الطیب و این بطلان چون کلب رسید
حاکم انجا تقرب و تقدیم یافت و اروی در خواست تا امور متعلقه بعد از انصاف
مندی مرجع دارد پس قول نمود و شرح کرد این بطلان در اقامت تو

دینه ایشان موافق اصول و شریعتی که ایشان بوده لاجرم رضای
دشوار شد و از آن گریختند و در حب کتابی نصرانی مودع و در پاره
شماره و هر وقت بصحبت این بطلان رسیدی و با وی مناظرهای مبی کردی که این
این بطلان بروی باعتبار تقییمات منطقیه عقیده کردی و او منقطع کردیدی از همه
چون بیرون رفتی از چشم اراکان دشتی که سال این بطلان با او گوید و نصای
را اروی احوال نماید لهذا این بطلان رک اقامت انجا حبس کرده از حوزت
رفت و اس شماره بعد از خروج او تکلفی که عقاید دمی مرضی و پسندیده
بنود در بعضی از رهبران انطاکیه نقل کرده اند که او سکنه اموضه که قرآن
بطلان در انجا است اول کینه بوده و این بطلان انجا در حوزت و مسجد کردید
و در حال انوضع چنانست که هر وقت چراغی انجا افزونند خاموش میکرد
تا محله این قبیل اخبار از وی با رکنته شود و نصاری حلب در وقتی که متولی بود
ایشان بود و را بخیر گفتند و الله علم بسیار خواهد موی بن شکر
و پرنش محمد بن موسی و احمد بن موسی و حسن بن موسی مکی در علم سده سده
بوده اند و همین مکی ایشان را در سایر علوم رما صیه از علم میات افلاک

و حرکات نجوم رتبه تقدم مسلم بوده در ارشاد میرزا محمد باقر بن موسی است و پسران
 ساکنه او بسیارین مردمان اندهنده و علم حل است نزدین ابواب
 بالغات عجیب است معروف بحل نبی موسی و فی الواقع مشتمل اندر هر خاصه
 و عوارضه و ایشان از مردمی اند که ماسی در طلب علوم قدیمه کرده رعا
 در آن مدخل نموده اند و عقب بسیار از نفوس خود نهاده کنان اطراف بلاد
 روم فرستاده اند و کتاها دست آورده اند و هر کس را شنیده اند که نقل
 آن کتب از یونانی و رومی بپوشی میسر و آنرا در هر جا بودی بیدل بچشم بسیار
 حاضر کرده اند و نقل و ترجمه آنها مشغول داشتندی لاجرم بسی از عجایب حکایت
 سبب ایشان ظاهر کرده و غالب بود ایشان از آن علوم علم همدردی
 و حرکات موسیقی و نجوم و محمد بن موسی که بزرگترین اولاد او بود در سنه
 و حسن و یاقین و وفات یافت و احمد بن موسی را پسری بود چندان ادبی
 مع دلگ از جمله زمانه معتضد بود و کتب منسوبه فی موسی کتاب قرسطون کتاب
 حل احمد بن موسی کتاب نقل و در حسن بن موسی کتاب حرکات الافلاک محمد بن
 موسی کتاب مخزومات محمد کتاب کلمات محمد کتاب اول اطلاق محمد کتاب

الطراز

الکواکب افلاک احمد است کتاب سلسله که احمد استند علی سوله
 کرده کتاب ساحت کرده و قسمت را در بیستم ماهی موسی بن ابراهیم
 الکلونی طلی است ارا امل کوه خدمت از اسم بن مهدی کردی و نزدی
 تقدیمی و تخصصی داشت مسان اطبار آن عشر مشهور روزگور بود اگر چه کتب
 در پارچه معاصرین خود بنود اما چندتصلت یکو که در وی مجتمع بودند او را شایسته
 محاسن او کرده اند بود فضاحت لویه و علم نجوم و معرفت سیر و تواریخ و رود
 اشعار در سنه فتح و عرین و نامه متولد شد و در ایش و عرین و یاقین و وفات
 و ابراهیم بن مهدی او را سبب حصول مکرره جستیار کرده بود در اول
 با تفاق بلجیبی و کرم بودی که او را فرات بن شحنا القندی خدمت عینی
 موسی نمودی و عینی بن موسی در بر کار ما یودی مذکور شوست نمودی همین
 موسی بن اسد اصل حکایتها ارشاد و رات ایشان در بنمونی یهودی مذکور
 او را بر اهامی صایب نقل نموده موسی بن تبار الکنی باقی عمران از فضلار طبا
 مشهورین زبان خود بوده بر قوانین محالجات طلاعی تمام و در نظر و ماسخه
 طلی داشته او را او اطلب از اسم بن نصر بن کرک که کتب قدیمه می کرده

و هر یک از ایشان بعلت ترک نشوینا در نزد **موسی** بن **سبحان** الاسرا
 الاندلسی بر ملت بود بوده و در اندلس قرأت علوم او ایل نموده ریاضیت
 را محکم گردانیده بود و از منطق نیز بهره داشت علم طب را هم راستی نیکو کرده بود
 جرئت بر عمل نیک کرد چون عبدالمومن بن علی الکوئی الیزیدی که بر بلاد مغرب
 مستولی شده بود حکم کرد که هودی و نصرانی مطلقاً در مملکت او نباشند
 و امر با حجاج ایشان فرمود و مدتی قرار داد که هر که از ایشان در آمدت
 باسلام در آمد حکم سیر مسلمین داشته باشد که مالهم و علیه یا عیبهسم
 و هر که ام حواهند برای ملت خویش باقی باشند اصل در انحصار مدت مقرر
 از ملاد او بیرون روند و الامال و نفس او در حکم سلطان خواهد بود بعد از استعرا
 امر بن و در اما که سبکبار بودند سرون و نقد و جمع که ممد استند که مال
 و عیال خود را بیرون نیستوانند برد و از سر آنها که شهن بنویستند
 بناچار اهل اسلام کردند و موسی بن سبحان مکرور از جمله بود و بعد از اهل
 اسلام داد که الزام میسنانند او را بفرود آن ارتقاوت و صلوه و صیام
 او نیز همه را الزام نموده کهای می آورد و نقد که اهل و عیال و اموال متفرقه خود را

بوی

بدرج و از روی اطمینان حسم کرد پس از اندلس بیرون آمده ببلاد مصر
 انتقال نمود و در مدینه قضا در میان یهودان انجمنزل کرد و محکم که آنرا
 مصیبه گفتندی و تجارت جو ابرویشال آن وضعیت تحصل نمودی
 و مردم نزد وی برای اخذ علوم او ایل آمد و شد نمودندی و این در او دولت
 علویه مصر بود و او اول ران دولت و مراجع استند که از علم طب احدت فرماید
 و مملکت بخلان که افرینچی بود و او ایشان استعمار طبیبی سینود که بپرستند
 راضی نشد و خواست که خدمت افرینچی کند و بر سر حال با نذ آن دولت متقاضی
 شد و قاضی فاضل عبد الرحیم بن علی الیسانی در آن بلاد اعتباری تمام یافت
 متوجه طبیب مذکور کرد و دید و زرقی را می وی معسر فرمود و با سایر طببا خدمت
 شاکت داد و موسی مذکور را حتمیاب روح کرد و جو ابر او اهلعالی را که از حسبت
 والده نور الدین علی لقب الملک الافضل بن صلاح الدین یوسف بن ایوب بود
 سواست و از وی سپهری دارد که امر در کهای مدرش طبیب است و ابوالمعالی
 نیز خواهر موسی مذکور را انجواست و فرزند آن آورد از جمله ایشان اهل الکرامی
 مرد هموار عالی در بلاد روم در خدمت آل قلیج ارسلان میباشه موسی بن سبحان

در مصر در حد و سنه خمس و سماره وفات یافت و اهل ملت خویش وصیت کرد
 که چون رایحه حدودی منقطع گردد او را بحیره طره نقل کنند و اینجا دفن نمایند
 تا درج ارجایشان خود باشد و در یابده برکات مقدمین شریعت خود را پس
 موافق وصیت او بعمل آورده شریعت بود و سه روز از آنکه میگذشت
 نمود که شرح و تفسیر توره است شرح و تفسیر کرده گویند کسی از وی در خواست
 نمود تا در حکم فلسفه لقیضی نماید پس رساله بنوشت و در اینجا ابطال معاد شرعی
 نمود و اسرار بود بروی انکار کرد و او در خفا ران گویند مگر از کسی که
 او را موافق خود میداشت و کلماتی شایسته از او در خفا ران گویند مگر از کسی که
 کتاب چهارم نموده اما اجتهاد را از حد که شسته و عدم الفایده باطله در آن کتاب
 ساخته و الضنا کتاب ابن افلیح اندلسی را در ریاست تهذیب نموده و در وقت
 نیکو تهذیب نموده و اصحا کتاب استمال ابن بود در راه صیه تهذیب نموده
 آن نیز کتابی جامع بود اما محتاج بود بحقیق و اصلاحی و خواجه بایسته کرده و در آن
 عمر محمد فردی فقه اهل اندلس گرفتار گشته بود و در ابواب هر یک میگفتند
 عوارض شیخ زوی که در اندلس و ارض سلیمان شده حال او در جمله بود است بسین

او را از ار کردی تا آنکه قاضی قاضی عبدالرحیم بن علی ابلهانی او را منع کرد
 و گفت مسلامی از روی آگراه بوده وصحت و اتمی داشته موسی بن ابراهیم
 طبیبی است در معالجه و ترکیب ادویه و طبایع مفردات تصرفاتی نیکو
 نموده و مشاب الاصول از تصرفهای اوست مکتوبه منقح شده تا و تحمیل
 سر اسبغیه و مصها و عجبها که عارض میشود نموان را از آن خصوصیت میکند و بگفته
 مگرداند جسم را از فضلهای مانع قبول لفظه و از اخلاط لرجه که سبب تقاطع
 جنبها شود و نفع میبخشد کرده و مشابه را و متقیه آنها میکند از فضول غلیظ که حصی از
 متولد میشود و راه میکشاید برای ادویه که تا برسد آثار ایشان با عمق اعضا
 مرطبه و آب هضرا را شکم تحمیل مگرد و لظرف قبول دفع میکند و موسی بن ابراهیم
 در دیار مصریه طبابت مشغول بود تا شهرت یافت و از اطباء مصر معلوم شد
 وقتی که از مغرب آمد و دو انامی بسیار برای وی تصرف کرد درین خصوص ویرا
 توفیقی و سعادت قی روزی شده بواجبه شراب ترهندی ترکیب اوست
 و شش و ط بسیار در آن قرار داده و نفع بسیار که تجربه صحیح برآید میسند
 صورت ترکیب آنرا در ماده ایضا ذکر نموده **مغز عیس** فیلوفیت انکار

یونان قوت علمه کس حاکم متعصم شرح کتب ارسطوطالیس شد بعضی آنها
 را بعبری ترجمه کرده اند و مترجمین ذکر اخبار او در جلاش چنین کتب ارسطوطالیس
 نموده اند **کلیس** فیلوفی رومی است معروف حرری از کتب ارسطوطالیس
 دیر این مترجمین از شرح کتب ارسطوطالیس نوشته اند **بیاوس** حکیمیت
 ریاضی بنده سه میره عالم دیران مصنف است و زوایل آن علوم شهرت دارد
منظف اسکندرانی در علوم فلک امام و معتدی بوده و علم اعداد و عمل آلات
 آن قیم و دانا با اتفاق فطین **دهمکنده** الالات رصده مرتب داشته بسیاری از
 کواکب را رصد کرده و تعیین مواضع هر یک در زمان خود نموده و ایشان پانصد
 بقصد سال میل ارسطوطالیس بوده اند **نارکس** از ائمه هندسه و ریاضی نوده
 از حکمای یونان است و میل ارسطوطالیس بوده در اکتب ارسطوطالیس او را در محلی
 ذکر نموده در مدینه اسکندریه اعاده علوم کردی و مصنفات وی بیکبار رسیده
 و بیکبار بعبری نقل شده و از جمله تصانیف وی کتاب معرفت کواکب و عمل آلات
 که برای طوایف و کس ملک نصیف نموده **سورطس** در امور طریس بر کونیند
 حکمت معنی ریاضی و حل عالم از محترفات وی القی است سیمی باغبان بوست

والی دیگر کسی باغبان رومی که از بعد از مصعب میل مسافت او از آن کشیده
 میشود **مهابی** باغبی ابو معشر بنجم ذکر وی کرده و بخط او دیده شده که باغبی مذکور بنجم
 بنحصر بوده و در زمان خود نامی و شهرتی داشته و از تصانیف او بنا بر آنچه ابو
 معشر ذکر نموده کتاب عل و دول و قرانات و تحاویل **مناس** طسی باعدار و ار
 اهل محس بود ازشا که در ان بقراط است و بر جالیوس مقدم از تصانیف
 اوست یکی کتاب البول است یقینا که **غیس** طسی است از اهل اسکندریه
 در اوایل علم اسلامیة بعد از نبی کوی بوده و در او در میان اهل امام نوشته
 است لکن تصنیفی از وی بنظر نرسیده ذکر وی نموده عبد العبدین بن خلیف بن
 اس یونس النفرانی الکلبی باغبی بشرط منطق در بعد از مقدم نودی و در علم منطق
 مسلم و مقدم اهل عصر خویشین بوده بسیاری از کتب منطقیه مد ما را اذ شرح
 و تفسیر نوشته کلاش می هموار و قدس تعلیم و تعلیم است اصحاب ان
 علوم را در عصر او و مهرا و اعتماد بر کتب او و شرح اوست در امام خلافت
 الراضی بالله عباسی در بغداد و بعد از سنه عشرين و ثمانه مناصره واقع شد
 سان او و ابویسید سرائی کوی در مجلسی عام در حضور فضل بن الفوات محمد بن

اصح الذم در کتاب خود کرده و گفته ابو شریحی یوس از اهل
 درختی بود در سکر که در آن زمانه نزد او بری و در میل و میل و علی احمد
 که نیکو است علوم کرد و ریاست مطیقین در آن عهد بوی منی شد کتاب
 تفسیر مقاله حسن از تفسیر مطوس و کتاب نقل اصل بران و کتاب نقل
 اصل سو قطیقا و کتاب نقل اصل شکر و کتاب نقل کتاب کون و فساد تفسیر
 و کتاب نقل اعداد الحکم نامطوس و کتاب نقل لیسر که کتاب سار عالم
 را حله در کور است تصانیف و نیز لکن حسنین را ابو شریحی عدی صلاهی کرده
 و نیز منی تفسیر کرده کتب اربعه منطلق را با تمام و جمیل مردم در قرآن است کتاب
 بر تفسیر اوست و هم او است لیسر کتاب ایسا عجمی و در یوس که چهار
 از اصل الی المنطق و الصا کتاب صدر کتاب اولو قطیقا و کتاب معانی
 سر طه از تصانیف اویند **شهر و دیوس** طعی است حکیم و ماسد ملوک لعا حکمی
 داشته او است نصف کنند همچون مشهور که بوی منوب و با سم او هر سوم است
 اعتنا و اتمامی داشتی تجربه او در مفرده که دفع سموم فاکه نمایند و امتحان قوی او
 نمودی در هر دمی که قتل بر ایشان واجب شدی و مان طریق معلوم نمود که بعضی از آنها

مواقع کردند کی استیلاست و بعضی در کردند کی عقارب و بعضی در کردند کی حیات بعضی
 در وضع خانو الدب و بعضی در وضع مضرت از ب بحر و بعضی در مضرت سموم
 دیگر نافع و موثر اند و بعد از استعلام قومی مفردات آنها با هم ترکیب نمودی شاید
 تحصیل دوائی تواند کرد که از جمع سموم مقاله نافع باشد مانند اعداد و در کارای او در
 رئیس ابطار چنینه از آن در آن ترکیب تفرها نموده و کم و زیاد کرد و در وقت
 بر همچون منی تریاق و منفعت او در علاج افغانی فوق منفعت شریطوس **شهر و دیوس**
 و الطیب ابطری بودی منسوب است و در زمان عمر بن عبد العزیز بوده و اسم وی
 را ما حرسین نیز میگویند از علماء طب است و ترجمه کتاب ایون انفس را برای عمر بن
 عبد العزیز او کرد و آن کاشیت میگویند بهترین کاشتهای تیره این فصل اندکی میگوید که
 اصل وی سبانی و یهودی منسوب است و او سکه در ایام مروان دولت آن
 کتاب اهل انفس را عین را لغوی تفسیر کرد و چون نوبت بمر بن عبد العزیز رسید
 و آن کتاب را در جزاه کتب یافت مژده شد که از آن در سان سلیمان سده اول گردانند
 یا نه عاقبت بفرموده آنرا بر آورده و در مصلاهی او نهادند و او شماره در آن کتاب
 استخاره کردی تا بعد از چهل روز مظهر شد آنرا در میان مردم آورد و پیش آنکه در آن

تا با آن متفق شود میگوید حکایت کرد آن اسحق را برای من ابو بکر محمد بن محمد در
 مسجد قری می در سنه تسع و خمین و ثمانه و ارقصاع ما سرجیه است کتاب قوی
 الاطعمه و منافها و مضارنا و کتاب قوی ابعاقه و منافها و مضارنا ایوب بن حکم
 البصری که حاجب محمد بن طاهر بن الحسین و ارازل اب و عالم با جبار بنس بود در کوفه
 که ابو نو انس بن ثانی شاعر مشهور عشق و زیدی بخاریه موسوم رساله جاره زنی
 تفسیر که در موضع معروف حکمان ازین بصره مکن دشت او عثمان و ابو امیر ازین
 تفسیر از قرابت مولای آن جاریه بودند میگوید بر روای ابو انس از شهر بصره بکنار
 بیرون رفتی مگر بر خور دیکسی که از کحل آمد و او خبر همان از وی پرسید پس رودی
 بر او رفت و من با وی رفیق بودم اول کسی که رجوع را ما سرجیه مطب بود ای کوی
 پرسید بر حال گذشته ابو عثمان و او امیر را ما سرجیه در جواب گفت
 همان خوشحال و سالم است پس ابو نو انس سر کرد و این سبب گفت بیت اسال انما
 دین من حکمان کیف غلبتم انا عثمان و انا امه المذهب المامل و المرعی الک
 الزمان فیقولون بل جان کما سرک من عالمنا من جن ما لم لا مارک اند
 فیهم گفت لم صحف عم کمانی ما ابوس الحکم رواه کرد که نوشته بودم نزد ما

ابو

سرجیه و او نظرسیکر در قمار بر بول در آن اشامردی اطرافه خرد زردی که
 گفت ایما الطیب مردی سبتلا شده ام که کسی پیش آن مبتلا شده ما سرجیه
 پرسید که در تو چیست گفت بر صبح که میوه و چنانم مارکی میکند و جان می نیلام
 که مکرمانه ملک جوانی در معدنهت وان ریلیه و بر اخیال ما شام تا آنکه
 جری بخورم اوقت ما کن میشود و المی نمیدهم تا نصف روز گذشت دیگر ما سرجیه
 خود میکند من بر خوردن طعامی شغول شوم ان الم نیرس کن میشود و المی نمیدهم
 ما وقت خصن اوقت دیگر خود میکند و چسبیزی بخورم آر میوه میخوم ما سرجیه
 چون قصه بشنید گفت غضب الهی بر این درد تو ما که در موضعی برای خود
 کرده که در افرین چون تو فرو ماید کرده کاسکی اس درد از تو جدا شود و روی
 من و فرزند من آید و من در عوض نصف مال خود بودیم امر و گفت نینفهم چه میگوید
 گفت اینها که بوس کونی نشان کمال صحت است و تو سه او ازینتی ارصدی
 سخانه خواهم که نقل فرما در از تو بوی کسی که از تو بان سه او از تر باشد
 سه بن احمد ابو القاسم المعروف بالرحط الاندلسی در انیس امام و مقصدی
 ریاضین و اریس یقین بعیم افلاک و حکات نجوم اعلم بود خانی تمام

رصده کو اک میورزید و عاب شغف بضم کتاب مجملی شدت کتابی سیکو
 در عدد دارد و معروف است آن کتاب در اندلس معادلات و کتابی دیگر
 دارد و در آن جستیار کرده تعدیلات کو اکب را از رنج سانی و حسابی
 ریح محمد بن موسی الخوارزمی داشته مارح فارسی از ارباب ریح عربی برده و او سطر
 کو اکب را از اول مارح بجزت دران وصل کرده و حد اول سیکو در آن
 اینه دوده با وجود اینها در خط نامی که محمد بن موسی را افتاده مارح او شده
 و اصلا مباحض عظم شده شده مذکور در سنه ثمان و هفتین و ثمانه در اندلس
 و فاتی یافت شد کردن وی بمسئوب بر آمدند **باش** الله بنجم اسم وی
 میثابن اری است بودی در سب بوده و از زمان منصور تا زمان امون در کاسه
 کرد فاضلی نمایان و در علم احارج ادب یگانه دوران و در رسم لیسب خطی وی
 داشته آورده اند که سفیان ثوری را با ما **باش** الله اتفاق ملاقات یافت
 سفیان اورا گفت تو از صل تیرسی و من ارب صل میرسم تو از شترسی
 امید میداری و رجای من ارب شترسی است تو هر روز در کارنا استاره
 میسانی و من کارنا با ستاره میکنم ساکوی هر قدر فرق است میان **باش** الله

کوز

گفت و تو بسیار است حال تو ارجی و کار تو انج و اجاست کتاب الموهب
 الکبیر کتاب القرائات و الا دیان و الملل کتاب مطرح الشیخ کتاب ابعان
 کتاب صنعه الاسطرلاب و الملل بها کتاب ذات الحی کتاب الامطار
 و الریاح کتاب السهین الکتاب المرفف با سع و المشرین کتاب ابداء
 الاعمال کتاب الدفغ التذیر کتاب اسایل کتاب الشهور الکو اک کتاب **الحدود**
 حد نصایف وی اند **محمود بن** عسی بن المسیح الحکم المکنی بابی لطیبت
 نصرانی در واسط مکن در شتی فصل و نامدار و جلیل القدر بوده صناعت
 طب را نیکو میدانت و بان از ارف نمودی بغایت محمود و اعلی بود و در سب
 علوم شاکت و ادبی نمایان و شعی پاکیزه و روان داشت در جوان سینه
 خمس و خمیس و ثمانه موجود بوده **مفسر** من احمد الاصفهانی المعروف **بالبز**
 الکنی بابی الفضل طیبسی کامل بوده در کودکی از صفهان بشام افتاده و آنجا
 نشو و نما کردی علم طب و ادب و شعر تحصیل نمود بعد از ان با صفهان مرا **که**
 در امام ملک شاه اس حدیث ترا اوراست که در سحر و صفهان گفته **بت**
 می برتی کنشی فارقتما . طفلا و لم اقبل علوم ترا بها . شبانها لکولها و کولها

کشیوخا و شیوخا گلکلبا و نیز اور است اذالمکن لکنک طاه و لا
 ولا غدا نیتانی الدهر موئل فخل سلام علیک کرم و کل الفاتحه الیک افضل
 کتاب حماد را معارضه کرده و در برابر هجرتی از آن بستی گفته بعد از آن که آن
 مدینه نظام آمد ارس اصفا ن موجود است **میخس** بن مایویه برادر چو
 پراشان مایویه در همان زمان جنده را بود که اردن مشهوره ملاذ خویش
 است محبت کوفتن ادویه استعمال نمودی هیچ سانی از آن سینه
 فرات نکرده بود اما بکرت در بیت و مباشرت و آرمون ادویه محرقی تمام
 با مراض و علاجات آنها داشت حرم سل بن بخشوع اور از خود آورد و در باره
 او حسن مده ول میداشت چاکه مایویه را با کسر کی جمیل که از آن داود
 سیرافون بود عشقی بهم رسید جریل چون مطلع شد ان کرک را از مالکت
 بهشتمه در هم بخرید و مایویه کشید میخس در دربارش بوجا از آن کیزک بهم
 بهم رسیدند و میخس چو نشو و نمایفت دانش طهار مایون کردید
 و دستور وی آن بود که بکین و و در مری استعمال کند مکر میل و در جیسع
 امور است نوا ماس عدول کردی و ما طبیبین که صد سال قبل از زمان

وی ما زمان وی بوده اند موافقت بختی رودی از وی پرسیدند که طبع
 و حال مویز صیت گفت در کتب او این ذکر ادویت و هر چه که چنین باشد من جز
 و خور ایند آن اقدام مینکنم مایون طلیفه ویرا عایت اکرام کردی و بخوردی
 دوانی مکر از آن یک او یا انکه مصلح وی رسیده باشد و کافه طبیبین بنده
 تجیل و عظمی که اورا کردند می غیر اورا کردند می محاسن مکر حکایت نموده که چون
 مایون بغداد رسید ما طهر بن الحین بساط مناد میکس در روزی در مجلس
 نیند طاهر را گفت مانی اطیب مثل این شباب دیده طاهر گفت دیده ام
 در کجا گفت در خوشن مایون و مؤبوس از برای ما از آن بیارند پس طاهر
 نوکل خود نوشت و او و قری از آن بفرستاد کاشته مایون در نزد آن
 مایون را اعلام کرد که نارخانه اروکل طاهر نوی طاهر از آنجا گذشت مایون
 هر قدر اسطار کشید طاهر اصلا اظهار ورود آن شباب نکرد اما بعد از چند روز
 مایون گفت مانی اطیب بند نیاید طاهر گفت در پناه خدای میکریم آیه
 امر او بنین را از آنکه بنده خویش را در معام حری و فضیحت مدارد بخت
 امر او بنین عرض کردم شرانی را که حورده نودم از ارام نقر و طلاکت

و در قره که از روی سکرده ام که مالک ان پشم اکنون که امیر اومین بر مملکت کرده
 در حالکی که آروی آن درمن کنج چون آن شهاب حاضر شد چشیدیم دانستم که
 فضیلتی از نضاج بوده ممول فرمود هر چه باشد سحشی از ان برای ما نبرفت و چون
 که داند مامون بفرمود تا در سنه نه نماند و بر آن نویسد اظهار سندی
 معنی فرستاده ظاهر بنید خوبی میت بعد از زمانی کی گفت که در عراق ما خوت
 اطرا هر ی نیبانه اموقت مامون بفرمود تا انرا از خانه برون آوردند شهاب
 در عایت خوبی چاکه مثل یا تبر بود از شراب قطری که محلیت از نوا می نغذد
 و شهاب انجا خوبی ضرب ایش اگر چه خوبی شهاب اصل بعد از بنود معلوم
 که هوای بعد از اصلاح آن کرده **ناول** بر شماره بلکنی بابی انیز از اهل طب
 هم طلب بوده و هم کتاب و نظرانی مذنب بوده او اهل طب را امید داشته
 و از منطقی برده داشته از نوا کتابت نمودی رساله مشهور حکم در علم کتابت
 دارد و رسایل او در آن ملا معروف اند ما لخر اید حکمیت نواب دولان
 اگر حقایق افند در امری متعلق کتابت بر سایل وی رجوع کنند و او انحرک
 زابا اس بطلان در وقتی که وارد ملک شده بود اتفاق ملاقات نهاد و میان

ایش

ایشان در اکرات و مناخرات روی داد و عنافرت انجا مید و در رضمه ان بطلان
 در کان گذشت بجلد ان شماره در کور شماره در حسب لصافت خود مشغول
 بودی ، سلطنت انجا سرکان مقل شد و در صوان بن تمش الی انجا که در روی
 این شماره نزا و حاضر شد و شراب میخورد می و بر ابر ان دشت تا او تکلیف
 اسلام کرد او امتناع نمود و الی شمشیری رد و از ان در دست وی بانه
 معنی از ملا زمان او بر ابرون برودند و او دیگر بجان خود خود کرده ارطاب برون
 رفت و ما انطا که مسج حا توقف نمود و انجا بینه صورت و عمارت
 تا در صد و سنه تعیین و ارمایه وفات یافت و وراثتی است در تاریخ
 که حوادث غریب برمان خود را نوشته مشتمل است بر امور بانه از حجاب
 لکن نسخه از ان بنظر بنسید مکرمتی از ان که از مصر آورده اند با بصاری
 که کسی از متاخرین ار کرده بود اما بصاری سیفایده **انجی** اصحابی لمعری
 مرد است معروف بمرقت احکام نجوم و خبر دهنده از حوادث آینه
 در باره جوشش حکم کرده بود که غریب مالک ممالک مصری خواهد بود لاجرم
 در صعد مصر در سنه ثمان و سببین و ثلثه خند و ج کرد در امام عزیزین

و مردم را از راه بردسکفت دعوت بمندی میکنم و او در محل مقیم است
 و سصد و سی کسی را در عقیده با خود یار کرده و معرب روز از صحرایان مال گذشته
 از صعد جزیری آمد که در اسیر کرده بدست قاید ابو الفتح فصل بن صالح
 در روز دهم صعد مذکور حضرت رسانیده اول من فرستاده بودند و بعد از چند
 روز مردن آورده گردنش بزنده **سید** ابو علی الحائری از کاتبان و اجداد
 افاضل فارس است سم در علوم ادبیه و هم در علوم قدیمه و حارن عرصه الدوله
 این بود و در نزد او معتقد و موتمن بود و او در علوم مناخرات و محاسن طریقت
 مضغاف است از جمله است کتاب اس الفزید و آن سرس کتابت که
 تصنیف شده در حکایات محقره و فوائد لطیفه دیگر کتاب بحار الامم کتابت
 که مائتد اشین و سبعین و ثمانه که سال وفات عرصه الدوله است
 رسیده و مکتوب کتابت اسمال دارد بر هر چه در تواریخ وارد شده از فوائد
 حرم حارم و مضر و تفریط مفرط و دیگر کتاب فخر اکبر و کتاب فخر اصغر
 و کتاب در ادویه معزده و کتاب در ترکیب اطعمه مباره در عادت حکمی
 پرده خسته شده و ایمان نموده در آن از اصول و فروع علم طب بهره چسبن

و غریب دارد در مانی در از زندگانی کرد تا در حد و دست خیرین و ارنهار و قاف
 یافت ابو علی سینا در بعض کتب تقرب دیگر سلسله میکوید این سلسله را
 بر سبیل ممانره با ابو علی سکوه در میان آورد هم سواری بنام محمود
 مکر را عاده کردم اخوان کذا شتم حمانچه بایت فهم کرد اس حلاصه سخن
 این سیناست در آنکه من اس حکایت ارا حطه بنوم **سی** من ارا حطه
 من ارا سیم بطیب انهرانی ایللی لکلی ارا لخر المعروف اس ابطار بینه
 اقامت دارد طمسی است خیر و معالجات تیم در آن بلد نام دارد و در
 دار اختلافه محل اعتماد و اعتبار است طبابت نتوان و خدمت نوی مروج است
 معالجه اور اقمین و مبارک می شمارند ان هر الدین الله ابو العباس
 احمد ویرا بر شال و قران می تقدیم نمادی وقتی دانی موصل که در ال کما
 زکلی بود کسته عای حضور او نمود پس ما رطیفه رواد انضوب شد کتابت ساری
 در حکمت و تعلقات آن جسیع کرده بود حاکم از هر که گذرشته نیمود و بعضی
 گفته اند که چون فخر اکبر که نزد وی آوردندی از ابلغنی رضادادی و تکرکی
 بیخبراید حری ارا ان نمنه ناقص کردی ممتش نقصان پرورد عاقبت رودی آردی

اس عمل اردوی شہرتی داشت بر سبب اور اقلت و یا نت مذکور شدہ کسی
 عری در امانت و مالی بسیار صحت کرد عاقبت در بغداد در سہ شان ہوتا
 وفات یافت پری پسری اردوی با مذکورہ لکھنوی تہی میگرد و ملازمت چنانچہ
 یکونندہ ہشت عفت و دانت و مور تہیر موجب فساد حال و فساد اموال و کرد
 تمام نظر المردف اس الاصلی در بار حوجہ میگرد او انحرافی مطیب ہر جزو
 کردی را در حوالی ناف فقی عارض شدہ بود کہ جلد لطن و عشار و معارض حملہ سورج
 کردیدہ جو نہ و مشور آن زن جز میگرد کہ تادت و ماہ ہزار از انجا دفع شد
 عاقبت بخودی خود ان موضع اتمام یافت و خود کرد ہر ہزار از انجہ معناد و حال
 آن زن بصلاح باز آمد و مانند و را اگر المی اندک در ظاہر شک مسحاں اللہ العزیز
مسور بن ایچ محمد الکی مالی الفوج المعروف من البصاری و اور اس النول
 نزیلیقتہ مرویت از اہل بغداد در زمان ماخلف و ادیب و مکلم و شاعر
 در فوج جنب علی بن نب و در اصول بدہب ہجر ال قطار نمودی و بقا حکما
 نامت نمودی حاکم میکونید و بعدہ علیہم نماز کند اردوی در سنہ ست شمرہ
 و ستمانہ وفات یافت **المکوف** الملاحمی المہری ہمسائی بودہ از اہل

و اصلہ لاجسم خبر احوال آئیدہ دادی و در اکثر اصحاب کردی حسن
 رافع کاتب حکایت کرد کہ در بعضی از دکان کین کہ بر سہ راہ احمد بن طولون
 بود شدہ بود ہم مکاتب قبل اراکہ داخل مصر شد و بر همان دکان نشہ بود
 حوافی امی از قبیلہ طاحم پس کی از نقای من اردوی پرسید کہ چہ میخواست
 اراکتب شما گفت من والی کہ داخل میگرد و صفحتش خیرین رضی داد و پرس فریب
 چہ سال حکومت اس را بخود ہند کہ در جن بن رافع کوید ہنوز کلاکتش
 عام شدہ بود کہ احمد بن طولون بدان موضع رسید و صفحتش چنان بود کہ او گفت
 و حریفی امکہ آشتہ بود و بعضی از جناب ملاحظہ طالع و دخل او بمصر نمودہ گفت
 طالع سیزدہم در برج عقرب است و کسی کہ در استخراج حکام نجومی صدقی دارند
 ماہ کہ اس والی و اولادش دو قرن در ولایت حکومت کنند و آن قریب
 بیست سال فراہد بود پس یکی حاضران از اتفاق قولین تعجب نمودم و عاقبت
 چنان بود کہ ایشان خبر دادند کہ او پرسش مدت سی و ہشت سال
 حاکم آن دیار بودند **منصور** بن مقہر الکی مالی الفوج المہری صلی است نصرانی
 در طمانی کہ در دولت علویہ مصر تہم و مرلت تمام داشتہ خصوصاً از امام

که چون مصور مشرک در در سینه خن و شام و ثمار بر فیض شد و بدان سبب
 از کوب و ترود و از انخلاضه بار آمد و حر را در آن اوقات در دپانی بود انداز
 بهتیت صحیح طیب ان کتب بوی بوشت بسم الله الرحمن الرحیم طیب بالکتاب
 دارا حدای سجانده اورا و تمام کرد اما در وقت خود ابروی رسیده با بشارت
 بخایشی که خدا تعالی ما درانی داشت ارفاق طیب و بهبود او و العظیم
 که ان بشارت بر ابروی کرد با آنچه لایف باشد از صحت جسم با عام کرد اما
 حدای بر تو نقش را و کامل کرد اما در صحت بار اوصاف تو و رودی کن و
 و مبارک و دشمنی را عاراه شماتی در کار تو پیدا کرد و در حاسه بر او کند با
 ایش ترا هم در سهامی ایشان بار کرد اما در در باره او کیدی اندیشیده
 کرد اما در ان را با آنچه طاقشان ان و فاقه اند کرد و نور از هر گوش
 بپای باز دارد و باز کرد و نه تو را بهترین حالی از صحت جسم و خوشحالی از ان
 عیش و محول و قوت خود شش السلام علیک و علی اهل بیت من جمله محمد و آل
 و اله و سلم تلیما صحیح ضمیر المنجم مردی بود ما اسم مشهور کرده و در خراج
 ضمیر محمد دخی اعمار رسیده اس الاصل کاتب حکایت کرد که بعضی از اعرابین

مجلس

مجلس با صحیح ضمیر که در در سینه خن و شام و ثمار بر فیض شد و بدان سبب
 اورا اندازد و سایر خصا را در او روشن کواه گرفت پس صحیح ضمیر که در در سینه خن
 خویش نیدیت و شروع در در که اوصاف ضمیر کرد و گفت هر سراج
 ارض طعم و رایحه ندارد و در گفت از بس حج است بعد از عامه اگر سینه
 و سوی بازار روید و رودی برکت و گفت من است که پنهان داشته
 ان صحیح کن کف بشود در واقع سنی در دست داشت و صحیح ضمیر ان و نایز
 بر گرفت پرسیدیم که بیار در و بدن بس برهنه چه بود و گفت کوهی و لایف
 بر لونی میگرد و لایفها میکن بودند و بریحی نبود انتم که لونی خواهد بود
 اران و دلون و نمیدانستم که مرکب اران و دلون را آنچه بنویزند انرا تب ان
 کردم اش گرفت سر برهنه کردم و از حرارت دل و مبار از در صباغ صم
 و رسدم هرگاه و دلون کدانی با هم آمیخته شود چه لون حاصل میشود و لون حاصل
 را آنچه نام میسبانه خوانند گفت لون سنی من زیر بر سیل تنگین گفتم من خا
 و الحمد لله که صحیح بر آمد **حرف النون** فی اسما رنگها **نیلا و س** ارفا ضمیر ان است
 و کتب از سطوط طایس را شروع نوشته و معر آن شروع کتانی دیگر در

سینه خن

فلسفه ارسطو طالیس تألیف نموده و اوصاف کتاب اینست که چند معانی از ارباب تمام
 رسائیده و کتاب در رد احوال و معقول از تصانیف وی اندک حکم هر کوراد را
 مدینه لا دو قیه است اینجا متولد شده و اصول و اقوام او از آن بلده اند چنانکه این
 بطلان ذکر کرده **نخستین** س با حارن والد ارسطو طالیس است در میان یونان
 نسبت عالی است یازد در دبش ابر در دو جانب مانتیا و کس و اضع طب
 یونانی میسوزد چنانکه بطلیوس عرب این سخن در کتاب خود ذکر کرده و مسکن او
 مدینه اطا حاریا بوده از مدنیونان از جایی که ابراهیم اشش نامیدندی و در وی
 وی در فلسفه تابع رای فیثاغورث بوده و مدرس علوم او منوی تا غایتی بود که
 یونانیان و برایشان خوزی خواندندی متطبیب فیلس و الد اسکندر است
 و از ملاده افلاطون کتاب ارثا طبعی در علم عدد و کتاب پنجم از تصانیف وی
نظام طبیعی است مصری نصرانی بسیار دانا در ایام دولت اشید
 محمد بن طغی بوده رساله در بول بوی زینس و مال اندلسی نوشته و در سنه
 و کاشی سزیکو در طب دارد **نظیف** روحی طبیعی بود عالم و نقل یونانی
 بعبری قیم لکن در معالجت و مباحثه تبحری و معادتی داشت در حد

عصفه بود

عصفه الدوله عمود و ممشیت او را میمون نمیدانت چون بر سر بیماری
 مردم بر دل ششوی چنانچه نقل کرده اند که وی عصفه الدوله او را نزد بعضی اقوام
 بقصد رسم عیادت ارجانب خود فرستاد پس چون آن خدمت مکرار در
 سرون آمدن فایده معدی روحان عصفه الدوله فرستاد تا وقت عصفه الدوله
 در باره خود معلوم نماید و التماس نمود که اگر خستی متغیر باشد آن انصراف
 از برای فایده است تا عاصد حاجب از فرستاده وی سوال کرد که سبب
 این نقیض چیست رسول گفت مطلع نشدم مگر بر آنکه نظیف طب داخل شد
 و او را ارجانب ملک پرش نمود پس حاجب تا مدت ماحرا بوجوه عصفه الدوله
 رسانید ملک بخندید و فرمود تا ورا مصلن کرد اندک که میت ملک در باره وی
 نیستی حسن است و خلقی خند نیز مقرر فرمود تا برای فایده بردن ما موجب مزید
 اطمینان وی کرد و بعد از عصفه الدوله طبیب مذکور را مقرر داشت
 تا در بیمارستان تعداد در جلدیت و چهار طبیب که ارجانب او بوجه معالج
 مرضی مقرر و مرتب بودند میسب بوده باشد **حسنه زلفا** و **نظام الحکما**
 س علی المصم اس مرون س علی بن سحی بن ابی منصور المصم اشش میر معین و بعلم

بیات و رصد و علمالات ان عالم و غیره بوده ریجی مشهور دارد و مردم بدان
 عمل نمایند و او را خا نواده است سر معروف این علم در امامی که کار دیلمه
 در بغداد، لا گرفت او بود متقدم در علم حکام و نظیر علم حدشان و در سهم این
 قضیبی داشت مضافاً دو چهار سال زندگانی کرد و در سنست و سبعین و ثمان
 در بعد اوفات یافت **برون** بن صاعد بن برون البصافی المکنی مابلی لفظاً
 صابیر بعد است و در طب می طوی داشته و بصلاح و خفت مشهور بود
 معده و رئیس اطباء در سمارستان عصفدی او بوده در سنه اربع و اربع و اربع
 وفات یافت **بنده** بن الحسن المکنی بانی القسم الملقب بالمدعی الاسطرلابی
 اراقل بعد از او در علم آلات فلکیه و نجوم و اطلاع بر سراسر آن و معرفت بر **بنده**
 و جید زمان خود بوده و در صحت اعمال خویش حج چند سید اقامت نمود
 و سنین خود را جمله بقویین اقلید سید اثبات کرده و کجهر قدر سابقین
 در مصاعف ایشان کرده و در استنباط و استخراج آنها تعریب ایشان
 نموده هم نموده با موری که متقدمان اراقل عاجز بوده اند و اتحاد آنها
 کرد که پیشینیان راه با آن بزرده اراقل جمله آنکه در که ذات الکرسی افزود

چربی که تمام کرد ایند از با که سالهای دراز گذشت و آن نقصان
 با وی بود و بیچیک از علما و متقدم را کیمیل آن میرنده بود پس عماد اراقل
 کرد ایند و خمیده انرا راست بداشت و در آن باب رساله پر خست و اقامت
 حج و برای این نمود تا در هر سفر و مایه را از آن منافع کرده اند و از جمله اسکاری
 که در آن شامل کرده تا کمال رسید صدرا که ناقص بود زیرا که جمعی که مجموع است
 وضع ان است برای یک شخص کرده و دلیل گفته بر آنکه عمود بود که بر یک
 عرض متعدد باشد اما آن است بیدع الی القسم همه الله مذکور رسید و
 یکی خود را در آن بجاست حدس از آن با خت و هر یک را بر یکی از بزرگان
 روزگار با فرستاد و طریق پیدا کرد برای اعمال آن در عرض متعدد و چون
 اختیار و امتحان کرده شد بقوا احد بنده صحت آن معلوم گردید و بروی ظاهر
 شد آنچه بخواه پوشیده مانده بود و در ساقش بر راجع قطعیه در ان باب پرا
 و ذکر آلات که او ساخت اسطرلاب و پر کار ما خود را رعیت نزد مردم نازل
 جو ابراند کوره میسبود و هم رساقصن الواح و شمسات نیز میکاشت
 و اوقات سخما ره رای آن رصد معلوم و معین میکرد ایند و آنها را بملوک امرا

در پس و در زامین ستاد و محرم حکم بصحت بکلی میسکند از اینجاست و بر
 اموال کثیره جمع آمد و اینها در ایام ستم شده حاسی بود و چون این عالم جلالت کرد
 اصحاب فضیلت تحقق دانستند که مثل خودی نگذاشت و نیز بر این اسرار قایم بر بقیه
 درت **بهدان** س اطه اعد الهضرائی ابغداهی المعروف بن التلمیذ در زمان جوش
 طیب و عالم و فاضل بود علما ربی عباس راهزنت کردی و از دست ایشان
 بر تبه ترقی و تقدم رسید در معالجات موفق بود و نو این صناعت را نیکو
 میدانت رماست اطبا در راهی از او بود بعضی صاحبان که در احوال او کرده
 را سوجه کرده بیکدیگر سلطان الکمال ابن الدوله ابو الحسن مه العباس الهض
 الطیب الهضرائی و يعرف بن التلمیذ دیگر میسکند ابن التلمیذ حد ما در می به الله
 مذکور است و او حکیم محمد الملک ابو الفرج محی بن التلمیذ الهضرائی ابغداهی است
 و چون ابو الفرج مذکور که ابن التلمیذ لقب او است فرستاد به الله که در قایم
 مقام او کردید و مع دلک و ختر او او بود آنچه لقب او بود بر این بر جاری کرده
 و این مه الله در صناعت طب علما و عملاً بقر اطعمه و حاله کسوس قیاس خود
 جانان علم روی تمام شد و در گذشتگان نبوده کسی که بمرزفت او رسیده باشد

عمری در ارافت و در تمام اوقات رد کانی نبات و جلالت گذر ایند
 و بعضی از معاصرین با ادراک وی نموده بود کیفیت شیخی بی اسیب بگوید و این
 نقاسبک و ح طرفین بیکر عالی است افروخته خاطر داشت اندیشه عالم شیخ
 و قیس و اسرار من نصاری بود اسرار القیامه فایده بسیار دارد که هر چند
 در لطافت طبع او از اطفال این بیت است که از جانب مجرب بگوید کل بالمشوق
 قهرم بالبحر و ماری تشبیه الوصال و لمانا الله صمدی من الوجود و لم یخیر العلام
 بیالی در حد اول میسکند بر حالتش شوق در حال حیران او و حده مشا
 اما مکه مجرم تشن بن کلام و حال شکر و میشود در ثانی میسکند سبب صیت
 که سینه من نزل بسکن عم عشق است خود مکه مجرم هر که عشق و محبتی در عالم
 حطو کرده ابو الحسن بن التلمیذ که در هر بنفتمه کرده در کذب متعقی رسیدی
 و از حد کرسن حضرت جلوس یافتی و دار القواریر بعد اذ با قطع او بجز روی
 محی بن سهره در امام وزارت جوش ارامه وقف و شاپس روز که با بوجن
 علی ایجاد نزد علمه بود وقت زجر استن از ضعف کبره سواری رنجوست
 جمله گفت با حکم کبرت معنی پر شده ای حکم گفت نم کرب و کسرت تواری

از اموال و مرکب و ملائیس و کثف در باره وی انعام فرمود مگر با کمال
 غنای تمام بپراق معاودت نمود این افلیح چون بشنید این دو بیت گفت
بیت لایطیب بودی حاقه اذ تکلمیده من به یقینه لکن غفیر
 گانه بعد لم یخرج من آیه چون بسبب الاله الکرکات رسید داشت که خور
 داری از آن نعمت که بوی رسید جز با سلام نیز نیست و عزمش بر اسلام
 قوی شد لکن دختران رسیده داشت و میداشت که تابع او میشوند و جز آن
 ایشان ارادت خود را نمیداشت پس بگفت وقت تفریح کرد که سر و کلاه
 او را بعد از وی رسد انعام دختران او را در خلیفه مبدول داشت و توقع
 فرمود این وقت مطهر خاطر تباریس و معاشرت نشست و مردم از بزرگی
 متوجه او شدند و در کلاه کوارائی داشت و مردم را از علوم دی خطی و فلسفه
 حاصل شد کی از فضلا برای من حکایت کرد که بوری انوال الکرکات در مجلس
 درس نشسته مردی از او ساطع نفس بعد از او در آمد و کلام کرد از تعالی
 که مدتی بوده او را عارض شده و انواع عادات کرده و مفیده نیافته ابو
 الکرکات او را امر کرد بیکس و در سو همیسنکه تور اسعالم گرفت حری را

الکرکات

رطوبات که از سینه کنده شده او را بر زمین بیند او را مرام اعلام کن و در سستی
 رفت که ما جماعت در میان داشت بعد از ساعتی مرد عیلس را معال گرفت
 و معلوم شد که حری از سینه اش کنده شده اس الکرکات او را نزدیک خود طلسمه
 دست خود در سینه همان جمله طلسم که سلطان در راضعت داده بود کرد
 پیش داشت و گفت بر روی این طلسم انداز اندر خواست که توقف نماید
 با کف بروی رو با چار از از روی طلسم موضعی که دست ابو الکرکات بود
 بیکنند انوال الکرکات از اسرم حمید و مار سخن شغول شد پس از آنکه بود بعد
 از آن بعضی از حاضران امر کرد ما از درختی از درختان با چسب سلی او
 با رنجی بار کرده میاورد در جرح با ریح حاضر شد عیلس را سرود بخوان این با ریح را او سانه
 که اگر من این با ریح چشم ملاک خود اسم شد حکوم بخورم انوال الکرکات گفت با که
 عاصم مطلق طرقتش نیست که نمودم امر دهاره نه داشت شروع نمود
 اندک از آن با ریح بخورد و با جمله حورده شد یکیم گفت شب برین که حال کل
 میگذرد و فسر و این نزد ما با حرم مندر داشته عمل حاضر شد تضعیف تو
 در بخورد از وی و جز او که شب داشت تمام گذرانیده ام ما رسه مو با رنجی

دگر حاصل کرد و مضرع و دراری عمل لغات کرده از آن بخوردن این ماریج هم بود
 و دلدارها و نوید داد که دگر این کلیمه بخوای کشید و معارضش نمود که فردا
 نیز باید چون سیم روز حاضر شد و از حال شب سوال کرد در داد که شب را
 راحت که زانیدم و اصلا از حال صحتی نمیشدم حکم گفت صدای سبحان را
 شکر گوئی که خلاص شدی اما زنا را زنا که دگر ماریج بخواری که اگر بخواری حاد
 خواهد شد و در اینجا که امید خلاصی از آن توان داشت و بیان نمود برای کسی
 که بعد از آن چه دستور عمل نماید و چون فارغ شد حاجت در مقام سوال شد
 و سبب آنچه دردم و شینه باز بستند گفت عرض ار که فتنه نقل در ثوب
 آن بود که بعد از آنکه رطوبات از اجامه فرو برد ملاحظه شود که مانند قشور
 و تخا چیری باقی میماند یا نه اگر باقی ماندی دلالت کردی بر تضرع یا سینه
 و در آن تقدیر معالجه شکل بودی و چون چیری باقی نماند بود معلوم شد که ماده
 مرض لغیم لرج و حاجی است که بقصد ریه و آلات تنفس حبسیه جلای آن
 عضو میبایست لاجرم امر بخوردن ماریج کردم و چون رکش و شکات است
 الم کرد دانستم که قدری جلاداده و قطع نموده اما قطع کرده لاجرم فرمودم ماریج

دگر خورد

دگر خورد و ما من ماریج ثانی قطع ماده از عضو با لکله شد پس هر که دم استعمال
 ماریجی دیگر یا سحر جهت عضو نجات دهد مدارک آن دشوار کرد پس حاضرین
 لوار تم تحسین بر لطافت تیر او بجای آوردند و در چند اوقات اطمان بودی
 که در وی نوشته سراللات که داشتند میکردند و او جواب بخط خوش نوشتی
 و آن نوشته را ایشان جمع میکردند اما لکه مو کفی شد علیحه و همواره حال انوار
 سعادت قرآن داشت با لکه روزگار پشت پر لوسی او کرد و بعد از طعن او
 در سن بر سنان خیشش رو روی او بداشت اولاً انواع بیماریها بر پیش
 راه یافت که طب خویش از جمله معالجه آنها بر نمی آمد و الام و شته اندر وی
 مستولی شد عاقبت صفت کرد تا بر قروی اس کلمات نقش کنند هر امر او صد
 اپنی البرکات دی لجر صاحب لجر کسی که قبر و رادده حکایت کرد که بر آن
 صفت داده که مگوز شد و در باره کراتی الرکات و تواضع الی الحسن بن النکده
 مکتوبه از چند بیت را مدع اسطر لاپانی بیت ابو یس الطیب و عقیقه
 ابو الرکات فطره فیض فداک من التواضع الیها و هدا بالکبر الی الخیرین
 ابن را عوذ آورده که سبب سلام اپنی البرکات آن بود که در صحت

محمود والی عراق بحبل رفت و روضه او خاتون بنت محمد بن محمد و در آن
 بغایت عجز و محرم داشتی مریض شد و وفات یافت و سلطان جمع لیباً
 کرد و چون ابوالرکات اکویر جمع بیدار قتل برسد چون بنا شد علاج بود
 پس طلب سلامت را اسلام آورد هر سال شوی همان بابلی است اراکل
 و در مدینه کلد این اقامت داشت و اسم آن کلو از ابود و چون شخص را
 نام مدینه نسبت دادند کلد اینا گفتندی برخلاف اصل هر سر کرد
 مدار طوفان بوده اول کیت که بنای بابل بنا دند مدار مردن کوس و در علم
 طب و فلسفه اربع و فایق و بطابع بعد اعارف بوده نمیدنیشا عورت
 ارشاد طبعی است و هر سر مکرر تجدید نمود در مال آنچه از علم طب و فلسفه و عدد
 سبب طوفان در بابل مندرس شده بود حاکم ذکر کرده اس سخن را ابود
 و مدینه کلد اسن اعنی بابل مدینه الفلاسند اهل شرق است و فلاسند اولین فرق
 ایشانند که تجدید و ترتیب جو این نموده اند و ایشانند فلاسند فرس و هکذا
 کماست و حدیثت هر سر ایشانست هر سر مصری است و همین هر سر است
 که او را المثلث بال حکمه نامده اند از آنکه سیمن بر سر بوده و هر سر شانی

بابلی است و هر سر اول حضرت ادریس علیهما و علیه السلام ان هر سر بنجد
 ارطوفان است فیلسوفی نوده در عهد قدیم سمواره سیاحت نمودی و معرفی
 تمام هر سر و صفات آن و طبایع اهل آن حاصل داشت اورا کتا پی است
 حیل ایشان در صناعت کیمیا و کتا پی در حیوانات دوات اهرام وی از علما
 قدیم مصر است این قیوم از ارم نامدار اسلمطسی عظیم و عزی قدیم در روبرو کار
 نای گذشته داشته اند چاکه دلالت میکند رآن آثار ایشان اعمارت
 و ساکن و بیوت علم ایشان که اگر آنها الا لومنا هذا در آن موجود است
 حان آثار که اهل روی زمین اجماع و اتفاق دارند را که مانند بخا در قیومی
 از اقا قیومیت و اهل آن قیوم آنچه قبل ارطوفان بوده اند جز ایشان
 مانده و همین اناری باقی مانده مثل اهرام و رانی و عارنا می عظیم که در کوه های
 انجا بر اشیده شده و آنچه مدار طوفان اند خلقی مخلط ارجندن است و
 جعلی و رومی و یونانی و خلقی لیکن علیه و کثرت قطبیان را بوده و چون آن
 خلق انجا بر مردم پوشیده ماند در تعریف و شناساندن ایشان اقصا
 شد نسبت ایشان بموضع ایشان از بلاد مصر و حد و بلاد مصر اما کتب

ابتدا بر قه که ولایتی است در جنوب بحر رومی کشیده تا بایله که معموره است
 بر صل صلی که از بحر حبشه و ریح جدا شده و مسافت طول مدکور قریب بمحل
 روزه راه است اما بحسب عرض ابتداء آن مدسه است که بر جانب اعلی
 این صحر واقع است و آنچه مسافت ایوان باشد از ارض سعید اعلی که برین
 نوبه پیوسته و مکتب ما بدینه رشید و آنکه محادی این بدین و مواضعی که نزل صحر
 بحر رومی اتصال می باید و مسافت این است که ادر قریب سی روزه راه است
 و اصل صحر در سالف زمان صاه بوده از عبادت اسمانم که زدی پس
 چون دن صحر بنیت ظاهر گشت بنهر بنیت اتفاق نمودند و بر آن میبودند
 ما و تسیکه سلین شیخ ان بلا کردند انوقت بعضی حسیار هلام نمودند و
 رومی که داشتند باقی مانده و اهل ذمه اند و تا امروز برینند و جدا بر اهل
 صحر را یعنی اما که قبل از طوفان بوده اند غایتی تمام با انواع علوم بوده و کثرت
 و تقیستی شیخ از جو هنر حکم میسنوده اند و محققان ایشان آنکه در عالم کون
 و ف و اصل از نوع انسان انواع بسیار از حیوان در صور جزیره و رگت ناز
 بوده اند و تعداد همه نوع انسان بهم رسیده و بر سر انواع غلبه کرد

باید

با بسیار ایرانی ساخت و بقدره را به بیابنا و جلوات پراکنده که در مردم
 بعضی ایشان از اعیان و بعضی اعیالی و پیش از آن نامها میمانند و این
 سخنان را در کرده و مسعی در تاریخ که در اخبار مصر تألیف نموده و عم
 حا صحتی از علمای است که جمع علوم که صل از طوفان بوده اند تکلی از هر س
 اول که در سعید اعلی از صحر مکن داشتی ظاهر گشته و وی همان شخص است
 که عمرانیون او را خنوخ بنی می نامند اس بار در مهلائیل بن قیسان بن اوش
 بن شیش بن آدم و او اد ریس بنی است علیه اسلام حاکم در اول آن
 کتاب مدکور شد و میگویند او اول کسی است که سخن از جو اهل علویه و حرکات
 نجومیه گفت و اول کسی است که بنا کل و معابد بسیار کرد و از ان مواضع
 محمد الهی متله ار داد و اول کسی است که نظر کرد در علم طب و تألیف نمود
 مد ای اهل زمان خود قصاصه موزونه و بیان کرد در انا ایشیا ارضه و ایشیا
 سا و سه را و اول کسی است که خبر داده از وقوع طوفان و چنان داد که فنی
 سماوی زمین را جدا رسیده از آب و آتش پس اندیشه کرد که بدان سبب
 علوم از میان خواهد رفت و چنانکه جمله مدرکس و مملوس خواهان ماملام

بنا به در صیغه اعلی از مهر ابرام و برانی را تصویر نمود در آنها صور حسیع
 صناعات را با آلات آنها و رسم کرد در آنها صفات علوم را از شدت
 خواستی که بخلود دوام آنها داشت خراسان ایندگان نموداری باشد
 تا قبل در آن صور و رسوم استنباط آنها توانند نمود و بسبب طوفان
 با کلیه اراغلم نرود و الله علم و بعد از طوفان در مهر انواع فلسفه اریاضی
 و طبیعی و الهی مدانه خصوصا علم طلسمات و منجیات و امرای مجرب
 و کما و عرد لکت و در اهل جهان بلا مهر نوده و در الملکت مهر درین
 قدیم در مریف و از اینجفت قبضه ما میقتند و آن رود و از همه میل دارند
 فطاط واقع است اما چون اسکندر مدینه اسکندریه بنا نهاد مردم عرب
 به عمارت آنجا نمودند که آب و هوای طبع داشت رفعت در دار الحکمه
 مهر آنجا شد تا وحی که مسلمانان بر آن استولی شدند و عمر بن العاص
 رسال صل میل مرده فطاط را از یک ریخت این وقت اهل مهر و غیر ایشان
 از عرب میل بکنای آنجا کردند و از آنوقت تا امروز قاعده بلا مهر مدینه
 فطاط است و بهر سن مذکور را کلامی است در صناعت کیمیا که

ازین

از این کتایند بعضی رجحان و انواع مهرها و حقه مهرها و مهرین میگویند
 استقل و س که نو مایان اینهمه تعظیم امر او میکنند هر س مهری بود
 از بلاد یونان بمر آمده اروی استغاده علوم نمودن سلا و یونان معا و دست کرد
 و ماوی عراب علوم که ایشان را حاصل بود دیدند لاسم معظم شمرند او را
 و حکایت نمودند اروی حکایتهای دور از اصل بقصه هول امر او و عظیم قدر او چنانچه
 بعضی ازین در چهار مخط و س در حرف هیزه این کتاب از ادایق دار
 تصانیف مزه بهر س مهری کتاب معراج النجوم الاول کتاب معراج النجوم
 الثانی کتاب تیسیر الکو اکب کتاب قسمت تجویز سنی ابو الیه علی در حد
 کتاب المکوم فی اسرار النجوم المسمی بقصیب الذهب و نزد من است
 منقول از صحف بهر س مثلث با حکمه قدری از محال او که یکی از تلامذ خود در
 سوال و جواب نوشته لکن نظامی و بر تیسری دارد در راکه اصل منقول
 کتاب کمنه از هم ریخته بود **بلال** بن ابراهیم بن هرودن ابو الحسن الصائغ
 اطراف اطلب در عهد امسوطن میبود او مدانی اسحاق ابراهیم بن بلال
 الکتاب است بلال مذکور صحنی حاذق عاقل میگویند حاجت نموده نصاحت

خویش مردم را خدمت نمودی و نزد کاهن و اعدا در تبرت و در جمالت
 یافت از اسم پرش میگوید مردم مردم را دردی از آن امام که خدمت نمود
 میکرد و محذورش در اخلاقی و استری مارن و آلات کران بها و چهار
 در هم صل داده بود و با وجود آنها اوراد لیکر و پریشان خاطر میدیدم که مردم
 که در شمار اهل موم می بینم حال آنکه جای شادمانی و مسرور است
 گفت ای فرزند من مرد یعنی تو روزن مردی جا بل است وضع اشیا در غیر
 موضوع میکند اندک دمان نیشوم محلی که نه از روی معرفت اروی صادق
 میشود مدانی سبب این خلقت چیست گفتم نه گفت دوانی سهل اوراد را در
 بودم سحر انجامید و چند مجلس چون باره اروی دفع شد ما آنکه تزارک آن
 بوجهی کردم و آن محدور مندرج شد و اوست جل چنان دهب که صلاح
 او در آمدن آن جن بود پس حکوم مطن توان بود حال آنکه ممکن است وقتی
 دیگر خطائی کند که در واقع خطائی باشد و ادیبی ملا استحقاق رسد
 از اسم منگوبد اتفاقا پدرم در دست دیده بود در آنکاش بعد از این بار
 این و برین بود عرف الوداد اما آنکه **و چون** من رستم المکی مانی سهل العوی

نمود

نجی است فاضل کامل و علم بیات و بصفت الات ارضا و حشر و عالم
 در دولت ال نوره و ایام خضد الدوله و بعد از آن بر قرآن تفوق و تقدم بر وی
 مسلم بود چون شرف الدوله دارد بعد از کردید و برادرش صمصام الدوله
 از عراق بیرون کرد و خود بر آن استولی شد در سه شان و سبعین و ثمان
 امر کرد تا آنکه کو آنکس سببه را اصد کند بحسب میرات ایشان و بحسب
 اتحالات ایشان در بروج بر همان مثل که ما مومن در امام خود کرده بود
 و عهد درن کار و من علیه الهدار ابو سهل و چون من رستم بود که همدت و بیست
 معرفی بجای داشت و بدان دو مع کار بنهایت رسانیده بود لاجرم خانه
 در دارالملکه در اجرتستانی نزدیک دروازه خطابین بنا نهاد و کمال اهتمام
 و عتسانا حکام اساس و قواعد آن رعایت کرده تا مباد این میان
 حرکتی کند ما دلوار نانشستی نماید و آنها که خود استخراج آنها نموده
 نصب کرد پس رصه نمود آنچه دو مجهر بر آن نوشته شد و حاضران **خطوط**
 خویش بر آن مجهر با پنجه مشا به کردند و همگی ر صحبت آن اتفاق
 نمودند ثبت کرد در صورت محض اول بسم الله الرحمن الرحیم **و چون**

مؤید جماعتی که خطوط ایشان در اول این کتاب ثبت است از قصاه و وجوه
 اول علم و کتاب و مخین و همدان در موضع رصد شرفی مبارک عظیم
 برکت و سعادت در ستان دولتخانه ملک سد اصل مصور ولی النعم شاه
 شرف الدوله و وزیر الملک اطال الله تعالی و ادا موعده و تاسد به سلطان
 و مکتبه در طرف شرقی مدینه اسلام در روز شنبه که دوشب مانده بود از صفر
 سنه ثمان و سبعین و ثلثمائه موافق سادس عشر از میزان سنه الف و
 و تسع و تسعین و در ایران از خرداد ماه سنه سبع و ثلثمائه و در
 پس قریافت امر بحسب آنچه مشاهده کردند از الهی که جز داد از ان او سهل
 و یکن بن رسم کوسی را که دالت کرد بر صحت دخول شمس را بر سطح
 بعد از گذشتن یک ساعت معتدل سوار از سب که نشسته که روشش رو کرد
 در صدر این کتاب بود و اتفاق کردند جمیعاً بر آنچه جمله را یقین بر آن حاصل
 شد و وثوق و اعتماد و صحیح حکم مذکور است ترا حاصل است بعد از آنکه
 قبول کردند و مسلم داشتند جمیع حاضرین اعمدین و مخین و غیر ایشان از آن
 که ایشان را تصدیق باین صفاحت و خبری از ان باشد تقیم و قبولی که میباش

باز

ایشان صلاح در آن نبود که ان الت صیل انظر و بیع الهی است در نهایت
 احکام است صنعت آن و وقت در آن منهدون است بر جمع الایام
 که در کار معروف و معروف است و آنکه مستعمل این آلت بنهایت پنجم
 ممکن باشد از امر مرصود و عرض معصود و بسید آن آب مواند رسید
 و مودی شد رصدی که یاد کرده شد تا که بعد سمت الکرسی از راس
 سرطان منفی درجه و سجا و دقیقه بود و میل عظیم که آن غایت منطقه
 فلک البروج است از دایره معدل النهار بیت و سه درجه و سجا و یک دقیقه
 و یک ثانیه باشد و عرض موضعی که ذکر ان آپیش وقت در صدر آن واقع
 شد که او گذر او آن ارتفاع قطب معدل النهار است از افق اتموضع
 و حسبنا الله و نعم الوکیل و همه محضر ثانی بر این صورت است بسم الله الرحمن
 الرحیم دیگر باره جمع شد در روز سه شنبه که شب مانده بود از جمادی الآخر
 سنه ثمان و سبعین و ثلثمائه و از روز شهر یورار مهر ماه سنه سبع و خمین
 و ثلثمائه در حبه دی بود و ثامن عشر از ایلول سنه الف و ثمان و بیع
 و سن اسکندری جماعتی که خطوط ایشان در این صحیفه ثبت است از قصاه

و شهود و مجین و مهندسین و اهل علم و مهندسه و بیات و مجمع بودند ادرقت
 مذکور بر آنکه رصده نماید باستمال الی که در کوشش در رصده این صحیفه که شت در کوشش
 سمس را در کس میزان و ان بعد از مضمی همار ساعت از روز مذکور بود که در رصده
 باشد و نوشت هر یک از حاضرین خط خود بصحبت آنچه حاضر بود مشاهده نمود و آنچه
 مذکور در رایج مذکوره حسب انصه و نعم الوکیل اسماء جامعیه که حاضر بودند
 و خط خود در آن سه روز و جمعه نوشته اند العاضی ابو بکر بن ایهه العاضی ابوبکر بن
 انخوری ابواسحق ابراهیم بن طلال اوسعه فضل بن یونس انصاری ابیشراری
 ابوسهل و محمد بن ستم صاحب رصده الوفا محمد بن محمد الحاسب ابوجاود
 محمد انصاری صاحب الاسطرلاب ابوحسن محمد بن محمد اموی ابوحسن الجعفی
 و انصه علم از تصانیف ابی سهل و محمد بن ستم که در انصاره و انصاره بار بار رسیده است
 کتاب مراکز الاکر لیسک تام مکرده کتاب الاصول علاج کماکات فلیس
 ان نیز تمام شده کتاب الفرج الحار التام و در مقاله کتاب مراکز الدایره الخطوط
 من طریق التحلیل و در ترکیب کتاب صعه الاسطرلاب بالبراهین و در مقاله
 کتاب ارجح الخلیل بن علی بن سبیه کتاب الدوایر اتمامه کتاب الزیادات علی

ادامه

از سیدس و مقاله نامه کتاب استخراج صلیع المسبع و الدایره حرف الی
 و اسماء الحکامیه النجفی المهری الاسکندرانی در اسکندریه مصر
 انصاری بوده اول امر باجماعه تئلیت بود چه چون مطالبه کتاب حکمت کرد
 و مجال داشت که در چرک چرک و یک چیز تئیر باشد از جماعه تئلیت رجوع کرد چون
 انصاری محقق شد را ساعده و ثوار آمد و روی مجمع آمده و انصاره کرد و در عاب
 کشته و تزییف طریقه او کرده در مقام استعفاف او شده و نوشته اند
 که برای اول بار کرده و در کوهی الطلان تئلیت کند او قول کرد که در کسبم
 انشان انصاط نمودند او را از منزلتی که او را بود بعد از منازعات و مشاکت
 که در میان گذشته بود تا وقتی که همرون انصاری فتح مصر و اسکندریه نمود
 و سخی مکرر عمر و داهل شد و حال انکه دانسته و شنیده بود عمر و مانه و نبرت
 او را در علم و آنچه جاری شده بود میان او و انصاری پس عمر و و را اکر انصاری
 و او را بجای خویش شناخت و شنید کلام او را در ابطال تئلیت و شنید
 و سخن داشت و انصاری شنید کلام او را و سخی انصاری در کسب عمر و همچون
 او شده و ارجح منطقیه و الحاط فلیفه که حرب را بان انصاری بنویسند خرنای بنویسند

و عمر و مردی عاقل نیکو تامل بعید لتعمق صحیح لعل بود بخی را ملازم شد و از کجا
 مفارقت میکرد و ماروری بچی اورا گفت تو احاطه کرده سخن اسکنده را
 و سر بر مانی که بوده تصرف آورده مهری بر آن رده در اینجا آنچه تورا اسپناه تو
 از آن اتفاق باشد معارض بنیثوم و اما آنچه شمار از آن نفعی نباشد لاجمله
 تا بان اولی واقف خواهم بود خوبت نبرمانند دست ضبط از آن بر دانه
 عمر و گفت حر است آنچه تو به آن محتاجی در کار داری گفت کت حکمت که
 در این ملوکیه است انمارا نیز در جوره صسط و حاصلت آورده اید و ما بان مجامع
 و شمار از آن نفعی به عمر و پرسید که ام یک ارملوک مقدم انمارا جسیع کرد
 و چگونه است خبر انما سخی گفت مظلوما و بس فیلا دلوک اسکنده را
 چون نوبت ملک باور رسید و او محب علم و علما بود و تخلص کت سارنودی
 فرمودی که از هر جای جمع آورده خشنه بنده جانان را می ان مترد داشت
 و شخصی را از صاحب خویش مویوم بزیره بر این خدمت کاشت فرمود
 تا سخی و جهتا دو جمع و تحسین آنها کار بندد و در خدمت انما مضایقه کند تا بجا
 بر ملا در خدمت کنند و نقل آن لاجرم جسیع شد نزد او پناه و چهار هر ارکنا

الکله

و صد بیت کتاب و چون عهد و مجمع تعرض ملک سید زمره را پرسید چه
 کتان داری در روی رهن مانده باشد کتانی که نزد ما نباشد زمره گفت
 ایها الملک کتاب در اقلیم عالم پیش از است که همه جسیع تواند شد
 در سنده و هند و فارس و حر جان و اوطن و مامل و موصل و روم ملک مستحب
 شد و گفت بهر حال دست ارطلب مدار و مادام تحصیل باش و بزیره
 مواره در جسیع کت میکوشید تا آنکه ملک فوت شد و ان کت بنده
 محروس و محفوظ بودند و ملوک این بلاد عصباً بعد عقب مراعات آن بودند
 ما موقت عمر و از نقتضیه و عجب مانده و گفت مر امکان نیست که در با
 انما حکمی کنم مگر بعد از استیذان امیرالمومنین پس قصه ان کت شرح
 بعمر نوشت و استیذان نمود در اینجا بان کت باید نمود پس از جانب عمر
 جواب باین وجه رسید که در باب کسی که ذکر کرده بودی اگر آنچه در آن کت
 است موافق است با آنچه کت ابدا بان مثل است پس کتاب جدای سحفا
 ما را از ان پی یازید ارد و اگر مضامین آن کت مخالف است آنچه در کتاب
 الهی است ما را حاجتی بان نیست باید که در اعدام انما کوشی لاجرم شرح کرد

عمر و متفرق کرده اند این کتب را بر حاکمات بکنند تا مورثان آنها را در
 آتون حاکمات و عد حاکمات بکنند در وقت راوی برای من بکنند
 ساعت لیکن من فراموش کرده ام اما گفته اند که مدت شش ماه حاکمات
 کتب دایر بود و بشنو که چه گذشت و تعجب کن که جای تعجب است
 و سخی بخوی بدکور لصابیف بسیار دارد شروع که او کتب ارسطو طالیس
 نوشته بود و در کتب ارسطو طالیس بدکور سقیم و بغیر از آن و مراکت
 در رد مدنیس بر طالیس که قابل بدبر بوده است نزد مقاله کتاب فزاین
 کل جسم قنای و مونه فنها که مقاله کتاب الرد علی ارسطو طالیس که
 علی قوم لایعروفون دو مقاله و آنچه شروع است کتب حالیکوس را
 در ترجمه حالیکوس بدکور شده و در کرده سخی بخوی در مقاله رابعه از عصر کما
 سماع طیبی ارسطو در اشار کلامی در باب زمان و شالی زده پس
 گفته است سل سه سال که در آیم و آن سنه ثلث و اربعین و ثلث
 است از وقت بر قلیا نونس قلمی و جمید اندن جریل من چسبید ^{بعدن}
 بنحشوع طیب مکود سخی بخوی اسم وی نامطیوس است و در علم کج و ^{مطلق}

در علم

و فلسفه قوی بوده اما نمیرسد بر تبه طبیا بکنند این مشهورین که ایشان
 چهارتن اند اقیلاوس و صطفن و جاکوس و ماریوس و ایشانند که کتب
 حالیکوس را در قرأت ترتیبی نماده و سخی کتا بهای بسیار است طبیبیه
 تقیر کرده اما چون در فلسفه قویتر بوده از فلاسفه شمرده میشود و سبب مهارت
 در فلسفه آن شده که وی در اول حال ملاحی کردی و مردم را کشتی بردیا
 که در ایندی اما محبت علم در دلش بسیار بودی هر وقت که قویم اردار
 العلم و مدارس بکنند که در اندنی و ایشان با یکدیگر در کشتی سناحرات
 علمی و اعاده مسموعات نمودندی سخی مشوق تمام استماع آنها نمودی و روز
 بروز ذوق تحصیل علم در وی فرایش گرفت باز با خود گفتی چل و چند سال اگر
 تو که شسته و بغیر ملاحی صناعتی نوز زیده چگونه امید تحصیل علوم توانی داشت
 روزی دین مکر مورچه دید که استخوان خرمائی در پیش بکنده سحر ابراجا ^{سخت}
 بالابرد و هر قدر میگویند و بالابرد با پس می خند و مورچه چاره دیگر با
 در اومی آورد و لایزال درن کار رنج غیر اویس که شده تا عاقبت رسید
 او را سخانی که عیالیت رساند چون سخی در سه ایای آن احوال نام نمود

سخت

و برکت و بمن مصابرت رحما بوده برای این شاکر در زبان طاعت
 بر نفس خویش دراز کرده گفت این مافوز صعب این تن و توان بزور
 بازوی تمت و رک مثانی حمت بغرض و مقصود خود رسید از تو تر او دار
 تر آنکه دامن طلب از کمر چماد فرود کنی چندانکه بر مراد دل فرود
 کردی **لا یسب علیکم ما نزلت به من قبله و ما لکم فی العلم شیء**
ممن ینزل من بعدکم و ما لکم فی الفیق فایق که در او
 منسوب خود داشته و سخی نخوی گفتند **یحیی بن یسوی** بر پنجم از اقسام
 منجین در آن فن معذاری کبیره و مکانی کین داشته از مامون عباسی تر
 تقدم و تقرب یافت و چون عزم مامون بر رصه کواکب معمم شد امر کرد
 یحیی مذکور و جمعی دیگر را نیز که اسما ایشان در حروف ایشان مذکور
 میکرد و انشا الله تعالی بهنده و اصلاح الایات رصه پس ایشان مضمی
 در شامیه بغداد و موضعی در جبل قاسیون دمشق احتیاج بود و در
 حشر و شریعت و سبع عشر در آن کار بودند لیکن بسبب آنکه در سنه
 شان عشر و یاتین مامون وفات یافت آن کار با تمام بر نرسید و یحیی مذکور

در طایفه دروم وفات یافت و تصانیف وی بران موجب است روح سخن
 دو نسخه کتاب اهل مدس ساعد فی الارلقاع مدینه اسلام ابو معشر گوید
 حراد امرا محمد بن موسی الخلیجی و گفت حراد امرا سخی بن ابی منصور رو
 داخل شد مرامون در حین که جماعتی از منجین نزد وی حاضر بودند و مردی
 در کوفه که دعوی نبوت میکرد و مامون برای ضرب و تادیب او فرمود
 چوب حاضر کنند و هنوز حاضر شده و مارا خبری از اینها نیست پس
 گفت مامون مرا و سایر منجین را که بر وی و طالع اخذ کنید و دعوی
 مرد را در آنچه دعوی میکند و مرا اگاسی دیدار آنچه وضع فلکی دلاله کند
 بران اصدق او و کذب او و مامون مارا گفت و بدر استم که مدعی
 کست و دعوی حیت میگوید همه بر نرسیم بموضعی از صحن سرا و طالع
 محکم گردم و موضع سمس و قمر را یک دقیقه تصور نمودیم و پنجم سهم اسماء
 و سهم اعیب را در یک دقیقه و سهم اعاده با دقیقه طالع و طالع
 جدی بود و شتری در سبند بان حاضر و هر و عطارد هر دو در حشر
 و بطالع حاضر پس قوم گفتند آنچه دعوی میکند صحیح است و من باکت

بودم مامون متوجه من شد و گفت تو مفسد کوفی کفم دعوی کرده و در
 تصحیح آن شده تخی منوب بزهره و عطار و اما تصحیح این دعوی تمام نشود
 و انتظام نمی پذیرد و گفت اگر بجا میگوئی کفتم صحیح دعوی ارشتری است
 و ایشیت همس و ارتدس او بر طراکه همس محسوس باشد و این بیست
 خلاف اینهاست زیرا که مبوط شتری است و نظر شتری با آن اگر چه
 نظر موافقت است اما آن برای حاضر این برج است پس تصدیق تمام
 تمام نشود و تصحیحی که از بهر زهره و عطار در متوقع است اینقدر حکم میکند
 که قبیل ضد عدو فریب باشد و چری باشد که از آن تعجبی آید اینوقت
 مامون مرتحمین کرد و گفت است اندر دک بعد این گفت هیچ میداند
 کیت این مرد کفتم زینید اینم گفت مردی است دعوی بونت میکند
 کفتم یا امیرالمومنین مسحیحی بر این دعوی دارد پس مامون ارا را مرد
 پرسید که چه جهت داری گفت بی بامن فاتی است با دو کین من چون
 میوشم هیچ اثری که عوایبی داشته باشد از آن پدید نیفتد و غیر من که
 سوشه است از بهر خود و وسط خوش کردن نتواند مامونی که از ارکشت

بیرون کند و دیگر قلمی از قلمهای شامی دارم که چون من بر کرم هر قدر خواهم
 کسایت میولم کرد و چون دیگری بر کرد کشتنش بر جای ماند و روان
 نشوند کفتم یا سیدی همک رهرو عطار در هر یک کار خود کرده اند پس
 مامون بغر نمود تا آن مرد و عمل را بجای آورد گفت قسم اینها آثار نوعی طلاست
 بنیاید پس مامون چند مرد در میان کاوش نمود تا آخر اقرار کرد و از دعوی
 بونت تبری است و شرح کرد حقیقی را که در کشتی و قم کار برده بود پس
 بغر نمود تا او را بر آرد نیار جدا اند بعد این که با وی ملاقات کردم خود او علم با
 بوده و تخم و اکر ارا اصحاب بعد اندن اسیری ابو تر که بدین مرد است
 که در ساری ارا خانه ای بعد از طلسم هافش ساخت ما را مشغول میکند
 اگر من کماهی قوم میبودم هر سینه میگویم چیزی چند که ایشان از آن غافل مانده
 مسکلم این دعوی باطل است رای اکثر برج منقلب است و شتری در و مال است
 و قمر در حاق است و کوه کمان که باظر اند در برج کد اب اند که عقرب است
یحیی من اخی طیبی اندلسی ارور ار عبد الرحمن عقب با نظر است اری
 که مستولی شده ز ملاد اندلس اخی والدی منی که در در معالی بسیار

و صاحب بصیرت عبد الرحمن لقب بناطراور وزیر گردانید بعد از آنکه بسلام
 درآمد و ولایات بلید نوی ارزانی داشت و اورا کناشی است در طب مثل
 برج سفرار الرسم نام نهاده و ان کتاب را بر طریقه روم نوشته راوی رود
 کرد که اورا دیدم در وی ردخانه خویش نشسته تا گاه مدوی رجوی سوار
 پیش آمد و مالک مرد و فریاد میکرد که مازا بسیدو حال من بعضی در زیر سینه
 سخی بجمودتا اورا زدک وی آوردند و پرسید که تو را حال چیست و گفت
 از کیمت گفت اما الویز چند روز است که در می در اخیل من بهم رسید
 و مانع بول شده و نزدیک بملاکت شده ام و در جمودتا از آنکه شرف سار
 چنان که دپس بفرمودم در آنکه با عیال همراه بودم سنگ همواری حاضر
 گردانید و فرمود سنگ را بر کف دست خود و در کعیل را در روی
 سنگ نهاد و بجز عیال بفرمود تا شتی محکم بر آن رو چاکه عیال زمانی از زمین
 رفت و چون اران روان شد هنوز تمام نشده عیال چشم کشود و بر
 آن بولش منفع شد اینوقت وزیر گفت برو که خلاص شدی و تو مردی
 عایت و هر ره کاری همه را در درمواقت کرده و دارتیر را آنجا بوده و در

بول خزیده و سیب ورم گردیده اکنون در میان چرک و خون سیون آمد
 روی اقراف نمود و اورا من قتیبه کمال صحت حدس و صدق فریخه و بر معلوم
 شد **سجی** من عیدین های مکنی ثانی البکس المعروف المیجی طبی است
 نصرانی صاحب کتاب موسوم بمقامات ستین و بعلوم طبیه و ادویه علم
 در نصره طبابت اشتغال میداشت ادراک نموده ام کسی را که از وی
 رویت میکرد در آنجمله ابو جاهد محمد بن محمد بن جاهد بن اله صفهانی لقب بمهادکاس
 و دیگر معلمی حصی از اهل نصره که مقامات مذکوره را از وی رویت میکرد
 و سجی مذکور را با دیات معرفی صادق حاصل است حیانا اجلا و اکابر
 و اردن نصره را مدراج میگوید اصل او اوطیب است از موضع موسوم
 بدورار علوم او ایل و علم عربیت و شعر نصیبی و افردارد و از ترقی
 طب بنیامید مقامات ستین ارشادات اوست در عایت خوبی نوشته
 مدتش از دور بریهره نقل شده و ولادت او در نصره بوده در سنه
 و ثمانین و خمسمائه وفات یافت این دولت از اخبار اوست **بت**
 نفق بنده من طلوع شبی و آخرتا سامن و جومی ، کذا عادت **الطین**

نیز از ارباب نجوم الرجوم **بک** من هدی بن المید بن زکریا المکی پاپ
 زکریا المنطقی متوطن بغداد و در فنون منطق مجموع ایله دستا و تعلم و علم نزد
 بشرستی بن یونس و نزد ابی نصر محمد بن محمد بن طرخان فارابی و جمعی دیگر از اهل آن
 زمان نموده و ارسطوی یقوییه است بخط خویش کتابهای بسیار در قرن نهم
 معنی از ایشان یاد آور بر کثرت کتابت و کمال نشستن کلامت کرد او گفت
 تمام از یکی ارسطو نشستم تعجب میکنی در نسخه ارفیض طری ششم و از اهل ملک
 اطراف بردم و در کتب مشکلمش ارسطو و هر نوشته ام باید دارم که در شب
 امروز صد ورق و بیشتر نوشته ام مصنفات او بعضی شرح و تفسیر کتب
 و بعضی بر همانها و بر اینموجب است کتاب فی نقص حج الغالین ان الاصل
 یخلف الله تعالی و کتاب اجد کتاب تفسیر طویفا کتاب فی الجوهث الحسد
 عن الروس الثانیة کتاب فی تبیین افضل من صناعتی المنطق لافلسفی الخ
 العربی کتاب فی فضل صاعده المنطق کتاب در باره من باه الی سلسله الخ
 کتاب فی ان للعدد و الاضافه و این موجودین مقاله فی استخراج اجد فی
 مقاله فی احاث عمر استنمای تعلق اخرون و کت مقاله فی ان کل متصل انما

لا قدر

ان متصل کتاب فی جواب سحی بن عمی عن فصل من کتاب الی الحسن النوحی
 فیما ظنه ان اجد غیر استناه کتاب اوجه بشر اليهودی عن مسائل کاتب شرح
 مقاله اسکندر فی الفرق من الخرج الماده مقاله فی ان حراره الی رلیت جبر
 المنا مقاله فی انه لیس شی موجود غیر قناه لاعد و او اعظم مقاله فی غیر
 استنمای مقاله الرد علی من قال ان الاجسام محدثه علی طریق الجد فی
 فصل من مقاله الاثمنه من سماع الطبعی الارسطو طایس مقاله فی
 قول الغالین ترکیب الاجسام من اجزاء الاجری مقاله فی تبیین سمانه من معتقدین
 علم الباری بالامور المکنه قبل وجودها تعلق اخرون و کت المعنی مقاله فی ان
 الکلم لیس فی ان العطره مشارک للصلع عد مسائل فی کتاب ایسا فوجی
 مقاله فی ان الشخص هم مشرک مقاله فی اکل و الاسبه ارفیض لافلسفی
 من کتاب ارسطو طایس فیما بعد الطبعیه مقاله فی الحاصه الی المعرفه ما بیت
 الخبیر و افضل و النوع و الحاصه و العرص مقاله فی معرفه البرهان مقاله فی الموجوده
 مقاله فی ان کل متصل تقسیم الی اشیا تقسیم و اما بغیر بنایه کتاب است
 طبعه المکن و اقوی الحجج علی ذلك تبینه علی من و مقاله فی اوجه مقاله فی ان

المقولات عشره لا اقل ولا اكثر مع انه في ان العرض ليس هو جنس المتعلق
 العرضه مع انه في تعيين الامور اعاده قول في الحر الذي لا يجري لعالم عده
 معاني قول في تفسير الاشياء ذكرنا عده ذكر فضل صناعه المنطق تعاليم عده
 عده وعن اني شبهت في امور جرت بينها بالمنطق مع انه في منتهى الاجتنان
 است اني لم يقسمها ارسطو طائيس الى جنسها المتوسط وانواعها وشخصها
 مع انه في الحوث العلميه الابعده الوجوده اثله الالهى الطبيعي والمنطقي مع انه في
 السبيل التحليل القياسات كتاب اشبهه في الممكن جواب الدارمي و
 الحسن المتكلم عن المسند في ابطال الممكن مع انه في جواب ابراهيم عن عدى الكتاب
 رساله كتبها لابن بكر الاممى العطار فيما تحقق من عهد الحكماء بعد النظر والتحقيق
 تعدد ادوات المنطقى بن عدى ووفات او در سنه اربع وستين وثمانه و
 شه در بعد او در شتا و يكسال مدت زندگاني او بود و محط بعضى امور خيلى
 و عدم كه وفات او در سنه ثلث وستين و ثمانه نوشته بود و الله اعلم
 بن على بن يحيى المخنجر علما علوم او اول و در ادبيات مرفصل و كمال بود
 و در تركيب از آنها رتبه علمها داشته خلفها و اجلاء بمبادمت رحمت كردند

هم ارحمه علم و ادب وى و هم ارحمه اصالت نسب و راکه اسلاف وى در
 در سده فنون بيز و مقدم بوده در سده ثمانه وفات يافت سر نبيد الحكيم
 الملعب بمقتد الملك در دولت بنى عباس طس مومن متاثر بوده فضلى و فر
 و انى ظاهر و معسر فى مكارثه اموال حيله و برب حاسع شه و تا آخر
 عهد سطره با نده مطابق سنه شتى عشره و حمله زندگاني يافت اشعار لطيفه
 و معاني شريفه دارد جمله ارحمه مت در باب عار سب الدوله صدمه كفته
 بعد از انكه معارف فراغ ارسا ان اشى در آن فتاوت ياباين دار امسلا
 تره ما شرفا محكيوان علمت كمت اما صيرتا للمجد و الاضفال و الاثقت
 عوايد الكرام و سبقت تسبق الاضفاف باليرك و ايضا از ابيات
 غزليات ادست فراغت عنى فراق الحيوه فلا تجدن على طرف عفتك
 كانا في شهما فمان تعارق او تظفى و ايضا ادست بدالينا ارج
 القادوم جزو الغلدين ايم يحيى س سلس اسيدىمكنى باي شبه المخرج ارجل
 كترت و بعلم نجوم و تسير كواكب و احكام آن عالمى منبذ آواره و بعيد بصيت
 بود بين الجمهور شهرتى تام داشت و در احكام نجومى علم اصابت مى افزايش

بسیار بنجد آمدی و صحبت را سا و امر اردولت رسیدی و ایثار با کاتب
 ماکرات و محادث بسیار اتفاق افتادی ملال بن حسن بن ابراهیم اصفهانی
 را مادی ماکرات بسیار است با جمله همواره بر این وجه گذرانیدی با غایت
 ابوالمنیع قزوینی که امیر موصل و مضافات آن بود و بر بقل آورد
 بچه من عیسی بن جزله المکنی با پی علی بطیب اصفهانی علم طب را
 از نصاری کرخ اخذ نمود و چون اراده قرأت منطق کرد و از نصاری آنجا
 نبود که استغاده منطق از وی خوانده نمود و بلااست ابوعلی بن الولید معتزله
 که بعلم کلام و معرفت الفاظ منطقیه معروف بود اتصال حجت و نزد او
 قرأت منطق میکرد و اس الولید همواره ویران اسلام دعوت میکرد و در وجه
 اقامت نمودی تا آنکه بدایت یافت و اسلام قبول نمود و چون خبر اسلام
 او بغیاضی ابو جعد الله دهمانی که قاضی اقصاه و آن عهد بود رسید یا سرود
 شد و حق خدمت طبای نزر بروی داشت لاجرم قاضی اقصاه ویران معتزله
 خویش گردانید و پایه قدر او را محضت کتابت صحبات بلند می بخشید
 و او باین مثل بطبابت هشتمان و اول جمله تر اشتغال نمودی بدون

احمره و حصار مل حسبه الله و ار روی مروت اود و اغذیه محتاجا از مال احوص
 رسیدی و در مرض موت کتب خود را وقف مرانی خلیفه کرد و وفاتش
 در سنه ثلث و سبعین و اربعه مائه بود کتاب منهاج در اغذیه و اود و کتاب
 تقویم الابدان بطریق جدول تصنیفات اویند **عقرب** من سخن من الصالح که یکی
 از نژاد شعث من قیس بن معدی که بکندی ارملک را دکا ک عرب صحیح
 او در زمان معدی و رشید عباسی امیر کوفه بود و شعث من قیس بن عمران
 محمد بن شعث من قیس بن معدی که بکندی بن مویه بن معدی بن سعد بن **الاکبر**
 من الحارث الاصر من الحارث الاکبر من معونه من ثور الکندی حد اعلائی و
 از اصحاب بنی صلی الله علیه و اله و قتل از اسلام مرجع قبیله کنده ملک
 و فرمان روا بوده و حد شعث من کلکی عظیم اشان بوده ارملوک عرب
 و او همان ملک است که عیسی شاعر مشهور از شعرا جاهلیه قصاید چهارگانه
 خود را در مدح او گفته و از آن قصاید اول قصیده اولی این مصرع است
 لعمرك ما طول هذا الزمن و اول قصیده ثانیه رحلت سمعه وده اجابنا
 و اول ثانیه ارعت من الی لیس تجارا و اول رابعه ابحر فاینه ام تسل

و معدنک پیرا دویم پیش موحد جمله در حضرت موت بری الحارث الاصلک
 بودند و معونه الحارث و پدرش حارث اکبر و پدرش معونه و پدرش ثور بنک
 نامه و حسن بلوک بوده اند یعقوب مذکور در طاعت اسلامیة سحر در مومن حکمت
 یونانیه و فارسیه و هندیه مشهور و معروف و معروف حکام و سایر علوم است
 و معروف عرب بوده یافت شده در ملک اسلام کسی که از غایت معرفت
 در علوم فلک استحقاق اسم فیلیوف شده باشد بیه یعقوب مذکور در اکثر علوم
 مایعات مشهوره معروف است از مضافات وی بعضی مضافات طوال بعض
 رسائل صغار است او ما اینهمه سحر کلامش حالی نقضی و تقصیری نیست زیرا که
 حج عمره قطعیه و اقاویل خطایه و تحریه بسیار استعمال کرده و ضابطه تامل را
 که قواعد منطق حسب ان مجر میگرداند اعمال نموده اگر صناعت تحصیل را بداند
 این نقضی است عظیم و اگر ضت و زنده ان خود ایشیم علمایت و انصاعت
 ترکیب که او در تالیف خویش استعمال آن نموده ظاهر است که منتفع نمیشود
 بان مگر کسی که از جهت تخر خود در ان نوع مستغنی از است این حلال اندکی آورد
 که معصوم بن صاحب کندی بنایت سرف الاصل است جبرش متولی

و لایات بوده از جنس بی نامشم اول در بصره میبود پس نقل شد بنفید او علم آرد
 اینجا علم طب و فلسفه و علم حساب و منطق و مایف لئون و هندسه و طبائع
 و نباتات مهارت تمام داشته و در مومن علوم مایفیات دارد و بسیار با
 هم ارکتب فلسفه ترجمه او ترجمه شده و مشکلات انها را او ایضاً نموده و
 مستعجب و نامتق انها را اوتقح و تلخیص داده ویرا در توحید کتابی است
 در روش اصحاب منطق نوشته در سلوک مراتب و مثل آن دیگر می نگزده
 و در همین روش کتابی در اثبات نبوت دارد و کتابی دیگر که از تامل
 سبیل الفضایل نامیده در آداب نفس کتابی دیگر معرفت اقا لیم معومه
 و جران و ویرا رساله ناست در مقام علوم سما مضافات کتب
 آنچه حضرت آن ما را میرشد برین خوب است اما کتب لطیفیات او کتاب
 فلسفه اولی شتمل بر دو طبیعیات و وجود کتاب فلسفه دانه کتاب فی آثار
 لاشان اهل فلسفه الابل علم الرماصیه کتاب بحث علمی تعلم اهل فلسفه کتاب فی
 ارسطوطالوس فی العقولات کتاب فی ترتیب کتب ارسطوطالوس
 کتاب فی التیسس العلی کتاب مقام العلم کتاب فی همه العلم و کتاب

كتاب في ان افعال الباري كلها عدل كتاب في مائة اسمي الذي لا اله الا
 رساله في انه لا يكون حرم لعالم بل انما في كتاب المعادله والمنفعة من
 كتاب في اعتبارات الجوامع الفكرة كتاب في مائة اسم عنهما في مسقط
 كتاب في بحث المدعي ان الاشياء الطبيعية تفعل فعلا واحدا بايجاب
 كتاب في الفرق في الصعاعات كتاب في سمات القانون رساله
 في مائة عقل رساله في رسم الرفاع الى الخلفاء والوراثة المنطقيات
 كتاب المدخل المنطقي المستوفى كتاب المدخل المختصر كتاب المعقولات
 العشر كتاب في الابواب عن قول بطليموس في اول الجرحى حاكيا عن ارسطو طاب
 ان اول طبع كتاب في الاحتراس عن صرع السموطا في كتاب في الرمان المنطق
 رساله في الاصول الخمسة رساله في شرح سبع الكيان رساله في المحرجه في
 الجوامع كتبه المحاسبات رساله في المدخل الى الارسطيقي رساله في الحساب
 الهندسي رساله في الاعداد التي ذكرنا افلاطون في كتاب هيسا رساله في
 في تاليف الاعداد رساله في التوحيد من جهة اعداد رساله في سراج الحجج الصغير
 رساله في الرجوع والغال من جهة اعداد رساله في المخطوط واهرب اعداد الشعر

رساله في الكيمياء مضاف رساله في نسب الزمان رساله في الحيل اعداد وعلم اعداد
 كبر الكليات رساله في ان العالم وكل ما فيه كبري رساله في ان العناصر الاوائل
 والحرم الاقصى كبر رساله في ان الكره اعظم الاشكال الجرميه رساله في الكليات
 رساله في عمل همت مكره رساله في ان سطح المار كبري رساله في تطهير الكره
 رساله في عمل الخلق است وسمتها لها كبره الموسيقيا رساله الكبري في الهندس
 كتاب ترتيب الهنم كتاب المدخل الى موسيقى رساله في معنى الايقاع رساله
 في الاجزاء عن صنعة الموسيقى كتاب في خرصاعه اشراكه النجوميات
 في ان روم الملل لا ينصبط بالحقيق وانما القول مد بتقريب رساله في اصول
 عن جوال الكواكب رساله في كيفية نجوميه رساله في مطبخ اشعاع رساله في
 العصلين رساله في مائيه ايه كل بلد من ابلدان من دكوك رساله في جلال
 الاشخاص الهاميه رساله في مائيه سنن عن شرح ماعرض له الاختلاف في صور الموا
 رساله في تصحيح عن نمودارات الموا ليد رساله في اعمار الكس في الزمن القديم
 و خلافا في هذا الزمن رساله في رجوع الكواكب رساله في نسخته ما يرس
 من جرك الكواكب في الاق و بطونا كمل علت رساله في فصل ما بين ابيد رساله

في الاوضاع النجومه رساله في المنسوب الى الاشخاص العاليه وطبايعها
 في عمل القوي المنسوب الى الاشخاص العاليه رساله في عمل حدائق الجورس
 في علم ان بعض الاماكن لا يمتطر كنه الهندسيات كتاب جرافيكه لطيف
 كتاب اصلاح قليس كتاب اختلاف اقسام كتاب اختلاف ماصر لها
 كتاب في عمل مثل الموشين كتاب في تعقب وتر الداره كتاب في تعقب
 وتر المسح كتاب ماصر لوجو كتاب تقيم المثلث والمربع كتاب في كيف
 عين دايره ما وير لسطح اسطوانه مفروضه رساله في مشهوق الكواكب وغود
 كتاب في قمت الداره ثلثه قسم رساله في اصلاح المعامله الرابع عشر
 والخامس عشر من كتاب قليس كتاب البراهين لها كتاب تصحيح قول
 اسطلاوس في المثلث كتاب وضعه الاسطرلاب كتاب استخراج خط نصف
 وسمت اقله كتاب عمل الرصاص بالهندسه كتاب في ان عمل المساعات على
 صفحه منضبط على سطح الموازي للافق خزن عن رساله في استخراج المساعات
 على نصف كره الهندسه كتاب السواح كنه العنقيه كتاب في امتناع ماصر
 الفلك الاقصى كتاب في ان طسيه العنقيه كنه المثلث المثلث المثلث المثلث

وانا طبعه فاصرفه كتاب في طائرات الفلك كتاب في العالم الاقصى
 كتاب في حدود الجوه الاقصى لبارك كتاب في انديجوزان يكون جسم العالم
 بلانهايه كتاب امتناع الحرم الاقصى عن الاستحاله كتاب في المناظر العنقيه
 كتاب في ماصر بطليموس المصاحف العنقيه كتاب في تاجي جسم العالم
 كتاب في ماصر الفلك واللون اللاوردى المحوس من وجهها كتاب
 ماصر الحرم الحامل بطبايعه فلان من العناصر الاربعه كتاب في البرهان على
 احسن اباير وما سه الصور واطلام كنه الهندس كتاب طب الروافى
 كتاب طب البقراطى كتاب في اعداد والدوار كتاب الاخره المصلح للوجوه
 من الاوامر كتاب الادويه المشفيه من الرواح الموده كتاب كيفيه اسهل
 الادويه كتاب في غده نقت الدم كتاب تدير الاصحاء كتاب هقيه ليهوم كتاب
 في سحر الارض كتاب في تعيين اعضاء الكس من الانسان كتاب كيفيه
 الدماغ كتاب في علم الجذام اعاد ما منه كتاب في عضه الكلب كفاها الله
 شرها كتاب في وجع المعده والقرص كتاب في الاعراض الحاديه من اللحم
 العجاذه رساله الى الرسل ثنا ابيه عله كتاب في الهيات كتاب في الاجزاء

الحيوان اداضت كتاب علاج الطحال كتاب في قدر نفعه صاعداً للطب
 كتاب في صنعة الطعم من عمره صاعداً كتاب في تغذ الاطعمه كتاب في قراباد
 كسه الاحكاميات كتاب تقدم لمردهما لاشخاص اعاليه كتاب بياض
 اثث في صنعة الاحكام كتاب مرض الاحكام على المياض كتاب في دلائل التحين
 فوج سلطان كتاب في نفعه الاحتسبات كتاب في نفعه صاعداً الكلام
 ومن المسيخا لا استحقاق كتاب حدود المواليه كتاب تجول سبي العالم
 كتاب الاستدلال بالكوفاة على حوادث الجوه كنه الحد لث كتاب الرد
 على الهانية كتاب الرد على الومد كتاب الاحتراس عن جرع الوسطا كتاب
 نقص مياض الملحقين كتاب سبب الرسل عنهم اسلام كتاب في اثبات الفاعل
 المحق الاول والفاعل الثاني بالمجاز كتاب في الاستطاعه وزمان كونها
 كتاب في الاحرام والرد على من تكلم في امرها كتاب في ان بين الحركه الطبيعيه
 العرصه تكون كتاب في الحجب واره لاساكن ولا متحرك في اوله كتاب
 في التوحيد كتاب في جواهر الاجسام كتاب القول في اوائل الاجسام
 كتاب في الجبر الذي لا تجزي كتاب في فراق الملل في التوحيد وانهم مضمون

على التوحيد وكل من خالف صاحبه كتاب البرهان كنه انفسات كتاب
 في ان النفس جوهر بسيط غير اثار كتاب في مائه الانسان والصوريس
 سه كتاب فيما للنفس ذكره وسي في العالم يحصل قبل كونها في عالم احسن كتاب
 اجتماع العناصر على الرمور كتاب في علمه انوم والرويا وما توهمه النفس كنه
 الساسيات رسا في الرياضه كتاب سبيل سبل الفعالي كتاب دفع الاخران
 رساله في الاخلاق رساله في سياسته العامه رساله في الهدى على فضائل
 كتاب في فضيله سقراط كتاب في الحفاظ سقراط كتاب في المحاوره عن
 سقراط واربوا اس كتاب فيما جرى بين سقراط والجوهن رساله في خبر
 موت سقراط كتاب جبر يحصل كتبه الاحاديث كتاب علمه الفاعله
 القره للكون والعناد كتاب علمه في ان النار والموار والمار والارض
 عناصر الكامات العائدات كتاب اختلاف الانه التي يبطه فيها قوى
 الكيفيات الرابع الاولي كتاب في مائه الرمان والحين والذهب كتاب في العلم
 التي لها برد الجوه وسخن ما قرب من الارض كتاب في الاثر الذي يظهر في الجوه
 ويسمى الدراره كتاب في علمه رديام الجوه كتاب في علمه اصحاب كتاب

رصه من الاثر العظيم بمسحه اثنين وعشرون واثنتين من الهجرة كمسحه الاعا
 يات كتاب في المساكن كتاب في الابدان والاسماء كتاب الكون في الرث
 المسكون كتاب في استخراج بعد مكر القمر عن الارض كتاب في عمل اليربوع
 يعرف ما بعد المعانيات كتاب معرفة الابدان وقل الجبال كنه التهدييات
 كتاب مسه ارفعده المعروف بالاحداث كتاب في تقدمه الخيرات في تقدمه
 المعرفة بالاستدلال بالاشخاص السماويه كنه الانواعيات كتاب في انواع
 الجواهر الثمانية كتاب في انواع الحجارة كتاب في انواع فصيح لوما كتاب في
 انواع اسيوف حصى لا ينلم ولا ياكل كتاب لطاير الانسي كتاب في تفرخ الحام
 كتاب في طرح على ابيض كتاب في انواع الخيل وكرامه كتاب في عمل التخم
 الصمغ كتاب كنهما اعطر رمانه في اعطر و انواعه كتاب في صعه الاطعمه
 وعاصره كتاب في سمار المعاه كتاب السبعه على صرع الكيمياء كتاب في الا
 المحوسبين في الما كتاب المد والحجر كتاب اركان العمل رساله في الاجرام
 الغاييه في الما من الاجرام كتاب في عمل الما المحترقه رساله في المراكب
 في اللفظ و سئله حسنه كتاب في الحشرات كتاب في حدود الرياح في

بطن

بطن الاصل المحمده شكره الزلازل كتاب في جواب اربعه عشر مسله طلعت
 ما لها بعض خواصه كتاب الجواب عن ثلث مسائل سئل عنها كتاب في علمه
 والبرق والشج و الصواعق والمطر كتاب في فضل المصطفى المكتوب كتاب
 في ابطال دعوى من يدعي صعد الذهب و اخصه كتاب في علمه الاشخاص
 العلوميات ليست الكليات الاولي كما هي عليه فيما تنهها كتاب في الحيل ليهظه
 اين بود تفصيل كتب و رسائل يعقوب كندی در فنون علوم و همواره و يا
 سماحني بودندي ارشاد كردان و كتابان كه مصصحات او را ضبط كندى مثل حو
 و نقطه و سلمويه و حمويه و ارجله تمانده اوست احمد بن طيب و اعراب آنچه
 حكايه كرده اند از يعقوب كندی است كه در جواروى نودمردى از تجار
 كه ثروت تامى داشت و پسرى نود او را كه متكفل بجمع امور او بودى
 اربع و شسى و دادن و سندن و صطحه حسابات و عمر دلك و ما
 مذكور همواره در مقام ايند او از يعقوب بودى احمد توفرا و زلفه و و
 متمم داشتى و جمله عامه را روى اعز نمودى اتفاقا سپر تاجر اناگاه
 سكته عارض شد و تاجر اندان سبب عقل اسير برون رفت و سئله

بن سح

که چیت سوال او در مردم و چیت از مردم نزدی با علاقه اوست
 و هر پدی لاجرم خرمی پی اندازه کردی و طلب در دیده اسم نماند الا آنکه
 التماس حضور او رسد هر که بعضی از استماع صورت حال راضی آمدن
 نشدند و بعضی که آمدند تیر میفیدنواستند تا جویباره صراط را را بعضی
 از معارف تو سل نموده التماس حضور یعقوب که در او میگوید چون یعقوب
 حاضر شد و پر راندان حال بدید و بنض او با حجت بفرمود تا چند نور اشک
 او را که بعلم او در فن موسیقی جداقت مهارتی داشتند و در نواختن هم
 که موجب خرم شوند و راهها که موجب فرح و تقویت قلب گردند مستبصر
 گشته حاضر گردانیدند پس حاضر شدند از ایشان چهار نفر و امر کرد ایشان را
 ما در یک سه عمل نشسته شروع در نواختن نمود کرد و باز نمود ایشان را که
 اقلع نغمات چگونه نمایند از حرکت اصابع بر دستا نمانا و اتفاق از دستا
 بدستانی پس ایشان موافق فرموده او لصر عود مشغول گشتند و نغمه عسل
 در دس یعقوب میبوده انجامید بآنکه آمدند نفس از عسل طارند و بنض
 رفقه رفقه قوت میگرفت تا آنکه حرکت آمد و چشم میبزد و نشست و سخن نواخت

کرد و ایشان سخنان در نواختن عود مصر و ستر میبوند ایوقت یعقوب
 تا تجر را گفت پرس از نیرت آنچه رسیدنی است و یک یک برایش
 پس تاجر شروع در سوال کرد و او جوابی و کلی معاملات و داد و ستد
 اسوال پرسیدن گرفت و یگان یگان بر دورتی مثبت میگردد درین اثنا
 نوازندگان عود در ارطریق که داشتند احواف واقع شد و بیست و یک در یک
 سه را حال اولی عود کرد و به پشت باز افتاد تا جویباره که در آن نغمه
 سا که در آنرا که بهمان طریق معاودت کنند کندهی گفت میبمانت بیست
 تا جویباره بود از جویباره او آنکه دیدی و بعد از بیست و سه میبمانت نه مرادند احدی را از
 مکه چیری در جویباره او تواند افزود و بعد از آنکه عطیه خود را استیفا کرد و نصیبی
 که در سبب الحیوه او را مقسمه فرموده بود بوی رسید او معشر گوید عتی
 که یعقوب کندهی مان وفات یافت بلغم فامی بود که در رانودا داشتی
 و او مواره اصلاح او را شتاب کنن اشامیدی و بعد از آنکه از شتاب
 توبه کرد بدل آن شتابت عمل اشامیدی لیکن در تقصیر انواه عسره و ق
 اشری که شتاب کنن را بودی خجشیدی و عادت آن بل غل من است

کرد

لاجرم ماده آن لمع قوت گرفت و بوح اخصاب آنجا می رسد
 تا بس و دماغ رسیده و موی سلاکت او کردی **بقره** بن طارق الخیم
 از فضلا شهر صناعت تخیم است و تصانیف در آن فن دارد از جمله
 کتاب قطع کردن حجاب الحجاب و کتاب با ارتفع من نصف قوس آنها
 و کتاب علم اعلک و کتاب علم الدول **بقره** بن محمد الحجاب الکی
 یوسف از اهل مصیبه در وقت خود نامدار و در صناعت حجاب تصدیق
 و صاحب تصانیف مفیده است **بقره** بن یان اسرانی از شهرین
 اطباءست حاکم از قیصر ظاهر میگردان کتابت موموم کتاب لغز
 و الحصر **بقره** بن اصفهان انصرانی القسسی در شرفی قدس متولد شد
 چری از حکمت و طب نزد می ار اهل اطلاق که دیر اخیلوف اطلاق گفتی
 و در حدس متوطن بودی تحصیل نمود فیلسوف مذکور خا در در آنجا تکلیف
 بنا نهاد و از اعلق انقطاع کرده با فاه علوم مشغول میبود تا در حد و سنه ثانی
 و چهارم وفات یافت مالجه **بقره** مذکور قدری از مقدمات این صنعت
 نزد فیلسوف مذکور خوانده بود طالع انصاری حدس مشرقون خوانده میبود که

نزد

نزد ایشان در شرفی قدس است **بقره** مذکور در حدس بسیار است
 بیارستان آنجا مشغول میبوده الحاه که مالک آنجا شد الملك المعظم
 عسی بن الملك العادل ابو بکر محمد بن ایوب نزد می مر لکی مکتب یافت و او در
 علم طب چندان مهارت نداشت لکن تجربه که در دولت بیارستان حاصل
 کرده بود در معالجات دستی تمام داشت بعد از آن ملک معظم او را بشرف
 و آنجا محلی رفع یافت و مالی بسیار از جهت عاقبت علت انقراض وضع
 مفاضل و در اعراض گشت حاکم او را از حرکت باز داشت و چنان شد که هرگاه
 ملک معظم را حضور می آید سیاح بودی او را در محدث نیده آوردندی
 و پیوسته بر این حال بود تا وفات ملک معظم و او نیز بعد از او وفات
 ملک دمشق در حد و سنه است و عثرین و سمانه وفات یافت **بقره**
 بن البطریق الرحمان نزد آسمون در ترجمه امین و محمد بود معانی را در عبارت
 سیکو با دار ساندی و فلسفه را بهتر از طب دانستی بسیاری از کتب را بطریق
 و جالیوس را او ترجمه نموده مثل صحن و غیر او **بقره** انقراض بن
 الحارث بن البطریق از علما احمد خویش در افاده کتاب ایلکس و دیگر

کتاب هندسه تصدیق بوده فاضل صاحب تصانیف است و چندین کتاب
ار یونانی بپهلوی لسانی او نقل و ترجمه شده **یوحنا** بن سهراب
در اوایل دولت عباسیه بوده تا لیفات او جمیعاً بکسر مانی است
و دو کتاب طبعی خود را خود بفری نقل کرده و کتابش نامیده مثل بر درواز
مقاله و کاشی دیگر دارد صغیر مثل ریاضت مقاله **یوحنا** بن سهراب
در امام هرون الرشید ترجمه کتب منطقیه قدیمه مامور شد کسی که در فتح
عموریه و نقره اربلا در دم بست آمده بود و ویرا درین باب معتمد دانسته
کتابان امین مقرر داشت که ترجمه مانی او را بریاضی مرده باشند و با جمله
یوحنا می مذکور رشید و این مامون را از خلف عدت کرده و تا امام
محترم و مکرم زینت و ملوک نبی ناسم عمل بقول بحکم اربابا مکرودی مکر
بعد از شادرت و تصدیق دی و سواره مالای سهرابان سها تده بودی
و ظروف جوارشات با دی حاضر و محکم بر فضل و هر وقت و امر جدا
انچه مناسب دانستی قبل از طعام و بعد از طعام تعیین نمودی و در غایت
هدر رستی صاحب تصانیف جمیل است از آنکه کتاب بر مان که سلسله

ال

رسی کتاب و کتابی دیگر موسوم بصیرت و کتاب اتمام و کتاب الکمال
و کتاب الجحاحات و کتاب الاغذیه و کتاب الفصد و الجمار و کتاب المنجر
و کتاب الجرام کتاب اصلاح الاغذیه کتاب الرجال فی الجده کتاب النجی
کتابش صغیر للمأمون کتاب الادویه المسهل کتاب الکامل کتاب الحما
کتاب الاسهال کتاب علاج الصداع کتاب اسدر و الدوار کتاب الممتنع
الاجناس من علاج الحوامل فی بعض شهر جلین کتاب محمد بطیب کتاب بصوت
و السحک کتاب محمد البروق کتاب مار اشیر کتاب المره السود کتاب علاج
الفساد اللوانی الکامل کتاب اسواک و السنونات کتاب اصلاح الادویه
المسهله کتاب القولج کتاب التشریح و ذکر کرده محمد بن سحر بنیدم در کتاب
حدیوینجان ماسویه را و کفته او زکریا چنان ماسویه فاضل و عالم و مصنف و نزد
ملوک مقدم و مکرم بود مامون و معتصم و واثق و متوکل را خدمت نموده
سختی حکمی دیده ام که آن ممدون بنیدم در حضور متوکل با روحا مکرور مان بازی کرد
یوحنا او را گفت اگر سخای انچه در تو موجود است از جهل عقل بودی و این عقل را
صد خفا در سان خود قسم نمودی هر یک را انقدر عقل رسیدی که آن عقل

بودی ارار سطرطایس روحا همیشه در تمام امام زندگانی محاسن طر عقد
عمودی و در آن باب بر ما لغت نمودی و جاری بود در آن محاسن سخن از
بر نوع از انواع علوم قدیمه بر سیکو ترین عبارتی و اصل علوم و ادب نزدی
مجموع گشتندی و ایمان بدین شیوه اشتغال نمودی و مشاگردان بسیار
بروی کرد آمدندی و در کردی یوسف طیب مخم که عادت کردم جبرئیل
بجفتشوع را بسبب علتی که او را عارض شده بود در سه خمر و مائین
سالی که ما مون قصد بلاد روم کرده بود در دین رزول داشت دیدیم
در در جبرئیل روحان ما سویه که در ماعت او با وی مناظره میکرد و جبرئیل
یکوا استماع نمید و سخاں او را طلب کرد در آنوقت جبرئیل بحول
طالع مولود خود را در امر کرد تا در آن نظر کنیم و خبر دیم او را با کج حساب
بران دلالت نماید معارن شروع من در نظر آن دیدم که یوحنا بر جوست
و بیرون رفت و چون قدری برفت جبرئیل گفت کاری با تو دارم و حاجت
منت ملاحظه احکام این سال زیرا که جمله را در خاطر دارم و مظلوم وضع
بود اکنون از تو سوال میکنم از سخی که بمن رسیده از وی تخی صدای سخاں

تو آسم میدیم هیچ شنیده که یوحنا میکفت یا شد خود را که ارجا لیکو
اعلم است بطلب یوسف میکو بدین قسم ما نمودم که هر کس آن سخن ارد
نشیند و در واقع شنیده بودم هنوز آن سخن تمام نشده دیدم که کسی
بجانب مدینه اسلام مسجد نشویم در آن روز ما مون توجه بر اسلام
کردند و آن روح شنبه بود صبح شنبه بعینه اسلام رسیدیم اتفاقا
من و یوحنا روانی احسان الرشید مجمع شدیم و او از من پرسید
و حال جبرئیل را من کلمه ار پرورد که او را با یکدیگر دیدیم دیگر او را ندیده ام
و نیز گفتم درباره بود مجلس او سخن شنیدم رسید که چه شنیدی کلمه جبرئیل
خفاں رسیده که بود دعوی کرده که ارجا لیکوس اعلم و اطی پس یوحنا
گفت رکسی که چنین ادعا نماید لعنت باد سجد ای قسم که رساننده آن
حزرت است کفنه و میکو کرده من این قول سدر شدیم و او را کلمه که
سعی جو اسم کرد در ازاله اثر آن خبر جبرئیل گفت بی کن الله بخدای کن
و آنچه تقریر میکنم که من کفنه ام و رساننده آن خبر امر تحریف کرده من
گفتم که اگر بفراط و حال لیکوس زنده میبودند و سخن من میان من و طب

سپشینه از خدای سواال مکرده که بدل سیر جو اس آیشم و سم
و دوق و لمس حس سمع اش ترا که هست فرماید اما اصافه سمعی که در
گشند و سخن من و بیان من شنوند اکنون تو را بجهت ای قسم میدم
که این سخن بوی برسانی من این رسالت استعفا کردم قبول نکرد
و بمالعه نمود لابلد پد فرقم و ان سخن بجز سئل رسنیدم و او خود در این
صوبوی خورده بود از شنیدن این سخن چشم و فخرتی تمام ویرا گرفت
چنانکه ترسیدم که عکس نماید و شروع در لغزین خویش کرد و گفت
این سزای کسی که حسن و نیکنوی در باره نمانند او اکنه و مردم
سفله را تربیت نماید و دخل دهد در چنین صناعت شریف کسی را که اهل
آن نباشد هیچ دانسته که چگونه و چه بود وسیله ترقی یوحان ماسویه
گفتم نه نمیدانم گفت هر دن الرشید مرا امر کرد که بیمارستانی
ارسه کار او تربیت بهم پس چون بیمارستان تمام شد رشک را
ارصد یا نور هضار نمودم و سحر کسم که او را قیم آن بیمارستان نامم
او استنماع میکرد و مسکف که او میخواست برادر زاده او رقی و ادرار

در ازار

در ازار قیمت بیمارستان جدیدش نور زنده و اسما حسب الله نام کرد
قیام نمایند و متوسل شد بطیما میوس جاشیق تا من او را و برادر زاده او
ازین تکلیف معاف داشتم او گفت در ازار این همان که کردی و ما
معاف داشتی من نیز بدیه کران بهای بسیار منفعت بخدمت تو
میفرستم کفتم حر است آن بدیه گفت سمری که مادر و پدرش کسی را
معروف نه برای کو فن او دید در بیمارستان حدش بود رفقه رحمة
رسید که امر در جل سال است که از گرت بر اولت هر دو دو
و انواع امراض و علاجات آنها معرفی کامل حاصل دارد و بیمارستان
حدسار فی الحقیقه بوی دایر است بعد از آنکه مثل او داشته باشی
هر کس از علامه جوش را مباحثه امر بیمارستان کردانی ان مهم بود
حسن جاری خواهد بود کفتم قبول و اگر کم بود بهر بود و حجت اضراف
سعدیش بود دادم و چون بخارفت شخص مذکور را بسوی من فرستاد
پس داخل شد بر من در ری رجمانان و چون سخن در امد صدق قول
رشک مرا طاهر کردید از ماش رسیدم گفت ماسویه و منسلی

که مسکن او شده اراده من دور و کاره داود من سه ایون برکت
 بود و داود را خوش طبعی و هرزه کاری و بطالت عتیقی بود و در ماه
 صفی که عهده را میسبانه اول مطالب از این پند بود این روی چند
 روز پیش گذشت که ما سو در راه های سفید پوشیده کفتم حال صفت
 گفت بر جاریه ار جوی داود رساله نام عاشق شده ام و این در جوی است
 که او را برای وی ایستایم غایم مرانزول بروی حرکت و آن حرکت را
 سبب شده در هم بخردیم و نومی بخشیدم و لوحا و رادش هر دو از آن
 کیزک هم رسیدند و بر من رعایت ایشان لازم شد و فرزندان او را
 بمنزل قرابت خود دستم و حمایت من مرض اقدار ایشان تعلق گرفت
 پس یوحنا را با آنکه هنوز پسری بود برتر بر سر نهادم و او را توفیقیت
 پارستان و بر سایر تلامذه خویش تقدیم دادم اکنون برای من اردوی
 آن شده که اردوی صادر شود چنین دعوی تا که هر کس شود دشنام
 و بد کسی را که در تربیت او کوشیده و وسوسه بلند می او کرده و آنچه
 نوده که اعاجم میکند آشته اند که مردم از مصاعف پدران انتقال نمایند

و درین باب کمال مبالغه ارشاد ظن همیشه و آنست که مسکن سلوین
 بنان که طبیب معتمود در باره یونس گفته که او منت است بر کسی که او را
 طبیب خود کرده اند و علاج او قحط نماید و کثرت خطا کتب و حسن بیان
 او مردم را روی را غیب می سازد حال آنکه عهده در صنعت طباشیر است
 مرض و شش من دوا می است و لوحا همینکه محروم بر آید او را ادویه
 و اغذیه سینه البروده چندان میدهد که آن حرارت را از این میکردند
 و در معده و بدن او ایرات برودتی میکند چنانکه محتاج میشود بمعالجه آن
 با دوسه و اغذیه حاره و در دفع این حرارت باز خود میکند تدریج اول و از آن
 روی کسی که معالجه او یوحنا باشد یا عیسی و صحاح بداد خواهد بود و روح
 بدن را طاق این بخوبی برزیت و عرض از طبیب حیط صحت در ایام ص
 خدمت طبیعت نماید با صحبت که اید یوحنا از جمله مقادیر علاج است که یک
 ازین دوا می قیام نمی نماید و چنین کس را طبیب نشاند گفت یوحنا بد
 دعوات و خوش طبعی بسیار کردی از این جهت مردم را بحال لطیف و محبت
 وی خسی و از میس بود مع دلک اردوی بود احدت و استکی زیاد از آنچه

جبرئیل آن نصف بودی وجود حریس را با اب بودی که حدت طبع کهن اهل
 مشکله آردی و خوشتر است اوقات مجلس یوحنا و قیام بود که او نظر در تو را کردی
 از نو آردی آنکه زنی زرد او آمده گفت فلان و فلان شماره سلام میرسد
 و حاکم گفت من با سارا اهل قطنطیه و عموریه عارف ترم این اسم که تو ذکر
 میکنی هر حال قاروره بولت را بنامی تا در آن نظر کنم و مگر آنکه مردی از علی
 زرد او شکایت کرد که دوامی آن نفع بود لاجرم یوحنا گفت نصیب باید کرد
 مرد گفت عادت نفعه مدام یوحنا گفت کان ندانم کسی را که ارشک ما در
 عادت نفعه بیرون آید باشد و بچین که عادت نفعه نداری عادت من
 نیز من از مرض بد نشسته و اکنون حادث شده و مگر چیستی تو داری و مگر
 مردی از عرب شکایت کرد گفت فصد اکل بکن اردست رتت مرد
 این نفعه کرده ام و نفعی بخشیده گفت از اکل دست چپ فصد کن گفت
 از آنز کرده ام گفت مرد و مطبوعی بخور گفت از آنز نعل آورده ام گفت
 اصطحیقون بیاشام گفت از اسم آشامیده ام گفت دیگر خود چیزی
 نماند از آنچه اطبا در باره این مرض گفته اند و تو سیکونی همه را بجای آورده ام

بهر

یک چیز مانده که از آن به قراط ذکر کرده و نه هالیسنوس اما حسب تجربه دیده ام
 که مردم میکنند آمدت که نفعی شجده مرد گفت آن چه چهرت گفت
 مقداری کاغذ بنج و آنرا قهقه کن و بر هر قهقه بویس که رحمت کند
 خدای آنرا که دعا کند بمبتلاء را که هر است عافیت و بصی اران نفاع را
 در مسجد جامع شسقی مدینه اسلام و نصف را در مسجد عربی در میان مردم
 متفرق کن در روز جمعه شایده خدای تعالی برکت دعای مردم شفا کنی گراست
 فرماید و مگر آنکه اگر اقیسان کنی که یوحنا آن نفعه حسبی رودی آن
 و از سادعه شکایت نمود یوحنا گفت حواش خیزی مناسب گفت
 خورده ام اثری بخشیده گفت که تا اول نای قیس گفت چندین رطل
 از آن بکار برده ام و فایده نیافته ام یوحنا گفت شربت بندای یونان باید خورد
 گفت که سبوا این شراب آشامیده ام و نفعی ندیده ام باز یوحنا گفت
 معجون مرد بسیار بخور گفت از اسم خورده ام و بسیار خورده ام اینوقت
 یوحنا خشم گرفت و گفت اگر بسود میطلبی مرد مسلمان شو که سلام اصلاح
 معده میکند یوحنا که گویا وجود نصرت کمر کا و خاصکان میداشتی

نصاری با وی در مقام عمام و عترت آمدند گفتند خود را شناس کرد آید
 مع دلت مخالفت من و آئین سبکی ما بر طریقه ما باش و در ملک زن اقتضای
 غایبی شناس باش و الا حد در او شناسیت بیرون کن بعد از آن هر قدر
 جاری که خواهی داشته باش یوحنا در جواب گفت ما همه که یک امر و یک
 تکلیف ما مورثیم و مکلفیم بلکه اتحاد درون و اتحاد دو عالم کنیم مرا گویند که
 که نموده حایق سه او از آن است که هست جا در داشته باشد و یوحنا
 شقی چهارگزین خواند داشت حایق را گویند که در باره خود او نیز التزام تو این
 بکنند تا من با او موافقت کنیم و اگر او را میرسد که مخالفت کند ما نیز مخالفت
 میکنیم آورده اند که بتخیل من جبرئیل ما یوحنا مراجع و ملاجه بسیار کردی روزی
 در مجلس ابراهیم بن مهدی در مکه معظم در بدین سنه آخرین و ما من یوحنا را
 گفت یا اما زکریا بود در من و پس بر منی یوحنا چون اس بشیند ابراهیم مهدی
 را گفت ما بد اس اقرار باش محمد اسم که در مرات مدرت ترک کنیم بود
 محشوع گفت اولاد را مرات غیر بند و عا بر را بمقتضای دین سلام است
 اینجا یوحنا منقطع شد و هیچ جواب نتوانست گفت حکایت کرد در

من در مصر احمد بن برون اشترایی که متوکل علی الله در امام خلافت و این
 برای او حکایت کرده که یوحنا در حدیث و اثن در دکانی بر وجه بود و
 شخصی رسد قصد در دست داشت و در وجه بکنده منحوس است ما میسید
 کند و هر قدر سی مگر صیدی حاصل نیشد پس بحاجت یوحنا تمهت شد
 گفت بر خیر از اینجا ما شوم یوحنا گفت امر او منین سخن مجال چو صیغه با
 یوحنا می ماسوه جوزی مادرش را از صغلیه که بمشقه در پیش چیده باشد
 یک سخی و سعادت او را بان رسانید که بزم خلفا و سمر و غیر ایشان باشد
 و تا حدی رسیده که در رعایب و نیوی عوطه میخورد و پھر مانی که عمل و آرد
 آن حد و ندیدی بزکترین مجال است که او میوم باشد لکن اگر امیر اینین
 خوش داشته باشد خبر دهم او را که میوم کیت هر اینه خبر دهم گفت خبر د
 و بگوی که ان کیت یوحنا گفت میوم کسی است که چهار خلیفه او را از آن
 باشند بعد از ان حدای سبجان او را بر تبه خلافت سر فراری بخشید
 باشد او و او که دارد امور خلافت را و قصور و عرف او را شنید در دکان
 بر مهد ارمیت دروغ در بیت دروغ در سان و حله انکه امن و مطمئن باشد

ارما و تنذمی که بوزد و او را با هر که ما اوست عرقه سازد پس خود را مانند
 سازد و بفقیر ترس مردم دنیا و مدبرترین ایشان که مایه گرانند متوکل گفت
 مردم که اس سخن در واقع اثر کرد اما سبب حضور من هیچ در برابر گفت
 و بعد از زمانی گفت یا یوحنا هیچ بود تعجب نمی آورد این حالت بوجفت
 که ام حالت گفت بلکه صیبا و طلب صد میکند و در عهد امک عت نقد
 مایه میگیرد که مگد سار و مثل آن از قیمت ان حاصل شود و من از صبح تا
 سعی میکنم و نقد مایه که بدرستی ار در میگیرم بوجفت یا امیر المومنین ان
 موضع تعجب نیست چرا که حدای تعالی زرق صیبا و انرا در صید یک
 بنا ده میاید که زرق ایشان با ایشان برسد تا وقت او وقت حال
 حاصل شود و زرق امیر المومنین از راه خلافت مییاست و او را حاجتی
 نیست که تحصیل زرق از همه صید سمک نماید آری اگر زرق او سلم
 صید سمک بودی بر اینند او را هم آمدی چنانکه صیبا و انرا می آید آور
 ده اند که یوحنا را کینگی بود و رومه که ایشان او میگردد لکن عزلی می نمود
 اتفاقا کز ک استن شد و دختری آورد که پای چپ داشت و پای راست

میز

نه داشت و گوش راست داشت و گوش چپ نه داشت بعضی از جماعت
 او را گفتند که بوجعل میکرده این جاریه گفت اری من بلیه از عمل عاقل
 شده و اگر که چون عمل وصل اول معاودت سمع واقع شده باشد چری از
 در محری باقی مانده و در جامع ثانی ان فصله بر جم حسب و رحم انرا قبول نمود
 و چون ان فصله چند ان بوده که قالب را بر سار را لاجرم و لد ناقص بر آید
 و چون ان سخن جمع از طبیبین شنیدند تصویب نمودند بغرض طهوری که گفت
 استن کنند جاریه کشان نیست مگر بعضی غلامان او و این سخن که او میگوید
 چری نیست صالحین شخ ن عمره من جان بر سار امدی را علی صعب
 عارض شد از اسم من هندی گوید بیایدت او رخم دیدم اندکی بجهت شد
 مس مان من و او سخنان گذشت از انجمله این بود که عمیر جد او را ارادید
 مادی فوت شد و علفی نه داشت ان مصبت بعمره عظم ابد بعد ان معلوم شد
 که کمی ارجواری بر او شش عملی دارد عاقبت دختری بزاد عمیره را نه انجمله اند
 تسکین یافت و ان دختر را نمزل خود برد و عزیزتر از پسر ان خویش میداشت
 ما امکه با لیده و رسید کشت و صو است او را کفوی تزویج نماید و هر کس

۲۴۵
و هر کس او را خطبه کردی عمره از حب و نوب و هلاک او تقیثش منع کردی
از جمله خطاب این عم خالد بن صفوان بن ابراهیم میم بود و عمره نوب او
کتابت می شد لکن او را گفت ای جوان اما نوب و معلوم است
و حاجت تقیثش از آن نیست تو بسته کفوی دختر ترا در مالک ما دام که متبر
با خلاق تو حاصل کنم نسبی با نفع این عقد نیست اگر بر تو همان باشد
که کمال در منزل من و خانه من بگذرانی تا خلاق تو بر من منکشف گردد
فرمای در حب و سعادت و اگر آن قامت رتو تو دسوار است بلباس سوی
منزل خود معاودت فرمای که سامان و سار سفر تو را بهتر داشته ام
پس آن جوان اختیار اقامت کرد صالح بن شیح میگوید پدرم ابراهیم است
کرد که هیچ شیی بود که از آن جوان خلاق تنها قضیه هر کورن از
کسی بودی که وصف او نمودی همس اخلاق و دیگری و بر انسوب
ساختی با قبح و ایچ اوصاف پس صدم عمره جمله با ناسنیده انگاشت
و این مکتوب موسی خالد انگاشت اما بعد راستی آنکه فلان نزد ما آمد
و علاوه نبت فلان دختر ترا در خطبه نمود حال آنکه اگر خلاق او نیکو باشد

کمال عبت در مرا حب او دارم و ولی عقد کالج را بره مندی خواهد بود
س که چنان بیسی که اشاره فرمائی برای شرف خویش ما آن
عمل کرده شود در راه این رسم و نبت خ تو و تو خود میدانی که مستأ
و مورد من است همان کی نشاند پس خالد در جواب نوشت تحقیق که
فهم کردم کتاب تو را بدانکه پدر این بن عم بهترین قوم ما بود محب خلق
و ناخوشترین ایشان بحب خلقت از همه حسن صفا بود چون بدی بوی
کردندی و از همه اسخی بود چون موسی محتاج بودندی اما بستلا بودناح
صورت و بیات و اما ما در این ابن عم خوش روی ترین خلق الله بود
لیکن از بد خلق و سخن و قلت عقل سجدی بود که محکس را مانده و حکان
ندارم و این ابن عم مساوی و الدن جویش را پذیرفته و از محاسن
ایش چیزی قبول نکرده اکنون اگر با وجود اینها که شرح کردم
عص در رواج او خواهی کرد حسیار تور است و اگر خواهی پسندید
امید است که حق سبحانه و تعالی آنچه بهتر باشد برای دختر ترا آس
صالح میگوید که چون بدم عمیره مکتوب خالد را بخواند بفرمود تا را دور آ

جوان را همی کردند و موکلی روی گماشت تا او را از کوفه پریدن کرد
 از اسم گوید خوش آمدن این حکایت و حفظ نمودم از او درین بار
 از خزل صالح که از من بر خانه هرون بن سیمان بن منصور افتاد گفتم
 سلام کنم و بگذرم چون داخل شدم این ماسویه انجا بر خردم هرون پرسید
 کجا بودی و که را ملاقات کردی پس خبر دادم او را از بودن من نزد صالح
 چون نام صالح شنید گفتم در معدن چهار طیبیه بوده هیچ حفظ کرد
 از حکایات شیرین او گفتم علی و حکایت شنیده را باز از من یوحنا
 چون بشنید گفتم سخن و چنان باشم اگر نه این حدیث مانده باشد
 حدیث من و پسر من را که من مستلیم طول وجه و ارتفاع قحف
 را س و عرض حسن در وقت عین لکن قوت و کانی و حافظه که هر چه شنوم
 یاد گیرم مراد روی شده و دختر طیفوری که روجه من و مادر دست خوش روی
 بر من مردیت که من دیده باشم اما ساربعقل و محقق بودند اند که چه گوید
 و بعد که گویندش و پریش قبول کرده بدیهای ما هر دورا و از محاسن
 بیچیک مسج پذیرفته و اگر نه اندر سلطان دوشمی هر بنیه ترشح میگردم

ادرا چاکه جالیوس ترشح میگردم و اس را و توده را اوقت می شستم
 اسباب بلادت او را و هم مردم را از ساجت طقت او ایاش می شستم
 لکن سلطان مانع است و برین فعل مارجست خواهد نمود و در مجلس ترشح
 او یحیی یوسف طیب حاضر بود یوحنا در انجا سخن گفت گویا می شستم
 یوسف را که از حدیث را بطیفوری باز میگوید و مسان ما سارعت می گفتم
 تا بر ما بجنود عاقبت چنان شد که یوحنا میگفت و اسم پر یوحنا از حد
 طیفوری ماسویه بود بسم حدیث ماسویه و ابلمی محوس بود بسیار قلیل
 مع دنگ یوحنا از روی تعقیب از طیفوری اظهار محسسی با سپه میگردم و مانش
 بر خلاف آن بود اتفاقا بعد از این حدیث بچند روز ماسوده مد کور میارشد
 و رای یوحنا ان بود که باید نصد شش کند و طیفوری حدیثش و پسر ان
 طیفوری رکر ما و دانیال بر خلاف رای یوحنا بودند یوحنا بنا بر رای
 خود نموده اور انصد نمود و هماروز متوجه شام شد و ماسوده در روز
 سیم از خروج بدش فوت شد پس طیفوری و پسرش قسم ما میگردم
 که یوحنا عهد اصد قتل پس خود کرده و هر را که یوسف طیب از کلام یوحنا

در مجلس هرون سلطان بيشن رسانيده بود دليل مدعا مستند
 بود الهودي ايش بهر مخين زمان خود بوده اورا تصنيف است در جواب
 قريب بيسصد ورق از كتاب الرزق الجوزي نام نهاده بود لقب
 باب بهر معروف بعقب در ايام ملكش باند ما طباقت مشهور بود و در
 فواید طبي جدهمده تمام سينمود اگر شهابه از مخطويع علوم گذراين
 درين عهد ملقب شده بود بهر مکتبه جواب برادر مرگ است و طب در
 حومه سعي ميکنند و در کرايه خود چو بخشه من مناسب است که جواب موت
 را را مي خود مصل کرد اند و جواب همانقدر در است که حاصل شود بان را
 تن و بمقداره ساعت است يا اندکي بشتر و عادت وي چنان بود که
 بهين مقدار خواب کردی و باقي اوقات در مطالعه علوم و تدريس مری گذراند
 در تصانف او کتاب موسوم بکتابش است بعضی گفته اند وجه تسميه
 سا هر آن بوده که در اسرطاني در مقدمه در حادث شده بود که در
 ان ويرا منع خواب کردی و هر که در کناش او قائل کرده باشد ظاهر شود
 او را که و مر اعلت سلطان بوده بود سحر من سحر اسسي المعزلي

الکثر

الملکي اني الحجاج اول حال در سبته معرب بود از انجا حکمت منقول شد
 از اجل استيطان کرد در سبته معروف بوده اس سمون کوه سبته
 حد عاشرا تا مع وي بوده يوسف مرکو طريسي است از اهل فارس که تبه
 است از بلاد معرب در سوهل بحر رومي مدرش در انجا حکم قهتاي سوق
 است تعال داشتی و او علوم حکيمه در آن بلاد تحصیل نمود و علوم رياضي را
 و اگر نت چنانچه جمله را در ذهن خود حاضر داشتی در وقتي که يهود و نصارا
 ان طاد را الزام ميکردند با سلام يا جلای وطن او بحيله انهار اسلام
 کرد تا انکه ستمکن شد از تعال بيلاد مصر من جمله مال و عيال خود را برداشته
 بمصر آمد و انجا موسی بن میمون قرطبي که رئيس يهود مصر بود پيوست و نزد
 شروع در قرائت علوم کرد و او در خواست که رساله سماء ابن فضال
 اندلسی را اصلاح نماید پس او موسی بن میمون بشارکت اصلاح و تحرير
 آن نمودند بعد لدن از مصر بشارم انتقال کرد و در مدینه حلب ساکن شد
 و انجا دهری اراني اظهار بودی کاتب بخوابت و در حلب برسم حکایت
 در رحمت مشول گشت و مردم از هر سوی بقصد استفاده متوجه او شدند

و اصل طبیب دولت طاهریه بود سارگی و زریک مسان من و او
 مودت مستری بود روزی با من نکاح کرد ار که دو دختر دارد و اندیشه
 منداست که بعد از وی سلطان در میراث وی بایشان شاکت نماید
 و گفت از وی پیری دارم من برای او ذکر کردم تدبیری که متعول بود
 بعضی حکما در باب طلب ولد ذکر که وقت کجای باید عمل آورد و در مقام آن
 شد که بدان عمل نماید پس زنی دیگر بخوابست چون زن او شرفوت شد
 بعد از مدتی ایستاد و پیری آورد و از سروران خویشی بریدن اتفاقا
 مادر پسر در حمام آب گرم بر آن پسر بسیار ریخت و مان سبب بر فوت
 شد و اندوهی بی اندازه ویرا دریافت و چون بجهت تیریه نزد وی فتم او را
 تسلیت دادم و کفتم غم مخور و همان عمل را بجای آر پس چنان کرد و باز
 پیری آورد و اورا عبد الباقی نام نهاد و بزیت و بعد این ترک
 آن عمل کرد این بار که فسه زنده آورد دختر تو پس جو در اعلامت کرد
 بعد از مدتی اعاده آن عمل کرد در کت باز پیری آورد لاجرم از خان
 نمود بصحت آنچه نزد او تجربه رسید از عوایب آنکه در زنی او را کفتم هرگاه

نفس

نفس را بعد از موت حال آن خواهد بود که موجودات خارج را متصل نماید
 پس بیامین و تو با یکدیگر عهد کنیم که هر که دم را پیشتر فوت در رسد در جواب
 این ذکر آمده او را از احوال انشا خبر دهد قبول کرد و ان مع
 در مسان ما لوقوع سوست اتفاقا او وفات یافت بعد از چند سال
 شبی او را در خواب دیدم که در عرصه خارج مسجدی در حظه که او را بوج
 نشسته و حامی یغنی پوشیده کفتم ایها الحکیم نه مسان ما عهدی بود
 که مرا جواب آئی و با جوال خود خبر دهی بجنید و روی ار من بگردانید
 پس در وی او یختم و کفتم لایم بسیار کفتم که چگونه کشت حال بود بعد
 از موت احوال چگونه است در جواب گفت که کلی کلی سوست و حسرتی
 در جو و باقی ماندن در ان حال چنان فهم میگردم که سخن او اشاره است
 بلکه نفس کلیه لطیفه با علم کل سوست و چند جوئی در جو که مر که ارض است
 با ندس چون بیدار شد تمجب کردم از شاره او حکم مذکور در روی چشم سینه
 ثت و عشرین و سمانه فوت شد **یونیس** الحکیم از حکما یونان در وقت
 خود دانش مشهور و در جمله مصنفین مذکور است که سده عمر غیب را در صخره

کردی ماضی که سحرش آید و کف بر اندازد و فروشند آنوقت قدر
هر یک سبوی سی و نه رطل شهاب و یک رطل نیاز شگافه در رشته
کشیده همان آن حرف فروشتی با بته برسد پس رشته را در کردن
حرف بستنی و سر از اکل کفنی و کشودی مکوف حاجت بستن
پونس الحرفانی لطیب از عراق که موطن اصلی او بود میلاد منبعل
کرد و در اندلس ساکن شد در ایام امیر محمد اموی و محوئی با جود مایند سرده
بود که هر یک شربت از اجزاء چهارم در فرختی و ادعای درون را عیانت
و بدین وسیله مالی بسیار جمع نمود پس حج نهار اطباء اینجا اتفاق نموده
چهار دینار فرستادند و شرتی از آن در اردی بستند و هر یک از آن
بچشیدن و بوییدن در مقام تحقیق اجزای آن شده و عموشتند آنچه
ایشان بدان کلمه می نمود و بعد از آنکه تکلی اتفاق نمودند بر جزوی چند درود
رفته صورت حال بار نموده گفتند اگر اصوات کرده ام تصدیق کن
والا ما را نزارش و نهامی که نصیب و افزای آن افتد کرده و ما همه اهل
کتاب صیغتم روایت که از صنایع آن مردم بیشیم پس چون رو نوشته

ایشان

ایشان شد گفت حقیقت آنکه در همان او در خطای کرده ایم اما در تفسیر
او را نماند اصابت واقع نشد پس تعین از آن نموده ایشان را در
آن شش یک گردانید و دو باره کور همان دو باره معرفت یافت اگر است
از آن روز در دمای مذکور در بلاد اندلس معروف شد و من این حکایت با
سخط مستقر اموی که از ملوک بنی امیه بود از آنان که بر بلاد اندلس
مستولی شده بودند دیده ام و مستقر مذکور بغایت فهم و ذکی و اطلاع
تمام او را از اخبار مردم از اجزای صحونی دیدند که لفظ تقارن نوشته شده
و نمیدانستند که چیست تا رجوع بوی کردند و او خوشتند از آن گفتند
بر زمین موجود است پسینه که همسنگ و در هم چسبند گفت بده
و بعد از آنکه ده دینار را گرفت مقداری از حرف بیرون آورد و آنرا
داد گفتند این خود حرف است و نزد ما موجود در ایجان است
ده دینار چسپه اگر کفنی گفت من عین دوار از فروخته ملک تفسیر اسم را
فروخته ام و بر او سپه بود احمد و عمر و ایشان مانند که سلا و شرف
اده از ثبات بن سنان و امثال او و از وصف کمال احمد علوم

نمودند **یزید بن ابی زینب** بن ابی زینب نو جان خالد از طبهار مامون بوده صاحب
 فضل و علم و حدیث **ابراهیم بن مهدی** شش ارباب طبهار او نمود **کلی بن یزید**
 ۲ اسرار **الحکما ابو جعفر احمد بن عبد الله** از علمای ریاست و بصاحت
 الاث بنو حنیف قلم و جغیه بوده کتاب **اسطرلاب** سطح از تصانیف اوست
ابو جعفر الحجازی کتبتش از مشهور تر است محلی الاصل بوده و معلوم
 بنده و حساب و تیسرات و اوصاف عالم و جغیه کتاب **رح الصالح**
 و ان صیل بن کتابت که در آن فن تصنیف شده و نیز کتاب **سایل**
 عدده تصنیف او **یزید ابو الحسن** بن سنان طیبی است نامدار صاحب **السنن**
 حرانی که در ادراش گذشت و رفیق او بوده ایشان در دولت
 بود و قبل از ان نیز تقدیمی تمام داشته اند بنایت عالم و جغیه و نیکو
 منظر و نیک بجز نموده اصابت حسنه از وی مذکور است او الفج **پیر**
 او و پسر او **اسکی فاضل** و طیب بوده اند **ابو الحسن** بن ابی الفرج بن
 ابی الحسن بن سنان طیبی فاضل و در مرتبه جدش ابی الحسن بن سنان
 ملکه حکانه زمان خود بوده در بصاحت صاحب نام و در میان مردم قدر

بنده

بنده و بنا بهی تمام داشت **ابو الحسن** المعروف **بنده** سنان از طبهار نامدار
 بعد از او استفاده علوم از سنان بن ثابت نموده در بصاحت طب
 رتبه ریاست و تقدیم یافت و در میان طبایع سنان معروف گردید
 در ایام آل بود در تمام بغداد طیبی مسلکی او نموده و حکومت علاج مشهور
 بود و فاش هم در عهد او در سنه سبع و ثمانین و ثمانین واقع شد **ابو الحسن** بن
 سنان الصالی ابن ابو الحسن عمر جماعتی است که نام اسم و کتبت مذکور
 شد مذ ثابت بن قره صدوی اراد او **اصحانه** و **ارخانه** انی مشهور طبیب بود
 اش ترا اال سنان میگویند ابو الحسن مذکور در عهد دوسه تبع و ثمانین
 و **اربعه** در عهد موجود و متولی بیمارستان بود اصابت حسنه
 و توفیقات عجبه در علاج از وی مشهور و مذکور است برادرش **ابو الحسن**
 سنان حکایت کرده که در سنه تبع و ثمانین و **اربعه** بیمار شدم
 و در ان سال امراض کشیره و بار خصمی حادث شده بود و من بکوت
 رسیده بودم و برادرم ابو الحسن از من چشمی داشت و با من تکلم کردی و
 بخانه من میامدی و ان حماحت صائمه را در سوره حلق و معاد است

با یکدیگر حالتی که غیر ایشان ماند ایشان میت تا غایتی که هرگز
 دوتن از ایشان با هم متفق نمی باشند او افضل میگوید که چون چراغی
 من باورسید و مردم اورا ملامتها کردند بدین آمد اما در وقتی که مرا
 حال خویش اگاسی بود پس مرا چون باحال دید میفرماید و حاجه ایرایک
 کنند و حکم اورا بریان کرده مرا اطعام کنند و یکفته شب و روز
 پیش من بمانند تا اگر در جمله بهتر شدم اینوقت برفت و دیگر نیامردن
 شد و مان بودم که هم از مرض خلاصی یافتیم و هم برادرین با من مهربان
 پس چون قوت حرکت یافتیم مددانی که بروی تکیه میکردم متوجه خارکوه
 شدم تا اورا بر آنچه ما من کرده شکر گویم همین که بر آمدن من مطلع شد
 رحمت در گوشه نداد و از غرض خارکوه بر آورد و گفت ای ابا افضل
 بخانه خود باز کرد و دیگر اینجا میای که ما بهمان مهاجرت که فهایم بود خود
 کرده ام من تزد در حال یک خاطر باز گشتم و در گزند او بخانه من آمد
 و نزد من بخانه اور قتم و بقیه ایام حیوه را با ما چنین گذرانید عرس لیس
 ابراهیمین طلالن محسن بن ابراهیم اصبالی آورده که پدرم در محرم سنه

لوت

ست و عین و از نماز مرخص شد مرصی صعب و ابوالحسن بن سلمان
 بر عادت ستم خویش مهاجرت او بسیار نمود کسی را نزد او فرستادم
 و اتماس حضور او نمودم و عده داد اما وفا نکرد تا آنکه جماعتی از نووان رفتند
 و توجع بسیار کردند و او همچنان وعده میکرد و خلف نمیداد و پدرم ابوالحسن
 را روز بروز حال تریشه و مرض شسته ارمی یافت تا بجیکه لای عقل شد
 و مدت بیت روز بر آنحال بماند و حرکات بی نظام چنانا از او صادر
 میشد گاهی متوجه سقف مقعه که در آنجا میبود میشد که ابراز کند و گاهی همچو
 در نای ابراز کند و نموان میگفتند که آنحال نوعی از حالات نزع است
 که نزد ایشان معروف و معروف است لاجرم ترک او کرده که صیاح
 و عویل آغاز نماید و رسوم تعویذ و اداسان میزدند در اشای لیس
 دیدیم که ابوالحسن داخل شد و نزد من جماعتی از اصداقا بودند چون اشفقا
 احوال بدیدند بهوش دارنا بستاد و گفت مگر مگر گفتند در کار مردن
 است من کفتم یا ابوالحسن حال لیس مرد و مردم بعد از زنگانی کردند
 و حال او در این مرد در مردن است و ما را با بدن تو حاجتی نمیشد

من این نوع سخنان میگفتم و او متوجه نمیشد و بوی ابو الحسن روان شد
 و چون او را بدان حال بید بابت بر من زد که حالا که در این سخن
 دلگلوب را و حاضر کردن جمعی از غلامان را تا او را چنانکه من میگویم
 نگه دارند و بر زمین اندازند ماری هر چه گفت چنان کردیم و او حلاط مسکود
 پیرم را و میگفت یا ابو الحسن امک منم ابو الحسن بن سنان و تو را
 باکی میت اندکی مساعدت کن و دو آنچو و عرضش این سخن تقویت
 قلب او نمود پس ابو الحسن دست دراز کرده او را گرفت و سعی گفت
 که مفهوم نشد اما که رانش تفصیل گشته بود پس ابو الحسن بنفش گرفت
 و بنفش را ساقط یافت پس از کعبش گرفت اموقت کف حکر و حاج
 بریان کرده حاضر کنند با مزوره و اندک مانی چون حاضر کردند اولاً حکر
 بریان را بوی خور آید بعد از آن گفت اگر فلان نوع امرد و فلان
 نوع سیب یافت میشد جوش بودی و منزل با در باب است
 عملی را محاسب غری در طلب آن فرستادیم از اتفاقاً حسد
 غلام از خانه بیرون می رود و در قرآن همان امرد و سیب می بیند که کسی

دود

کرده جرد و بنور کس بران مطلع نشد بلکه بر وجه بدیهه برای سید الله بود
 رسول بوده و او با ما همایه بود با جمله بعد از آنکه عبد الله حجاج ما بان
 مطلع شد از هر یک قدری سومی ما فرستاد پس ابو الحسن یک امرد
 و یک سیب را از آن در کلاب برید کرد و بر آنچو را بند و تا وسط در صبر کرد
 انوقت او را امزوره خور آید حال ابو الحسن اروضی که بگردن جابه خورده
 بصلاح نهاد و بنفشش بحال باز آمد و ما همه در بوشش آن اتفاق و آن تصرفات
 که از ابو الحسن صا در میشد بودیم و نتوان در دست و پای ابو الحسن بن
 سنان آقا ده میوسید اینوقت گفت این اطبا که صبح و شام
 می آمدند و دینارهای شما اندکی کردند چه میگفتند و در مرض پیر حیرت
 میفرمودند من گفتم اما سخنان آنکه هر چه خواهد بود بید که میدی دردی نماند
 و اما معالجات که میکردند که ارایشان در دروسه می فرمود ابو الحسن
 این بشنود گفت آه قدر که گفتی پس است اصل همه عوارض همین بوده که
 طبیعت را در شب بجران مهمل مشغول ساخته از آنکه نمیزد چنانی تواند کرد
 لهذا احتیاط عسل عارض شده گفتم چنان خواهد بود بید که مرا که این احتیاط

عقل از آن شب باز عارض گشته پس گفت با آنکه دیر آمدن من سببی در است
 حوا که خاطر جمع بودم تا آمد که روز قاطعی است که ظالم ولادت ابو الحسن
 را ن دلالت دارد و هر چه است آفت خواهد بود لکن اکنون آنم اگر آفت
 را که زنده بود در صبح از آن خواب داشت گفتم علامت سلامت چیست گفت
 آنکه شب آرمیده باشد و خوابش برود وقت صبح او را بیدار کن تا سخن کند
 و آنچه گوئی فهم کند و صبح خواهد برخاست و در صبح ساری قدری راه
 خواهد رفت و باز خواهد نشست و ما را شکر بدست خود خواهد خورد و اگر در آمد
 بگرد و خوابش نبرد آنکه شب را بس خواهد برد و بعد از آن نزد ابو الحسن
 تا وقت صبح نشست و در این نشد که آنکه بیشتر پی کند تا آنکه ابو الحسن
 را خواب آمد این وقت گفت چشمش روشن که صحبت یافت اکنون تا
 و مشرونی که مست پیش آرد و بعد از اکل و شرب بهمانجا خواهد رسیدیم
 و ابو الحسن خواب طبعی خوابیده و آسوده بود و این سخنان یک
 را انکارش میکرد که بعد از نیم شب او را بیدار سازند بحد اوند سبحانه
 قسم که بمکی را خواب برود و آگاه نشدیم مگر با و در میان که مانک میزد

۱۱۱

یا ابا الحسن اما بزبان قلیل سلام علیک پس در تمام آن خانه او را بنگار
 بلند شد پس من بیدار شدم و طبیب نرسیدار شد و شش و کمر در میان قهقری
 حوانی که دیده بود گفت شریف مرتضی اما القاسم موسوی نقیب
 طابین را در خواب دیدم و شریف در آنوقت زنده بود و شنید
 خبر ایس ابو الحسن بقتسیده عیسه در مرثیه او گفته بود چنان دیدم که
 او و اولادش و خلق بسیار بجانب مقابر قریش میروند و در آن
 من چنانست که قیامت قیام شده پس بجانب مرتضی روان شدم
 و در نزد او نشستم در آنوقت ابو عبد الله پسر او نزدیک او آمد و پیش
 با او سخن گفت او در جواب گفت بسیار و لبالب بیای پس ابو عبد الله
 حامی ارحلو احاضر که داند و بمکی از آن بخوردیم این وقت مرتضی برخواست
 و سوار شد و فرمود تا برای من نذر کو پی میاوردند و مردم همه ما او را
 و من تنها ماندم و در جستجوی مرکوبی میجویم و عینا فهم در آن حال او
 از عقب شنیدم که میکوبد الحجاه الحجاه را وی گوید چون ابو الحسن
 حکایت خواب با بنجار ساندیکه او را سلامت تینت کفتم و صورت

خواب را نوشتیم و چون صبح رئیس خویش رجعت در قضای خانه
رفت و سرسری که وسط ایجا بود نشست و ما را شعر بدست خود گرفت
و بنوشید چنانکه طیب گفته بود لکن تا مدتی خانه را می شناسخت و کیفیت
اما احسن اس که ام خانه است از خانه های ما و من شرح و بیان می کردم
اما او فهم نمی کرد و چاشت از فرد دیدم که ابو الفتح منصور بن محمد بن
المنذر المتکلم الخوی الاصفهانی بر ما داخل شد که خبر رئیس معلوم کرد
و حکایت کرد که دو ششینه در جاب دمدم که گویا از آب میگذرد و بزوی
تومی ایم شخصی را میگوید کجا میروی من میگویم بوی فلان که مرضی صعب دارد
او با من میگوید من اورا گفته بودم که در بارخ خویش و تو تو هم خویش بوی
که ولادت بلال بن الحسن بن ابراهیم در یوم که از شهر کذا در سنه کذا
بوده تا اینجا بود جاب ابو الفتح مذکور را وی گوید ابو الحسن بعد از آن
تا رمضان سنه شان و اربعین و اربعه زنده گانی یافت و وفات
یافتند قتل اردوی جامعیتی که در آن حال بودند از اصدقا و طبایا و رهبا
و کبرا و علما که متا لم و متحر بودند و حرف معارف او داشتند و بعد

چیز

چندی مرتضی شریف فوت شد و رئیس اورا مرثیه گفت بقصیده
عینیه و القصدی مایش و حکم ما یزید ابو بحسین بن عثمان الطیب القصبی
در سایر علوم او ایل مشارک و در خصوص طب ممتاز بوده خدمت نمود
لطب خویش ملوک بنی نویر را و خصوصاً عصبه الدوله را و جتمع داشت
ما علم طب علوم ادبیه و صناعت شعر را از مداح اوست عصبه الدوله را
ان دو بیت که در فتح بغداد و اخراج عالدوله بنخیا را را که گفته است کس
المالک رای الملک و یخفظها اسید الحکمک و عصبه الدوله انض لها
فقد صعبتین شیش و یک زرا که عالدوله بنخیا را که عصبه الدوله ملک
اروی انتراج نمود بسیار بازی زرد عبت دشتی و سم از اشعار او
که در باره عالدوله گفته ان دو بیت افام عطا الالهوا ز سبعین لیله
یدبرام الملک حتی تیرا یدبرام اکان اوله عمی و او سطر بلوی فرجه
ابو بحسین بن و کمالک طوسی است مشهور در دولت آل بویه
در جلد اطبا خاص معروف مذکور در ایام ببار الدوله بن عصبه الدوله سعرا
و صحرا همراه و ام کتابت بصره ما و جود طبابت بوی رجوع بودی ابو بحسین

البصری الکمال در فن کمالی صاحب بصیرت و در دولت آل بویه
 اهل تقدم در صناعت بوده و فاش در سنه سبع و عشرين و اربعم
 و معرفت نامه در فن استاد بوده چون عهده الدوله سمارستان خویش
 را در بعد او با تمام رسانید ارجاعات اطبا که خدمت انجارتب داشت
 ان کشترا یا را که بود و قتل از بیمارستان که خدمت سیف الدوله
 داشت و کناش از وی مشهور و متداول است کی معروف کماوی و آن
 دیگر بنام شخصی که برای وی ساخته بسیار زبان آور و مالک سوات
 مقام محفل اطبا میسوده بر ادوی داشت از جمله بهمانان معروف
 الحقیقه را که از محرفات اوست نوعی از حقیقه که در اصلاح مواد جراحی
 شده ابو الحسن بن فلاح الحاکمی در عمل جراحی معرفت و صدق مشهور
 و در سمارستان عهده ای بعد از امام عهده الدوله مالک حسن جراحی
 رفیق و خدمت انجا نامور بوده هر یک از ایشان در ان شیوه بجهت
 موصوف و بچاکبستی معروف بودند ابو جرب کاشی در الواح شوی
 طب ایرمخودن محمود بن سبکتگین صاحب خراسان و عین بوده و

شیره

شیره شهرت و مهارتی داشته در وقتی که فرخ زاد بن محمود سلطنت
 در سنه اربع و اربعین و اربعم طیب مذکور نقل رسانید سبب
 فضولی که از وی در کار عهد الرشید بن محمود ظاهر شده بود ابو حکم المعزنی
 الاذنی المریسی مورخین ابن جبارت تغییر کرده اند الحکیم الاذنی
 تاج الحکما ابو الحکم عهد السدن لمصنفین عهد المریسی علوم او ایل
 را مطالعه نموده و مرتبه احادیث رسانیده و در علوم ادب نیز متبحر
 بود در عبت عالم کردی بر طبعش غالب گشته اکثر بلاد اشراف و عرب
 نموده محمول وارد داخل عراق شد روزی در کوچه ای بعد از اینکه
 که ارش بر در سرائی در کمال تکلف فدا مردی دید بر صحنه نشسته
 و جوانی نزد وی با استفاده کتابی مشغول است ساعتی در پستیا و معلوم
 کرد که تعلیم کتاب قلید بن نماید اما بهمان میکوید پس ابو حکم سخن در آن
 و خطای اسما در چنان روی معلوم کرد ایند که جوان را نیز معلوم شد
 پس جوان او را گفت ایقدر توقف مای که من باز ایام و داخل سهرای
 کردیده سهرعت بارگشته و را بر ابرون طلبید صاحب سهرای پرا

جوان امری را امر اردولت بود ابوالحکم را که امی داشت و بعد از سر
 احوال او را تکلیف معلی جوان کرد و او اجابت نموده در اندک مدتی
 جوان را از علوم خویش بهره مند نمود و مدتی سیصد ابوالحکم در بغداد
 معروف و مشهور گردید و طلبه از هر سوی قصد او کردند و گویند که قدر او
 حقیقتاً حیرت‌انگیز است و بعد از این از خواص اصحاب
 ابی نصر احمد بن محمد بن ابی صفهانی لقب بزرگ و عزیز مکه کور او را
 طبیب بیارستان مکه سلطانی که رحل شریک شده کرد و قبل از وی شایسته
 این خدمت ابن‌المرحم سحی بن سعید که بعد ازین در امام مقفی قضی القضا
 بغداد شده میوه ابوالحکم با وی سمت شراکتی در صلاح مفردات تر کسب
 می‌داشته و بود ابوالحکم مکه کور کثیر الهزل و المراح شدید الحون و الارواح
 و بعد از آنکه گذشت رجوع مکه کور آنچه گذشت اقامت عراق بر خاطرش
 گران شد و بقصد ملازمت معرب بیرون رفت و چون بظاهر دمشق فرود آمد
 غلام خود را خواست که تا کول از روز آحاد کرده اند و نقدی اندک بقدر
 کفایت دوش او می‌روان کرد و چون غلام برگشت دید که قدری بریان

و میوه و حلوا و فقع و برف با خود می‌آورد ابوالحکم او را گفت که کسی از شما
 استنایان من بر جزوی گفت به همان نقدی که با من بود اینها را سیریم
 و این مبلغ فاضل آمده نزد من است ابوالحکم چون این بشنید گفت این
 بدی است که روا نباشد عاقل را که از آن در گذرد لاجرم در طلبت
 شد و اینجا را بسن ساخت و دکان عطاری کشود هم بفرختن و هم بطلب
 مشغول گردید و تا آخر عمر من شیوه که نمایند **ابو بزرگ** الحاسب در بغداد
 مستوطن و بعلم حساب و استخراج نوا در حواص آن عالم و قییم بوده وی را
 در آن فن تصنیفات و استنباطات است و فاش در بغداد در سنه
 ثمان و تین و یابین واقع شد **ابو بکر** بن اصرع المعروف بان تاجیه
 عالم بعلوم اوایل و در فنون ادب متمم و فاضل بود کسی را اهل عصر
 مصر او بزرگوار رسید در ریاضات و منطق و هندسه تصانیف دارد
 که در آنها بر متقدمین فائق آمده لیکن بسیاری از مدینه شریف متمم
 بودی و با او مشایخه چندان تقید داشتی ابو بکر محیی بن تاشقین
 او را در رن خود گردانید مدت مست سال در آن شغل گذرانید و باین منصب

ما اطباء در طبابت شرکت نمودی عاقبت روی صبر بردی و او را از بزرگی
 قائل خور ایند تا در سنه ثلث و حین و جمعا بان در کدشت فتح من
 خاقان عرفا طعی صاحب کتاب فلاید احقان نزد او فرستاد و
 اراشعار و طلبید تا داخل کتاب خود نماید او ما وی درین باب بمغایطه
 عمل نمود چنانکه فتح من خاقان بر مجید و کین او در دل گرفت لاجرم او را در
 کتاب خویش روجی قیسح ذکر نمود **ابو نسیب** بن ابی الفرج بن ابی
 النصرانی هم طبیب و هم جراح بود و ما بن دو صناعت از اهل بغداد
 استیاز داشت و فاش در سنه اربعین و اربعه و اربعه واقع شد
ابو نسیب الجراحی وی نزد در صناعت مهارتی داشت و در بیماریان
 عضدی خدمت جراحی مرتب و منضوب بود **ابو داود** ایهودی مختم
 العراقی صل ارسنه ثمانه بوده و اربعمین بغداد است ویرا در علم حواش
 و احار کائنات مدی طولی بوده اهل این صناعت ویرا درین فنون مسل
 داشته بفضل و تقدم او معرفت و هر خبر که او داده وقوع از امر صد
 میبوده اند **ابو نسیب** ایلامی در بصره اقامت میداشت معلوم او اهل عالم

دین

و طب و نجوم قیوم در دولت ال بویه مشهور و متقدم بوده و فاش در سنه
 اسی و عشرين و اربعه و اربعه واقع شد **ابو نسیب** الارجانی از اهل فارس از مدینه
 و از شهر من طهای آن زمان بوده در خدمت ملوک ال بویه بوده و در صحبت
 ایشان سیندا در فقه رایت شهرت بر افراشت و تا ایام بهار الدوله بن علی
 در بغداد مانده و در سنه اربع و ثمانین و ثمانه وفات یافت **ابو نسیب** البو جانی
 عم الی الوفا روجان در علوم اوایل و بنده و صاحب کسبی قوی داشته کتاب
 مطالع العلوم از تصنیفات اوست در کد ششصد ورق است **ابو نسیب**
 الارجانی طوسی است از اهل ارجان فارس حسن العباده فصح الاشاره ملوک
 ال بویه را خدمت کردی و در صحبت ایشان دارد بغداد کردیدی در سنه
 ثمان و عشره و اربعه و اربعه و اربعه روی داد بدان سبب ویرا مقصود و
 کرد ایند و جمله اموال و املاکش بمصادره باز گرفتند **ابو نسیب** المسیحی
 طیبی فاضل و منطقی کامل و عالم معلوم اوایل بوده در حساسان مشهور و معروف
 و در نزد سلاطین انجما عرار و حرام موصوف کناشی کناسی موصوف بمصداق
 اربا لغات اوست در جمل سگی وفات یافت **ابو نسیب** بن یحیی

از اهل فارس و نجفی در کمال صداقت بوده پدرش نوجبت از نجف منصور
 بوده و بعد از آنکه بسبب پیری از خدمت بازماند بنموده منصور پسرش
 ابوسهل مذکور را حکام خویش در خدمت بداشت ابوسهل گوید چون در برابر
 منصور ایستادم گفت نام خویش را برای امیرالمومنین بگوئی گفت نام من خ
 ش دماه طیماده مابا داررنا عسه و الهام منصور گفت کل آنچه در ک
 کردی اسم توست گفت غنی تبسم کرد و گفت پدرت کاری کرده کی ار
 ان دوام جتیار کن از جمع ان کلمات که مذکور ساختی بر لفظ طما
 کنیم و تو را بان نام خوانیم اما کنیسی برای تو قرار دیم که قائم مقام اسم
 کلمه ابوسهل گفت ما امیرالمومنین بان کینت راضی شدم لاجرم اسمش متروک
 گردید و کینتش ستم را یافت **ابوشامان** دمشقی از جمله اطباء بغداد در نقل کتب
 از لغات حدیده محبت عربی درستی خاص و از که از عهد خویش بخدمت علی بن
 عیسی اختصاص داشت ویرا در علم طب تصنیفات **ابو یحیی** بن ابی قره
 در خدمت علوی که در بصره جرح کرده بود و بسبب نجات تیمم مکی یافته بودند
 از صابت احکام تصنیب می داشت کتاب **عده کوف** ششمین تصنیف

اوست که برای موقوفه عیسی نوشته **ابوالغنیس** صغری اهل نجا است
 نمودی و از نجوم دانی سخن را ندی اما متهم بود بآنکه تصانیف مردم را بنام خود
 دعوی میکند کتاب **الموالید** و کتاب **المجلد** و علم **النجوم** نوی منسوب اند
ابو یحیی بن اقلانسی منجی باغ و از سهم لعیب حطی و از دانشت عر را مدعی
 از خلفا مصر جتیار است او عمل نمودی و نزد وی منزلیتی بوضع داشت در بیع
 الاول سندت و ثمانین و ثلثمائة و فوات هیت **ابو یحیی** المنهس بصری
 در علم هندسه از اهل مصر ممتاز بوده و از اداب و شعر نیز تصنیف و او داشت
 ان دو بیت از اشعار منتهی آه اوست **بیت** تقسم قلبی محبتی میخیزد کل فنی مهم
 منوط کان فوادی مرکز و هم له محیط و ابوی لدره حطوط و هم از اشعار اوست
ابو یحیی بن اقلانسی بصری - مانی اسما معاد و الافاق - رکوف و فوادمه علی
 ماجد اذ اک علی الافاق - هوسم و کانا شکله - درج الی العیار للظان - بر
 به نفس الشریفة مر - اکرم بذاک المرتقی و الراسی - کومد در خیر بر جری
 عاشق شد که وصال او در باره او متعذر بود و در ان اندوه برد **ابو یحیی** طیبی
 از اطباء آل بویه است سزا و حضرت ابونکاشان بودی در

که سلطان الدوله در شیراز بیمار شد همان بیماری که در آن وفات یافت
 سبب آن بود که چند روز متوالی شرب کدرا نیند پس شکر بخاق در کلویش
 پدید آمد گفتند قصد باید کرد و ترک شرب باید نمود نشید و مرض اشتداد
 یافت تا راه بلع مسکند و صورتش ضعیف گردید انوا احد لقب با و چون
 مطیع شد اوالعلاء مذکور را بخدمت فرستاد طبیب چون ویرا بدان حال دید
 حوت فصد نمود و گفت قصد او میکیم مگر در حضور او حدس در شماران بر حیا
 که ساعتی چند راه سلطان الدوله وفات یافت **ابو علی** من السج المنطقه
 العراقی در صناعت منطق فاضل و فایق بوده و مردم ادهر سوی زرد
 آمده استفاده فواید او نمودندی عوامصان فن را مکتوشح و بیان
 نمودی شرح دی کتب را بطوطایس را در میان طلبه مشهور است و در
 شان و عشره و اربعه وفات یافت **ابو علی** من بلکن الطیب در معالجات
 و ترکیب ادویه فصلی ما هر داشته و او معروف مکنی از ترکیب است
 که برای مکنی مخدوم خویش ترکیب نموده **ابو علی** من ابی الجیر السجی که هر
 اصل وی از نسل بعد است و در کرسی سجدی مدرس در جوف میم گذشت

ابوعلی مذکور قدری از علم طب بخواند و با واره و جاه پدرش شرفی و بعد
 یافت مداوات امرا بکار او را خواستند ندی و جاه پدر پرده اجوا
 او بود لاجرم چون پدرش وفات یافت ویرا آن حرمت فانه و بوی
 و خجور گذرانید اتفاقا در شب جمعه حادثی عظمی رخ الا اول سنه سبع عشره
 و ستانه که ماکی از سلطات طامنات موسوم به بست شرف بعیش
 مشغول بود مقبولی که دید پس اقرار کرد بر جمعی از سلطات که برای خاطر
 دنیای او نزد او آمدند می از جمله ایشان بت جیش رکابدار که اشتیاق
 نام داشت و روجه ابن انجاری صاحب المنون و مادر فرزندان او بود
 حکم صادر شد که زمان مذکورات را در سخن طرارات مجبوس دارد و در آن
 او امر بقتل صادر شد اما او نفس خویش را بشش هزار دینار فدیله باری
 و می نمود که دغایر و کتب پدرش جمله در سه آن کار رفت **ابو علی** من
 سینا شیخ الریس ذکر ابوعلی درن موضع از پنجه خستیار کردم که کت
 او را از اسمش مشهور تر یافتیم آورده اند که جماعتی از طاعنه شیخ ویرا از بناد
 حال او سوال کردند پس شیخ برای ایشان احوال خویش بر اینصورت

اعلا کرد که پدرم مردی بود اهل بلخ و از آنجا بخارا منتقل شد در امام نوح
 بن منصور و متولی بعض اعمال دیوانی میبود در قریه که از اجرامین خوانند
 از اعمار بخارا و نزدیک آن قریه دیگر بود نام آن نشسته پدرم و خزی از
 اهل آن قریه نجاست و آنجا وطن خستیا نمود من و برادرم آنجا متولد شدیم
 پس از آنجا بخارا انتقال کردیم و پدرم مرا بعلم قرآن و معلم ادب سپرد چون ده
 ساله شدم قرآن مجید و بسیاری از علم ادب فراگرفته بودم چنانچه مردم را
 از من عجب می آمد و پدرم از جمله مردی بود که داعی مصلحت را اجابت نموده
 از عهد اسماعیلیه شمرده میشد و شنیده بود از ایشان ذکر نفس و عقل بر وجهی
 که ایشان میگویند و نزد ایشان معروف است و برادرم نیز بران طریقه
 بود و بسیار واقع میشد که پدر و برادرم در آن سخنان میگردیدند و من شنیدیم
 و میفهمیدم لاجرم شروع کردیم و مر آنزبان دعوت میکردند و در کوفتند
 و هندسه و حساب هندزبان میرانند و در دستا پدرم مر از مردی که
 سبزیها فروختی و مع دلک حساب هندسه مدانت تا اودی بقلم نام
 پس این ابو محمد الله با یکی وارد بخارا کردید و دعوی دانش فلسفه میکرد پدرم

ادرا در خانه ما فرود آورد بر آسید المکن من اودی فلسفه یا موزم قبل آورد
 وی من تعلم هنده مشغول بودم و نزد اسمعیل را بدترود می نمودم و طریقه سوال
 و وجوه اعتراض بر محیب حاکم عادت فقها را آن جاری بود مگر او گرفته
 بود پس شروع کردم نزد با یکی تفرات ایما خوبی چون ذکر نمود برای من
 حس را که مقول بر کثیرین تملیضین بالحقایق است در جواب ما هو نجاست
 و مدکور ما ختم در تحقیق آن حد آنچه معلم مثل آن شنیده بود و تعجب نمودی از
 من غایت تعجب و مکرر میفرمود پدرم را از اشتغال من بغیر علم و چنان بودم
 که هر مسئله که من افکار دی سر اودی تصور آن می نمودم تا آنکه ظهور
 منطق را خواندم و اما دفاق آن خود نزد معلم نیز چیزی ازان بود پس این
 شروع کردم و کتابها را خود مطالعه میکردم و شروع انهارا از مطالعه
 تا علم منطق را نیک محکم ساختم و همچنین کتاب فلیکس را پیچش شکل
 را اولش خواندم و لواتی را بمطالعه حل کردم و از آنجا انتقال کردم محطی
 و چون از عهد ما تش فارغ گشتم و با کمال سندیه رسیدم با یکی گفت خود
 متوجه حل آنها شو بعد از آن من عرض میکنم تا صواب و خطای از ایشان کنم

و حال آن بود که مردار عجمه آن کتاب بر منی آمد پس شروع کردم در حل
 محصله و با اشکالات آن کتاب که او در نهته بود که بعد از آنکه من بر
 عرض کردم در احوال مکی ارا مفاصرت کرد و متوجه که کاخ شد و من بهمت
 در تحصیل کتب کاشتم هر موعون و چه شروع از طسمی و الهی و همواره
 مطالعه کتب مصحف در آنها مینمودم و علم طبع خود از علوم صحبه نبود لاجرم
 در اندک فرصتی در آن فن فایق و مبرز گشتم تا حدی که فضلا را طلبکار
 گرداندم و علم طب نزد من میخانند اینوقت در مقام تعمیر بیمارانشتم
 و منتفع میشد من ابواب معالجات چند اکتذ و صف آن توانم و ما وجود نیا
 برای تحصیل فقه تردد میکردم و در آن فن مناظره نمینمودم و در وقت
 شازده ساله بودم پس ماری دیگر مدت یکسال و نیم بهمت بر مطالعه منطق
 و سایر اجزای فلسفه کاشتم و در سنت کیش بنخواهیدم و در روز بهج کار
 دکتری رو د ختم و روس سائل را از دوشش حاضر کردم نظرد حجت هر کس
 مینمودم و مقدمات قاسات آنها را ثبت کرده رتیب میدادم پس نظر
 در تالیف می نمودم و شروط مقدمات کاینسبغ مراعات میکردم بصحیت

مسو

مسو من روشن میشد و در هر مسو که میخر میشدم و بر جد اوسط طهر می
 مسو جامع میفرتم و بنا مشول میشدم و بوی مسو کل اقبال مینمودم تا شوا
 ان بر من ایان میگشت و شها چراج مش خود می اوفختم و لغز است و کبایت
 مشول میبودم و هر وقت خواب بر من غلبه کردی با کلالی در خویش با ختمی
 ارشاد شوم می افند که تو تم خود نمودی و ما رسه کار مطالعه می نمودم و اگر
 مرا خواب بر بودی بعینها مسو را در خواب دیدمی و بسیار بودی از
 که وجه ان در خواب بر من بنگشفتی و همواره بر این شیوه گذر اسد
 تا جمع علوم را استحکم نمودم و بحسب امکان بر آنها مطلع گشتم و هر چه از ان وقت
 مرا معلوم شده همان روش است که اوقت دستم ام حری بر این شیوه
 بجلد علم منطق و طسمی و دراضی را محکم ختم و علم الهی باز گشت نمودم و کبایت
 ما بعد الطبیعه را مطالعه نمودم اما چری از ان فهم نمیکردم و بکینه مقصود
 ارجو د نمید شدم و میگفتم ان کبایت که را می بعین ان نیت درس
 روری وقت محصر در بازار و راقین حاضر گشتم دلالی را دیدم مجلیدی
 در دست دارد و بران مذا می کند از را بر من عرض کرد من از ابرو

رد کردم رد کسی که تسک آمد باشد اچری و عقداش آن باشد که
 فایده در آن نیست پس دلال گفت بخیر این کتاب را که بسیار از آن
 است و بد در رسم میفرودشم که صحت سخن آن محتاج است چون سخن
 گفت بخیریم از او آن خود گمانی بود از مولفات الی لفر فارا پی
 در بیان اعراص کتاب ما بعد الطبیعه پس جانانه باز گشتم و بزودی
 متوجه مطالعه آن کتاب شدم همان وقت اعراص آن کتاب بمن
 منفتح شد زیرا که چهار اش را حمله در خط داشتم پس بنایت شادمان
 و فرخاک گشتم و حری بسیار بر فقر او متحین بشکر آن کتاب و تصدق
 نمودم اتفاقا سلطان بخارا در آنوقت که نوح من منصور بود مرضی
 عارض گشت که اطبا در آن و اما نذ خود در آن اوقات نام من
 یافته بود در حد سلطان مراد که رسا خنیز و محصار من فرمان رسید
 چون حاضر گشتم با سایر اطبا مشارکت کردم با عاقبت عافیت یافت
 و باین وسیله خدمت او موموم گشتم روزی التماس کردم که مرخصت
 دجول دارالکتب و نظاره آنها فرماید حضرت فرمود پس چون اصل گشتم

چون

چندین خانه دیدم در هر خانه حدیث صدق بالای یکدیگر حیده کجا کتب
 عربیت و شعر و دیگری فقه دیگری کتب حدیث و همچنین مر علی را خانه جدا
 گانه بود پس حضرت کتب قدما را بنظر در آوردم و آنچه از آنها میخواستم
 برداشتم و بسیار کتاب یافتیم که اکثر مردم نام آنها نیشیده بودند من
 هم قس از آن بینه بودم و بعد از آنهم نزد کسی بیدیم که مجموع آن کتاب
 خواندم و بر فواید آنها طفر یافتیم و مرتبه بر علم و هر مردم معلوم کردید چون
 بن شهر رسا لکی رسیدم از همه این علوم فارع گردیده بودم و از هر دو خط
 من علوم را بیشتر بود و امر در پنجه تراست و اگر علم کی است و حری تازه
 از علم من میفرودده و در محاسن کی مامردی بود او را الواسع عرض می گفتند
 از من سوال کرد که کانی جامع این علوم تا لیب نیام لاجرم تصیف نمودم
 کتاب مجموع را و همین نام از او موموم گردانیدم و همه احرار فلفه را در آن
 آوردم الا ریاضی را و درینوقت مست و یکساله بودم و مردی دیگر نیز
 در جوار ما بود او را او کبر برقی میگفتند از اهل جوارم که در علم فقه و تفسیر
 و زهد گانه بود مع دلگ بین علوم سلی داشت کتابی شرح از من در خواست

کتاب حاصل و محصول را که بیت مجلد است برای وی تصنیف کردم و نیز
 کتابی دیگر در هلاق برای او تصنیف نمودم و نام آن کتاب البرد الاثم
 بنامدم و این دو کتاب این زمان نزد وی موجود اند لکن نشد که بعاریه
 و بکس را تا اران نخر بردارند پس این پرده فوت شد و احوال دیگر
 کون گشت و متعلقه چری را اعمال سلطانی گشتم و ضرورت اقتضای
 آن کرد که از بخارا مکرکایج رفتم و ابو الحسن بهلی وزیر انجا عرب سیاه
 باین علوم میداشت و امیر انجا علی بن مأمون بود و من در زنی فقها بودم
 با طیلان و تحت الحکمت و برای من مشا به کافیه مقرر داشتند دیگر باره
 ضرورت داعی شد تا از انجا بنما و از انجا با پیورد و از انجا بطوس و از انجا
 بسقان و از انجا بمغان و از انجا بجاوم سه صد فرسان و از انجا بکابل
 رفتم و قصد امیر قابوس دهم اتفاقا وقتی رسیدم که در بعضی قلاع حجرت
 کرده انجا وفات یافته بود پس بدستان رفتم و انجا میار شدم سمار
 سخت و سحر جان بر شتم ابو عبد الله جورجانی انجا بمن پیوست و انجا
 نمودم مصدق دستان حال خویش که مکبیت آن نیست که عقلت

فلس مصر و اسی لما غلامی خدمت شتر می او عبید الله مذکور گوید
 اسما بود آنچه شیخ خود را احوال خویشین حکایت نمود و این موضع من
 ذکر خواهم کرد آنچه احوال او مشا به نموده ام اما انقضای مدت او و الله
 الموفق ابو عبید الله میگوید در جهان مردی بود او را ابو محمد شیرازی
 میگفتند بسیار مجرب این علوم فار در خویشین برای شیخ بنخبرید و شیخ را
 انجا فرود آورد و من هر روز بخدمت او میرفتم مختصر احوال را انجا برای من
 و اپی محمد شیرازی تصنیف کرد و کتاب مبد و معاد و کتاب ارضاء کلید
 و دیگر کتب کبیره همه را انجا تالیف نمود مثل اول قانون و مختصر محبلی و حدیث
 رسال دیگر و بعد کتب خود را در ارض حل تصنیف نمود و فهرست مصنفات
 او را اینوجه است که مذکور میسازم کتاب المجموع کتبه کتاب الحاصل
 و المحصول بیت مجلد کتاب البرد الاثم دو مجلد کتاب اشعار شریزه مجلد
 کتاب القانون چهارده مجلد کتاب الارصاد الکلیه کتبه کتاب الایض
 بیت مجلد کتاب النجاه سه مجلد کتاب الهدایه یک مجلد کتاب الاشارات
 یک مجلد کتاب المختصر الاوسط یک مجلد کتاب العلانی یک مجلد کتاب المعاد یک مجلد

کتاب المباحثات مجلد و اما الریال رساله بقصاره القدر الاله الصیده
 العوض من قاطیغوریاکس المنطق اثر القضاید فی العطف و الحکمہ رساله
 فی الخروف تعقب المواضع الجدیة محضر الفلیکس محضر فی المنص بالجمیة
 رساله الحدود الاجرام السماویة الاشارة الی علم المنطق قام الحکمہ
 النہایة و الا لانیة محمد کتبه لنفسه حی بن یقطان رساله فی ان الباد بحسب
 عرداته له الکلام فی المنذ باحطبه فی الایجزان یکن سی واحد جوهر
 و عرضاته ان علم زید غیر علم عمر و رساله اجوائیه سلطانیة مسائل حرت مینه
 و بین بعض الفضلا کتاب الحواشی علی القانون کتاب عیون الحکمہ
 کتاب الشبکه و الطیر ابو محمد العبدی سکویده بعد ارس شیخ افعال نمودر
 و بخدمت سینه و پیرش محمد الدوله پیرت و کمونی حد با شیخ بود متضمن
 تعرف قدر او انها سیدان شده که شیخ را کماهی خوش شناسند و در آن
 وقت مجد الدوله را سودای عالی غالب شده بود شیخ مد او ای او مشغول شد
 و کتاب معاد را در ان اشالیف نمود و در انجا میبود تا وقتی که شمس الدوله
 بعد از ملک بدین حسنوه قصد بعد از نمود و لشکر بعد از بر نیت یافتند

بجین

و چندین سبب روی داد که ضرورت شد شیخ زاما از انجا بقرون و در قرون
 بهمان وقت و انجا بخدمت که ما لور پیرت و نظارت امور او شیخ تعلق
 و اتفاق نهاد معرفت شمس الدوله و حصه مجلس او بسبب قولنجی که او را بود
 و متوجه معالجه او گردید و ماری تعالاشا بخشید و علاج کرانامه در همان مجلس
 شیخ را دادند و بعد از چند شبانه زور که در خانه او بسپرد بمنزل خویش خود
 نمود و از نماز او گردید درین اثنا اتفاق افتاد رفیق امیر قریب امین مجاریه
 فکار و شیخ نزد خدمت او روانه شد عاقبت امیر تهر هم بهمان بارگشت
 اوقات ارسخ التماس تقلد و رارت گردید و شیخ قبول نمود اما شمس
 بروی شویند و اردوی روح بر سینه تا کار بان رسید که خانه شیخ بنا را
 و جودش را مجلس بردند و هر حدیث مالک شدند و امیر را بر قبل و
 می گنجتند او قبول نکرد در صاجونی اشارت از او از ایش معزول گردانید
 و شیخ در خانه الی سعید و حدود تا چهل روز متواری گذرانید اتفاقا قولنجی
 که شمس الدوله را بود معاودت کرد و التماس حضور شیخ نمود و بعد از
 مش ایش نمود پس شیخ معالجه مشغول شد و در نهایت کرام و احترام

نوی بارگشت ابو عبد الله جرجانی میگوید بعد از این من ارشع الحامس نمودم
 که کتب ارسطو طالیس را شرح نماید فرمود درین اوقات فراغ آن بزارم اما
 اگر راضی میشوی کتابی تصنیف نمایم که مثل باشد بر آنچه از آن علوم برداشته
 رسیدی می آید تعریفی مما حاشه العین ورد احوال ایشان کرده شود پس
 من راضی شدم و شرح شروع نمود و بطبیعیات کتاب ثعالب بعد از آنکه کتاب
 اول قانون را تصنیف نموده و هر شب در خانه شرح طئه مجتمع کشندی
 و من ارشع نوبتی دیشم و میخواندم و دیگری نیز نوبتی داشت و میخواند و بعد
 از فراغ معینان حاضر میشدند و مجلس شراب ارسته میشد و در روز وصیت
 تدریس ارحمه اشغال بخدمت پیر نمیداشت با جمله رمانی بر این سوال
 گذاشته بود پس شمس الدوله حرب عالم طام متوجه آنجا شد و قولی معهود
 نمود و امراض دیگر نیز علاوه شد و لشکرمان اندیشه وفات او کردند لاسم
 او را در حقه نهادن باز گردانیدند هنوز بهمان رسیده وفات یافت و مردم
 با پیشش معیت کردند و خواهرش کرد که منصب وزارت بپستور شرح را
 شرح نمود و کتوبی در زمان عللار الدوله فرستاد و اظهار عجب بخدمت او نمود

قبول

و در خانه اخی غالب عطار متواری شد در آنوقت من لپامس تمام کتاب ثعالب
 نمودم پس شیخ الو غالب را احضار فرمود و او را می خواند و محرمه خواست و
 نزدیک بر سجده نمود یعنی خط خویش روس میایل نوشت و در دربان شمول بود
 تا جمله روس سائل را ثبت نمود بدو و رجوع بکتابی و اصلی بعد از این جبار
 تذکره را شرح گرفت و مسئله سبک را ملاحظه میکرد و شرح میداد و آنچه متعلق
 بمقام میداشت ایراد مینمود در شبانه روزی پنجاه ورق بدین صفت کتابت
 میکرد اما از بس طبع طبیعیات و الیاتیات فراخ گردید الا کتابت حیوان و نبات
 پس شروع در منطق نمود و حسنه وی از آن نوشت اینوقت تاج الملک او را
 بکتابخانه عللار الدوله متمم گردانید و در طلب شرح مبالغهش گرفت عاقبت بعضی
 از اعدا او را دلالت کردند تا شیخ را گرفتند و بقلعه زدوان فرستادند
 و شرح اینجا قصیده اش نمود که یک بیت از آن اینست *دحو لعلی*
کما تراہ و کل لنگ *ب* امر الخروج و چهار ماه در آن قلعه ماند پس عللار الدوله
 قاصد حملان شد و همدان را گرفت و تاج الملک بکسخت و ارجالی قلعه کشت
 لکن عللار الدوله در همدان توقف نموده برگشت لکن در آن روزی

الملك و پسرش الدوله بهمان عهد نمودند و شیخ را از قلعه بر آورده پا خود
 بهمان آورند و در خانه علوی فرود آمد و دیگر باره تصنیف منطق مشتمل شد
 و کتاب به ایراد رساله حسی بن قیطانرا در قلعه تصنیف نموده بود و اما رساله
 ادویه قلبه از احزاب در اول ورود بهمان تصنیف کرده بود و مدتی برای حال گذشت
 و شیخ را رعیت رفق بهمنان و پوستن بعلا را الدوله در خاطر کور میسر بود
 تا آنکه بنکام و مست شیخ و برادرش من و دو غلام درزی صوفیه مسووم بهمنان
 شدیم تا رسیدیم تبریزه طیران که بر در بهمنان واقع است بعد از آن بسیار
 که در راه کشیدیم من اصدف فارسیخ و مدنا و حراس علا را الدوله استقبال
 شیخ نمودند و ما هم و همگهها آورند با عروا اگر ام شیخ را در محله معروف کون
 در خانه عند العدن الا فرود آمد بعد از آنکه جمیع با یحتاج از ارا در پیش و الا
 همرا کرده بودند و علا را الدوله مقرر شدت که هر شب جمعی شیخ و علمای مجلس حاضر
 گردیده مدارر مناظرات علمی دارند و بیچیک از علماء ادرسیخ علمی از علوم
 مناظره شیخ نبود و تمه کتاب شمارا در بهمنان تصنیف نمود و از منظر محط
 فارغ گردید من این مختصا نموده بود کتاب اقلیدس و ارشامیستی

را در ارا

را و ایراد نموده بود هر کتاب از ریاضات را در آنها که محتاج الیه شدت
 اما در محطی در شکل در اختلاف منظر ایراد کرد و محسن در حصر محطی در علم
 چیزی آورد که سابق بروی کسی تیان با بنام نموده بود و در اقلیدس
 شبیه چند ایراد کرد و در ارشامیستی حواس سه استنباط نمود و در موسیقی
 منلما او بود که قدما از ان غافل مانده بوده اند کتاب شجاع فی فنون انما
 یافت الا کتاب بنات و حیوان که ان دو کتاب را در کتابی تصنیف کرد
 که علا را الدوله با بون خواست میرفت در راه مان اشتغال داشت
 و هم در ان راه کتاب بنجاه را تصنیف نمود و حصاصی تمام نزد علا را الدوله
 بهم رسانید و از نماز خاص او گردید تا آنکه علا را الدوله دیگر بار قصد بهمنان
 شد و شیخ در صحبت او بود پیشی در مجلس علا را الدوله در غللی که در تمام
 معمول بحسب ارصاد قدیمه واقع است در میان آمد علا را الدوله از شیخ
 عارت که رصدی نو کند کواکب او و حصص صرف اموال چند کند
 مجلس اسیه باشد داد و شروع کرد شیخ در آن امر و امر متولی اتحاد الا
 آن و اسخدام صنایع نمود و صحبت بسیاری از مسائل طاهره شد لیکن بسبب

که سواد و اشارات کار عارض شدی امر صد موقوف ماندی و کتاب خلاص
 را شیخ در ضمنان تصنیف نمود و از عجایب احوال شیخ آنکه من مری
 حج سال در خدمت او بودم هرگز ندیدم که چون کتاب جدیدی بنظر او
 در آید از آن برتیب مطالعه نماید بلکه تفضل مواضع مشکله ان کتاب نمودی
 تا ببیند که مصنف در آن موضع چه گفته و ما معلوم نمودی مرتبه و درجه هر کس را
 در علم دیگر آنکه روری شیخ نزد این نوشته بود او منصور چنان حاضر شد
 از علم لغت مذکور شد شیخ در آن باب سخنی فرمود او منصور بحاجت شیخ
 که رسته گفت در فلسفه و حکمت بوی سخن بداریم اما علم لغت چندان بداند
 که کلام تو در آن باب مرضی باشد شیخ را این سخن کران آمد و موجود
 لغت کردید و سه سال تبسع نمود کتاب تهذیب اللغه تصنیف نمود
 از هر یک از اجزای آن طبیب و در علم لغت برتبه رسید که کمتر مانند آن
 و تفاق افتد و قصیده اش نمود الفاظ غریبه در آن هیچ کرد و در کتاب
 و در کتاب انشا نوشت کی بر طریقه ابن الهمید و ثانی بر طریقه صاحب
 بر طریقه صافی و سه مودتا اهارا جمله ای گفته ساختند و با امر در سنا

که این مجلدات را باقی منصور نماید و مکتوبان شیخ را در صحرا و در اشارت نقل
 شکار یافته ایم و چون او منصور در انا نظر کرد بسیاری از آن مواضع در
 شکل ماند و شیخ یک یک را بیان میکرد و نشان میداد که در فلان موضع
 از فلان کتاب تفسیر این کلمه مذکور است پس او منصور متعظن شد بلکه در
 مذکور را شیخ انشا نموده و باعث ران سخن الی منصور بوده لاجرم در مقام
 اعتماد بر آید به تقدم شیخ اقرار کرد بعد از شیخ کمالی در لغت بنام
 که مثل آن کسی را دست نداده و از انسان احرب نام کرد اما بنویس
 بزده شیخ وفات کرد و کسی راه بزیب سوادات توانست رود
 شیخ را در معالجات تجربه بسیار حاصل شده بود در خاطر داشت که
 اهارا تدوین و در کتاب قانون نماید و اهارا را در انا متوقف
 نوشته بود لکن مل اتمام قانون ان احوال را شیخ فوت شدند
 و آنچه در خاطر داشت غیبت پذیرفت دیگر آنکه شیخ را در وی صد
 عارض شد و چنان تصور کرد که ماده مستعد آن است که بحاجت رس
 زول نماید و ران تقدیر موجب در می خواهد شد لاجرم بنویس

آوردند و از آنجا که در درجه و چینه و از آنرا بر سر خویش بگذاشتند چنانچه در
 پوشیده و آن عمل مکرر کرد تا آن موضع قوت یافت و قبول مایه مکرر وقت
 حاصل شد و مگر آنکه در خوازم زنی مسلوله بود او را فرمود که سواهی کلکین
 شکری دو انی بخورد آن را در حان کرد که چند روز بعد از صد من کلکین
 بخورد و شفا یافت و شیخ را در اوقات که در حان بود مختصر صغیرا
 در منطق تصنیف نمود بود و آن رساله همان است که در اول کتاب
 جمله وضع نموده نسخه از آن بشار رسیده و فضیله آنجا دردی نظیر
 در حد موضع آنرا بشار اشبات روی داده بود پس آن اشبات
 را در حدی نوشته و قاصی شرا که یکی از ایشان بود آن خبر را
 با کتبی نزد ابوالقاسم کرمانی رفیق از اسم بن بامار دیلمی که مشتعل
 بعلم ماطن میبود فرستاد و قاصدی مخصوص این مطلب روانه کرد
 و آنرا شن نموداری که آن خبر در شرح عرض نماید و جواب آن
 آخر روزی از ایام ماستان بود که ابوالقاسم مذکور شرح داخل
 و آن مکتوب و آن عدد از شرح بگذشت مس شرح لفظی در آن مکتوب

و مردم با یکدیگر کج کفتن مشغول بودند تا چون ابوالقاسم بیرون رفت
 شیخ مرا فرمود ما کاعده حاضر کردم و جزوی چند قطع نمودم سخ حروده و تری
 مهیا شد و چون غار عشا که از دیدم مرا به صرا شرب فرمان داد و مرا برادر
 او را شرب میدادیم و او شروع در نوشتن جواب و موالات کرد تا
 نصف شب میوشت و می آساید چند اکدم او را در شرا خواب گرفت
 این وقت ما را حست داد و چون صبح شد دیدم که رسول شیخ آمده
 مرا طلب کرد چون بخدمت رسیدم ددم بر مصلی نشسته و اجر اجس
 پیش می بناده منمود این جزا را که و شیخ ابوالقاسم کرمانی بر سر
 و کوی این جوابها علی الاستعجال نوشته شد ما قاصد را ده اظهار
 و چون جزا را رساندم شیخ ابوالقاسم بعبایت مجبشده و قاصد را
 روانه نمود و بفضیلهای شیرا صورت حال را نوشت و اس سخن تاریخی
 شد میان مردم و شیخ در اوقات اشتغال برصد التی چند وضع
 نمود که سابق بروی کسی مکرده بود در مسان کیفیت عمل با بنارس نیز
 تصنیف نمود و من مدت است سال کار برصد اشتغال داشتم و عرض نمود

که بطریق سراج و حکایت نموده مراروشن گردد تا پاره از آن جدا
 مراد اصح گشت و کتاب انصاف را شرح در وقتی تصنیف کرد که سلطان
 سعود قاصد اصفهان شده بود و لشکر او اسباب شرح را بغارت
 برد و آن کتاب نیز در آن میان بغارت رفت و هرگز اثری از آن ظاهر
 نشد و شرح بحسب مراجع و حکلی قوی در کمال قوت بود و قوه مجامعت را عوا
 شهوانیه بروی غالب و سایر بان اشتغال نمودی لاجرم در مرض
 تاثیر کرد و شرح صحیحان رفته شرح اعتماد میداشت و در سال
 که علماء الدوله بحاجه تاش فرانش در باب الکلیخ رفته بود شرح را تو لنجی
 عارض شد بود و چون کمال حرص بر مداوای آن داشت تا مبادا بر نمی
 روی دهد و با وجع قولنج حرکت عینف نتواند کرد در یک روز شست و زود
 تا اورا حقه گردن بدین سبب بعضی از معارض او مجروح شد و لارم کرد
 ما آن حال حرکت سیریلی که در صحبت علماء الدوله موسی اینج نمود و از آنجا
 شرح را صریحی که حیوانات مع قولنج می افتد عارض شد و با وجود این احوال
 تبریر مراجع خویش میکرد و برای شرح و بقعه قولنج تهیه نمود و بس روی

اراد

امر کرد تا مقدار دو دو تک بر رکض داخل احوالی تهیه نمایند مقصود آنکه
 شرح قولنج را آن بسبب کند چون بعضی اطباء که آمدند میگردیدند مقدار شرح و آنک
 از رزق که در داخل نمود عمدتاً عمدتاً کرد یا خطا بود زیرا که آنوقت من حاضر نبودم
 از آنجه شرح زیاده شد و در آن اوقات شرح بطریق سراجی استعمال
 نمودی بعضی از علما مانده که کثیری انیون داخل آن کرده شرح داد و شرح بخورد
 و علما مانده جانتها در مال شرح کرده بودند لاجرم قصد هلاک او داشته اند
 و شرح را مانده احوال حرکت با صنفان لارم شد و همچنان بدتر خویش
 مشغول بود و از ضعف محمدی رسد که قدرت شرح نداشتند و نمود
 در محال خویش میگردیدند چنان شد که حرکت اند و مجلس علماء الدوله
 حاضر شد اما تحفظ که بابت نمک و ترک مجامعت نینمودند از آنچه گاهی مرض
 عود میکرد و گاهی تهر میشد اما حرکت نمود علماء الدوله بهمان دیشخ
 براه بود بدین سبب علت عود کرد و چون بهمان رسید دانست که
 قوت ساقط گشته و مدعی مرض و از آنجا بود رک مداوای خود گرفت
 و کیفیت بد بردن من از تبریر فرموده ماند اکنون معالجی بیفایده است و چند

ران وجه که ز ایندما سحر رحمت پرور کار منتقل شد هم در همان مدفون
 کردید در اوقات سحاه و بهشت ساله بود و در سه شان و عشرين و اربعه
ابو الفضل یا مین الیهودی معروف باین اشیر طبری اراکل حلب است در وقت
 که شرف طوسی وارد حلب بود محبت او تردد و تلمذ نموده احد علوم
 و شرف مامارت در فنون ریاضی معرفی موصول گشت نیز در شسته یهودی
 سایر علوم قدیمه نزار زوی اخذ نمود مثل علم عدد و علم ریح و تیسیر بود
 چندی او ساط الماس را طبابت کردی عاقبت سودائی روی غالب
 گشت و محل تحمل فاند شد ما در سنه اربع و ستماء و فات هفت **ابو الفضل**
 الحارمی المبحر در بعد ادموطن میس بود در احکام محمی سخن گفتی و مردم قله
 ان می نمودند و چون در سه امین و ثمانین و ستماء که گواکب سبعمه
 در ریح میزان مجتمع بودند حکم کرده بود که بطوفان با دعالم خراب خواهد گشت
 و بنحین قطار نیز با وی درین حکم موافقت کرده بودند و مخالفت کرده بود مگر در
 معروف شرف الدوله از اهل عتقان که در مصر متوطن بودی و او مردی دقیق
 البطر بوده و دید بود امری چند مکانی و معارض آن قرانات لاجسم

و غ

همان شده بود که خلاف آنچه اجماع بنحین است واقع کرد بلکه شسته
 نموده بود که در خصوص شبان زوری که بنحین لعین نموده بودند اصلایسی در
 و رمان نباشد لیکن مردم قطار بنا بر قول عامه بنحین بعضی سداها و بعضی
 معارفنا احتیاسار نموده بودند که در ان ایام حود را و شبان زور اندر آنجا کفیل
 پس چون ان شبان زور موعود در رسید و امام تبستان بود هوادریا
 حرارت گذشت و نیمنی نوزید و هیچ اراها که گفته بودند ظا هر شد ارا بنحین
 سیکل حسین و اندوه کین شدند و مردم رمان طعن برایشان در ار کردند و
 در ان باب سرنا گفتند از جمله ابو العیالم محمد بن المعلم الواطلی در حق خارجی مذکور
 این بیات بگفت **ب** قل لانی الفضل قول معروف، مضی جادی و جا، نابرجب
 ماجرت ذمخ حکمو، ولابد الکو اکب لاذنب، کلا ولا ظلمت ذکارا، آت
 دن من ورا ما اشب، یقضی علیسه بر اهو العجب، فارم بقوه ملک
 سطر لابخر من صفره لثب، فدان کذب المنحین و، ای مقال قالوا انما
 برب الامر و الحدیس، بسببه فکل حاد شیب، لا بشری سلم و لار
 باق و لا زهر و لا اقطب، فلیبطل لهدون ما یصفو، فی کتبهم و لحرر کتب **ابو الفرج**

من الی الحسن بن سنان در خدمت و اصابت و علو ذکر و تقدم مانند
 پدرش بود و در پدرش ابو الحسن و جدش سنان در کتاب اربعه کتب
ابو الفتح نجم اسری المعروف بابن اصلاح اصولی از اهل سیاط بوده
 در بعد از تحصیل علوم نموده علم منطق و ریاضی حاصل داشت و مراد است
 طب نیز کرده بود و در وقت خویش باسع و تقدم کرده حاجت ویراسلم
 داشته اند از بعد از بقصد حضرت نورالدین محمد بن کلینی مروی رفت و از وی کلام
 و احترام یافت و در دمشق با علو منزلت و حالات مرتبت اقامت نمود و با
 صحبت ابو الحکم غسبری که هم طیب و هم شاعر بود دریافت و کیفیت چنین
 ابو الحکم شیخ منت و اول کسی است که در بعد از من علوم ریاضی بر وی خواند
 و ابو الحکم میگفت لیکن اکنون میاید که من این کتاب را بر تو بخوانم تا در غایت
 محقق بدانی زیرا که کل این مطالب را تو بکمال صادق خویش محکم و استوار
 گردانیده و من اگر از امر او پیش کرده ام ابو العرج مدکور از خاندانی کسر
 بگیر بوده که میگذاشت علم و اصالت بوده اند و فاش در دمشق در سنه ثمان
 و اربعین و مسماه واقع شد **ابوالقاسم** القیسری الملقب ارشاد هیر خدای بخیان

زمان خویش بوده همواره در آن مسامت فایق و مقدم نیزیت است
 مثل ششتره و اربعه در بعد از وفات **ابوالقاسم** البرقی الملقب ارشاد
 و در علم نجوم و علم حوادث و علم روح و میات صاحب ید بوده در خدمت امیر
 سیف الدوله علی بن عبد الله بن حمدان سپه بر دی و محاسن او حاضر
 ابو نصر کاتب در کتاب معادله آورده که ابو القاسم برقی رای حکایت
 کرد که داخل بغداد شد در امام عصفه الدوله و طیلانی پیشیده بود و در
 نجاست نموده محارب اشتغال داشت روزی در بازار و را این میگفتیم دیدم
 ابو القاسم قصر بر ابرو کلاه نشسته و تقویم می نوشت متوجه شدم تا به طبع چگونگی
 می نویسد بر آورد و گفت راه خود برو که اینها چیز است که تو توانی فهمید
 من شستم در عمل او مایل میکردم تقویم مشتری میکرد و چون نزدیک شد
 که فایح کرد که هم چنین عمل کردی و خود را همچو مدو عمل ضرب نمودی حال
 آنکه حاجی آن نداشتی گفت چگونه خوانستی کرد اگر چنین کردی که چنین چنین
 میکردی و مطلوب حاصل میشد آن بگویم و رودی برخواستم او بر برخواست
 از عقب من در آمده در من او نیت و سرورم بوسید و عذر خواست و نوبت

خود و ترک ادب استوار کرد و ارام من پرسید چون حکور را هم حساست
 که صیت من شنیده بود و بعد از آن فواید بسیار از من اخذ کرد و او را صدقا
 و اطوار من بود **ابو قریش** طبیب همدی عباسی بود و مرا عیسی صمدی را
 استغنی و در کار و در جمله طبانه از آنچه است که او در آن فن مهارتی نموده یا
 اگر در اعداد اجلا از صناعت معدود شود بلکه در او ارجه طرفی خبر
 اوست و آنچه در ارادی داده از حسن اتفاق او فرستاد که در اول صید
 ضعیف الحالی بوده اتفاقا یکی از خطایای همدی را بخوریشود که نیزی قاروره
 میرد که بطیب عری که او را شناسد نباید و کان او فرستاد نزدیک
 همدی بود چون نظر جاریه بر وی افتاد قاروره را بوی نبود او پرسید که آن
 قاروره از آن کیست که میگوید از آن نزی ضعیف الحالی است او فرستاد
 میگوید نه آن قاروره بلکه است عظیم است آن که عفت است شده ملکی حکما
 زانید و آن سخن انی قریش بریس ررق و فریب میگوید پس جاریه برکت
 و حظه را رکعت باجر اخرد و حظه لغایت شادمان شد و جاریه گفت
 ما در کان او را نشان کنی تا چون از صدق قولش ظاهر شود او را طبیب

خود کرد اینم اتفاقا بعد از زمانی از رحل طاهر شد و همدی سرور و شادمان
 کردید پس خطبه و دخلت فاخر و سید دینارانی قریش فرستاد
 و پیغام داد که این قلیل را بجا لبر صرف کن و اگر چنانچه خبر داده است شود
 نور طبیب خاص خویش خواهیم کرد ایند ابو قریش در عجب مانده گفت
 این رزقی است که من عند الله تعالی میاید و اگر نه آنچه من با جاریه کفتم
 باجسی پیش بود که بخاطرم رسید و منی بر اصلی بود چون حظه براد و او همان
 حران مورد موسی بن همدی است همدی را سروری مش از سر وی
 روی نمود و حظه خرا او فریش با تمام تفریر کرد پس همدی فرمود ما
 قریش را بحضور آوردند و چون با وی سخن کرد نزد وی معرفی بصفت
 نیافت که اندکی از علم صید لر مع دلگت او را در جمله اطبا مقرر است
 و سمواره اگر ام و احترام وی نمودی و چون موسی بن اهدی مرخص شد
 و جمله طباشیر عند الله طیفوری و داد و در سه ایفون برادر یوحنا
 صاحب کنش و ابو قریش مدکور جمع میکردند و مرض شسته او میافت
 موسی ایشانرا عتاب کرد و گفت همه اموال و جوازم من میخرید و در وقت

شدت بغافل میگذرانید ابو قریش گفت بر ماسی و جهادی پیش نیت
 و او به صحت و عافیت باری تعالی است مس موسی را چشم گرفت
 ربیع حاجب گفت شنیده ام که در نهر صرطیبی است ما برادر اجمیع
 میانند موسی فرمود او را حاضر گردانند و اینجاست همی است از قبل
 رسانند اما چون رسیده است که عفتش خجالی یافته اتفاقاً ما هرگز
 و فرستاد ما از نهر صرطیبی را بیاوردند و چون رموسی دخل شد
 موسی پرسید که قاروره را دیدی گفت بلی با امر المؤمنین همین زمان
 دوائی مسام و در ساعت دیگر از غل فارغ میگرددی پس برون آمد
 طب را گفت دل فارغ دارید همین امروز همه بجانهای خود خواهید
 و نادی در اول ورود ده برادر همهای او را در نهم کرد پس طلب
 نقد به کور را گرفت بمنزل خویش فرستاد و دوائی چند حاضر کرده طب را
 نزدیک موضع نادی حبس کرد و مقرر داشت که بگویند ادویه شول
 چنانکه او از نبادی برسد و خبر داد همگی را که آن سه روز همگی خلاص خواهیم
 و ساعت ساعت نادی ویرا طلبیدی و خبر داد پرسیدی او جواب گفت

که هر

که ایک در میاشدن است و او را کوفتن انما خود بسع شریف می
 مان سخن تلی یافتی و جو اموش شدی چون چند ساعت ران بر آمد ناد
 فوت شد و طبها یکی خلاص گردیدند و او را چهار ابو قریش به کور است آنچه
 بوسفن ابراسیم از انی الحکم طیب روایت کرده میگوید ان عم مروان
 اگر شید عسی بر جعفر بن ابی جعفر منصور که کشت تا ک شد و روز روز کشت
 را اندام او فزون شدی بغایتی که مشرف بر هلاک بودی و رسید
 از ارجیه غم اندو فراوان حاصل بود فرمان داد اطبارا که درباره او
 اندیشند که قدری از کوش او کم کرد هر یک از ایشان بوحی بدیه
 میگرددند و هیچ فایده ظاهر نیشد تا همه اقرار بجز کرد پس ابو قریش به کور
 بجدت رسید عرض کرد و گفت با امیر المؤمنین ان عم تو معده صحیح و بد
 قابل غذا دارد مع ذلک حبس امور موافق خواست او جاریست و بدین
 صحیح مادام که احوال مختلفه روی کند تا ما مسکه کاشی در مان و کاشی مکلین
 کاشی امن و کاشی حائف باشد هر آینه هم در ایشان فرایش کرد ما بان بخا
 که عظام او حل شوند و نفس از فعل نماند و وقت دماغ ماطل گردد و برود

حوه مودی شود و این عم تو اگر کنای بروی نهنی و قصه کاری که او را
 مانده آوردش از مالی ما حام غری کنی خاطر جبع نتوان داشت
 و امن نتوان بود از فریش این گوشت تا محمدی که او را بملاک رسان
 رشید گفت آنچه میکونی مدام که راست و صواب است و در آن رخی
 نه انانیست تو انم اقدام کرد بر فعلی که او را منموم و محروم کرد اندازی اگر تو را
 درین باب حلیتی بخاطر میرسد چنان کن و من کتاب عهدی بده بر از بنا
 تو را میدهم که اگر تیر تو گوشت او روی با بخطا نند از آن کنی و دل
 ان نیز بفرمایم تا وی تو را انعام کند او قریش گفت مر حلیتی بخاطر میرسد
 اما اشتاب اومی اندیشم که حکم بقتل من نماید اگر صیغه کی از اجلا صدم
 ما من همراه سار و تا این اندیشه امن به شمش حیت خود کاری بنم رشید
 قبول کرد و کس با وی همراه نمود پس چون او قریش داخل شد بنص صبر
 حصر گرفت و چنان باز نمود که سرور متوالی باید ملاحظه بنص نماید و بعد از
 سه روز و آنی که بخاطرش رسیده باشد بگوید و بعد از دیدن بنص بگفته
 سرون رفت روز دیگر هم بدن دستور عمل کرد و رویم بعد از دیدن بنص

دعا

و تا عمل سار گفت اخر اندالایر وصیت فعلی مبارک است و باعث سعیم
 و تا هر عمل نیس باشد رای من است که ایر و صیتی بفرماید تا منضی حمل بر سر کنم
 اگر حادثی که امید داریم که هر که واقع نشود وقوع نیابد بعد از چهل روز در دست
 سه روز روجه دلخواه میرسد او انکم این سخن گفته تیردن رفت و در دل و جان
 میر جایی داد چیزی که با وجود ان آرام و قرار روی سلوب کرد اندازد
 از خواب غور باز داشت و او قریش خود را پنهان داشت و می اندیشید
 که مبادا رشید حقیقت حلت او را اعلام نماید و نیایدی که بناده تمام
 ما محله تیر عم و اندوه چنان کرد که هنوز حمل روز تمام نشده چ فطس از فطس منطقه
 عیسی بن جعفر بیکار شد و رو چهل او قریش خدمت ممدی آمده موجود خود را
 و استند عام نمود که رشید بنص خویش بنزل عیسی رود و ملاحظه فرماید ممدی بنجا
 روان شد و او قریش را همراه بر دحون نظری بر او قریش افتاد فرمای
 بر آورد که ما امیر المومنین حصت فرمای تا تمام حوش از این کار فرما
 که مرا ارادت عم و اندوه گشته است من منطقه من معلوم است که با من چه
 کرده و در نظر رشید منطقه بر لب رشید بجهه فتاد و سر بر داشته گفت

باین علم ابو قریش حق جوهر بر تو دارد و من همک ده هزار دینار که او را
 کرده ام می بخشم و تو نیز مثل آن ویرا انعام کن که جلیتی در دست اندیشید
 و تیری صواب بجای برد پس مردن رفت ابو قریش و یک تیر صواب
 ده هزار دینار با خود برد و هم از چهار ابو قریش است آنچه عیاس بن
 علی الهندی حکایت کرده که شد محمدی جامع در بستان ام موسی رحمت
 و برادران و اول بیش را بفرمود تا هر جمعی احکام صادر کردند و ماوی ما کرد
 پس مردم روی اینجا حاضر شد و بعد از نماز چون بجا که در سوتی بود با
 ار شد که ما در اصلاح شدیدی عارض شد چنانچه اندیشه دماغ بصره
 اطباء مدینه اسلام همه جمع آمدند و یکی ایشان ابو قریش بود اطباء مکه
 در مناظره آمدند و مدتی در آن میگردانیدند و عمل مطابقتی میکرد ابو قریش
 روغن بنفشه و کلاب و سه که طلبد و جلد را با هم نیک و موم و ج کرده کنی از آن
 رقیق عمل بناد و صبر کرد چندانکه او را نشن نمود پس کف دیگر و کفیک
 و همک کف سم را نشن کرد صبر ساکن و عافیت حاصل شد و طباطبا
 و محل رگشند و دیگر از چهار روی است که از اسم بن الهندی در قره از

اعمال سبزه عسل شد علی صعب رسید فرمود ما او را برینه اسلام رسانند
 نزد والده اش بختیوخ بختیوخ ثانی ما شرف و مسال بود بعد این رسید
 خود عازم برینه اسلام شد و او در شرف در خدمت او بود پس ابو قریش عیادت
 ابراهیم بن مهدی آمد که بسبب مرض بعایت صعیف شده و از پسر
 بسیار سخیاس انجامیده گفت بجان مهدی که فرزند او را معالجه کنم که هنوز از
 نزد تو بیرون رفته باشم که تو صحت یابی این بگفت و برخواست و قهرمان او را
 سفارش کرد که دو سه مرغ بچد که از آن فرزند ترا باشد همین زمان در کج کن و آن
 با پروبال مخلوق ساد را فردا بگویم چه باید کرد از اسم کوی چون فرود آمد اول
 روز دم ابو قریش در آمد و ماوی سه بند و آنکه که انبار ایام و برف کرده
 بود چون شبست کاروی طلعه و یکی را از آنها پاره کرد و قطعه از آن مراد آدم
 بختیوخ میگوید حتی ایامه بند و آن برای او مضر است ابو قریش گفت سبب طول
 علت همین است سحر اس را که باکی نیست از اسم کوی سحر دم آنرا بلندتی که
 که مانند آن لذت دیگر نیافتم و او قطعه از پی قطعه میداد و من سحر دم با
 دو دانه از آن بند و آنها را بجهت تمام سحر دم سه باره کردیم را و گفت

انهار ابرای لذت خوردی این یک را برای علاج باید خورد لکن مر ایسجرت
 باقی مایه بود و کراست تمام اندک اندک می خوردم هوقت علامه از ایشان کرد
 داشت حاضر کردند و مرانی احتیاطی آمد و چهار دفعه فی کردم و چهار برابر آن
 جهند و اینها که خورده بودم برکت همه صفا و بعد ارقی مرغشی عارض شد
 و عرق بسیار از من روان گشت و تا نیم روز از من عرق می ریخت بعد از آنکه
 با خود آدم چنان کر سنده بودم که خود را نمی شناختم طعام طلب کردم
 اینوقت آن مرغ بچکان را اسباجی در کمال خوشی و خوبی ساحه پیش آورد
 و من اران بخوردم تا سیر گشتم و بعد اراکل مرا خواب گرفت و تا آخر وقت
 عصر بخوابیدم و چون بیدار گشتم اصلا اعلت حرری در جود باقی نیافتم و از
 انروز رخصت میگذرانم **ابو محمد** بن محمد شوح انصاری طوسی مرگور از خاندان
 مان صنعت معروف و مشهور است همین مباشرت در عهد اشهری داشت
 و عمری در اربافت و مردی نیکو خلاق بوده در سنه سبع عشره و اربعه در بغداد
 وفات یافت **ابو یحیی** المروردی اورامردی نزم نویسنده ابو بشیر مین
 بوئس و است علوم نزدی می نمود کمال فضل و دانشمندی مروردی بود

دیگن

و لیکن بسیاری لغت بوده تصانیف که در مسطور و غیر آن دارد همه بلغت
 سرمانی است در مدسه اسم لطباس که در اینجا **ابو یحیی** ایضا مروردی طیب
 متقدم و بنده عالم بوده در عهد اشهری تمام داشته **ابو یحیی** الایوب
 ارشاد طیب و ارجله جامعیت که عضد الدوله دیلمی است برادر طیار
 امصار کردید و در بیمارستان عصدی بعد از مدت دشت و ایشان است
 جماعتی که آمد بودند ابو یعقوب مدکور مردی نیکو خلاق بوده و برادر
 سکن نزدی معالده ارکلام است **الکافی** **ابو انار** فی اسفار الحکما **ابن ابی ذر**
 ارجله طب و در اعمال ید صاحب ید طولی در عهد مارک رسول الله
 علیه و اله بود و بدیدن خاتم نبوت شرف گردیده پدشته که ان جان شرد
 مارک آن سه و سه المی است لاجرم عرض و سنده عای جهت معالجه
 آن نمود و گفت در امور رفیق ارضه ام و آنچه کم زرق و سهولت سکا
 بجای می آورم حضرت رسالت صلوات الله علیه و انفسه موده است طیب
 و الرفیق **ابن اوس** از ابطبار بغداد در عهد حسن و حسین و ثمانیه بوده
 و در مد او است امراض عین یدی طولی داشته در زمان وی مان صحنه است

اعلم اروی کسی نبوده از اقطار عالم مردم بوی وی بقصد تعلم اس صحت
اندنی از آنجمله محمد بن یونس اطرائی و رادش احمد بن یونس از بلاد اند
قصه خدمت او نموده بودند احمد بن یونس مکرور کوی در حد صحت است و خدمت
حاضرش که چشمهای ایشان آب آورده همه قنوج آمده بودند از جمله ایشان که
نودار اهل خراسان که اجرت قنوج را هشتاد دینار متصل میدوتم و تمام نمود
که غیر این مبلغ را مالک نیت و چون استاد ویرا بوی خود کشید تا حد
نماید و ما رویش گرفت معلوم شد که گرچه در باره دارد پرسید که این چه چیز است
مرد مضطرب شد پس گفت اورا استاد که تو بنجد ای سجانم قسم بدو بخور
کردی مع دلک ایست شفا اروی داری بنجد ای قسم که هر کس معالجه تو
نکردم زرار که تو با خدا و سجانم بخا و عینمانی مرد بالتمس در آمد و هر قدر
الخال نمود راضی نشد و هشتاد دینار را بر آورده کرد **ابن سینا** الیه
البنجم ارشاد بر این فن و درادران تصانیف است کتاب **المدالی علم**
البنجم و کتاب الامطار از تصانیف اویند **ابن ابراهیم** مروی
فاضل بوده کتاب ختلاف الطوالع تصنیف اوست **ابن ابی حبه**

البنجم البغدادی از تلامذة محمد بن اکتفی است و جمال جعفر در عرفیم مذکور
شد **ابن مندیه** الاصفهانی کناشی مکو در طب بوی منسوب است و تحت
شیرین کلام بوده و از خا نواده بزرگیت در وقتی که عصفه الدوله عمارت
بیمارستان بغداد می نمود اطبا مشهور هر بلد را انجا جمع کرد بیت چهار
طیب جمع گشته یکی از ایشان منسوب مذکور بود و او از علوم ادب
نیز بهره تمام داشته گمانی در شعر و شعر اروی متداول است اگر چه
ان کتاب را بید روی منسوب میدارند و اسم ابن مندیه احمد است ابن
عبد الرحمن من مندویه و پدرش از بغار رمان خویش و معلوم لغت و نحو
و شتر قیم بوده و احمد مذکور کنی مانی علی شاعر و طیب و صاحب چندین
است در علم طب از آنجمله کتابی در نقص کتابی که حاظر در نقص طب نوشته
و دیگر کتاب جامع که در کتاب الاغذیه و کتاب لطیخ و کتاب المغیث
فی الطب کتاب الکافی فی الطب و دیگر رساله طبیه که برای اهل صفهان
تصنیف نموده میان ایشان متداول است **ابن نضر** طیبی است
از اهل مصر از اطبا حاکم با بعد از سیمیه بود دیدی طوی و حسن معالجه داشته

و لیکن اثر علمی از وی مشهور گردیده و تصنیفی نوی منسوب است و چون این شهر
 بیمار شد حاکم مانند نفس خویش بی عیادت او رفت و چون وفات یافت
 اصف و اندوه بسیار برفت وی اظهار نمود و مالی چوین بچهلین اوجار
 و ستم فرمود **ابن الجلاح** از مشهورین اطباء زمان منصور عباسی است
 و در حج منصور حجی که در آن وفات یافت همراه وی از اطباء **ابن الجلاح**
 مذکور و از مجین اوسهل بن نوحخت بودند **ابن الیم** انصرائی از طبای
 بغداد و در امام معتضد طبابت دار سلطانی بوی مرجع و تا حدود سنه
 ثمانه در حیوه بوده در کمال علو قدر و سمو ذکر زندگانی نمود و نویسیله صحت
 لب دینانی و اسع و تجلی عظیم و فایستی بسیار حاصل کرده بود **ابن نصیبی**
البعلک الصابی پنجم در صحت امیر شمس محمد بن طنج بر اه نجات صحت
 کردی گویند و در احزاب نجومی معرفتی کامل نبود و لیکن سهم لعینب در
 داشته احکام صابنه از وی صادر میگردد **ابن ابله** بر ارا بل بغداد
 بوده بر اولت احکام نجومی نمودی و بهم لعینب که در طالع اصابتها از
 ظا هر کشتی **ابن الیم** پنجمی است بعلوم ادا اعل عالم و بصاعت طبنت ضمیر

و فتح

و تقیم و در دولت ال بویه معروف و مشهور و در فارس و عراق سخن معانی
 ما دار و مذکور در حد و کسبه ثلثش و از نعمه وفات یافت **ابن اسپندی**
 مردی است ارا اعل مصر با تقان صحت اطرباب بسیاری قام داشت
 و در معرفت و قایق آن علم شهرت می افراشت بسیاری ارا اعل مصنوعات
 او در زمان ما موجود است که هر یک کجی مثل و در باب خودی بدل اند **ابن الی**
 مذکورند که ابو القاسم علی بن احمد جرجانی و در رسنه خمس و ثلثین و از نعمه
 متوجه عرض کتاب خانه قاهره شد و فرمود ما تمیزی ترا اسمی ان کوشته
 شود و هر چه از انها مشرف بر اندر اس باشد مرمت کرده اید و قاضی اوبه
 فصاعی و ان خلف و راق را متولی این امر گردانید و من نرا حاضر شتم
 سحره ملاحظه آنچه متعلق بوده باشد بصاعت من بس دیدم در اینجا خصوص
 کتب نجوم و هندسه و فلسفه مملع شهر اروا نصه مجله و ایضا که ارا کاس
 عمل نظیکوس مشاهده شد که بران نقش کرده بودند مضمون این عبارت نقل
 کرده شد ان که اعزانه امیر خالده بن یزید بن معاویه و تاریخ عمل آن چون تاکنون
 مکرار و دویست و سیاه سال بود که ساخته شده بود و هر که میکر نقشه

نظر اند که امر ابو بحسین صوفی برای عصدالدوله ساخته بوده ورن آن
سی برادر در هم و بجز هر ار دینار خریده بودند بنویسی من شاکر اصحاب
کتاب موموم محل بی موسی و در کراش در ترجمه موسی پدر ایشان پیش
گذشت و خان مناسب دیدم که حدی از چهار ایشان درین موضع نیز مذکور
سارم بر آنکه ایشان شناخته نشوند مگر نسبت بنی موسی و مشهورترین
آنچه منسوب است بایشان کتاب حمل مذکور است و ایشان سز برادرند
محمد و احمد و حسن و اولاد ایشان تغییر کرده میشود بنی المنجم و پدر ایشان
موسس من شاکر در خدمت مأمون بودی و مأمون رعایت حق او بسیار
پران او بسیار نمودی و والد ایشان نخبه ارازل علم و ادب بوده اند
ان روایت مخالف است که در ترجمه موسی مذکور شد که او در علم هند
متقدم و از مشایخ مأمون بوده بلکه وی در اول عمر حرامی و قاطع الطریق
بوده بزنی شکیان ترمزی مود و شجاع و دلیر کوفتند تا رخا با همسایگان
در مسجد که اردی و بعد از آن بیرون رفتی و بر سافت چند فرسخ راه چنان
مزدی و بسببان شهر نواری کردی و بیست بر پایها و دستهای ایشان

خرقهای سفید رای آنکه شبها در نظر مینشاند محل نمایند و زنی خود بصدرا
دادی در وی بیستی و او را جاسوسی میبوده که خبر دادی و پیرا از کسی که
بیرون رفتی از تعداد و از آنچه با وی بودی از اموال و بسا بودی که تنها
با جمعی در اوینچی و بر ایشان غالب گشتی و هم در شب عود نمودی و نماز
باید ادور مسجد کجاست گذاردی و بعد از آنکه مرتی بر آن شیوه گذرانید
بود عاقبت متمم گردید و شهرت یافت همسایگان با و در ممد ششند و هفتاد
میدادند که تم اول شب و هم آن شب با ایشان در مسجد حاضر و نماز
گذاردند این روی امر وی مشتهر مانی عاقبت از آن تا بکشت
و چون وفات یافت این پسر را وی صیغر نامند و مأمون ایشان را سخن
از اسیم مصعبی سپرد و ما سخن بن اپی منصور در بیت الحکمه جای داد و در او
که مأمون در ملا در دم بود همواره مکاتیب وی بسجی مذکور بر سینه مشتمل
ر شخارش و مراعات ایشان تا حدی که اسحق میکفته مأمون مراد ایه
اولاد موسی من شاکر که گردانیده و اول حال ایشان از امر تبه نازی و ورق
قلیل بوده اگر چه از آن مأمون مکی قلیل نموده نعادت اهل خراسان با جمله

اولاد موسی ترمی کرده در علم نهایت رسیدند و اگر ایشان که ابو محمد محمد بن
 موسی بود از هند و بنحوم نصیبی وافر داشت و اقلیدس و محطی را یکی
 میدانست و کتابهای بسیار در بنحوم و هند و عدد و منطق جمع کرده بود
 و هر صی تمام بر قستان آنها میداشت و عاقبت از وجه قواد و سدر داران
 گردید تا چون اترک دست یافتند و دولت ابلخر اسان منقطع گردید
 و بعد ایقان انتقال کرد از وقت و بر امر تلی رفع و حامی وسیع روی داد
 چنانکه دحل که روی از بغداد و فارس و دمشق و غیر آن قریب چهارصد
 هزار دیار میشد و دخل را در شش امد نزدیک به هفتاد هزار دینار و مرتبه احمد
 در علم و دانش و در مرتبه محمد بود و در مساحت جبل و اراک شهبازی داد
 که نه را در شش محمد او دیگر از قدام این مساحت مثل این و غیر او
 نداد و حسن برادریم ایشان علم هند و دستنی دین اما او را در خصوص آن
 فن طبعی عجیب بود مشهور است که آنچه از ان فن میدانند جمله را بفهم و فکر
 حوش تحصیل نموده و بعد شش مقاله از کتاب اقلیدس درسی از ان علم خواند
 بود لیکن تخیلی قوی داشته تا حدی که در عینه استخراج میای میباشند که کسی

از اقلیدس استخراج آنها نموده و متواستند از مثل قسمت زاویه به قسم
 مساوی و طرح خطین دی توالی رنست و ولی این مسائل را تحلیل نمود
 و مسائل دیگر باز گردانیدی و با جز کار بر رسیدی زیرا که این مسائل کافه
 اولین را فرود ما ند کرد و اینده بود ندلی او فکر خویش را در آنها را صبی خود
 چنانکه حکایت میکرده از حال خود که بسا باشد در مجلسی چنان متغرف فکر
 میوم که اصلا میباشم جری از آنها که اصل مجلس با یکدیگر گویند و جاسن میکنم
 آنچه در آن واقع میشود و حسن حال صحاب هنده را عارض میگرد میکند
 روری در فکر فرو شدم مدتی در ان فکر بماندم و چون قطع فکر دم در ششم
 تاریک بود و خود را پنداشتم از هوش رفتم و در خوابم حس مذکور رور
 در حضور مأمون طلب استخراج مسئله ارسال هندسیه امر و روری نمود
 و مرور و دی مذکور خود از مشهورین دانش اقلیدس و محطی بود لیکن
 فکرتی که خود استخراج مسائل تواند گردند داشت لکن احسن او را گفت
 که مسئله تو از این پرس مسئله من او پرس و مرور و دی خود زهدا
 که مرد میدان حسن است گفت تا امیر المومنین حسن زیاده از شش مقاله از

ارکاب اعلیٰ سنجاده و عقاد مامون چنان بود که هر کس این کتاب
 بخواند او را مهندس نماید شمر پس مامون باورنداشته بریل انکار از جن
 پرسید که راست میگوید جن گفت والله ما امر المومنین اگر جایز میگردم
 کذب را هر چه انکار قول او میکردم ومن اورا باهمان دعوت میکنم زیرا که
 سخاوید پرسید از شکلی اراکال که من بخوانده ام مگر آنکه بفرموده انرا استخراج
 میتوانم کرد و بخواندن من انرا چه ضرر دارد در هر گاه قوت فکر من درجه باشد
 و چه فایده بجهت قرائت انها اورا هر گاه اضعف فکر استخراج باترین
 مشکل رسایل هند سه کلامی و کسالت تا این عایت کرده باشی که تمام
 آن کتاب را بخوانی حال آنکه آن کتاب اصل هند است و بمنزله جود
 ثابت است هر کلام و کتاب را **ابن رضوان** مصری اسم او **علی**
 رضوان بن علی بن جعفر است و در زمان خویش طبع و عالم مصر بوده و در
 وسط ماه خمار در امام مستنصر عباسی اول عمر مخفی راه نشین بوده انرا
 وسیله ارتزاقی ساخته بود پس چری هم از علم طب فرا گرفت و چیزی هم
 از منطق و در سحر از انها مرتبه تحقیقی نداشت مع ذلك جمعی ارشاد کردن

بودی

بروی جمع گشتند و نام دشمندی وی بلند شد و شروع کرد در تصنیف
 اما چنانکه باید بلکه تا لیس ابر بر جا فرسب آورده و مران بطلان را با وس
 مساحت و مناظرات اتفاق افتاد که بعضی ان در ترجمه ابن بطلان از
 پیش کونست کتابی در احکام نجوم از تصانیف ابن رضوان دیدم که چنان
 مقاله بطریقوس را شرحی کرده و کاری ساخته و کتابی دیگر در بیان
 کتب طیبیه حال موس هم از ابن رضوان دیدم کلامش در ان ترتیب
 بود بکلام اسکندر اسن و اما امید او تعلیلات طیبیه و اقاویل نجومیه
 و العاط منطقیه اروی نقل مسکه دند حرثانی که باعث خنده شود و ارتقا
 عرایب بجهت ابد بالجملة امام حیوه را در مصر فافاده این نوع علوم گذرانید
 در سنه ستین و اربعه و وفات یافت حطی متوسط نینشت مقاله رضوان
 القهر ان شیم را بحط وی دیده ام حطی واضح بود و در آخر ان **ابن رضوان**
 نوشته کتب علی بن رضوان بن علی بن جعفر لفسه و الحمد لله و قد تبهرت
 تعالی ولی کل حل وقوه الفراع عن خسراج مکت الترجمة من الوداد الی **اص**
 عمده مترجمها لیلیه الاصل الرابع من شهر طادی الاول سنه تسع و تسعین

کتابخانه
مجلس
۱۳۲۶

الف فالحمد لله ایشرا و الصلوة على محمد و آله تسليما ثم استقرأ

۲۷۳

رحمة تبارك و تعالی و السلام علی
مورث بر قلم محمدی مرتضی
در روز اولی ماه جمادی الثانی
سنة ۱۲۸۶

۵۲

